

شماره
۱۷

823

برگات اکسیر



نام دگر

زینة المقامات

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست
حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارع دار الشفقة بفتح ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

۶۲۳

بَرَکَاتِ اَحْمَدِیَا

نام دگر

زُبَّةُ الْمَقَامَاتِ

تألیف

محمد هاشم کشمی

وفات ۱۰۵۴

در مطبع نامی منشی نول کشور واقع کان پور مزین طبع شد

۱۳۰۷

قد اعنتی بطبعه طبعه جدیدة بالأوفست

حسین حلمی بن سعید استانبولی

یطلب من المكتبة ایشیق بشارح دار الشفقة بفاع ۷۲

استانبول - ترکیه

۱۳۹۷ هجری ۱۹۷۷ میلادی

53569



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ا محمد سید الباقی بالبقاء الابدی والوام السرمی واصلى على النور الاثم الاصدى اعنى
 حضرت المحمدى وعلى آله واصحابه وسائر ابناءه الى يوم القيامة كلم اهل الرحمة
 والولاية والكرامة بر نقشندگان صحائف علم و عرفان و تونگران و فاین و کنوز
 پنهان و خواجگان مانده تمکین و ادب و دیوانگان حلقه سلسله الذهب مخفی نما
 که این بنده از کار مانده و از خود شرمند را با آنکه آبا و اجداد از منتسبان
 سلسله عالیہ کبر و بیه بودند و حقیر نیز در آوان طفولیت به صحبت بعضی خلفاء
 آن خانوادہ متبرکہ رسیدہ لیکن مناسبت فطری و رابطہ حبلی ہم و عرفوان
 شباب از اشارت ہای نہانی و بشارت ہای یزدانی دل را بسلسلہ و مہیبہ
 خواجگان نقشندگان بستگی دادند و دیدہ امید را چون باب رحمت ایشان بیاب
 رحمت ایشان کشادند اما نمیدانست کہ کدام را بہر از راہ نمایان این شاہراہ
 دست این بر خاک او قتاوہ برگیرد و کہ ام یک از مقبلان این سلسلہ عالیشان

میر لعلی مؤلف این کتاب محمد ہاشم

وی را با همه ناقابل کرم در پذیرد و در اوان کشاکش این اندیشه و پیران بخور
 فرا پیش آمد که در غلبات آن مقام برزبانش همی رفتی که بان بر مرکب زین نهند
 که مراد هندوستان باید شد للمولوی المعنوی قدس سره زانکه پیغمبر
 هندوستان بخواب + از خراج امید هر دو شد خراب + بعد از شفا از ان پنج و پس
 از ان حرف های جنون سخج تقریبی چنان در میان آمد که ناچار سر از پالت شناخته
 به مملکت هندوستان آمد پس از سالی در ان کشور شکی در محفلی حدیث حالات
 عجیبه و تصرفات غریبه گذشتگان مشایخ جمیع الله ذکر یافت و پیران در رفت
 و دانم که بر زبان نیز بگذشت که این گروه حقیقت شکوه همانا مخصوص روزگار پیشین
 بودند و ام روز کیسه ایام ازین جواهر خالی ست یا خود بعد ما نیز موجودند اما از دیده
 ادراک مانا قابلان مستور و منقود اند **خاطر خوبان بصید اهل دل ماکل نماند**
یا بشهر عشق بازان مر و صاحب دل نماند + قریب بدین ایام شبی در منام دید که
 صاحب دلی در رسید و گفت بر خیز که فلان بزرگ دین در موضعی چنان چنین
 با جمعی از ارباب صفا و یقین بنشسته و ترامی طلبید مصحوب آینده آنجا شد
 بزرگی دید بکلیه گذا و کذا بر صفت که در ان خانه بود جالس و مراقب و اصحاب او
 بزیر آن صفت هر پیش افکنده و خاموش آن آینده مرا این بنده را پیش برد
 آن بزرگ سر از گریبان بر کشید و دست خود بر کشاد و دست من گرفت و گفت
 بر خوان بسم الله الرحمن الرحیم اذ اجار نصر الله والفتح تا آخر سوره و من میخواندم و شک
 میراندم چون بیدار شدم از مضمون این سوره و هیبت نزول آن بی بردم بسوی
 آنچه اندیشیده بودم یعنی وقتیکه فتح و نصرت الهی در رسد مشاهده نمائی که جمعی در
 جاوه طریقت و شاره حقیقت فوج فوج داخل شوند پس هیچ کوی و راه تنفس
 پوی که او سبحانه تو اب ست و چون خاتمه کلام ملک العلام تو اب بود از انجا راه شاه

بتوبه گرفتیم بعد ازین رویا بگفته از شهری در شهر نربان پور که بلده الیست از بلاد مشهوره
 هندوستان همسایه سواحل بحر عمان و ممر و بگذر تجروان و به بین و امتیاب نام
 قطب الانام ریخ و لهای اسپران را طبعی شیخ برهان الدین غریب رحمة الله علیه نگاه
 غریبان و حکم رویای یکی از اکابر ذوالعلم والعمل والعرفان هذا النسبتی بحیر الملکان
 صانها الله جمیع بلاد المسلمین عن آفات الزمان بحیث یتجه سادات کتب از بدو
 مرشدان بلند مقدار و شسته ذوق و وجدان مردم دیده مردمان سیر محمد عثمان سالیتم
 المکان که در آن بلده از خلفای این سلسله شریفیه در مسند ارشاد بودند و از کاشفان
 و جذبات و لهای طلاب میر بودند شتافتیم و آن غریبانید که مراد بزرگی بوده بود
 مرایشان را یافتیم ذکر و مراقبه اکابر آن سلسله عالییه از ایشان برود ششم و در خدمت
 ایشان تخم محبت آن بزرگ دیگر که ایشان مرا بخدمت او رسانیده بودند در
 فرعه جان کاشتم تا آنکه بتاریخ سنه احدی و ثلثین بعد الالف با مر و طلب
 آن بزرگوار عالی منقبت و خصت این خلاصه و دو مان سیادت باستان آن
 قدوه خدایرتان یعنی حضرت ایشان رسیدم و نزدیک دو سال چه در سفر چه در
 حضر متشبث و امان قرار ایشان گردیدم فوائدیکه این غریب در آن مدت
 قلیله از فوائد کثیره آن حضرت یافته و انواریکه از آن آفتاب عالمتاب بر روزنه
 دل این شکسته خاطر تافته شرح و بیان را بر کتابه شعر لوان فی کل منبت شری
 لسانا منبت الشکر کنت مقصرا به جزاه الله عنی وعن سائر الطالبین خیر الخیر خدی
 که و فوراد ب تصریح نام نامی ایشان را بر کتابه لیکن سبب آن زبان کلام بیان
 شکر حلاوتی نیابد و جمال این مقال زینتی نه پذیرد و دل و نوانه این سلسله
 آرامی نگیرد اوست یعنی مصطفی بالاسم الذی یشیر به عیسی لقبش بدین
 کنیش ابوالبرکات و ندیمش نذیب امام الائمه عثمان بن ثابت و شیوه اش

تکمیل و ثبات و سببش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشربش
نقشبندی و کرمش ماحی نقوش غیر از قلوب از باب ارادت منشارش کابل و
غزوه مشهور و مولد و موطنش سرزمند دارا کضور و مرقدش در آن بلده در محل نور
ساطع و استانش در باب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض
علی العالمین بره در آن شهر و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میکند مانند
فرزندان کبار آن غوث روزگار که جامع علوم و اسرارند و هر یک خلف رشید
آن بزرگوار و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلمت العالمی این
کثرین را اشاره فرمودند بر آنکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه
که در خلال مجلس خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق
وقت و زمان حال و مال مستفیدان و مستعدان میکند و داخل مکتوبات
معارف الفتوحات نمیکرد و باشم از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خارق
عادات ایشان بخاری و ایضا احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان تطبیق مانده در یکجا
شاهساز بلند شایانه و حید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن الیاسن سلج
العارفین رضی الله والیدین محمد و مناخواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی راقب
الله سره در آن کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه و تفتی احوال و
کردار بود و از تو ایشان را یادگار با وجود قلت بضاعت خبر امتثال اطاعت چاره
ندید چون اندکی ازین مقوله تخریر رسید درین اثنار از مقتضیات تقدیر و قضایان
حقیر را دوری ضروری از آن سده سینه روی نمود در آن دوری همه تشکیل بلالت
مجموری بیش از پیش تخریر بنیقہ مذکوره ماموره پرداخت هنوز دوری چند از سواد داد
سیاه نگر دیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان در ایشان را
سیاه پوش ساخت پس ازارت حال آنحضرت خود لازم تر گشت تسلی حبتن بذكر احوال و

اقوال ایشان زیرا که لمولفه مایه کان گشت محروم از فرات + از کف آبی می جوید
 حیات + چون شد از دست یکی نور نظر + از عصا بر کف نهد خزع بصر + چون نماز صوم
 پستان طلب + بند از انگشت خود پستان بلب + چونکه شد ساتی و صافینهای خم +
 قوت مخموران چه باشد لای خم + چون برودن شد ز آئین شمع چکل + بومی او پروانه
 بست از تاب دل + از آنجا که این نسخه شریفین برکات علیه آن ابوالبرکات شیخ احمد
 نام بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما از
 برکات الاحمدیه الباقیه نامور گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
 این دو بزرگ عالی درجات بقلام آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشع داشت و نشان آنرا
 بای منفرده بگذاشت و چون از سر و ش غیب تاریخ آن هوزبده المقامات بگویش
 هوش می آید اگر این نسخه زبده المقامات نیز نامند می شاید بعد از تمام این منقیه
 امید میدارو که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه بر نکاشته آید و آن بحقیقت
 ذکر اول این کتاب کرد و بنایه الله الصمد و این کتاب مشتمل است بر دو مقصد
 و هر مقصد متضمن فصولی چند مقصد اول در بیان احوال پیر بزرگوار حضرت
 ایشان اعنی خواجه عالی شان سراج العارفین رضی الله والیدین خواجه محمد الباقی
 قدس الله تعالی سره الغریر و فرزندان و خلفای آن حضرت و این مقصد مشتمل
 است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت و نهایت آن حضرت
 تا ایام سکونت ایشان به فیروز آباد دہلی و توجه ایشان با رشاد هدایت طالبان
 معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ماقاضی عبدالسلام است که از ارباب فضل و صفا
 بود و از نومی دل همواره مصداق فلیبکو اکثر اولاد حضرت خواجه ماقدس سره هر
 بلده کابل بطهور پیوسته فی حدود سنه احدى او اثنی و سبعین و تسعمایه در روزگار صبی
 سیامی بزرگی از جبهه اطوار ایشان پیدا بوده و جمال آثار همت ارجمند و تفرید یلند از این

کار و بار ایشان هویدا گاه و در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر بگریبان خموشی میکشیدند
 و تحصیل علوم رسمی شاگردی مجمع علوم و دانائی مولانا می صادق حلوائی که از علمای
 اعلام آن ایام بود اختیار نموده بر فراقت مولانا از کابل بجا و رارالتهر شده اند و پانزده
 روز کار از سرفطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقوان امتیازی پدید آمده
 از فضائل بهره تمام روزی گشته اگر چه از تحصیل علوم صوری بقیه ماند و بود که بسبب
 این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
 و شسته چنانکه یکی از صفاتی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خوا
 در بدایت تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه محفل یکی از افاضی در آمده
 تقری را آن فاضل گفت اگر خدمت خواجه روزی چند دیگر بر سر مطالعه علوم بودند
 تا مولویت ایشان بکمال و کمال رسیدی چه زیما بودی حضرت خواجه فرمودند که
 از کمال مولویت نیست که است متداوله مشکله ایچنانکه حق آن باشد توان مطالعه و
 افاده نمود و بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن حدیث البصر دانند و میان آید
 امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق باین فیه گفت چون
 بجمع ما آشنایان رسید که خواجه از تحصیل علوم بدیوشی رغبت نموده اند با هم میگفتم که با این
 جوان فطرتی و همتی دیده ایم که نتواند بود که او بکاری قدیم نهد و آنرا با انجام رساند آخر
 چنان شد که گمان برده بودیم با بچه حضرت خواجه را هم در اوقات تحصیل علوم که روزگار
 برنامی بود جوش مناسب این راه گاه بصحبت با ریافتگان محفل لی مع اند میرسانید
 تا آنکه در بلا و ماورالتهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از کبار مشایخ
 آن عهد را دریافته نزد بعضی بعبوس توبه و انابت نیز هم اغوش گردیدند کما یسبحی باین مقولاً
 عن کلامه الشریف هم در آن وقت در زمان گذر ایشان بهندوستان افتاد بعضی از
 ایشان را که در آن دیار صاحب جاه بودند خیر خواهی صوری بران داشت که ایشان

نیز در زمره ارباب عسکر بودند و از امتعه دنیا و پیه تو نگری با شنید ما از آنجا که در ذری ایشان دوست
 دین و تو نگری متاع یقین بود سعی آنان بجای رسید سلطان جذبات الهیه و کشف خلعت
 خویش بگرفت تا برو بجای که برود چون جلوه تقدیر همچو است که نخست تعلقات کشیده
 ایشان را بر یک تعلق باز آرد و از قنطره آن یک تعلق مجاز بیاورد حقیقت بر آورد نخست
 دل با زمین ایشان را یکی از دلبران صورتی گرفتاری فریاد پیش آمد و پس از روزی چند
 میان ایشان و آن محبوب ایشان دوری ضروری بوجود پیوسته غم کان خال بحر
 و آنهم این دامنه بود و هم مقارن آن اوقات الامم مفارقت بعضی کتب ارباب محبت
 و معرفت بمنظر ایشان درآمد تا میدان بشکر الهی شوق حصول حوال این طائفه گریبان
 دل ایشان بگرفت در ویشی باین دل ریش گفت از زبان ورفشان ایشان که فرمودند
 بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما بر بودند کشفهای روحانی
 متبرکه که حضرت خواجه بزرگ بهار الحق و المله و الدین قدس سره به تلقین ذکر و القار جذبات
 بنواخت استین همت بر همه افشاند و تشریح و امان طلب نموده به کلی در سر غ ارباب
 انیمینی درآمدند و ویشی از صاحبان ایشان که از حاضران وقت بود گفت چندان
 از فرط طلب این راه در جست و جوی سالکان و مجذوبان تکاپو فرمودندی که زیاده
 بران از قوت بشری متصور نباشد و در بلده لاهور در ایام برشکال که از غلبه لایمی گل
 طی کوچه از ان پس مشکل می بود با همه نازکی تن چندین گذر ها و کوه ها و خرابها و گورستانها
 و بیابانها و سربستانها بقصد دریافت صاحبان قطع میفرمودند ناقل گفت
 من نیز روزی بر عایت شناساییها خواستم در آن سیر و تردد رفیق ایشان باشم هر چند
 بمنع کوشیدند باز نماندم چون کوچه چند در قدم ایشان پیچیده آمد از بسیاری گل
 ولای مرا ماندگی و در و پایی دریافت حیا و ادب را یارای عرض شد ششم ایشان این
 معنی آگاه گردیده مرا باز گردانیدند پس دهم که ایشان بقوت پایی دیگر درین پیشانی

ع قطع این راه بخرابی جنون نتوان کرد + دیگری از اشیایان ایشان گفت در آن اوقات در حوالی یکی از بوستانها و گورستانهای بلده مذکوره مجذوبی بود خداوند جل جلاله شکر حضرت خواجہ از کار او آگاهی یافته ہموارہ ہیرامون آدمی شدند و او ہر گاہ حضرت خواجہ را دیدی جز بدشنام نہ پرداختی و گاہ بودی کہ بر ایشان سنگها بینداختی و گاہ از ایشان گران نموده جای دیگر شتافتی اما آنحضرت از سوخ طلب باین ہمہ تنفر و تو حش اوروی بر متافتندی رع سنگها دید و دل از شیشہ می روی نتافت بود تارومی عرق تہربانی آن دیوانہ بحقیقت فزانہ و راہتہ از آمدہ ایشان از خویش بخواند و نظر ہا و دعا ہا و حصول مراد ایشان بطہور رسانیدہ و از نظر و دعا ہا ایشان را فوائد نصیب روزگار آمد بدین تقریب بزبان مبارک راندہ اند اگرچہ ریاضات شاقہ چنانکہ بعضی اہل اللہ کشیدہ نکشیدہ ایم لیکن انتظار ہا و قلمتہای عظیم دیدہ ایم کہ ریاضتہای و سختیہای شکر متضمن بود و نیز فرمودند در آن ایام حضرت والدہ ماجدہ چون کثرت بیقراری و بیداری و غلبہ ناتوانی و بیقراری مارا میدید و بنهایت شکستہ دل و آزرہ خاطر کردیدہ روی عجز و نیاز بدرگاہ بے نیاز آوردہ بگریونالہ تمام میگفتند خداوند ما را و فرزند مرا کہ در طلب تو از ہمہ بکشتہ و از لذت جوانی دست شستہ بر آوردہ کردان یامرازندہ مگذار کہ طاقت مشاہدہ این ناکامی بی آرامی و ندامت و بسا بودی کہ در میان شہا و سحر ہا مناجاتی چنین بحضرت برآزندہ حاجات ہمیکہ و نذازان دعا و التماس ایشان مرا کشایشہاروزی کردید جزا ہا اللہ عنہا خیر بجزار مخفی نہاند کہ والدہ ماجدہ آنحضرت از دو دو مان سیادت بود و ارقانیت بسیار و ہموارہ بدین درگاہ تمام نیاز و شکستگی والتجا و ہمیشہ مشغوف خدمت و تفقد فقرای بعضی از ثقات اصحاب خواجہ ما قدس سمرہ نقل کردند کہ با وجود تعدد کنیزان خدمات درویشان آستان ایشان را والدہ آنحضرت خود میکردند تا بجای کہ ہم خودتان تہور می بستند و میکردند

و دیگر بر میگذشتند و فرود می آوردند و بسیار بوده که طعام را بتمام تقسیم فرموده خود
 بلقمه از زمان خشک قناعت می نمودند و اکثر بر حصیر یا پاره اضطرار میفرمودند و روزی
 حضرت خواجہ قدس سرہ بملاحظہ ضعف و ناتوانی ایشان فرموده باشید که مشکفل
 امر پنج دیگری گردان ام الفقرا ازین معنی چند گاه بگریه و نزاری در آمده میفرموده اند
 ندانم ازین کدام بر بیه وجود آمد که حق سبحانہ تعالیٰ مرا ازین خدمت محروم گردانید
 زیرا که کاری که ازین فقیر می آمد این بود که برای حضرت ایشان خادمان ایشان
 طعامی می بخت آن را هم ازین باز گرفتند و از غایت انکسار و رعایت ارباب ظہار
 این معنی ہم نمایند تا آنکہ این اضطراب ایشان بحضرت خواجہ قدس سرہ رسید ایشان
 آن امر را همچنانکہ بود بان ولیہ زمان باز گذشتند رحمہما اللہ تعالیٰ با بجمہ حضرت
 خواجہ مادرجست و جوی سالکان و مجذوبان سیمہا بطور رسانیدند و بسایا که لان
 را در بلا و یافتہ بہرہا گرفتند و سیاحت بہ صحبت یکی از عظام مشائخ سلسلہ رسیدہ
 خواستہ اند کہ اخذ طریقت و می نمایند و تفضل سلوک فرمایند استخارہ نموده آ
 حضرت خواجہ محمد یار ساقدس سرہ الغریظ ظاہر شدہ فرمودہ اند حاصل سلوک
 بتفضل آنست کہ تہذیب اخلاق حاصل کرد و چون این دولت میر آید بتفضل
 سلوک نمودن تحصیل حاصل است و آنحضرت قدس سرہ خود از بدایت حال
 خویش چنین بزرگداشتہ اند کہ ابتدای توبہ از معاصی در ملازمت خدمت خواجہ
 عبید کردہ شد لیکن خیال رجوع و غم ترک در باطن بود التماس فاتحہ و ظاہر
 ایشان از خلفای مولانا لطف اللہ بودند و مولانا لطف اللہ خلیفہ مولانا
 خواجہ جلی و ہیدی علیہ الرحمۃ چون توفیق استقامت نیافت بار دیگر توبہ در ملازمت
 بندگان استخارہ شیخ کہ در سمرقند تشریف داشتند و از کبار خانوادہ حضرت
 خواجہ احمد یسوی بودند کردہ شد اگر چه جناب رضوانہ داشتند میفرمودند کہ شما

جوان اید لیکن چون غمیت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خوانند و فرمودند خدا
 استقامت بدید موافق تنفس آن بزرگواران غمیت برهم خورد و خرابی عجیب و دوا
 بار و گیربے صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد اللہ مکنی مدظلہ تجدد تو بہ نظریہ
 رسید مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر تر قب امید کہ برکات آن مواہب الی
 یوم القیام مانند القصہ چند گاہ دیگر در مقام نگاہداشت حد و بود بار تا شیر اسم المفضل
 آن سدرہ اشکست عاقبت بہدایت صمدیت در خواب بشارت ملازمت خواجہ بزرگ
 خواجہ بہا و الحق والدین صورت تو بہ منعقد شد و میل طریقہ اہل اللہ نظریہ رسید بکم
 الغریق بتعلق بکل حشیش ہر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از محارم فرمودند
 ذکر می کہ مغضن بآن حضرت رسالت میرسد نتیجہ مندرست تعطش بران داشت کہ
 از بہان غریز طریق ذکر و مراقبہ اخذ کردہ شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبہ و
 اورا و سلسلہ آن غریز یادوست نموده شد شنیدہ شدہ بود تا سالک سمدنی قریب
 بچهل سال میدان لالا قطع نکند بمنزل اللہ نخواہد رسید سادہ لوحیہا بران
 میداشت کہ مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بہمان صورت عبادت قناعت
 نماید ہر چند ورین بیاین اشارات غیبیہ در سلوک طریقہ دیگر ظہور میکرد قدم استوار
 را از جا بر نمی داشت و در زمین گرم بزرگواران این طبقہ تخم و قہتا ماشمتی لالہ نفس
 میکاشت انشا اللہ الغریز عاقبت دست گرم آن تخم را از جوہا بار بالاعین رات
 و لا اذن سمعت سیراب گرواند بالآخر بہ کشمیر رسیدہ شد و بلازمت حضرت شیخ
 بابای والی قدس اللہ سرہ العالی اتفاق افتاد و از برکات نظرش بہرہ مند
 شد و اکہم اللہ والنتہ کہ آن نظرات نیز فتح باب قبول اید چون حضرت شیخ از
 سلسلہ علیہ نقش بندید پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجہاستان آن بزرگوار
 نفحات ربانیہ از وی چہرہ همان خانوادہ اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت بدالقرار

غیبت معهوده حضرت خواجہ ماجلوه گرشده وارواح طیبات ایشان در بشارت نمودن گرفتند و تلقینات فرمودند و بپسین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره غیبت وستی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آن که بخدمت عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق بنیاهی ارشاد و دستگاہی حضرت مولانا خواجہ جلی امکنکی قدس اللہ سرہ الغریر رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیت و مصافحہ بدست آورد و طریقہ خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت وارواح طیبہ خواجہ نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان این درگاه درآمده شد اللهم اخی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و السلام علی من اتبع الهدی انتهى کلامہ الشریف از نحوای این بنیقہ در افشان و زاتیان بدایت احوال ایشان کہ مانند کی ازان لب کشودیم و کذلک از مضمون این ابیات شریفہ ایشان کہ سه شندیم کاشف راز نهانی + ابوالقاسم حراع کہ کاتی + کہ بودی و روحان نام اویش + کہ باشد شرینی از جام اویش + کیم من کین ہوس گیر و ما غم + نیابد نور این سودا چراغ + ز بانم زین تلفظ کہ چه بندست + سرم بخوست صید این کندست + چنان مستفا و گردیدہ کہ حضرت خواجہ ما اویسی لو وید و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حضرت خواجہ بزرگ بہار الحق والدین و خلفای ایشان رضی اللہ عنہم یافته و بنظرات عنایات آن بزرگواران کار با انجام رسانیدہ بعد از حصول کمال چون از پیر ظاہر نیز چارہ نیست بجاورار رفتہ از خدمت مولانا خواجہ جلی مجاز گشتہ اندیکلی از صاحب دلان صادق القول کہ آن وقت حاضر بودہ باین حقیر گفت روزی پیش از آنکہ حضرت خواجہ از ہند وستان بجاورار النہر شوند در لاہور بسیجی برای ادای نماز فرض از فرائض خمسہ درآمد در اثنای نماز ناگاہ از سینہ سکینہ ایشان آوازی ہمیب ظاہر شد

چنانکه اہل صف نماز از ان چہ تہارومی و اول بعد از او ای تسلیمتین حضرت خواجہ تمجیل
ہر چہ تمام تر از سی بیرون رفتند از ان پس دوستہ تن از نزدیکان را فراہم آوردہ در
منزل خود او ای جامعہ میفرمودند و ایضا غزیری حکایت کرد کہ من نیز از ان مقتدیان
مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی در میان نماز دیدم کہ حضرت خواجہ را رو
بسوی قبلہ است بسوی ما نیز بر ماے نگزند از شاہدہ این حالت بر من رعشہ افتاد
تا بلرزش و پیش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه دیدہ بودم معروض دادم تبسم
نمودند و از افشانی آن مرا منع فرمودند را تم این حروف عفی اللہ عنہ گوید این
و معاملہ مذکورہ دو شاہد عدل اند بہمال مناسبت و تبعیت ایشان بحضرت
خواجہ عالم صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم چہ از آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والتحمیۃ مرویست
کہ در نماز جوش سینہ انورش تا بمیلی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت است کہ ہموارہ
از قفا چنان می دیدہ اند کہ از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را ہمہ وقت و فوراً ہی
حاصل بودہ این بزرگ است او را از غایت اتباع آن سرور اگر در نماز کہ معراج
مومن است وقتی از اوقات این دولت رومی داوہ محال نبود کہ بزرگان کفایت
تالیع کامل را از ہمہ چیز متبوع پر تومی و نصیبی است با وجود حصول این حالات کمالات
و رجوع طلب باستان ایشان حضرت خواجہ از زمین بہت عالی و تقدیر والا بر سر
شیخت و تعلیم طریقت نیامدند و بسیر ما و رالنہر و بلخ و بدخشان شدند تا غزیر از ان
کہ ازین سلسلہ بزرگ و دیگر سلاسل و ران دیار برسند ارشاد و اکمل بودند در یافتہ
نیز اند فوائد مستفیض گردیدہ تصحیح احوال حاصل فرمایند و ران سیر بہت مولانا
مولانا سیر عالی قدس سدرہ نیز رسیدہ بر نخ از احوالات حاصلہ السمع ایشان
رسانیدہ از مولانا بخشیشا دیدہ اند چنانکہ در بیان مولانا تفصیل آن کتاب
نشأت القدس ذکر خواہد یافت و از ان جا متوجہ سمرقند شدند از راہ بسو

بعض دوستان بپند وستان مکتوبی برنگاشته اند که در مکتوبات شریفه ایشان مسطور است
 و اولش این بیت است **من از محیط محبت نشان همیدیدیم** که استخوان عزیزان
 بساحل افتادست. در آشنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ماوراءالنهر بوده اند حضرت
 مولانا ای عظم خواجگی امکانی در واقعہ برایشان ظاهر شد و اند فرموده ای فرزندم
 بر راه شماس حضرت خواجہ را وقت بنیابت خوش گشته و این بیت خود را آنجا
 فرمودند یا آنجا بزبان رانده **میگذشتم ز غم آسود و گوناگون زمین** عالم
 آشوب نگاہی سر را هم بگرفت چه حضرت مولانا می تبرک بزرگی در آن وقت و در
 از کبار شایخ این علیہ نقشبندیہ بوده اند و عمر و بر طریقہ خاصہ خواجہ بزرگ چون کوه
 مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطہ بحضرت خواجہ احرار میرسید و چہ ارادت ایشان
 بوانہ ما جدا ایشان مولانا و رولش محمد امکانی بوده و ایشان را ارادت بحال
 ذوالاحوال خود مولانا محمد زاہد و خستواری و ایشان را بحضرت قطب الانبیاء خواجہ
 احرار رحمہم اللہ و چون امیدست کہ عنقریب احوال این اکابر و خلفای آنها در
 کتابہ شہادت القدس بعون اللہ تعالیٰ تفصیل مرقوم گردد تا این جا بہین مقدار
 اکتفا نمود و اند با جملہ چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ بخدمت مولانا کے مذکور
 رسیدہ اند نہایت عنایات و رعایات دیدہ اند حضرت مولانا بعد از استماع
 احوال بلند ایشان شبانہ روز لیل و نہارا در خلوت بایشان صحبت داشته اند
 و بر بعضی زوائد اطلاع داده فرمودہ اند کہ کار شما بنیابت اللہ سبحانہ و
 بہ تربیت روحانیت اکابر این سلسلہ علیہ بانجام رسیدہ شمار باید باز بہدستان
 شد کہ این سلسلہ علیہ را آنجا از شمار و نقی تمام پدید آید و مستفیدان عالمی قدر
 آنجا از زمین تربیت شمار برومی کار آیند خواجہ ماہر عنایت از راه انکسار و دید قصور
 احوال عذر ہا در میان نہادہ اند حضرت مولانا از آنجا ح باز نماندہ اند و راہ

استخارہ نیز موافق فرمودہ حضرت مولانا کشودہ غزیری از اقربا ہی حضرت مولانا
 کہ از حاضران آن وقت بودہ گفت چون بعض یاران قدیم اخدمت صاحب النسبت
 حضرت مولانا شنودند کہ حضرت مولانا خواجہ راورین چند روزہ صحبت خلافت اجازت
 کاملہ دادہ رخصت کشور ہندوستان فرمودند از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش
 آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند کہ یاران نہانستہ اند کہ کار این جوان را تمام
 کردہ نزد شما فرستادند جز این نہ بود کہ نزد ما تصحیح احوال خود نمود لا جرم ہر کہ چنان آید
 چنین رود پس حضرت خواجہ مازلال آسا بطالع لب تشنگان بیابان ہندوستان
 مشورہ آن کشادہ بوستان گردیدند و زمانہ بزبان حال مضمون این مقال را
 مترجم گشتہ شکر شکن شوند ہمہ طوطیان ہند + زین قند پارسی کہ بہنگالہ میرود
 چون ہند رسیدند سالی در بلدہ لاہور بماندند و بسا علما و فضلا کے آن بلدہ
 شفیقہ محبت ایشان شدند لیکن از آنجا کہ شہر دہلی بقعہ ایست وارا اولیاء
 بیت الفقرا را آنجا آمدہ در قلعہ فیروز کی کہ سر منزلی ست بغایت دلکش و شرف
 بر دریا و مشتمل بر مسجدی در نہایت عظمت و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند
 و تا زمان ارتحال ازین دار پر ملال بجائے دیگر انتقال فرمودند فصل دوم
 و در بیان مجملات احوال شریفیہ آن حضرت از مشنوع و افتقار و تصرفات افاضات
 و تحمل و تفرید و مبتل و غیر ہا من الصفات الملکیہ والاطوار المرضیہ با بیان
 قضیہ انتقال ایشان ازین دار ملال شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ مازلال
 القدیرہ ہمگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزو و بود و از غایت انگسار ہمیشہ دید
 قصور احوال و شہم داشتن نیات نصب عین ایشان و خبر برای استمالت
 زائر و جواب سائل آن ہم قدر ضرورت تکلم کمے فرمودند مگر آنکہ مسئلہ از
 مسائل غماضہ این طائفہ کے معروض میداشت انگاہ ناچار و تنقیح آن

چنانکہ طالب را تشفی تمام حاصل آید سخن میگردند و آنهم از وفور شفقت بود کہ
 مبادا آن را کج فہمیدہ کج رود با ہمہ خزن با آیندگان در کمال بشاشت تلمعی میفرمودند
 و در انجام حاجات مباحہ مسلمین خود را از ہر وجہ معاف نمیداشتند و در عظیم سادات
 و علما مبالغہ سے نمودند و در جزوے و کلے عملیات بفقہتای متورع رجوع میفرمودند
 چون طالبی باستان ایشان میرسد از غایت انکسار خود را و در ازین کار
 عظیم و انمودہ عند رہا سے فرمودند اگر آن آیندہ صادق بود و از جوان نوال
 ایشان روزی مندی شد از انکسار ایشان بیشتر لعل و منزلت و کار ایشان
 پسے بڑو و خود را بخدمت آن ہستان می سپرد و بزبان حال میگفت کہ لطف
 ازین درنداریم روی گذر + اگر چه از دو عالم گذر کردہ ایم + بیان نمک ہای این
 میکسار + حوالہ برکشیں جلگہ کردہ ایم + چون آن حضرت رکن طلبان طالب
 میدیدند و را غوش عنایت و کف تر بنیش می کشیدند کہ بید جوان خراسانی
 مدہتا مجاور مزار فائض الانوار خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس اللہ سرہ
 بود و از روحانیہ حضرت خواجہ طلب پیر کلمے نے نمود کہ ورقید حیات این جہانی باشد
 بعد از رسیدن حضرت خواجہ مابدلی آن جوان را در واقعہ نمودند کہ بزرگی از طریقہ
 نقشبندیہ اکنون بشہر رسیدہ خدمت او را لازم کہ حسب الامر خدمت ایشان سدیہ
 واقعہ معروض داشتہ التماس قبول نمود فرمودند این مسکین خود را شایان آن نمی بیند
 و گیرے خواهد بود چون از وفور انکسار عند بسیار فرمودند آن بر بناز او یہ خود بازگشت
 شب و یگر و بر گفتند آن بزرگ بہانست کہ وی بخدمت رسیدی و انکسار او
 دیدی فرداش آن جوان چنان آمد کہ و یگر بازگشت و بجز قبول رسید و و یگر
 ویدہ بسا بودی کہ آن حضرت از غایت انکسار بعضی طلبہ صادق العقیدہ ذوالاحوال
 ملزم صحبت و خدمت خود را نیزے فرمودند کہ این بجایصل شایان آنچه گمان برودہ آید

بجایهای دیگر ترو نمانید و اگر راهنهای بیابند پس این حقیر را نیز اعلام فرمائید تا من نیز
 بخدست او شتابیم باشد که زخم خود را مرهمی یابیم این فقیر از زبان شریف خواجه
 حسام الدین احمد سلمه الله علی روس المجهین شنودم که فرمود مرا نیز آن حضرت
 بخدمت تمام چنین فرمودند چون اسحاق ایشان بسیار شد توقف را دور از ادب دانستند
 متوجه اگره شدم بعد از رسیدن بان شهر حیران و سر اسیم بودم که چه چاره سازم و
 با خود میگفتم تا بستان ایشان رفته معروض دارم که امتثال فرمودم چنان
 کسی که می فرمودند دنیا فتم درین حین برای میگذشتم که از سرای سردوی دگر با
 بگوش هوش رسید چون نیک استماع نمودم قوالان را این بیت شیخ سعید
 سعدی شیرازی رحمة الله بر زبان بود تو خواهی آستین افشان و خواهی
 دامن اندر کش + مگس هرگز نخواهد رفت از دکان حلوانی + سماع این بیت
 و امان بران حکم زد و سر از پا ساخته بخدست ایشان رسیدم و گفتم آنچه دیدم و شنیدم
 وقتی دیگر فقیری از لاهور ایشان را در واقع دیدم که ابلق سوار میگذازد و خطایق
 بسیار در دنبال ایشان و میگویند این قطب وقت است بعد ازین روی آن
 فقیر بعبه والار سیده التماس قبول کرد همان غدرند کور سر ای پوز و سران
 آوردند آن چاره بسجده آمد بگریه و افغان و خاطر ایشان در مجمع در ایشان
 در دل بنهاد و گفت ای یاران این چه ناز و گداز است که خود را بمن آورده است
 و دم را بر بوده اکنون که ناشاد و خانه بر باد آمده ام این می گویند و میرانند
 هیچ کاره چه کار کنم و چاره و موعی این باجر از زبان آورد که بسیاری از خانه را
 را استیلا می گیرند و اندوه از هوش برد و شوری عجیب برخواست تا به گوش
 حضرت خواجه رسید رسیدند که چه شورش معروض داشتند رخ کر آب
 شیرین تو شوریست در هر خانه + تبسم نمودند و آن درویش را طلبیده بقیتم

ذکر و جذبہ الہی نواختند تا نگرید طفل کے جو شد بسین تا نگرید ابر کے خند و چین
 طریق آن حضرت قدس سرہ الغریز آن بود کہ ہر کرامی پذیرفتند نخست
 توہ اش میدادند و اگر عشق و محبت آن طالب را بخود بسیار میدیدند بطریق
 رابطہ و نگاہ داشت صورت خود بحقیقت جامہ اش امر میکردند و بسیار کشایش
 وی را ازین احضار و نگاہ داشت صورت شریف پدیدار میگشت خوب
 برہان نام از خواجہ ہای وہنیدی کہ از اکابر خود نسبتاً و اجازتہا یافتہ بود
 بخدست ایشان رسید و طلب افادہ و افاضہ نمودہ ایشان و سے را
 بہ نگاہ داشت صورت خود دلالت نمود و و سے در تحجب رفت و با محرمان خود
 گفت این شکل مناسب حال جمعی است کہ اول قدم درین راہ نہادہ باشند
 مرا ایشان کرم نمودہ بمراقبہ عالی تر از ان اشارہ نمایند و دستاںش گفتند اقبال
 امر باید نمود و از فضول احتراز فرمود چون عقیدتش درست بود ما چارہ نگاہ داشت
 صورت مبارک پر و اخت دوروزی رفتہ بود کہ آن صورت اورا فرود گرفت و
 نسبت عظیم بروی استیلا نمود تا غالبہ سکرش بجای رسید کہ با وجود تکمین و کبر
 سن مقدار و ذراع از زمین می جست و ہر سوی خود را بدیوار و شجاریں و تا آنکہ
 چند تن کہ از جوانان وی را گرفتہ بودند قوت شان بہ نگاہ داشت او و فانی کرد
 تا دید آنچه دید ما بیشتر طالبان را ذکر دل بطریقہی کہ مقرر اکابر این سلسلہ است
 دلالت نمی نمودند جمعی را بذکر نفی و اثبات و برخی را بذکر اثبات صرف یعنی ذکر
 ذات عزشانہ و از غایت سر بیان نسبت آنحضرت قدس سرہ بسیاران مجرب
 دیدن ایشان مجذوب و مغلوب میشدند گویند یکبار خطیب بر منبر بودہ کہ نظر
 بحال ایشان کشودہ ز عقہ زوہ از منبر زیر افتادہ شبی از شبہای ماہ رمضان
 حضرت ایشان ما قدس سرہ بدست خادمی بہ آنحضرت فالودہ فرستادہ آ

چون آن خادم از کوه بیان ساده لوح بود بدروازه خاص رسیده حلقه در زوده
حضرت خواجه دیگری را بیدار کرده خود برآمده آمد و ظرفت فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست معروض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ محمد
مالی بابائی بجز در حاجت آن خادم ویرا جذب سکر و نسبت فرود گرفته و فریاد کنان
واقفان و خیران خود را بحضرت ایشان ماسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جابه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و چه
در آسمان نوری سبزنگ بینایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان ما فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پر توی برین ذره افتاده فروداش بخدست خواجه رسانیده اند تبسم
فرموده اند سه روز حشر شهیدان چو خوبها طلبند تبسمی کن و خاموش کن زبان
همه گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به تقرب طهارت از
مسجد برون رفتند خادم این سپاهی برون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
چین تخمخ و استبراکرات نظر کمیی اثر ایشان بران خادم افتاده بود و چون مسجد
ورآمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذب و بخودی بر خاک افکنده است
و میان اسپان چون گوی هر سومی غلطان است و از قبیل شام تا پاسی از شب
بچنان و راضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی بی بازار نهاده و همچنان در صحرا
برون رفته و بیکر بچکس از و خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد لغمان سلمه الله
فرموده صبیبه نام رضعه داشت بکرات آن رضعه را ولالت بر میدی حضرت خواجه
کردیم دی ابا نمود تا روزی آن صبیبه را بتقریبی بصحوبان رضعه بملازمت حضرت
خواجه فرستادیم ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتا نمودند آن
طفل دستی بجاسن شریف ایشان برده موی از ناحیه مبارک بدست او بماند فرمودند

طفلک سیر از مایه کاری میگیرد و در حد و دهمان ایام انتقال فرمودند و آن موی
 مبارک تا امروز به تبرک و یادگار بماند. مرا از زلف تو موی پسندست و فضولی
 میکنم بوی پسندست. چون آن مرضه بخانه مراجعت نمود ساعتی زرفته بود که آنارستی
 و جذبات برو چیدن گرفت و وی خود را بران نمیداشت تا آنکه فریادی سخت برآورد
 و بهوش بختیا و از پهلوی چپ او حرکت قلبی چنان غلبه برداشت که همه یاران معانه
 می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد پرسیده شد که چه بود و چه دیدی گفت ساعت بساعت
 حضرت خواجه بصورت همیب عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان بود
 دیگر نمیدانم که چه شد جز آنکه دل خود را اندکومی یابم سیدی گفتند بجز حضرت خواجه قدس
 سره حال او را عرض کرده شد تبسم نمودند و تعلیم و ذکرش فرمودند و آن صاحب امر روز
 در فیر و آبا و از نسار صاحب احوال است و آن صبیبه سیدی که در خانه راقم است نیز
 ازین آن نظر خداوند عفت و حضور چنانکه حضرت ایشان ما در البسه حلقه بعضی نسار
 ذکرات مامور گردانیده اند و این نازنین حضرت خواجه از غایت نخلص پروری و
 شفقت گسری آن بود که هرگز تعلیم و کرمی فرمودند هم در آن اثنای تعلیم و کرمیت و توجه
 شریف شامل مال و حال او میداشتند و راه نقوش کونیه بر او را ک حقیقت جامعه و
 می بستند گویا سرچشمه نقشبندی را بطهور می آوردند لجه زبان دلش بندگ گویا میشد
 و حضور و جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک می غلطید
 و بر نخ از خود غائب شده بجزت میرفتند و بعضی را هم در آن کیفیت عوالم مثال
 با ارواح یا معانی منکشف میکرد و بر روزهای کشید تا هم نظر ترتیب ایشان
 بصحو و افاتش می آورد و مصداق اشیح یحیی و میت بطهور می پیوست و این
 عنایت ایشان بر بسبیل تعیم بود حضرت ایشان ما قدسنا لسه الا قدس روزی
 بتقریبی فرمودند شمول و عموم این نعمت یعنی گویا شدن دل بندگ و حصول جذبه

بدایت تعلیم مرطالبان این طریق را از احکامات لازم البرکات حضرت خواجہ ماہست
 قدس سرزوبندہ معروض داشت کہ مگر سابقا معمول این اکابر نبود فرمودند کہ بود اما
 بدین تعلیم در بدایت نبود و نیز فرمودند کہ چون سزا اختیار این شمول و عموم را از حضرت
 خواجہ خود پر سپیدم فرمودند از ان روزگار تا حال در طلب و بہت اہل ارادت
 نقصان و فتور بسیار رفتہ و حوصلہ ہای طلاب راہ تقلیل گرفتہ و نور شفقت بر آن
 داشت کہ بی مجاہدہ سعی و ترو و ایشان شرعی رسانیدہ شود تا پایا و گان باویہ طلب
 را مری بہی باشد و بروت شان بجزارت مبتدل گرد و چون حضرت ایشان این حکایت
 با خبر رسانیدند آہی بر کشیدند و این دعا بر زبان راندند کہ جزاہ اللہ عن الطالبین خیر
 انجزا و ہم حضرت ایشان طاب ثراہ بتقریب قوت کاملہ سیر بزرگوار خود در افاضہ
 این نسبت گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در
 خدمت ایشان یکی از رسائل شریفہ ایشان را بہ نسبت حصول حضور بگذراند حضرت
 خواجہ دوروزی آن رسالہ را بومی درس گفتہ و بین اثنا فرمودند امی فلان نسبت
 از ان نزدیکتر است کہ آنرا از رسائل تو ان اخذ نمود و صفت شفقت و ترحم حضرت
 خواجہ ما قدس سرہ تا غایتی بود کہ وقتی در لاہور قحط و عسرت افتادہ بود دوران
 عسرت حضرت خواجہ در ان شہر بودند تا چند روز نخوردند ہر گاہ طعام نزد ایشان
 حاضر میکردند میگفتہ اند از انصاف نباشد کہ یکے در کوچہ از گرنگی جان میدادہ باشد
 و ما طعام بخوریم و آنچه حاضرے بودہ ہمہ را بر گر سنگان میفرستادہ اند و خود بقوت
 روحانی کہ میراث اہلبیت عند ربی است میگذرانندہ چون از لاہور متوجہ دہلی
 شدہ اند بسیاری بودہ کہ ہنوز فرسخی بل میلی طے ننمودہ بودہ اند کہ عاجز
 در نظر ایشان می در آمدہ کہ پیادہ میرفتہ ایشان از مرکب فرود آمدہ و برا
 سوار میکردہ خود تا منزل پیادہ می آمدہ اند و دثار بر سر میکشیدہ کہ آستانہ

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند بنیت اخفا باز
 بر آن مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز می بود
 تا گویند شبی ایشان تبهی در خاسته بودند که بر بر لجان ایشان آمده خفته بود و حضرت
 تا روز پنجمان از سرمانخت سخت کشیده اند و به بیداری آن گریه راضی نشده اند
 و اگر خارقتی هم از ایشان بظهور رسیده از وفور شفقت بر خلق الله بوده مثلاً از
 جمله خوارق ایشان این سه خارق است که بر نگاشته می آید چون ملاحظه نموده می آید
 موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده
 خارق اول آنکه یکی از فضلای دہلی که بگری بقتدر آورده بود سالها رفته او را
 فتحی روی نداده از او عیب و او دیده اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی
 که ایشان بجای سواره میرفته اند و در عمان در آمده به نیاز تمام قصه را معروض
 داشته التماس زوال عنیت نموده حضرت خواجہ را اول بر شفقت گشوده از
 مرکب فرود آمده او را در کنار شریف کشیده معالقه سخت نموده اند فرموده اند
 که رفته متوجه شوید که فتح ستومی همان لحظه در خود قوت غیب دیده رفته
 و بسهولت تمام همان لحظه فتح نموده خارق دوم آنکه ضعیفہ اطفالی سه چهار ساله
 از سر دیوار حصار فیروز آباد که زیر دیوار فرش سنگین است و ارتفاعش قریب
 بسی ذراع بزرگتر از او چنانکه از سوراخهای گوشش آن طفل خون برآمده و نفسش
 منقطع شده ما در آن طفل بگریوزاری و بی آرامی و بیقراری چاره جز آن ندیده
 که سر در قدم محترم حضرت خواجہ نهادہ التماس زندگی او نموده حضرت خواجہ
 چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجہ و تصرف خود را در پرده بسی نہان
 میکردند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند چنان معلوم میشود که این طفل
 نخواهد مرد حاضران تعجب میکردند که کدام کتاب مبین این معنی است از گاہ

لخطہ خاموش شدہ اندان طفل مختصر کمال خود آمدہ حاضران را حیرت تمام روی
 نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوہ مروت و صلاح بہ بعض ہمسایہا ستمی نموده
 ایشان از شاہدہ آن ظلم اوبی آرام شدہ آن سپاہی را نصیحت فرمودہ اند اما او
 از غایت ادب و نجات اقبال نموده حضرت خواجہ از غایت ترحم کمال آن مظلوم متغیر
 شدہ بان ظالم فرمودہ اند اینہا در جوار فقرای خواجگان بزرگوار می باشند کہ
 بسیار غیور اند خبردار باش در ان دو ستر روز آن ظالم را تہمت و زود افشاری
 گرفتہ تقتیل رسانیدند و حکایات کہ از تخیل و بردباری ایشان از صحابہ ایشان
 شنوہ امہ بد فترہ با ننگی جوانی از ہمسایہای ایشان کہ مرکب منکرات می بودہ
 انواع شرور از وی بظہوری آمدہ ایشان آزما می شنوہ اند و تخیل بودہ اند روز
 آن شریر را سخنے با شارت خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ در قید و حبس کشیدہ کن
 خبر حضرت خواجہ رسید خواجہ حسام الدین را طلبیدہ عتاب فرمودہ اند خواجہ
 بعرض رسانیدہ کہ بس فاسق و شریر است چنانکہ شہادت او مستعدی و متجاوز است
 حضرت خواجہ آہ سردا ز دل پرورد کشیدہ فرمودہ اند آری چون شما خود را صالح
 با صفا و خیر یافتہ اید او در نظر شما طالح و کدیر و شریری در آید ما کہ بیج و بے خود را
 از او ممتاز ندانیم چگونه بر زبان زبان او را نیم این فرمودہ اند و وی را از حبس
 خلاصی دادہ اند و وی بہرکت شفقت ایشان از صلی شدہ و این نسبت کجسار
 و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بودہ کہ اگر از طالبی ناگاہ جریمہ صادر
 میشدہ و با ایشان میرسد میفرمودہ اند اینہا اثر بد صفتی ماست ہر گاہ در مابہ
 باشد ناچار بر نیامعکس میگردد و این فقیران چکنند و اگر از کسی بگروہ شرعی
 میدیند تصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل بہ لہیت و کنایہ و تمثیل میفرمودند
 چنانکہ ناچار و نشین آنکس میشد و سبب بر تصریح ناکردن امر معروف بشیران بود

کہ خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و بہرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان
 و در مجلس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را ارادہ تخفیف مسلمانان در حضور ایشان بخاطر
 میگذاشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند و اتم حرف گوید روزی
 در زاویہ مسجدی از مساجد تہنات شستہ بودم فقیری با فقیر دیگر حکایت از شیوہ
 اولیا میکرد و درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود نکردیم
 و آنم کہ چون اوبے نفسی و بردباری درین زمانہ نخواہد بود نام مبارک خواجہ مارا
 گرفت و گفت بر فرزند شریف خواجہ قطب الدین بودم ناگاہ خبر رسید کہ حضرت خواجہ
 محمد باقی قدس اللہ سرہ الاقدس تشریف می آرند خادم فرار در جا بیکہ قریب بر
 فرار بود برای ایشان سرری بہاد و بران فرشی و سادہ بکستر و پیش از ولادت
 حضرت خواجہ بکی از فقرای بی قید درآمد نظرش بران سرری و فرش افتاد و گفت
 این چیست و برای کیست گفتند برای فلان غریبان بی قید بخشونت و دوری
 تمام زبان بہ دست و دشنام ایشان کشودہ و درین اثنا حضرت خواجہ درآمدند و
 آن بے قید پیش از پیش بحضور ایشان بہر زہ گوئی پرداخت و گفت ای فلان
 تو چہ لائق آنی کہ اینجا برای تو فرش بکنند جمع کثیر از درویشان خواجہ کہ حاضر
 بودند بی آرام شدہ ہیچواستند و پراشینیہ و تقرب نمایند حضرت خواجہ ہمراہ
 بنگاہ خشم آلود از ان ارادہ بازداشتند و خود نزدیک آن شتام رفتہ بزمی تمام
 عذر و در میان آوردند و گفتند چنانستی کہ شما میفرمائید من چنین و چنان چہ لائق
 آنم این کار بی اشارت و بعلم من شدہ بخشید و بشومی من مغز خود را خالی کننید
 و بر آستین مبارک عرق او را از چین آدمی چیدند و تواضع می نمودند آن گاہ
 درمی چند طلبیدہ بومی میداوند راومی گفت من ہیچ تغیر و تذبذب در حال
 و گفتار خواجہ ندیدم آن زمان مرا یقین شد کہ نفس ملکی کہ میگفتند درین عالم بودہ است

و بسیار بودی که بعضی از امرای مخلص ایشان بخدمت آنحضرت سیم وزیر میفرستادند که
 به صواب و ید ایشان بفقرا تقسیم کرد و آنحضرت با وجود تفرید و آزادی شفقتهای
 خلق الله خود متوجه شده مستحقان قسمت میکرد و در ضمن آن مبلغی از سرکار خود
 نیز میدادند مع ذلک بعض محتاجان و وراذکار زبان طعن میکشوند اصحاب ایشان
 میخواستند بمنع آنها بکوشند آنحضرت باینی راه انکساری میپوید که یاران را غرضت
 از سر میرفت و بجای آن نرمی و شکستگی می نشست و یاران را قولاً و فعلاً بر نیستی کم
 دیدن خویش و بر و باری دلالت مینمودند و آنرا دلیل راه عرفان میفرمودند و
 اگر از اصحاب ایشان خلاف این امر ظاهر میشد بعتاب بسیار نصیحت می نمودند
 چنانکه از مکتوبی که بشیخ تاج ویرین باب تحریر فرموده اند واضح خواهد شد انشاء الله
 سبحانه و زهد و استغفار ایشان از امتعه و نیویه تا بجدی بود که سخن امور دنیوی هر
 مذکور مجلس شریف نمیشد مگر بتقریب سفارش حاجتمندی و هرگز تدبیری ویرین
 امور برای خود و درویش نمیکردند و در حق مریدان رشید جز بفقیر و مسکنت و فاقه
 و قناعت نمی خواستند و میفرمودند بهر که امداد مالی از ما بظهور آید یقین و اندک بار
 بوی در محبت دینی نقصانی هست بعضی تو نگران که از اهل ارادت بودند التماس
 آن می نمودند که کفافی برای فقرای آستان ایشان تعیین نمایند ایشان در حق
 جمعی که نسبت معنوی با آنحضرت درست کرده بودند رضا نمیدادند و با اول ایشان
 را مجوز میداشتند و از غایت تنفر که ایشان از قبول امتعه و نیویه بود وقتیکه غم
 خرم سفر حجاز کرده بودند عبد الرحیم خان المشتهر خانان نام که از مخلصان این
 طائفه بود و خصوصاً بحضرت خواجه با عقیدت و ارادت تمام و شسته چون آن
 خبر بشنود و صد هزار روپیه که بزبان هندی یک نامند بخرج زاد و راه ایشان درویش
 مرسل و شسته عرض نمود که بقبول آن بر من منت نهند چون حضرت خواجه آن بشنود

روی در هم کشید فرمودند هیچ رفتن چون مانی کرای آن نمیکند که انبیه سیم و در
مسلمان را صرف خود کنیم و ضائع سازیم نیز رفتند و باز گردانیدند و بی تقیدی
ایشان در مطبوس و ماکول و مسکن تا بحدی بود که اگر چندین روز یک طعام غیر مرغوب
و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نمی گفتند که غیر این بیارند و کذا لک اگر چندین روز
جابه و در بدن شریف مانده شوخکین میشد میفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین روز
خانه تنگ و تیره می بودند تا آن مسکن شکسته شد می یا از خاک و خاشاک پرگشتی از آنجا
که غرق بجز تسلیم و رضا بودند اظهار تمیر و تنظیف و تمویز آن برگزینگر و ندبا و جووان
همه تسلیم و فنا و رفتگیها و ضعف بدن که همیشه ایشان را بود و دوام وضو و تکلیف
طاعت شگفت تمام داشتند بعد از ادای نماز عشا که بجزه تشریف می بردند و در
مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا غلبه میکرد برخواستند تجدید وضو نموده
دو گانه گذارده باز میگذاشتند باز چون اعضا بضعف و دور می آمد چنان میکردند
اکثر شب چنین میگذاشتند و احتیاط و رلقه تا بحدی میفرمودند که هدیه که میرسد
اگر چه آنرا بحکم حدیث صحیح سخن لائز و الهدیه رو نمیکردند اما آنرا بخصوص خرج هم نمیکردند
بل از محل اطیب قرض حسنه میکردند و در بدل آن آنرا میدادند که بحکم فقهاء آن
درجه دیگر و رحلت پیدا میکنند و تا کید تمام میفرمودند که نزنند و طعام بوضو بود بل از
ارباب حضور و صفا باشد و هنگام طنج بجزت دنیاوی نپروازد و میفرمودند از
لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود و دوی منجیزه که مجارمی فیض را می بندد و
ارواح طلیبه که وسیله فیض اند مقابل قلب نشوند و همه مریدان را برین احتیاط
ترغیب میفرمودند و جمعی که فی الجمله مسامحت در آن جائز میدانستند ضرر آن را
در احوال آنان معانه می نمودند و روزی یکی از درویشان صاحب حال کشف
آمده معروض داشت که در کار خود بستگی می بینم و در باطن که درت می یابم ندانم

چه تقصیر از من میزروه آنحضرت متوجه شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او
 معروض داشت که لقمه همان لقمه هر روز هست ایشان فرمودند رفته نیک تقصیر
 نمائی که غیر ازین معلوم نمیشود البتہ در جزوی از اجزای آن فتوری رفته چون نیک
 تقصیرش نمود معلوم شد که دوستی چوبی برای سوختن که نه از ان چوبهای احتیاط
 بوده داخل کرده بودند و کذاک در همه امور عمل ایشان بر غمیت و اولی بوده
 از آنجا که در کتب احادیث و روایات فاطمه خلف امام مرویات کثیره صحیحہ آمده
 چند روز بران هم آمده بودند که فاطمه خلف امام قرأت نمایند درین اثنا امام
 الائمه سراج الائمه امام ابوحنیفه راضی الله عنه در معامله دیده اند که قصیده
 در مدح خود میخوانده اند که از ان این مضمون مستفاد میگردد که چندین اولیا
 کبار در مذہب من بوده اند بعد ازین واقعه ترک قرأت خلف امام نموده اند و ان
 احتیاطها که در لقمه گفته شد از نزاکت و صفای نسبت لطیف شریف ایشان
 نیز بود چنانکه آئینہ از غایت صفاتاب نفس هم ندارد ازینجا بوده که در صف جماعه در
 جانب خود از خلص اصحاب خویش را ایستاده میگردد و آنکه اگر بیگانه می بوده
 فی الحال غفلت و نقصان او یا خطرات او در آئینہ ایشان منعکس می شده
 روزی یکی از درویشان که محتاج بحاف بود و در خاطرش التماس طلب آن
 عبور نموده با ایشان نماز کرده آن خطر او بر ایشان ظاهر شده بعد از ادای
 نماز فرموده که بفلان ویر که احتیاج بحاف دارد بدیند آن درویش میگفت که همیشه
 از ان روز ترسان می بود که مبادا خطره که موجب طالت ایشان باشد برین
 بگذرد و تفرید ایشان را آن پایه بود که از بدایت تا نهایت هیچ یک از احوال بلند
 و مکاشف از جنند سرمت ایشان فرو نمی آمد در عین بحرافت دم از نمایت زو
 خشک لب بودند این رباعیه شریفه نیز ولالت برین حال ایشان می نماید رباعی

در راه خدا جمله او باید بود + تا جان باقیست و طلب باید بود + دریا و ریای اگر بکامت
 ریزند + کم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی غریزی یکی از مخلصان ایشان
 کتاب نوشته بود ایشان بر نظر آن کتابت رقم نموندند که درین این عاجز گرفتار
 قوت کار نماند و اگر نه بوفیق اللہ تعالی درین دوروزه عمر دیوانه و ارامت بازماندگی
 خود میداشت و در حست جوی کیمیای مقصود تک و دوی می نمود و زندگانی
 فدای این راه میکرد حق تعالی درین افتادگی نیز دوی داشتوبی کرامت فرماید
 که کار و جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتار بیافراخی بنام
 آمین بایرت العالمین امید از آن بر او آراست که روی بر خاک بنهد و از براس
 حصول این آرزوی فقیر از خدای غفور و جل جلاله که دُعَا الرَّغَائِبِ لِلرَّغَائِبِ اسْرَعُ
 اجابۃ آمده والدُّعَا راز خدمت شیخ تاج الدین سلمه اند ششوم که گفت روز حضرت
 خواجہ مارا وقتی رویدا که بچین مندهای قبا کشاوه با سینه عریان و دستار
 پریشان متوجه ساحل دریاشدند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه عظیم
 از ایشان ظاهر بود من در قفا سے ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
 من اطلاع یافته باه و در دو تمام فرمودند که امی فلان آنقدر واردات و احوال
 و فیوضات و انوار و اسرار میریزید که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
 کوتاهی کند اما از اینها چه که مطلوب من از دید و دانش و درست له قدس متره
 طلب چون و مطلب بیگونه + نه آراشبهه دنی این را نمونه + و هم شیخ تاج الدین
 حکایت کردند که روزی در صفت جماعت نماز و ربهلوی ایشان بودم در میان
 نماز آثار استیلا می گریه و اشکلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادا کے
 نماز همچنان حیران و گریان بجز شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم و
 همچنان ایشان را گریان و کثیر الاخران یافتم بعد از ساعتی گستاخی نموده پرسیدم

کہ سبب این کریبے اختیار و اندوہ و اشتغال بسیار چه باشد گفتند ازین بگذر مارا
 بدین در و بگذار از آنجا کہ بنایت ایشان بس دلیل بودم اجماع نمودم فرمودند در
 عین نماز کہ معراج مومن ست روح من در طلب مطلب و راز الودار عروج نموده
 در جست و جوی آن چند آنکہ مقدور داشت این مرغ پر وبال زد بدستش هیچ نیامد
 ناچار حیران و گریان خود را در قفس قالب انداخت این کریبہ او ازین حسرت بود
 و ہم شیخ تاج الدین فرمودند روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را
 بنایت مغلوب و مستملک دیدم در حکایت شدم اما اشارت شعور بکلام خود را ایشان
 نیافتم بیشتر گفت و گو و سوال و در میان آوردم تا بعد ساعتی چند شبکہ آمدند ساعت
 ساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت بعد از آن فرمودند فلان کس امر کو عجب رسید
 و کلنی یا حنیزای ما شدی کہ در حیرت و دہشت نیستی عجب رفتہ بودیم ہم ازین غلبہ
 تقدیر ایشان بود کہ سری مشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه
 ایشان تبریت در ایشان بدو سہالی نکشید چون حضرت ایشان ما قدس سرہ
 ازین انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت
 و تعلیم ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه تعریف و چه تکلیف با ایشان حوالہ
 نمودند چنانکہ تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید انشاء اللہ سبحانہ و خود
 از واکزیدند و بشپوہ قطب آفاق بو علی دقاق قدس اللہ سرہ بدر و اندوہ عظیم
 سر بگریبان نیستی در کشیدند و جز بنماز جماعت بسی جامع نمیشدند و ہر کہ ایشان را میدید
 ناچار از حدیث من آراوان بی نظر الی میت نمیشی فی وجہ الارض فلینظر الی
 این آبی مخافتہ یاد میکرد مع ذلک از ہیبت و دہشت دیدار ایشان کہ ہر کجا میبود
 نقش و پوار میشد و غافلان را بجز و دیدن ایشان بمصدق خوار و ذکور اللہ
 بطور میر رسید تا بجا نیک روزی عبور ایشان بکلی از قرآن کہ سکنہ آن فرار عا

ہنود بودہ بوقوع انجاسیدہ بجزدی کہ نظر انجاسیدہ برایشان افتادہ باہدیکہ کیفیت
 کہ این عجب مرویست کہ از دیدن او خدا بیاو ما آید واد عظمت صحبت بل روت
 ایشان چہ شنار او چہ بیگانہ را سخن بر لب وند عا و رول می عیبہ و با این ہمہ
 انکسار ایشان از دہشت ایشان بسیار مردم وانا از جامیر فتنہ عزیزے از
 اعلام فضلاء مگر گفت روزی رسیدم بصف جامعیت نماز کہ بر باشد ہودورا
 صف حضرت خواجہ نیز بود در صف پیش جامی نہ بود مگر بیلومی حضرت خواجہ
 کہ از ادب ایشان در و ایشان فرجہ گذاشتہ بودند مرا چون خواجہ اعتقاد چندین
 نبود وایشان را طفل دیدہ بودم واکمال قیاس بخود خود سال یافتہ رعایت
 ادب بخاطر نیاید و آمدہ خود را فرجہ روح کردم ساعتی زرفنہ بود کہ دید شکوہ و عظمت
 خواجہ بردلم حملہ آورد چندانکہ خود را از ان میکشیدم فاندہ نمیداد تا بجدی رسید
 کہ بے اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم و تا بجای رسیدم
 کہ اگر قدم عقب بگذارم از صفہ بیستم خبردار شتم و از مشاہدہ این معاملہ از مخلصان
 حقیقے آن عارف بزرگوار شدم و با این ہمہ اہبت گاہ از جوش قلوب و سقوط و بی
 خلق تنہا در کوچہ و بازار میکشیدند و در زیر سایہ دیواری بر خاک می نشستند
 با این ہمہ مستیها و فرورفتگیها و حیرت سرسوی در امور شرعیہ و التزام عنایت
 فتوری نہ یافت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا مجال نہ تا بجای
 کہ روزی در حضور ایشان یکی از ور و ایشان بجز گفت اللہ ایشان فرمودند باد
 بگویند کہ آداب مجلس بار او شستہ مجلس با بیاید و اگر از مردان ترک و بی نظہور
 میرسد بظاہر و پراختنوت نمی نمودند و نمیراندند تقریب ظاہری خود کجا اما
 باطن خود را از میکشیدند یا اوستگی و راحواک خود میدیدند و خواب و وقتہ
 بوی امری می نمودند متنبہ میشدے ای تو مجموعہ خوبی زکدامت گویم شاہد

عظیم بر جلوتیبه ایشان همین بس که دو سه سال بر مسند شیخت بودند و درین مدت
 قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان روزی مندر گردیدند و چه برکات و آثار
 که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط گرفت و این سلسله طریقه نقشبندی
 که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت با آنکه بسیار از مشایخ این سلسله
 آمد ه سالهای بسیار در آن دیار مانده بودند اما برکات این دو سه ساله در آن
 سالها کجا بود کمالا یعنی فاضله باین حقیر گفت بعضی شیخان بزرگ صاحب حال
 و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در بند شیخی کردند معلوم است که از ایشان
 که ماندند بزرگی خواجہ شہا همین بس کہ کچیل سالکی رفتند و دو سه سالی بدهایت
 نمودند و عالمی را بهره ور گردانیدند و این فقیر از زبان شیخ بلند مکان کجہ
 فقر و نیاز و عرفان ارشاد بنیاد شیخ محمد بن فضل اللہ در جمہا اللہ شنود کہ
 تقریبی را در حق حضرت خواجہ مافرود نشان بزرگی این غریزہ همین بس کہ سه
 چهار سال پیش بدهایت نیرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزونست
 گویند و ان چند روزہ ارشاد ایشان بسا شیخانانی کہ آنحضرت در ایام ترویج
 طلب بہ صحبت آنها رسیده بودند و فاتحہ و دعاء و تلقین ذکر از ایشان گرفته
 نیز منجذب شده آمدہ از فریدان شدند و گویند بعد از قدوم بدهایت از قوم ایشان
 بشہر معظم و ہلی بعض مشایخ بزرگ آن بلدہ از ظہور ایشان بغیرت بردند و بوقت
 گذاشتند آخر فائدہ ندیدہ جز ضرر خود ناچار از مخلصان حقیقی شدند بعض طلبہ
 از جاہاسے دور دور بخدمت علیہ رسیدند و برخی در راہ غم بودند کہ خبر
 انتقال ایشان شنودند فرشتہ می میر محمد نعمان سلمہ شد گفتند جوانی را از اہل
 خراسان در اگر ہبار الشفای حکیمے بیاید دیدم از حالش پرسیدم گفت مروین
 چنان بودم در دکن حضرت خواجہ باقی را در خواب دیدم و عشق ایشان اینجاسیدم

چون خبر انتقال ایشان شنیدم ازین اندوه طویل شدم و اکنون بیایم و باین
 حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار بگریست اکنون چون حرف
 انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال عمر
 شریف حضرت خواجہ باجہل رسید کہ تکمیل تمام طبعی انسانی در آن است و تکمیل
 معنوی را نیز در آن اثری لاجرم حضرت خواجہ را بعد ازین اربعین از تنگنای این
 جهان پر طلال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنوید آہ سرد
 از دل سراپا آورد و بر آورد میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاص
 تقری از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال کہ لازم زندگانی
 این جهانی است چنانکہ عارف رومی قدس اللہ عنہ از اقدس بزبان انتقال تہنم
 این مقال بود من شوم عریان زتن او از خیال تا خرام و نہایات الوصاف
 در آن ایام واقعہ نسبت بخود دیدند کہ آخر آن این عبارت بود و بقیت وحید طریقا
 فریاد و نیز درین روز با یکی از ازواج الطاہرہ خود فرمودند کہ چون عمر من
 باجہل سالگی رسد مراد واقعہ عظیم بشیر آید و برای تفہیم او بہ طبیعت آمدہ کہ است
 مبارک کشودہ نمودند و فرمودند این خطکہ بر کف منست نشانی است کہ گفتہ شد
 ہم درین ایام گویند روزی آئینہ بروست گرفتہ یکی از ازواج خود را طلبیدہ
 فرمودند بیاتابا ہم درین آئینہ نظر کنیم آن عقیقہ میفرمودہ و آئینہ ایشان را
 پر سفید محاسن دیدم ترسیدم و گفتم من این چہ اینماند کہ من زبیرہ مشاہدہ ان
 ندارم تبسم فرمودند و خود را بصورت اصلیہ خود کہ محاسن عنبرین بود و انمودند
 ہم درین ایام چنانچہ عادت شریف ایشان بودہ کہ مکشوف خود را خواب گفتہ
 مذکور میکردہ اند روزی بزبان شریف راندہ اند کہ در بعضی خواہا چنان معلوم
 میشود کہ درین نزدیک کس کلانی از سلسلہ علیہ نقشبندیہ فوت خواہد شد آنگاہ

انتقال حضرت باقی باللہ قدس سرہ در سنہ ۱۰۱۲

۱۰۱۲

فرموده اند که جای درگنا شهر و ملی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرد و همان جا
مدفن شد درین باب بعضی خلص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازت
معلوم نشد ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند
برای غرضیکه ترا آورده بودند تمام شد احوال سفر باید کرد مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد
که میگویند قطب زمان در گذشت درین چین من قصیده غزاد مرثیه خود بخوانم
و تعریفیات عالیہ در آن مند حبست چون بواسطه شهر حبادی الثانی سنه هزار و دوازده
رسیده امراض بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجہ احرار رضی اللہ
عنه را بخواب دیدم که فرمودید پیرا من بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجہ
تا چشم نموده بر زبان رانده اند از زنده مانیم چنان کنیم والا کفن ہم پراهنی است و چنین
یکے از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جا
نروید که آخرهای بازار راست بعضی مخلصان رشید درین ضعف غوامض علوم
تحقیق می نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیہ میفرموده درین میان شی ضعف غلبه
نموده چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از مدتی بحال مدہ فرموده اند اگر مرد
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از آن حال بر آمدن خوش نمی آید و شبانه
بست و پنجم ماه مذکور آثار اختصار ظاهر شدن گرفته بنظر بامی که متضمن وداع
یاران باشد می نگریستند و اصحاب میگفتند که ایشان بمنشی و تجبی منموده اند
گویا افاده آن میگروه اند که عجب از شما که در ویشانیید و از واره رضا بقضایرون
آمد و جرع می نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه ستر که یا آله العالمین رفت
بسرعت تمام بجانب وی دیده روی مبارک بجانب او گردانیده یکی از حاضران
گفت این توجه و تحریک از ایشان از شوق استماع نام محبوب بود ازین سخن آب
در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهر اندک اسم ذات مشغول

شده اند و همچنان اللہ کو بیان جان بجان سپردہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از
 انتقال موضعیکہ خاطر خالص اصحاب ایشان بران قرار گرفتہ بر یک قبر حفر نموده
 چون جنازہ را در ایشان و در ایشان بروشتمہ اندازد و یوانگی کہ حاملان را بودہ
 بانجا کہ حفر قبر نموده بودہ اند تا بوقت رانندہ اند بل زمین دیگر برودہ فرود آوردہ
 بعد از فرود آوردن دران زمین چہ بینند کہ این زمین مکانی بودہ است کہ در روز
 حضرت خواجہ تقریبے را بایران بان موضع رسیدہ آنجا را خوش کرده و صلو
 ساختہ دو گانہ گذارده بودند و خاک ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان
 چسپیدہ بودہ بر زبان شریف رانده اند کہ خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم
 در همان مکان کہ جوار قدمگاہ حضرت رسالت پناہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم است
 و نزدیک شاہراہ آن شاہ اقلیم ارشاد رکنج و از بنجاک سپردند و امر وز زمین سی
 خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ حوالی آن قرار از آبتبار و استخار
 و از بار بستی شدہ نیز از وی تبرک وینفع سے شمع فرار او ہمہ نور عفو را بدو دلہا
 ز ایران درش غرق نور باد و فضلا و عرفا مشیبا با تواریخ انتقال رقم زدہ اند ایجا
 بایر او تبارخ منظومہ کہ را رقم را روی دادہ اکتفا میرودہ ذالی کہ بدوست بودنی
 از خود ہمہ فانی الصفت بود + بر خالق خویش جملگی عشق + بر خلق تمام عطف
 بود + وہی تشنہ و لم بسال فوئتش + خوش گفت کہ بحر معرفت بود + فصل سوم
 در کلمات لطیفہ و انقاس شریفہ ایشان مخفی نماند کہ حضرت خواجہ ما را
 قدس سرہ رسائل و تقیقہ زیباست و مکاتیب بدیعہ دلربا و کذلک منظومات
 محستہ و ازند بعضی مکاتیب ایشان تبقریات محرکشتہ و نیز برخی در حال
 اصحاب ایشان تخریر خواهد رسید انشاء اللہ سبحانہ از بعض رسائل شریفہ و نیز
 از ملفوظات متبرک کہ یکی از مخلصان جمع نموده اینجا بایر او برکات چہلگانہ

که موافق بن عمر کرامی ایشان است زبان قلم را شیرین بسیار و لعون اللہ و
 توفیقہ پل بتقریب بیان معنی استعاذہ نگارش فرموده اند کہ شک نیست کہ آنحضرت
 صلے اللہ علیہ وسلم در وقت تکلم بکلمہ تعوذ با علی مرتبہ معنی آن متحقق بوده اند پس
 طریق متابعت آنست کہ بجز گفتن این کلمہ اکتفا نہ نمایند و نخست باطن خود را
 عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التی تقاد و مطلق بیارند تا اوقات
 کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشہ می برانند شیطانیه دست و پد این قسم
 تعوذ از مقولہ توکل است یعنی خدا را سبحانه وکیل خود اخذ کردنت و قدرت رو
 اند و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع ایمانست چه هر که ایمان آورد
 بآنکہ آفریدگار جزو کل اللہ است دانست از آنکہ هر فعلی و صفتی کہ از او از غیب او
 بظہور می آید ہمہ بمحض قدرت آفریدگار است و حدہ لا شرک لہ نہ آنکہ در خزانه
 ہستی او امر لیت موجود یا البتہ موجود خواهد شد کہ بان دفع ضرری یا جلب
 منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکہ پیغمبر خود را امر بتعوذ کرده میگوید کہ انہ لیس لہ
 سلطان علی الذین آمنوا و علی ربہم توکلون یعنی پناہ بخدا گیر از شر شیطان چہ
 کہ نیست تصرف و سلطنت شیطان را بر آنها کہ ایمان آورده اند و بہ مقتضای
 ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاہد صادق بر اینچہ بیان
 نمودیم انشاء اللہ العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین برسد و در آخر این مسندت
 فرمودہ اند کہ اگر ہنگام تعوذ و ارادہ تلاوت بحقیقت ایمانی کہ مورث این قسم تعوذ
 شدہ کاملی متحقق شود بقرب فرانس مشرف خواهد شد چنانچہ فاجرہ حتی سماع کلام
 اللہ را اکابر تحقیق درین مقام داشته اند دران وقت زبان قاری حکم تجرہ
 موسی خواهد داشت پس ایضا در تحقیق استعاذہ فرمودہ اند حضرت حق سبحانه
 پیغمبر خود را صلے اللہ علیہ وسلم فرمودہ فاذا قرأت القرآن فاستعذ بانفس من الشیطان

الرحیم این امر متضمن امر فقر و الی اللہ و تقرب الیہ است چه سزاوارہ التجا کیسے برو
 و در جوار اور رفتن است پس سنی متابع راسترا و راست که بعد از دیدن خود و در پناہ
 حق بگریزد و حق را اور دفع و مساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار او شود
 و در او ای کلمات و تدبیر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است چنانچہ
 میباید نظور می آر و حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما میفرمودند
 حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در مانیا فریاد نماید اللہ تبارک
 عنکم الرحمن اہل البیت و یطہرکم تطہیر اور فقرات احزابہ مسطور است کہ نسبت
 با تحقیقت نسبت اہل بیت است و از انجہ ایشان نسبت خود را شرح داده اند و
 میشود کہ معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر انشانی از ملک و ملکوت
 نیست نہ آنکہ اینان ہستند لیکن لباس غیرت از او بر کشیدہ اند چنانچہ در قرب نوال
 با ما وجود لباس غیرت نسبت غیرت از ایشان براقداہ چنانچہ از باب توحید
 صورتی را میباشند این قسم تعوذ غنتی را دست میدہد و نزدیک باین کہے را کہ
 نہایتش در مدایہ مندرج باشد لیکن جامعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
 اخیر احسا از ابا بد کہ از دست نہ ہند الاحسان ان لقب اللہ کانک تراہ فان لم یکن
 تراہ فانیراک سب و تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تو اند بود کہ مراد از عبادت
 و کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری بودن بندہ است
 بروفق ارادہ الہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و در صورت ایاک نعبد
 معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات توئی و ایاک
 نستعین تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجویم کہ صراط مستقیم را بنامی تا
 سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بروفق رضای تو شود و در صورت
 کہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظهار انقیاد خود است

و مقصود از ایان استعین یا بهمان معنی که مذکور شد یا اظهار آنکه این انقیاد و اسیریه خلق و توفیق
 تو میداریم یا طلب ثبات در انقیاد و یک برنگاشته اند که مراد از صراط مستقیم در کبریه
 اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان و محققان صراط اهل سنت و جماعت است
 از آنچه در انبیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند صاحب فتوحات مکتب رضی الله
 عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده بے آنکه نفی عقیده از عقاید آنان کند
 چه خلاف عقاید سلف صالح بر ضلالت و خرابی هیچ نیست و بجا آنکه اعتقاد با
 برین تقریر تکمیل گرفته و امید داریم که برین بمریم و برین محشور شویم که از ان عقاید
 آن بزرگ اینست که میگوید بنمای ما صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنها که همه
 خلق بیند و از سبب بهتر ندارند خواه خلق صرف بیند چنانچه و هر چه و طبیعیه که
 ایشان معضوب علیهم اند و خواه بعنوان حقانیت می بیند چنانچه بعضی از صوفیہ
 که در توحید صوری معطل و محبوس اند که اصله الله علی علم و رحق ایشان درست
 است تمام بخود و امثال خود گرفتارند و روی توجه از سبب گردانیده اند ایشان
 ضلال و مضل اند و نه راه آنها که همه راحق می بینند و بس عالم را خیال محض و
 شعبه صرف انکارند ایشان نیز از راه برآمده اند پیلو بر سوسطیایه میرفتند و نه
 راه آنها که با وجود و دید حق و خلق خلق را وجود علیّه اثبات می کنند چه راه
 ایشان بر شاہراہ انبیا نیست انتہی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیہ اینجا
 حضرت خواجہ ما قدس سرہ میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان
 شاہراہ انبیا نیست نہ باین معنی است که معرفت اینها خلافت معرفت انبیا
 است حاشا چه ایشان برگزیدگان نبیل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
 آن وسعت ندارد و معرفت انبیا علیہم السلام پس صراط مستقیم و معرفت
 باعتقاد این صدیق کامل و دید حق و خلق گشت لیکن خلق را وجود علیّه

نے بل چون وجود صورت در مرات کہ می نماید کہ هست و بحقیقت نیست و این
 نمود بقدرت کامله حق و خلق عالم عبارت ازین اظهار است و عالم در علم حق ثابت
 است نہ آن اثبات کہ علماء متکلم در صورت علمیه نسبت با ذہان میگویند بل ثباتی
 از جنس ثبات خارجی یعنی موجود خارجی بحسب شیون و صفات در علم تزل نمودہ
 و حقائق عالم ظاہر گشتہ و این حقایق بعد از عود با وصل و ظهور در وجود چون
 ظهور صورت در مرات مخلوق و ممکن شدہ و آثار و افعال ظاہرہ ممکن از وصل است
 چون ممکن برودہ دار شدہ حکم لون المار لون اناہہ مجوبان را در تصور می آید کہ مثل
 و اثر از ممکن است و العلم الہ واحد لا الہ الا الہ الرحمن الرحیم **ب** در تحقیق کریمہ و ہو معکم
 اینما کنتم تمین فرمودہ اند کہ معیت غیب ہوتیہ حق سبحانہ تعالیٰ با شیا در غایت خفایا
 و بطون است حقیقت این دریافت موقوف است بر پے بردن بر مرتبہ مطلق و اطلاق
 صرف آنحضرت و تزلالات او بصورت علمیه و بودن آن صور برازخ بین الموجود و المعدوم
 ای اجماع بین الوجود و العدم فانه من خواص منزل العلم از تو امی سرنگ
 ما چندین صور ہم شبہ ہم منفرہ خیرہ سر + و همچنین موقوف است بر شناخت
 آنکہ آن صور علمیه را یک نسبت مجہول الکفیتے بحضرت ظاہر سپیداشدہ کہ
 آن حضرت در کسوت آن صور بر آمدہ و آن صور آئینہ اسما و صفات او شدہ
 و اسما و صفات او عین اوست فہو معکم فی العلم والعین روحا کان اوست الا
 اوحا لیکن معیت خانہ معیت اعمال است با صور جنانہ از اشجار و قصور بر تہ
 محققین کہ قصور و اشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند پس چنانکہ
 عمل در موطن عرض است و در موطن جوہر آن ذات متعالیہ در مرتبہ منفرہ است
 از تعیین و تمیز و اشارت و عبارت و در مرتبہ قابل این امور و معیت حانہ
 عین همچون معیت نقطہ جوالہ است با دائرہ موہومہ فی الخارج پس چنانچہ نقطہ

باوازیہ کے نسبتے واقع است کہ واسطہ ظہور دائرہ در خارج و نمود نقطہ در کسوت
 دائرہ شدہ بچنین ذات حق و غیب مطلق اور بقدرت کاملہ اش یک نسبتی بہ منزلات
 علمیہ واقع شدہ کہ سبب ظہور آن تمنزلات در خارج و نمود آن ذات بحسب اسما و
 صفات در کسوت آن تمنزلات شدہ است و ہم بتقریب بحیث مفہومہ من الالائے
 المذکورہ رقم فرمودہ اند حضرت واجب جلشانیہ بی توہم حلول و اثنیت و بی شائبہ
 چونے و چگونگی و رہمہ جا باہر است سخن ساقی کوثر امیر المؤمنین علی ست رضی
 اللہ عنہ کہ ہر کس کل شیء لا المقارنتہ و غیر کل شیء لا ہما ملۃ اگر اثنیت می بود لابد مقارنت
 بے بود غیب صورت نے بست و اگر وہم محض بے بود چنانچہ حکماے حسابیہ میگوید
 معیت راست نمی آید و ہر آمیز روے کے نمود آوازہ العجز عن درک الاوراک
 اوراک درین مقام است فریدان وجہ مطلق و شتاقان غیب ہوتیہ میگویند کہ
 ہر چہ دیدہ شد و دانستہ شد ہمہ غیر است بکہ لا نفی آن بے باید کردیہ کے از عار
 رونے قدس سرہ رسید کہ حق حسیست و عقل کیست فرمود حق آنکہ بیج و بی
 مد رک نشود و عقل آنکہ بیج و بی زیاد آرام نگیرد و ع قلعے ست بے نہایت دروہ
 بے دواہے بتقریب بیان کریمہ فانیما تو لو انتم و جہ اللہ فرمودہ اگر خواہی حقیقت
 این معنی پر تو انکند جوہرے فرض کن کہ ہر چہ بر صفات آئینہ مرتب میشود از حقائق
 و تدویر و غیرہ بر ذات او مرتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی صورت میشود
 بے زیادے تصقات پس ذات او در خارج عین این صفات آمد بچنین فرض
 کن کہ ہر یک ازین صفات را در خیال تو صورتی ست چون شیر کہ صورت علم
 ست در مثال و بعد ازین فرض کن کہ صورت خیالی و منعکس شدہ اندرون
 جوہرینے یک نسبت مجہول الکلیفیتے بان جوہر پیدا کردہ اند کہ سبب نمایندگی
 این صورت شدہ پس ہر صورتی ازین صورت کہ رو آرمی و آنجا جوہریت

بحقیقت بہمان جوہر رو آورده آن جوہر باہین صورتست ہر کجا این صورت و لیکن
 آن جوہر منترہ ازین صورت و خارج بومی از وجود خارجی ہشام این صورت رسیدہ
 بیش ازین نیست کہ بقدر این صور صفات آن جوہر مشاہدہ سے افتد و بہر صورت
 سے آرسے بہمان صفات بل بصاحب آن صفات رو آورده میشود اگر نہ ارسال
 پروانگنی و ہزارا ربیعین ہر آری تا جذبہ از جذبات الوہیت روی تہونیا رو صورت
 اشتیاج وار و اع را از نظر تو ناچیز نگرداند و محبت ذالی کہ مکون سرسیت و جلوہ
 نیاید و نسبت بجمول الکفیتے کہ مقوم اوراک و مقتدر سے آن محبت است و تہیز از ان
 جز باوراک بسیط نمیتوان کرد و پیدا نشود و مرد و جدہ اللہ نخواہی شد شناسائے
 آن خود کجاٹ و عنوان تحقیق مننی کر میتین مذکور تین این چند فقرہ منکین
 نازنین و نشین تحریر نموده اند قدس اللہ سر قائلہا پاک ست خداوندیکہ فیض
 اقدس خود ہشیار اور عرصہ ظہور آورده و صفات و شیون خود را در پرده آن
 ظہور از تنگنای خفا و بطون بر آورده و خود را در مراتب آن اعتبارات و نظر
 خود جلوہ گر کرده و در تنگنای وحدت او نشان اثنیت نیست مطلق الیست
 دائرہ اطلاق بیرون نہ چگونہ اش میتوان گفت نہ چون قادر می کہ بیک کلمہ
 کن خفتگان خواب عدم را بیدار کرد و سر اسیمہ شوق بر بستند آئینہ وجود برابر
 شان داشت از سیاوہ لوحی عکس خود را دیدند پندار وجود و سر آور و دنیا گاہ
 صداسے و ہو معکم انما کنتم بکوش شان رسید و ریافتند کہ بیت جزبہ و کانی
 صورت نہ بند و حیرتے در کار آمد جمال عکس بشارت وجود میدہد و نواسے
 معیت اشارہ بعدم میکنند وجود و عدم را در ہم آمیختند وجود را فراموش کردند
 و در مقصود را بر خود بستند کہ مطلق جلیشانہ بشارت انما تو لو افتم و جد اللہ
 در میان آورده گفت و فی نفسکم انما تبصرون تیز گوشان شناختند کہ حجاب

خود خودیم خود را از میان سے باید برداشت ہنگام این دست بردگشت ارادت
 برداشتن مقصود رسیدن نسیمی از راه عروق در وزید و نکست دوست را در
 شجاعت قلبیہ گندہ بیچارہ از پاسے در افتاد کرشمہ معشوقی در کار آمد و حجاب
 نقاب از میان برداشت و مظننہ لمن الملک الیوم و گرفت چون نیاز سے
 در میان بود روی و راحتجا بآورد و صداسے فاستقم کما امرت بگوش جانش
 رسانید مخمور صبحی سر برداشت و غلغلہ من عوف نفسہ فقد عرف ربہ و در میان
 آورد لیکن معنی و اللہ من و رائہم محیط قلقتی و حالش آورد از یکسو و غنفسک
 و تعال و از یکسو فون و جہک شطر الی الی و اضطراری در کار نہاد عنایت من
 بحیب المضطر اذا دعا ہ پرودہ حجاب را کہ لازم وجود دست عنینکے ساخت پیش
 چشمش نہاد صورت قاب تو سین بظہور رسید این سخن آخرے نہاد و نہاد
 بتقریب حصول محبت ذلتے کہ در تحقیق کریمہ سابقا ذکر یافت رقم زدہ اند کہ بر تو
 باو کہ ملازمت خدمت درویشی کنے کہ از خود فانی و باین محبت ذالنی تباستے
 شدہ باشد در عرصہ وجودش جز محبوب و محبت و مشاہدہ محبوب ہیج نہاندہ
 و حقیقت فنا سے فی اللہ تعالیٰ رسیدہ دیدارش حکم اذ اراد ان اللہ فناء ہ
 ذکر وہ صحتش بوجیب ہم جلسا اللہ نتیجہ صحبت مذکور این اورویش منظر اسم الحکم
 شدہ ہر حرف فرماید بے حکمتے نخواہد بود ہر چند کہ حکمت آن بر تو ظاہر نہ باشد بجان
 در متابعت فرمان اوستی نمائی باشد کہ قبول الہی ازوریچہ باطنش سرزند
 سعادت ابدیہ حاصل کنے اگر اسم الرحیم یا الکریم مقدمہ اسم الفتیر شود
 تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و بے شعور کے خلل در کار خانہ ہستے تو
 بیکنند و ران غیبت روشناس نور ہدایت شوے و باشد کہ بحسب تعداد
 معنی اللہ نور السموات و الارض و رہان یک غیبت چشم بصیرت ترا فرود

و اگر بناگاه غلطی در پوست استعداد تو باشد طریق و قوت عدوی ازان برین
 و انابدست آرمی و تقویت آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت و رعایت
 آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت اصداد و
 اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی ذاتی چنان
 شناسی که بناگاه ہی نزدیک بقصر آفتاب بفتی و در ششده او بصیرت
 تو منظمس و ناپیرگردند و چون منی اجمله باطن ترا بجهت تکرار ظهورات حالت قوتی
 پیدا شود و اگر چه نور بصیرت تو منظمس شود نور بصیرت بحال خود مانند شناسی که آن
 غلبه نور خورشید است اما ندانی که او کدام طرف آمده و ترا با و نسبت قریب است
 یا نه و چون رطوبات عنصره خشک میشوند و حرارت طبیعت در هم شکنند قوت
 آن پیدا کنی که چشم بصیرت را نیک بکشای و قرب خود را بقصر خورشید بیابی
 لیکن در سطوت آن نور خود را از بهوش ندی و اگر در همین مقام مانده ای
 مشاهد و اگر خواهند که ترا عارف موجد گردانند در سطوت آن نور بهوش شوی
 نور خورشید حمله آرد و ازوریکه بصیرت تو سر بر آرد و بنیانی یابی آسمانی خورشید

شناس و تو قطعاً در میان نه ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و الله ذو الفضل
 العظیم و نیز نوشته اند که اگر لطیف الاستعداد باشی ولیکن حکم وقت
 با حجاب لطیفی و رغیبت اول راه بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که
 بے تکلف دل نگران غیبت ذات میدارے باید که تا تو انی این توجه را
 نگا هداری و به سراغ خاطر جمعیت دل و طهارت کامل شب و روز تقویت
 و تربیت آن توجه میگرد و باشی بطریقے که اکابر این سلسله علیہ و مصنفات
 خود آورده و اگر ترا نبی بان درویش پیدا شده که در غیبت او صدورش تخلیف
 ترا مشرف میسازد و طریق رابطه بدست آمد نور علی نور و رزش طریق رابطه

اختیار کنی لیکن ہوش باہشی کہ امرے واقع نشود کہ گراہتے از تو در خاطر مبارک
 او بقیہ و نیزے باید کہ مراد خود را از میان بردارے و جز مراد او مراد خدا شے باہشی
 تا نسبتاے مقصد برے باجملہ مدار این طریق بر ارتباط جانبدن ست دل بر کدم
 کہ صورت کرے گرفت و فیض بستہ شد مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینہ
 و آفتاب است چنانکہ آئینہ عند التقابل حرارت آفتاب میگیر و باطن تو عند
 الارتباط حرارت آگاہی حق کسب میکند و حجب نقوش و صور در سوختن حق آئینہ
 و از راه برزخیتش چشم سر توجہ علو او را می یابد آنش محبت شعلہ میزند و خرمن
 ہستی در گرفتن آغاز میکند اکنون مثل تو و مثل آن درویش مثل پنہ و آئینہ
 آفتاب ناست این طریقہ بحقیقت طریقہ حضرت صدیق اکبر است چہ ایشانرا
 کمال نسبت جہی بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وسلم بود و فیض بہمان راہ میگرفتند
 چنانچہ نزد اہل تحقیق مقررست و صاحب رشحات از خواجہ ناصر الدین عبید اللہ
 قدس اللہ سرہ این معنی را بتفصیل نقل میکند و میگوید میفرمودند کہ طریقہ
 خواجگان قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ بصدیق اکبر منسوبست از حیثیت این
 نسبت جہی است چہ طریقہ ایشان بحقیقت نگاہداشت این نسبت جہی است
 والسلام علی من اتبع الهدی الی در میان کریمہ و شمس و ضحیا و القمر و اظلیما
 بتقریب بہتر قسم شمس و قمر و امثالہما بزنگاشتمہ اند کہ اکابر تحقیق تعظیم مظاہر و
 مخلوق را از ارب مقام معرفت و ہشتہ اند چہ انہما مجاہے جمال مطلق اند و
 مظہرہ انسان و مطلق را نہ بان معنی است کہ ایشان عین مطلق اند تعالیٰ اللہ
 عن ذلک علو اکبر بل بان معنی است کہ صفات و افعال مطلق از پر وہ بہنا
 بحکم لون المار لون اناء و ہم برنگ اینہا ظہور کردہ و ارباب مشاہدہ را درین
 اجتماع و کثرت بصیرت کاملہ جز بر نور ذات نمی افتد نہ باین معنی کہ ذات و اورا

ایشان می آید بل مستی اور بر نعت ذوق و محبت و استملاک و محلال می یابند
مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفای آنکہ صورتی بر او افتد مستی اور آئینہ
یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد و پرودہ صورت چشم بصیرتیش شعاع آئینہ را
دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تو اندگفت کہ خرواات
آئینہ نے یا ہم خصوصاً کہ باین سہر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روی آئینہ
در میان موجود نیست بل نمودار نیست بی بود موجود ہمان آئینہ است و بس سہر
در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلسنا نوشتہ اند مخفی نماںد کہ روزیکہ آفتاب را ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض است بخلاف روز ہاے دیگر کہ آفتاب آن روز ہا را ظاہر
میکرد اند این چون از اثر موثر است و آن از موثر با اثر آن طریقہ علم است و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل و قتیکہ موثر اند نور آفتاب را بجهت آنست کہ محل
فراغ عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان است مخفی نماںد کہ پوشانیدن
شب نور آفتاب را عبارت از آنست کہ نور آفتاب درین وقت منصف بزرگ عدم
شدہ چہ سایہ نور نیست کہ بزرگ ظلمت بر آمدہ و ظلمت اثر اختلاف بعضی شیا
ظاہرہ نے ایوم این مقال سخت نیکوست و ز ظہور عالم کہ واجب تعالی و تقدس
ہیچنان در مقرر بطون است لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات او بند ظہور
نمودہ اند و چہنیں ممکن و رنگناے عدم ممکن نوشتہ لیکن حکم و اثر او بر آمدہ با حکام
و آثار واجب امتزاج گرفته و حجاب مقصود شدہ ازین بیان کہ ریاب کہ لیل
از ایشہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ در ان اوقات
آئینہ ماہ مقابل آفتاب است و آفتاب در وہ تمام ظاہر لیکن چون ظہوری است
منصف بزرگ آئینہ از نظر عامتہ مخفی شدہ سہر و تفسیر کریمہ قد خاب ہن شہا
تحریر نمودہ اند کہ کرون نفس عبارت از کم کردن روحیت کہ بعد از تسویہ و تعدیل

ارکان او دروغ نفع کرده شد و از اثر آن نفع کاتبی شده و لهذا بسیاری از علما
 جز نفس و ہیكل محسوس امر دیگر اثبات نمیکنند و حالاً عامه آدمیان درین منزل اند
 و کم کردن روح کم کردن خواص روحانیه است و در مرتبه انعام زندگانی کردن
 اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خبیثه و نا امید و مخصوص کفار باشد انه لایساک
 من روح الله الا القوم الکافرون چه هر که ایمان آورد بخدا و رسول در آنوقت
 از قد نفس تمام حسبت و بصفت خاصه روحانیه مشرف شد بل بخلق از اخلاق
 الہیه متحقق گشت و لهذا در کتب خفیه مذکور است که الایمان غیر مخلوق است
 گروه مومنان شاد می کنند + همجو سر و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین
 مشایخ برینند که هر که ایمان آورد بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز در
 ایمان او نمی شود و هر که بعد از ایمان مرد و شده بحر و تقلید داشته و آنکه شناسیده
 انامومن انشار الله میگویند بعضی بر همین معنی حمل کرده اند یعنی انامومن تحقیقی
 انشار الله تعالی بکلی در بیان معنی سوره اخلاص فرموده اند این سوره را
 سوره اخلاص ازان گویند که از استماع آن اعتقاد بنده با فرید کار از غبار شرک
 حلی و خفی خالص میگردد و نه ابجد اخلاص بود عمل او دست میدهد اما اخلاص
 اعتقاد از شرک خفی آنست که در الوهیت اعتقاد بذاتے بند و که در عرصه امکان
 هیچ گونه مثلے او را نباشد و الا ان معتقد او ممکن خواهد بود و از آنست که کاربرد فرموده اند
 که التوحید افراد القدم عن السحرت و سم از نیجاست که ابو علی و قاق رحمه الله در
 توحید حاکے فرموده که التوحید غیریم لا یقطنے وینہ چه اضمحلال رسوم آثار بشریت
 بالکلیه گاه گاه دست میدهد و آنهم کالبرق الخاطف میکند و بلکه ازین سوره
 صاحب دولتے را که صفای قلبے باشد توحید و پروردہ اعتقاد بدست می آید
 که حال او هیچ مخلوقتے را میسر نیست سخن باب مدینه العلم است کرم الله تعالی و جمہ

کہ الاخلاص نفی الصفات شک نیست کہ توحید و رین و وجه تعلق با حدیث ذات
 دارد و تجلی در مقام احدیت قطعاً نمیباشد اگر چه نسبت احدیت باشد فهم من فهم
 خدا در تفسیر من شر ما خلق فرموده اند تواند بود که مراد از ما خلق آوان صبح باشد
 و شرح عبارت از شری بود که در بیداری بجهت لوازم بشریت روی میدهد
 سرور اینکه در صبح شر اصراً صبحاً اضافه نکرد چنانچه در غاسق که شب است تصریح
 اضافه نمود بعظم شان صبح است که آوان ظهور انوار است این منی مثل آنست که
 بعضی فلق را عبارت از خلق دهم اند مراد او عوذب الخلق من شر الخلق و این
 در آوردن شر عبارت ما خلق اشارت است بآنکه شر او خلق حق است لیکن تصریح نشده
 بلکه ظاهراً مضامین مخلوق شده تا راه بنده بین البحر و القدر باشد قدر ظاهر
 و جبر باطن و من شر غاسق اضافه شد شب تواند بود بجهت مناسبتی باشد که
 میان شب و شر است و این مناسبت آنکه شب بجهت عدمی بطهوری آید یعنی
 چون شمع آفتاب فرو میرود شب می آید همچنین شر پیش اهل تحقیق بر جهت انقضاء
 امر است نه بجهت وجود امری و وجود غیر محض است و ایضاً اشارت تواند بود تا آنکه
 ادباً فرموده اند ادب آنست که زمان را بظواهر نسبت ندهند بل بظواهر مربوط اند
 و از سیاه کلیه او بشمرند چنانچه در معاصی بنده از استعداد و کسب خود دانسته
 بناظرینا بگویند نه آنکه نسبت بوجود دهد و گوید من منظره بجهت نیستیم هر چه در
 از جاب و دیگر است تا گوید من چه کنم همه خلق و تقدیر اوست مخفی نیست که از جنج و
 شب حضور و غفلت اراده میتوان کرد و همچنین از غاسق خلق اراده میتوان کرد
 چه در اصل لغت غاسق مشتق و سیرامیکویند خلق اینچنین است که برست از قیوم
 خود اگر نور وجود از یک ذره او دور شود همان لحظه آن ذره بعدم رود و ایضا
 غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاعراض لایق زمانین و پناه گرفتن

از شر خلق آنست که در خلوتخانه نشیناید و حجاب مقصود نگردد و در تحقق الهی

یوسوس فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه شیطان از جانب جن و

انسے اندازد و در دلهامی او میان تواند بود بحسب وید قدرت و فعل ایشان باشد

این وسوسه سه قسم است یکی مجر و خواطر و خیالات است و این نسبت بکس است

که بتوفیق اللہ تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است بجمانه لیکن بظاہر

عقل و حس مشاہد میکند که افعال عباد مر بوط با اختیار ایشان است و دوم آنکه

خالق افعال عباد و عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمہ او میان و جنیان

میگویند و بدتر ازین است عمل عامہ نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل بنده را با قدر حق

میگویند یعنی حق تعالی او را بچنین آفریده که هر چه خواهد میکند و عامہ در معاملات

ازین ہم ذہول و از ند سوم آنکه بنده را با الوهیت اخذ کند چنانکه فرعون و شداد

را کردند و رفع وسوسہ اول آنست که از خلق حق را جدا نداند و فعل و صفت خلق

را سایہ فعل و صفت حق بدانند و ربوبیت را عبارت از ظهور رب بصورت مر بوب

اعتقاد نماید از نیجاست آنچه شیخ اوحده سے فرمودہ ہے تا جنبش دست بست

ما دام + سایہ متحرک است ناکام + پس استعاذہ برب الناس مناسب نیست ازین

معنی وسوسہ دوم نیز مرتفعے شود لیکن استعاذہ بملک الناس لائق بآنست

که عجز ایشان ظاہر شود بدانکہ شبیه یوسوسہ دوم است آنکہ ظهور قدرت را

و وجود تمام اعتقاد نماید تا میان او و معتزله جز بظاہر او منظر فرستے نماید علاج

پناہ برون بملک الناس است کہ مرتبہ جمع است تا ظاہر شود کہ مداربشہ ازلیتہ

است انک لا تہدے من اجبیت و لکن اللہ یدے من یشار چون سید

ولد آدم را این حال است دیگر را چه رسد و ایضا ظاہر شود کہ ہر چند فعل و

قدرت و منظر اوست خلق و تاثیر و منظر او نیست عالم در ہر آن بعد م میرود

مثل ان بظہور کے آید وخلق و تاشیر تمام از مرتبہ الوہیت است باین سخن ہوسوسہ سوم نیز مرتفع شود بلکہ بہان تفرقہ ظاہر و مظهر دفع شدہ بود کہ صورت فرعون و شد اورا بالوہیت گرفتہ بودند نہ حقیقت ایشان را لیکن استعاذہ باللہ الناس و دفع او مناسب است بجا ایضاً و تحقیق کریمہ مذکور رقم فرمودہ اند ہوسوسہ چنانس از سہ قسم بیرون نیست یا بمعصیتہ اندازد یا اول بندہ را و تصرف خود آوردہ ملکات خواطر و خیالات میکند بے آنکہ ظہور معصیتے شود یا بکفر سے اندازد لغو و بالقد من شمرہ از قسم اول التجارب بیرون مناسب است چہ معصیت و اسطہ موت سے شود چنانکہ بعض اکابر کشف و تحقیق فرمودہ اند کہ عصاۃ و رذیل سے میرند نہ کفار صفت ایشان لایموت فیہا ولا یحییٰ ست و ربوبیت واسطہ وجود و حیات و در قسم دوم ست کہ ملکہ و سخر بہ شیطان ست التجارب ملک بیرون مناسب و در قسم سوم التجارب بالہ بیرون نیز اوارثا در تحقیق حدیث کان اللہ ولم یکن معہ شے رقم فرمودہ اند کہ این کلام کہ از مشکوٰۃ نبوت علی صاجہا من الصلوٰۃ فضلہا بظہور رسیدہ اشارہ بہ ترتبہ اطلاق ست و تقدّم آن بر سایر مراتب تقدّمیت ذاتی و الا ان کما کان کہ باقتباس از انوار مشکوٰۃ بزبان بعض اکابر صوفیہ جریا یافتہ عبارتست از آنکہ او همچنان بر صرافت اطلاق خود ست ظہور مقدمات جلوہ اطلاق را بر زمین باخته و ران حضرت ازل و ابد ظاہر و باطن در یک نقطہ جمع ست جمیع ذرات عالم و در و آن متعاقب موبہوم الاتصال بنفس رحمت و قہر سے آیند و میروند و میان ہر دو آن دریا سے لامنتہای اطلاق مہیاست و از کوتاہی ظہور مقدمات نسبت باین ہمہ اطلاق بے انتہائز و یک است کہ نظر عارف کل شے ہالک الا وجہ استمر بنید و آنکہ میگوبند حفظ ما بین نفسین نیز عارف را لا بدست انیست کہ خود را بفنا و نیستی برود ہر کہ آن نفسین این دو

نفس رحمانیت و لہذا کفۃ اند نسبت بعارف اصلاح بین از حفظ بین النفسین
 بہترست و الاعارف را چہ احتیاج است بحفظ بین النفسین کہ او از وسع منفاک
 نیست چہ در اصلاح و چہ در غیر آن یا گویم الان کما کان عبارتست از انکہ اشیا
 نمود نیست بے بود بوی از وجود خارجی بشام او نرسیدہ و ہچنان در علم آریہ
 یا گویم واللہ تعالیٰ اعلم کان اللہ بعد از ظہور وقتی بودہ باشد کہ لی مع اللہ
 وقت ہمین آنست و الان کما کان ہچنان یا انکہ الان کما کان باین معنی
 صحیحست و اگر چہ کان اللہ بمنہ اول باشد یعنی در نظر شہود من ہچنان بود
 و در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتلہ محبتی فنا و میتہ فرمودند کہ حق سبحانہ
 بیان طریق مراقبہ فرمودہ است کہ ہر گاہ محبت ذاتی تہرتہ فنا و ماتت برسد
 محبت بذوق یافت و تجلی ذات فائز کرد و اینجا دیت ہمین ذوق یافتست
 کہ بعد از فنا در محبت ذاتی بظہور میرسد یعنی طریقہ مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از
 ظہور محبت ذوقیہ است البتہ موصل بمقصودست و باین تقریب فرمودند کہ مدار
 طریقہ باین تہہ خیرست رسوخ بر عقاید اہل سنت و جماعت و دوام گاہی و دوام
 عبادت اللہ در تحقیق معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بے ان ذکرانی
 فی نفسہ ذکر تہ فی نفسہ و ان ذکرانی فی ملائکہ ذکر تہ فی ملائکہ یعنی فی
 ملائکہ انکہ فرمودند بخدا سے غر و حل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بد گمان و
 خائف مشائخ را اختلاف است در انکہ غالب حال بندہ مومن رب باید
 یا خوف بعضے کفۃ اند و پیرے رجا و در جوانی خوف و تحقیق آنست کہ ہمیشہ
 باید کہ رجا غالب باشد و خیریت ملائکہ صورتے کہ ذکر بندہ مرحق را اور ملائکہ
 آن سرور صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد نہ باعتبار آنست کہ رسل ملک فضل
 باشد اور رسل بشر ہل باعتبار آنست کہ وجود روحانی آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم

کہ در ملاو اعلیٰ است ذکر حق سبحانہ بندہ را در ان ملا را باشد یا خیریت ملا را باعتبار
ان باشد کہ جماعتی از فرشتگان اند کہ ان را میبین گویند و انہا افضل اند
از رسل بشر ذکر بندہ در ان ملا را باشد بل حقیقت مراقبہ انتظار است و صفی
انتظار و طلب مقصود است در حالتی کہ طالب از حول و قوت خود بیرون
آمدہ باشد و شتاق لغای مقصود و مستغرق بجز ہوا سے او باشد جل ذکرہ
وید حول و قوہ غبار کوشش است و انتظار استمانہ کوشش این قسم مراقبہ جز بہنتی
و قریب الانتہارا دست نمیدہد و لہذا ابو الجنا ب نجم الکبریٰ قدس اللہ سرہ
در بیان وہ اصل کہ موت بالارادہ را بران داشته این مراقبہ را اصل نہم ساختہ
لیکن بتدری عاشق را تقلید منہی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آوردہ
انتظار محض باید بود اما سایر مراقبات کہ مطلوب را مقید بینہ شکل و مثال علم
و خیال کردہ در عرصہ نقل آزد فرودانست و معلول سے ہر چہ پیش تو پیش
از ان رہ نیست + غایت نم نیست اللہ نیست + بل نگارش نمودہ اند نماز را
حقیقت است و صورتی ظہور حقیقت او موقوف است بہ شرف شدن بہ موت
اختیار و طلوع این شرف از راه سلوک بتنی برودہ اصل مشہور است و طالب
صلوۃ حقیقی اکثر مستعد نزول جذب الہی باشد و قابلیت تقدیم جذبہ بر سلوک
داشتہ باشد و طیفہ او آنکہ بعد از طہارت باطن توبہ بوضوح و خالص کردن دل
از آرزو ہائے نفسانی کہ مضر را ہر و التست توجہ بحضرت حق سبحانہ نماید تو جسے
محمل ہیولانے الوصف پاک از اعتقادات مستحسن و مستنکر و کلانہ فی حقیت
و جسے لذت فطر السموات و الارض حینفار اشار باطن خود سازد و یکین کہ سر
غیبی در رسد و اورا از اولبتانہ و منے و ما انامن المشرکین پے آور و جلوہ گر شود
تعاقدش قوت گیر و حقیقت مراقبہ کہ انتظار حصول مقصود است بظہور آید و طہارت

را صفای و یکپدیا شود و بر تو تجلی ذاتی بزبان حال با او بے غلتے و بے نیازی
 مطلب را در میان نهد معنی تو کل را کہ برون آمدن از رویت اسبابست و باید
 اگر لطف حق مد و نماید بینی کہ توجه نیز از دست خود را ازین صفت خالی شناسد
 انشا کہ بر من ان توجه الیہ غیر ہر روے نماید این زمان توجه و یکپدیش آید و ما
 انا من المشرکین را بزبان و یکپد بخواند حواس و قوایش تمام از عمل معزول شوند
 بصفت غلت متحقق شود و بر ایش قبول خطاب فہمی نہ مانا فایہ لک پیدا کند و از
 عمدہ امر و اذکر ربک اذانت بر آید تنزیہ حق کند و سبحانک اللہم و بحمدک گفتن
 گیر و قدم در مقام توحید و اتحاد بند از نیجا بان ترے کند کہ کل کائنات را محمل و
 ناخیز باید کلئہ لا الہ غیرک بر از نقاب تواری بر آرد و انجا خلاصہ قناعت و در مقام پیش
 بنفیک باز تواند بود کہ اذکر ربک اذانت لباس و یکپدیشیدہ کار فرمای او شود
 خود را بعد قرار و او مشقت عمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتائج
 تکالیف پرور و روشن سازند تو ذنمودہ بے تکلیف شروع بقراءت نماز کند فتح
 و یکپدیش روی و ہد بصراط مستقیم ہند شود و سعادت رضی اللہ عنہم و رضوا عنہ
 برسد چون درین مقام تمکن شود کہ معنی ہم فی صلواتہم و امنون وصف حال او
 شود و نیست صلواتہ حقیقے اگر کند ذات بر و تجلی کند خواہ درین منزل خواہ پیش
 ازین منزل فناے حقیقے باطنش از مجموع امور ہر و شود و در ذمات لریان
 گیر جاننش شود و معنی اشتمے عدمالا عودہ دل شنیش کرد و سہ جانا بقمار خا
 زندی چندند + با مردم کم عیار کم بونیند + زندی چندند کس نداند چندند + بر نسیم و
 نقد ہر دو عالم خندند + تواند بود کہ فقرش بہ نہایت رسد و منظر اسم الفتن شود و ہنوز
 در و مند باشد کہ این و دوست کہ مقصود و آفرینش عبادت روحیہ بہین در دست
 سچا بعد از تحقیق مقامات و ہر گانہ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت

است یار غیبی بہ دنیا وارو یا سبب بین ست یا کتفا بالابد معاش ندارد یا محال
 خلق ست یا اوقاتش بذكر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواهد
 یا در مقام مجاہدہ بانفس نیست یا نظر بچود و احوال خود و ماری بحول و قوہ
 وارو یا تسلیم احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماز کہ
 بعضی از اہل نہایت کہ از خود و بایست خود برآمده اند و رکتفا و عدم احتلاط و مجاہدہ
 بجهت بعضی از نیات حقانیہ ثابت نمائندہ اند لکل وجہتہ ہومولیہا اکابر خانوادہ
 نقشبندیہ کے فرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہرگز اورو این راہ و انگیزہ
 شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایت زہد و توکل و قناعت و غزلت
 و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات مصروف ذکر الہی گردانند
 رعایت مذکورہ را سفر و وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر و توجہ دارند
 و توجہ مذکورہ را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر بجز بہ میکشد و بہد
 جذبہ جمیع مقامات بسہولت و استقامت بدست آید و حقیقت توجہ
 مذکورہ مراقبہ مذکورہ کہ وجہ از وجوہ یادداشت است و صفت رضا بعد
 از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روئے نماید ملک درخشا
 شرح رباعیات خود کہ از مصنفات و قیقہ شدہ یہ ایشان ست و مسی
 بسلسلہ الاحرار نگارش فرمودہ اند سہ این سکہ کہ من زوم بنام فقر است
 وین روشنی از نور تمام فقر است بہر خیرہ خواجہ احرار بگیرہ کان راہ
 ز سر حد مقام فقر است بہ اقرب و اعلیٰ طرق مشایخ قدس اللہ تعالیٰ
 اسرار ہم طریقہ علیہ احرار یہ نقشبندیہ است اول در آمد ایشان در اوراک
 بسیط است کہ غلبہ بیت حقیقہ بر خلقیہ است و محل تجلے انوار ذات ست
 و ظہور وجہ خاص است مقدمہ این سنہ را کہ مغلوبہ اوراک مرکب و ظہور

تباہی صبح سعادت وصول ست حضور و آگاہی سے گویند وہر گاہ در غلبات
کشش و انجذاب اور کات تمام از میان رخت بر بندند بل نبعت آگاہی
نیست مشہورے مانند تعبیر یفنا و فنا کے فنا کے کند تو اتر این نسبت را وجود
عدم سے گویند و بلکہ ظہور این نسبت متواترہ را عظیم سے شہرند و وصل
اعدام اگر تو اسے کرو + کار مردان مردمانی کرو + ازین جاست کہ در وقت
مے گویند وجود عدم منجر لوجود فنا شد ہمانا کہ از فنا فنا کے صفات بشریت
مے خواہند وہر گاہ حق سبحانہ بعض عنایت نورے بخشید کہ در بر تو آن
نور و بند کہ حضور بہ آن حضرت پر تو سے ست از وصف حضور ذاتی آن حضرت
بخودش بہ فنا کے حقیقی مشرف شد از ایشان نہ نام ماند نہ نشان ہر چیز
بایشان منسوب ہو و تمام بہ اصل رسید این مقام مقام بقا باشد است
این وجود را وجود فنا سے گویند و گویند وجود فنا جو بشریت ہرگز
عوونے کند یعنی عاودۃ اللدبرین جارتے ست کہ فانی بہ اوصافش و
نے شو و حوالہ تکمیل ناقصان درین منزل ست این کشف را کشف علیہ
مے گویند تعبیر بہ تجلی ذاتے و شہود ذاتے و یادداشت میکنند و حقیقت
ان بعد اللہ کائنات را درین موطن میدانند و رؤیہ اخروی را نیز
درین منزل اثبات مے کنند و فرق میان احسان و رؤیہ همچون فرق
میان مشاہدہ صاحب جمالی و در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب
مے دانند و مے گویند کہ ہر چند کہ انگشتان ذاتے صفہ بصیرتست اما چون
حق سبحانہ خبر داد کہ یہ بارہ چشم را مدخلے خواہد بود آفتاب و صبح دیکھا اگر
می گفت پیشانیے شمارا مدخل خواہم و اوان زمان نیز ایمان مے آوردیم و شہود
مانظرتے سے اللہ را بیت اللہ فیہ او قبلہ او موعرا پیش از اطلاع بر اصول

این طائفہ و تصدیق بران اصول چندان اعتباری نمے نہند و اسم معاینہ
 بران اطلاق نمی کنند چنانچہ بعضے کرده اند ہمگی اہتمام ایشان و کثرت غلبہ
 و غلبات آن است در غلبات آن نسبت کثرہ صفاتیہ نیز از نظر ایشان
 محومی شود از صفت و فعل جزوات بیج نمی بسیند و در عرصہ وجود جزئیات
 بحث در نظر بصیرتشان نمی مانند این نسبت نہایت مقام انبیا و اولیا ان کے
 ربک المنتہی و لیس و راد العبادان قریہ شہار قم فرمودہ اند کہ عین الیقین
 در ذات حق سبحانہ عبارت از علم حضوری است بذات حق و پروردہ آسمان و
 صفات و حق الیقین علم با آنکہ این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم
 است تجلے صورتی پیش از رسیدن بکمال توحید داخل عین الیقین
 نیست چہ حاضر مد رک صورتی پیش نیست با علم آنکہ وی صورت حقیقت
 سبحانہ و همچنین تجلے معنوی نیز داخل نیست چہ حاضر مد رک صورت علیہ پیش
 نیست با علم آن کہ معلوم حق است سبحانہ اما بعد از رسیدن بکمال توحید
 ہمہ عین الیقین است بل حق الیقین است بلکہ دران موطن جز تجلے ذاتی
 تجلے نیست چہ بحقیقت جز احدیت مجرودہ نیست اسے موجد کامل صاحب
 ذوق این معنی این رموز کہ بیان کردیم آگاہ شدہ باشی تو چہ فرق میان
 تجلے معنوی و تجلے ذاتی با آنکہ تجلے ذاتی نیز پروردہ آسمان و صفات است
 با جملہ ہر چہ حاضر مد رک ہست تجلے منسوب بانست فائز و نیز از بعض مقدمات
 سابق معلوم کردہ باشی کہ ہر گاہ سالک شروع در شہود ذاتی بکند و دران کمال
 پیدا کند از تجلیات صورتیہ و معنویہ فراغی خواهد داشت خلاصہ و مقصود ہر
 تجلیات صورتیہ اورا حاصل است ہر گاہ صاحب صورتیہ و علیہ حاضر او باش
 از حضور صورتیہ فقط فراغی خواهد داشت اگر گفتہ شود کہ از تیزرگی تجلے معنوی را

کردی لازم می آید که ارباب عقاید هر گاه یقیناً با اعتقادات خود داشته باشند
 صاحب تجلے معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلے معنوی اثنای سالک است
 چنانچه مقرر است میگوئیم فرق میان تجلے اعتقادی و تجلے معنوی آنست
 که در تجلے اعتقادی مذکور یقین است با آنکه این صورت مقدره صورت حقیقت
 و در تجلے معنوی یقین است با آنکه این ذمی صورت حق است با تقریر صورت علمیه
 و در هر که با جمله و در تجلے معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم است بتفصیل قطعاً
 کاری ندارد و تجلے اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه در آن نسبت
 صورت مادی صورت متفرق و پریشان است بلکه فرموده اند توکل آنست
 که ترک حساب کنند و نشینند چه این سوی ادبست بلکه قامت بسبب
 مشروع مثل کتابت و غیره بیاید کرد و نظر بسبب برند و خست زیرا که سبب مثل
 در وازه است که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته است درین میان کس
 در وازه را بندد که از بالا خواهد برتا فتن بے ادبی کرده باشد چه در وازه
 بنا کرده اوست و دلیل است بر آنکه او کشاوه نباید بست بعد از آن او داند
 خواه از راه در وازه فرستد یا از بالا برتابد کمال فرموده اند تا حضور ذاتی که
 حضور صاف عبارت از آنست سالک را حاصل نشود از تقدیر توحید جسمانی
 خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب جسمانی باشد چنانچه وجود جسمانی
 خود را و غیر را و جو حق میدانند و در وقت تمیز و تفرقه باقی است روح بقنا
 و احوال نرسیده است زیرا که روح است تمیز هر چند این موجد توحید
 که مقرر علمای دین و صوفیه محققین است رضوان اللہ علیهم اجمعین بر سید
 و آن عبارتست از مدلول کریمه و اللہ من و را هم محیط که تنزیه صرف منزه از صفه
 تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را بقنا و احوال نرساند حجاب

از چہرہ مقصود بر نیفتد اگر چه آن حال لمحہ باشد و این همان قدر کہ در تقدیر
است روی رفتہ می نماید غلے تفاوت الاستعدادات پس ہمیشہ منتظر باید بود
کہ حق سبحانہ بوجوہ مہوب صفاتیکہ مقربان خود را مخصوص گردانیدہ مشرف
سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست بجز مہبت اوست سبحانہ بل
روزی بعض علماء در آن معرفت شرح رباعیات ایشان کہ صور علمیہ عکس
اعتبارات و حیثیات ذات است و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس
آن صور علمیہ است کہ بر آئینہ ذات افتادہ ترودی می نمودہ اند کہ اگر عکس تصور
علمیہ بر ظاہر وجود افتد نہایت ذات حق و محلیہ وجود مطلق تعالی شانہ لازم می آید
در نوشت حضرت خواجہ قدس اللہ سرہ الاقدس لبر وقت ایشان رسیدہ
رسیدہ اند کہ چہ مذاکرہ میرفت شبہہ خود را معروض داشتہ اند فرمودہ اند
بی نہایتی حق سبحانہ نمہان معنی است کہ در اجسام است باعتبار طول عرض بل
بان معنی است کہ بی تعیین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست کہ محلیہ لازم
آید بلکہ محل آن وہم است چنانچہ صورت متنقش در آئینہ نہ درون اوست و نہ
برون او ہم حکم میکنند کہ بر روی آئینہ است محل او خیال است کہ آنرا مثال
متصل گویند و آئینہ همچنان بر صرافت و پیرنگی خودست رفت ہمدین محل
فرمودہ اند کہ توحید حاصل سے باید کرد و توحید محققان کلین لاموثر فی الوجود
اللائی اللہ است یعنی تمام قدرت خود را بحق و اوان و خود را از ان خالی دانستن
اگر چه بعضی از متاخرین علماء قدرت موثرہ را بہ بندہ ہم فی الجملہ اثبات میکنند
و توحید ایشان لاموجود اللہ است اما ندبہ صیح همان است لاموثر فی
الوجود اللہ و صوفیہ چنانچہ فعل و قدرت را منسوب بحق میدارند بانی
صفات سبعہ از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکنند

ہمارے روزی فرمودہ اند کہ معرفت را مراتب بسیار است اگر سالک از صحت اتق
 نصیب وافر داشته بہتر والا اصل کار بہ شریعت بودن است توحید سالم است
 کہ بہ یقین خود کہ انما بر سر اومی افتد اضافت کنی و از استعداد او شمارے و
 کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری ہر چند کہ معتقد لا موجود الا اللہ باشی
 درین بیان یکی سوال کرده اند کہ شیخ ابوعلی فارمدی قدس سرہ فرمودہ میتواند
 کہ سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الہی و ہنوز و اصل نباشد بان سخن
 مشہور تناقض دارد کہ تخلق با خلاق الہی بعد از وصول حاصل سے شود
 فرمودہ اند کہ در کلام ایشان لفظ تو اند بود و واقع شدہ پس میتواند کہ بعضی
 را در سیر الی اللہ پیش از وصول سر دست و ہدایا اکثر است کہ بعد از وصول
 بتمام سیر فی اللہ حاصل شود لیکن اگر کسی اصطلاح سازد و تخلق قبل از
 وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب است بل روزی نظر
 مبارک ایشان آن معرفت در آمدہ کہ حضرت مخدومی جامی قدس سرہ
 السامی در نقد نصوص آورده اند گاہ باشد کہ در حال حضور بی آن کہ از
 حس غائب شوند بعضی از حقائق امور غیبیہ برین طائفہ کشف شود و آنرا مکاشفہ
 خوانند و مکاشفہ ہرگز کاذب نہ بود چہ مکاشفہ عبارتست از تفر و روح بمطالعہ
 غیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرمودہ اند کہ این مضمون را حضرت
 مخدومی قدس سرہ از ترجمہ عوارف گرفته اند و تحقیق نیست کہ بعضی مکاشفات
 کہ خیال را در آن مدخلی نیست نیز خطای پیشو و اما علوم یقینی کہ بر مد کہ ملہم
 میشود و خطا را آنجا مدخلی نیست درین محل درویشے معروض داشت کہ بعضی
 علوم یقین کہ بطریق الہام معلوم میگردد و نیز خطای یافتہ سے شود سبب
 آن چہ باشد فرمودند سببش آنست کہ بعضی از مقدمات مسلمہ خود کہ پیش

صاحب این دیدنعت یقینے مقررست آری ابان علوم ضم کر وہ است خطا این
 راہ آمدہ والا خطارا اور صرف علوم ملہمہ کہ نما کے علما کے علوم عفت یہ کہ
 مراعات قوانین منطقیہ نے نماید گاہ خطا و رفت کر شان راہ سے یابد کہ شش
 ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را یقینے خیال کر وہ دوران دخل داوہ اندہ الا
 منطق علمی ست کہ رعایت او ذہن را از خطا و رفتہ نگاہ سیداردا اگر استعمال
 صرف منطق سے بود بے ضم مقدمات خود ہر کہ خطا نے خورد و انگاہ فرمودند
 کہ بہتو جہان الی اللہ کشف ہیج در کار نیست کہ کشف و نوعست و نبوی آن
 خود اصلا کاری نمی آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت میں شدہ است
 برای عمل کافی است و ہیج کشفے بآن برابر نہ سلسلہ میفرمودہ اندہ شایع رہا
 بر تربیت و ارشاد و خلق کیلے آرزوہ چیز است و میشود و الہام حق سبحانہ یا حکم و امر
 یا شفقت بر خلق اللہ یعنی چون خلق را بر ضلالت می بنید و ضلالت را
 موجب عذاب و ضرر آنها میداند از غایت رحم و دفع عذاب ایشان میخواہند
 پس مقتضای شفقت است کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
 و نصیحت ب حفظ آداب و اقامت شرایع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
 و عمل کردن بموجب آن اما آنکہ اینہارا و اصل سازند و شفقت شرط
 نیست امر زاند می ست و در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
 طریقہ تربیت انجذاب ایمانی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان
 واقع ست سلسلہ میفرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت
 بذات حق سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ بہ فنا کشد
 حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت
 مشرف بہ مرتبہ ولایت شد و کمالاتی کہ در حصول مقامات و تجلیات ہسا و

صفات سالکان طرق دیگر را به تفصیل حاصل میشود و دیگر است این حصول نسبت
 قرب و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل میشود بمرتبه ولایت خاصه میرساند
 اول در آمد طلاب این طریقہ در سر حد فناست و معنی اندراج نہایت و ریدت
 کہ کبرک سلسلہ نا اشارہ بدان کرده اند اینجاست سلسلہ بتقرب ترقی بعد الموت
 فرمودہ اند کہ حضرت شیخ ابن عربی رضی اللہ عنہ گفته اند اگر کسی بہت صحیح
 و اعتقاد درست و در راہ حق سبحانه در آید و او اب شریعت غراکما حقہ کا آورد
 و او را از اذواق و مواجید این طائفہ در حین حیات نصیبے نباشد البتہ بعد
 از موت احوال و اذواق این طائفہ اش بدہند حضرت خواجہ ریح اللہ رحم
 بعد ازین نقل تا تلی کرده فرمودہ اند بلکہ این چندین کس را ہمدین عالم وقت
 اختصار باین دولت مشرف سازند بعد از ان بہ زبان مبارک آوروا
 کہ اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجہ بہ جناب
 حق سبحانہ بزرگترین دولتی است بیج ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
 نیست ع این داشتہ باش گو و گزینج مباحش **سلسلہ** فرمودہ اند طریقہ
 انجذاب و محبت الہیہ موصل است و از رومی جبر نسومی ذات حق سبحانہ
 نیست بخلاف طرق دیگر کہ رومی بجانب الوارثینہ و از مدلاجرم بعضی ہمان
 الوارثینہ میانند و این انجذاب و محبت و رجمیع افراد انسانی است اما پوشیدہ
 اہل این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ تربیت ہمان انجذاب میکنند **سلسلہ** فرمودہ اند
 روئیہ بالبصر بعد از موت است چہ رویت انگشاف تام است و تا روح متعلق باین
 بدن است انگشاف تام صورت نمی بند و چہ ہر چند بے تعلق گردد لا اقل علاقہ
 حیات باقی خواهد بود اگر چہ بصرفت اصلی بنام تعلق خود باقی است **سلسلہ**
 بتقرب بسماع فرمودہ اند انہامی کہ از صوفیہ صافیہ بسماع نغمہ قائل شدہ اند

حکمت و رین آن ویدہ اند کہ در وقت استماع نغمہ طبیعت ساکن و بر جای خود
میباشد لاجرم روح و را در اک معانی بیشتر میرسد محبوب آنها معنی است نغمہ را
مثل زیور آن میدانند و الا نفس نغمہ مبتلا نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ
سعدی را بر خواندہ سے کہ آواز خوش بہتر از روی خوش + کہ آن حفظ نفس است
این قوت روح + فرمودہ اند ہر دو کیفیت یعنی اگر رومی و مستمع از اہل نفس آمد
ان ویدہ و شنیدہ ہر دو نفسانی است و اگر از اصحاب روح اند ہر دو روحانی
ست و فرمودہ اند کہ در ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور است کہ از شراط نغمہ
یکی آنست کہ بر مستمع محبت حق سبحانہ غالب باشد یکی از مخلصان معروض شد
کہ محبت حق سبحانہ را چہ علامتی است فرمودند بتباع تمام آن مخلص عرض کرد تو اند
کہ صاحب اتباع را مطلب بہشت باشد یا رستن از عذاب و وزخ فرمودند چہین
کے صاحب اتباع تمام نیست و او را از اہل شد نمیتوان شمرد این اتباع ظاہری
است و اتباع باطنی آنکہ در باطنش حرق سبحانہ مطیع نباشد ک روزی
فرمودہ طریق سلف مشایخ آن بود کہ اول بہ تزکیہ نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند چون موانع قرب الہی کہ خواطر و ہوا جس است بہ تزکیہ دور میشد
بقدر تزکیہ نور ایمانی قوت می یافت تا بجای رسیدند کہ حرق سبحانہ نزد
بصیرت ایشان بنی ماند و جمیع اوصاف و افعال را از او میدیدند و صورت
اجسام عالم در رنگ سرابی کے نمودشان و مظاہر را مخلوق و معدوم بینا
و توحید صورتی بعضی را بعد از فرو آمدن حاصل می شد و بعضی را نہ آنگاہ
فرمودہ اند طریق علیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را ہا لہا ہمان طریق سلف
است لیکن در ابتدا تحصیل مقامات مقید نمیشوند و نیز فرمودہ اند آنہا کہ
از راہ توحید صورتی میروند خطر بسیار و از نہ و نیز فرمودہ میتواند کہ شخص بخت

حق سبحانہ اقرب باشد یعنی سہلک و اضمحلال ہشتہ باشد و اگر مہر و چنانچہ یکے
تخصیل مقامات کردہ است و نتیجہ مقامات را کہ سہلک و اضمحلال است وین
عالم نیافتہ این اگر مست نزد حق سبحانہ و کریمہ ان اگر کم عند اللہ اتقا کم ناطق برین
است تا کہ فرمودہ اند کہ ولایت بفتح و او قرب بندہ را گویند کہ بحق سبحانہ وارد
و بالکسر آن معنی را کہ موجب قبول خلق میشود و اہل عالم بدان میگرددند این تکوینات
تعلق وارد و خوارق و تصرفات و اخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال
کردہ کہ برکاتی کہ بستید ان میرسد اثر کہ ام قسم است فرمودہ اند کہ اثر ولایت
بافتح است و در اثنا کے آن بیان تقریب استقاوہ طالبان شدہ فرمودند
کہ ہر گاہ آئینہ طالب محاذی آئینہ مرشد میشود ہر دور ان آئینہ است بقدر
مناسب پر تومی اندازد و انگاہ فرمودہ اند کہ کسی باشد کہ ازان دو قسم ولایت
اور ایکلی حاصل باشد و دیگرے بود کہ از ہر دو نصیب و افزودہ شدہ باشد
یا شخص یکے ازان دو بیشتر بود و دیگرے کہ مشائخ نقشبندیہ رحمہ اللہ را
ہمیشہ ولایت بفتح بر ولایت بکسر غالب بودہ است و فرمودند کہ اگر مقتدا می
ازین عالم انتقال نماید ولایت بکسر را یکے از مخلصان میگزارد و ولایت
بفتح را با خودے برد و نیز فرمودند گاہ بکلم زلتی ولایت بکسر را از ولی بازمی ستا
چنانچہ ابن فارض رحمہ اللہ ازان پیر تقبال می آر دو آن در کلمات مسطوہ
است شب روزی فرمودند کہ معاملہ بزرخ و عشر خوش معاملہ دور دور است
انگاہ سکوتے و تاملے کردہ فرمودند بیح سعادتے برابر این نیست کہ کسی
را انسے بحضرت حق سبحانہ حاصل شود بعد ازانکہ دوام انش حاصل شد بیح
انتظار می نمی باشد و فرمودند کہ سبحان اللہ آدمی مامور با خلاص و محبت
است و خاصیت محبت سوختن غیر محبوب خود است با این ہمہ پسندین

و

تکالیف شرعیہ بروہا وہ لگ روزی بتقریباً عمر افضل بعض منکران بہ فقر اراشد
 فرمودند اولیا از کبار محفوظ نیستند اگر از ایشان امرے ازین باب ناگاہ ظاہر شود
 احوال ایشان را حکم بر بطلان کردن جمالت است ملاحظہ باید کرد کہ منزل ایشان
 کہ دائم یا اکثر در اندکہ امست و رین میان اگر اسیاناً بکلم شربت چیزی صا و شود
 ایشان را دوران معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را
 در زمان حیات مرومان زندیق میگفتہ اند چنانچہ ذوالنون مصری را حمد اراشد
 اما ذوالنون را بعد از موت قبول پیدا آمد چہ از دنیا مطلق منزه بود اگر در کت
 دنیا می بودند بچکس بعد از موت ہم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشدند
 این کہ متبدعان بہ بعضی اصحاب رضی اللہ عنہم اجمعین طعن میکنند بسببش
 همان است کہ این بزرگواران بنا بر حکمتی منصب خلافت و رونا بودند و الا
 خدین تن از صحابہ کہ باوہا خوراک شیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
 بچکس از آنها حرفے نمیکوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین ایمان
 نیست بسیاری از موثران باشند کہ خرد خدا و رسول را نمیدانند و در ایمان

ایشان هیچ شبہ نہ فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و خلفای
 حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ العالی خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ تعالیٰ
 فرزند ولید حضرت خواجہ ما اند وقت و روز و ماہ و سال ولادت ایشان
 ازین ابیات شریفہ والد ماجد ایشان ہویدا کرد و در ۵۰۰ او کشته و رین
 خرابہ منزل + روز یکم از ربیع اول + بود آخر عصر کان یگانہ + افتاد و رین
 سیاہ خانہ + طعم غزل نشاط میگفت + دیدم ناگہ بہار شکفت + تا رخ
 شناس نیز بہن کرد + بشکفت بہار و خط آورد + و چون یکی از درویشان
 در واقعہ دیدہ بود کہ در خانہ ایشان پسرے حمیدہ میرے خواہد شد باید کہ

اور اسے بنام نامی خواجہ احرار عبید اللہ قدس سرہ گروا نند جنین کروہ اندھیا نکہ
 درہمان ششوی آن خواجہ معنوی اشارہ باین معنی نموده اندا نجا کہ فرمودہ اندسہ
 درخانہ کتربن غلامی + شد بندہ کی بزرگ نامی + این نام محبتہ ملک او + انشاء اللہ شفیع ہوا
 وورین منظومہ تقریب اذان و اقامت بسبع این طفل کثیر السعادت ابیات
 بدیعہ و قیقہ کہ متضمن تعطش ایشان بودہ تقلم آورده اند ما بہ نسبت و نسبت
 ازان انجا اکتفا نایم سے بر خیز ہا موذن غلیب + و رکوش من آربانک
 لاریب + این خستہ کبے نیاز مند است + یک شہدم از لبست بسند است
 گر یکدم اللہ از تو گیرم + واللہ کہ ہمان زمان پیرم + یک شعلہ نور و ہر روزم
 تا خانہ ناسوی بسوزم + خوراہ تو بازے سپارم + مے پیرم و شعلہ مے گزارم +
 و رخور نیم ازین سیر روز + خود شعلہ خویشتن برافروز + اسے دوست بحق
 دوستداری + خواہان توام بجان سپاری + ہجران تو وصل جاودانی است
 و ریش تو مرگ زندگانی است + گرے علی الصلوٰۃ کوئی + ہم خود بصلوٰۃ
 بیوئی + وزیر کفن شوم فراہم + رشک ہمہ زندگان عالم + من مردہ و دو
 در نمازم + سبحان اللہ بخود بنازم + افتادہ بصعقہ تجلی + گویم و ہوالہ سے
 پصلے + کروند و و کون مدح خوانم + قد افلح آیتے بشانم + جان اللہ گوی تا
 بجوشم + اینک چو صدق تمام کوشم + در ہمزہ اللہ ارشوم نیست + حاجت
 بسامع اکبرم نیست + در چشم من آن الف عظیم است + دانم کہ صراط مستقیم
 است + من یکدم ہر نام دارم + یک رشمہ حیات کام دارم + از ششمہ کفایت
 است این کار + چون من بروم چہ کم چہ بسیار + چون در نگری غرض کام است +
 سر ششمہ رشمہ ہم انجام است + گر بجز رسد بہ تشنہ کامی + سیرالی اوست
 ہم بجمامی + بی بی غلط مقام درویش + عالی ست زحون اندک و بیش +

و ریاضی ازل بسی شکر فرست + سبحانک ثبت این چه حرفست + و ایام طفولیت
 این فرزند و برادر ارجمند ایشان مدظلها که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید
 والد بزرگوار خود بنظر رسید و بود و نیز دوران ایام حیات حضرت والد
 ایشان طاب تریب حضرت ایشان ما را قدس اندکسر و امر متوجه و دعا
 در حق این دو نور و دیده نموده بود و آثار آن را نیز بنظر غیب بین ملاحظه
 فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی که باین دو پسر زاده گرامی ارسال
 داشته اند تصریح باین معنی نموده اند باینکه ستم مرتبه فقیر دولت علیّه بود
 حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر را فرمودند که ضعف بدن برین
 غالب آمده است امید حیات کم مانده از احوال طفلان خبر دار خواهی بود
 و در حضور خود شمارا طلبیدند و شما در حضور مضعات بودید و بفقیر امر کردند
 که بایشان توجه بکن بامر ایشان و حضور ایشان بشما توجه کرده بیکه ظاهراً
 اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است که ببرکت حضور ایشان آن توجه شمر
 نتایج باشد انتی کلامه الشریف چون این دو برادر والا که بحسن شفقت و
 اهتمام خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه اند تعالی از فضل و صلاح
 بهره ور گشتند این مخدوم زاده بزرگ باشاره آنجناب شغل این طریق علیّه
 از شیخ المدا و وامت حیات که عنقریب ذکر حال ایشان بیاید انشاء الله
 سبحانہ گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقاً ذکر باینت و نیز برین جهت و
 صحبت این دو عزیز از صفات نسبت بزرگان خود بانصیب شدند با کلمه
 فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین بر کمال و همواره
 در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان مامی بودند و در عرض بنمایانند
 تمام در پوزہ انظار عنایت ازان حضرت می نمودند یکی از عرض ایشان

اين عريضة عليه ست كه اذا نجى كمال عقيدت بل بوفور فضيلت ايشان راه
 توان بر و هوا هذه عريضة محتوية على سرائر الاخلاص و مكامات
 الاختصاص من الملوك المفلوك احقر عبد الله عبدا لله الى اسواق
 اهل المحوى قد وثار باب السلوك شيخ الاسلام مصباح الظلام امام
 الانام و منبه النيام الاجل الاكمل البارع الاوسر الخريز المنيير
 مشيدار كان الملة و المتظهر من الماثم و الذلة و الناطق بالحق و الصواب
 و للعلق كنف اللوح و الايا بقائمة الدين و قاية احكام المتين و المتكمن
 على مسند الافادته و المتصاعد مرجض العادة الى ارضق السعادة
 قلا و نزل كبان الطريقه و حارز عمران الحقيقية نو حدافة الاكوار و انوار
 حقيقة الاعيان فارس مضار الخطاب و حارس سرائر الكتاب المتعين
 على وساوثة و راثه المصطفوي و المتصف على جادة خلافة النبوي
 واقديران المحبة لقائه و منهل عطش المهج سقاء حلال عقود الاشراقية
 و ادلال و فوا الاشراقية ليس مكرمة من الله الا له فيها حظ كامل و لا
 موهبة الا نصيبا فل لصفوة شعبة من ينير قلبه الوافي و العطف
 شعبة مزد و حة كرمه الوافي له التقدير على مشامخ الزمان و التفوق
 على مشاهير الديران تسخير بملاحظة اطوار من طوبى الوالاية و
 يستطلع بمشاهدة اعماله على اسرار اهل لنهاية من استند بعروة
 ارادة فهو الذي ارتقى على مدارج الكمال و من اعتم بمجبل خلاص
 فهو الذي استعد بنيل الاماني و فاز لحصول الكمال فعملوا يا ايها
 المترددين في نيا في الطلب و تعالوا ايها المتشربن الى عبادان وصول
 الرب و اقرعوا باب و اسرة التي يعلم بمبنيح البركات و عاكفوا على حضرة

التي تسمى بجمعان الخيرات وترقبوا من تلطفه حصول المقاصد والمرادات
وترصدوا من تصرفه نيل لمكارم والتعدادات هو الشيخ المكمل سيدنا
ومولانا ملاك الدين الفاروق النسب بالمحمدى حسب السرى هند
المولد القدسي المحتد بلاندي في حقه غبطة والسمناني فامره
عبرة طرد الطوسي عند ظهوره وفر الفارابي من سطوة طلوعه وقهر
فضله الغزالي ومثبت تفوقه الرازي اللهم شيراً ماله وضاعف كماله
واحفظه من طوارق الآيا وموجبات الاخران والآلوما هم غلام
وهذا رحمة مخرج من النبي واله الكرام وصحبه العظام واتباعه الاخيار
الى يوم القيامة عليه وعليهم الصلوة والتلاوة يا سيدي ليس لي
طوال لبضاعة ولا حوال الاستطاعة الا مكر متكم ومرحمتكم قلبه
قاسية باصناف الذنوب والاثم وفوادي مظلمة باصناف الذنوب
والجرائم ارحموا على حوال وانظروا على سريري وبال حتى استخلص
منها بقا الجهالة والضلالة واسرتم على معارج السعادة والكمال اليوم
ليس اب مشفق الا انت ومهرب وما رب الا حاضر تكو كل زمينة عمرها
وجل وقاتي وعمامة شهوري وسنواتي مصر وفة بمدحتكم العالمة
ومحمد تكمل الهنيه واقتصر على لقائكم ان كان لي الاربية والمنية
سيدي لساني كليل وبياني عليل لا يطيق في العربي على مقتضاي
اقتضائي فابين المقصود بلسان الفرس بتوايق الله ذوالقدس
عز شأنه وجل سلطانه انتهى وعرائض بزبان فارسي ورعاية فصاحت
وبلاغت نير بيار مرسل واشتهت ان ذكره اكثر به شخط ايشان نذورات لكن
ازخوف تطويل عنان توسن خامه راكشيد و سيدار وحق سبحانه ايشان راز

میراث منوی پیدر بزرگوار بهره وراوان بخشا و بالنبی والاله الامجاد و حواجه محمد عبدالقادر
 سلمه الله فرزند دوم حضرت خواجه مازندطاب تربته السلف و زاد وقت را کلفت
 برادر بزرگ از ماور و دیگرانند و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این
 دو گرامی برادر چهار ماه اکثر چنانچه همدران ششمی والده ماجد ایشان قدس سره
 اشاره بوقت و ماه و سال ظهور این فرزند نیز فرموده اند و آن اینست سه
 تاریخ مکی پوشد نمودار + هنگام تولد و گزار + افتاده بجزر بلاطم + ماه حب و نگاه
 ششم + مابین ظهور این دو گوهر + بگذشته چهار ماه اکثر + چون صبح رسید
 آخر شب + چون روز روشن لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + و ظلمت
 شب چو ساعت قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیاده و عای این نور
 حد و سعادت بزبان قلم لازم الیهینت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود
 حرفی بمیان نهاده و بذا هو که یارب که طلسم خود کشتائی + این طفلک مابا و
 نمائی + خود را تمام خود گذار و چون نخل زوانه سر بر آرد + چندین همه افتاب
 رفتند + در بحر تو چون جناب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج
 خودش مکن بر ایشان + باشد کامم از و بر آید + چون منبش از تو یادم آید + پس
 تشنه و لبم خرابم آید و ست + در حسرت یکدم آیم آید و ست + هر که شرح تو بینم +
 و تعطش آیم و نشینم + اسے بحر طرب بکام من شو + امر وزیر ملی بجام من شو +
 من جام چه کنم گدایم + مشتاق تو ام و من کشایم + اکنون و منم کشا و بهتر
 بحر سخن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصل نیست + حیران و خموش
 بایدم زلیست + این مخدوم زاوه از او در صورت شباهت و سیرت منشا
 تمام بیدر بزرگوار خود و از حد حفظ قرآن مجید نموده اند و از علوم عقلیه و نقلیه
 بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله بقطره و قوت تمام

درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه عالیہ نصیب فراوان یافته اند و
 در آن علماً و حالاً و قہتمای نظر مینمایند تعلیم ذکر و مراقبہ این اکابر از حضرت
 ایشان ما قدس بعد تعالی سرور گرفته اند و چندین بار دیوانہ و اراز و ہلی سیاوہ
 و سوار توجہ شہستان ایشان شدہ و رسم بند روزہا و در خدمت علیہ سپردہ اند
 و الطاف و نظرات خاصہ دیدہ اند و بعض کتب کلامیہ را چون شرح مہر مہر
 و غیرہ یا بعض رسائل صوفیہ در خدمت حضرت ایشان گذرانیدہ اند و از علوم
 و اسرار خاصہ حضرت ایشان نیز بہرہ ہای لاناہایتہ برداشتہ راقم الحروف چندین
 بار در خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاوہ
 عالیشان شہماع نمودہ روزی فرمودند کہ او از محمدی المشرک است و از محبوبان
 و از مخلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
 کہ اگر آن نبودمی کہ این خواجہ زاوہ ماورکمال و ست مشرب و شوریدہ حالی و
 بی تقدس و تعینے لو ذمہ کے ایشانرا اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجاد و
 والد بزرگوار خود نشسته بافاوہ و افاضہ طلاب می برداشتند انتہی الحق این
 مخدوم زاوہ در غایت بے تعینے اند و از آنجا کہ مغلوب نسبت توحید وجود گشتہ اند
 از نظارہ مظاہر جمیلہ حظ فراوان دارند و از استماع سرود و آغاینے نیز لذت
 بے پایان اکثر شوریدہ حال و فارغ البال با نظر راست و کلاہ کج بہ کو چھاو
 بیابانہا سیر مینمایند و اشعار پر سوز میخوانند و آہ گرم و سرد از دل پرورد می آرنند
 و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بلا خطہ انتساب خود بخدمت ایشان تخلص در آن
 احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدہیہ فرمودند
 کشت گلستان بہانہ ایست نگار با بوی تو آوارہ کردہ با و صبارا اشارہ
 بہ فقیر نمودند کہ تو نیز خند بیت برین ملحق گردان این بندہ این دو بیت معروف

داشتند از زمانی بلب راندول امشب بخوی کبوتر که او بلبیل مارا خاق بجز
 ابروت بسجوزند پیشته ول بشکند قبله نما را حضرت ایشان مارا قدس الله سره
 در مکتوبات قدسی آیات مکتوب عالیہ بنام نامی این مخدوم فراده گرامی است در
 مکتوبیکه در جواب عرضیه ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفه کثیره رسید از مطالع
 آن فرست فرادان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور واستیلا می آنکه اندراج
 یافته بود نمک و مبارک است این دولت که شمار آورده چهار ماه میسر شده است در
 سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گرد و نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند شکر
 این نعمت بجا باید آورد چون میدانند که فطرت شما بلند است و تحسین این قسم
 احوال از شانبه عجب مبر اظهار این نعمت نموده آمد لکن شکر تم لازید نکتص
 قاطع است نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته است این دولت
 نیز مبارک باشد بآوب تمام قبول این وارون نمایند اما در غلبه این حال آوب
 شرعیہ را نیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما یغنی بجا آرند استی علی
 الا یجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم است از جلد ثانی و محتویست بر فوائد
 ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بقصیده فلیرجع الیه و نیز این قره این
 ولایت عرائض نکین بر شورش تانہ باستان حضرت ایشان مرسل داشته اند
 که از آنها بنقل و دو عرضیه اکتفا میرود و عرضیه اولی عرضداشت بنده مجبور
 بر تقصیر محمد عبدالقدانکه اوقات گرامی بدعا سلامت آنحضرت میگذرد
 و ندامت و پشیمانی که بر دوری از خدا و مان حضور و ارفا قدرت که گفت
 و نوشت ننگی چندین شوری یکی و سرگردانی روی و او که بشمار از ان اشار
 نتوان کرد و سراپا آورد و داند و است و باین خداوند کریم را شکر که در نسبت و
 رابطه باطن که حاصل آن فنا و نیستی است ذاتا و صفتا و عینا و اثر افقوری نیست

و چگونه فتور راه یابد که بعد از رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سرش ماند و نسیم
 غربی بر او سیدهد و اسرار عجیب جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از نهما التفات نیست
 بدریای عدم آب از سرگذرانده اندانیمه لطیفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت است
 ذات والائے آنحضرت تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باو عرض
 ثنائیم عرضه داشت کترین خدام والادراگام محمد عبداللہ بعضی اقدس بار یافتگان
 و راه بروگان محفل خلدیشا کل حضرت خداوندی قباہ گاہی و ام ارشاد و میرسانم
 کہ احوال بدان گونه میگردد کہ بیان آن فرصت دراز سطلبد تا سر انجام کار حسبت
 و آخر کجا کشد شورشی شکر سراسر با چید و دریای حقیقت متواج است هر لحظه
 صبح دیگر بروی کار دارد و قطرہ را با موج نودان شریعت عشق بہیات بہیات
 چہ عینوسیم در حضرت قطب دائرہ ظہور دیوانگی ستر و گیرید یوانگی بخشندہ کہ کریم
 و کہ خندم و کہ انتم و کہ خیزم + آمودختہ امستی باز دلنرستانہ + اسی قبلہ خدایرتاران
 کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل ہوش انتم زیادہ برین گستاخی است
 العبودیتہ انتہی و از اینجا کہ این نوزدیدہ مخلصان حقیقی را با این خدمتگار تحقیق
 التفاتہای فراوانست عنایت نامہای زیباشتملہ انفاس نفیسہ باین مندرہ
 مرسل و شستہ اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
 می نماید حق سبحانہ و عای حضرت والا ایشانرا کہ در ان منظومہ سابقہ و حق
 ایشان نموده اند با جابت قرین گرداناد و ایشانرا بہنایت مراتب تکمیل و اکمال
 برساناد و بحق اہل الرشا و اکنون بعد از ذکر حال بن و دوزند ز خور و از حضرت خواجہ
 بزرگوار قدس مترہ زبان قلم بذر خلفای کبار ایشان کو یا میگردد و ازان جا کہ
 اعلم و اعلم و اکمل و عظیم خلفای خواجہ عالیشان حضرت ایشان بودند قدسنا
 اللہ بسره الا قدس متر و ازان بود کہ نخست زبان خامہ را بذر ایشان شیرین

سازیم بعد از ان به بیان حال دیگر خلفا پر و ابریم لیکن چون احوال حضرت ایشان
متضمن بسط و تطویل بود و مثل ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر
خلفاے حضرت خواجہ را تقدیم داده مسکوت بختام این کتاب ذکر حال ان مرم حکم
ایشان و فرزندان و خلفاے ایشان کردیم شیخ تاج الدین سلمہ اللہ تعالیٰ
آن جناب از بزرگ زاوہای دیار ہند و تالشت و از اجلہ صحاب حضرت خواجہ
ماقدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس پیش از شرف وصول بستان ایشان و زحمت
حضرت شیخ الہ بخش کہ از خلفاے حضرت مجذوب اللہ سید علی قوام بودند قدس
اللہ سرہمانے بودہ و جناب شیخ بے الطاف و اعطاف کثیرہ می نمودہ و زہد
ایام طلب کہ حضرت خواجہ ما بخدمت مشائخ بلا ترو و میفرمودہ اند و در تشریح
قرآسی سنبل کہ از بلا و تابعہ و ہلی ست صحبت شیخ الہ بخش نیز رسیدہ بود و خدمت
شیخ تاج ایشان اولالت باروت و صحبت شیخ خود کردہ بود حضرت خواجہ ماوراء
باب استخارہ نمودہ بودہ اند و از اکابر خواجگان نقشبندیہ روح اللہ روح
رخصت آن انتساب نیافتہ از انجا عنان سیر محبوب دیگر منصرف داشتہ
اما شیوہ فقر و نیستی و حال شیخ الہ بخش را متقدّمے بودہ اند چنانچہ از بعض
مرقومات ایشان ہویدا است چون حضرت خواجہ از سفر سیاسن اثر ماوراء النہر
بہند مراجعت نمودہ بارشا و طلاب توجه فرمودہ اند و شیخ الہ بخش نیز سفر
آخرت اختیار کردہ بودہ است شیخ تاج با وجود آنکہ از شیخ خود مجاز بودہ بل
نائب مناب او شوق و ریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجہ را قدم
از سر ساختہ بکلازمت شرفیہ شتافتہ حضرت خواجہ این طلب و تواضع
و انصاف او را پسندیدہ نظر عنایات و برکات شامل حال مال و داشتہ
جلیس خلوت خاص و انیس محفل انحصاص گردانیدہ چنانکہ گویند و میان

مستفیضان حضرت خواجہ بکثرت صحبت شیخ تاج و دیگرے نبودہ و نیز سلفینار
 احوال و پیش اسرار بسیار دلیری کے نمودہ و اگر ایشان را کاغذ مخلوب
 می در یافتہ بحکایات و لطائف کلمات ایشان را بشعور این عالم کے کشیدہ
 چنانکہ در ذکر حضرت خواجہ ایامی برین معنی نمودہ اند با بچلمہ بعد از آنکہ حضرت
 خواجہ ما شیخ را آشنای نسبتہامی علیہ کار نقش بند یہ کروانیدہ اند اجازت تعلیم
 طریقہ داوہ اند کو بند اول کسیکہ از حضرت خواجہ مجاز گردید شیخ تاج بود و انہم
 از زبان خدمت شیخ شنود کہ گفت چون حضرت خواجہ ما قدس سرہ نامور
 شدہ اند کہ مرا اجازت دہند در ضمیر حقایق پذیر ایشان گذشتہ کہ اگر تم
 در معاملہ امر کے بنید کہ از کار نقش بند یہ اور امشیر با اجازت باشد می شاید
 مقارن آن من در معاملہ دیدم کہ بخطہ فاخرہ بخارا در خدمت حضرت غریب
 خواجہ علی رامینے قدس سرہ ہستم حضرت غزوان طاقتیہ مبارک خود را
 بر سر من نہا وہ عنایات بنیایات نمودند چون بحضرت خود این واقعہ را
 معروض داشتتم بسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان خطور نمودہ بود میان
 نمودند گویند چون حضرت خواجہ شیخ را اجازت داوہ اند و نفس و نظر
 آن جناب اثر کے پیدا گشت ہرگز اگر این طریقہ تلقین فرمودے
 ویرا جذبات و غلبات ازوے ربوہ کے و احوالات رو کے نمودے
 در ان ایام شیخ از حضرت خواجہ رخصت سنبل یافت کہ امشب و کنار
 دہلی ہنزل یکی از دوستان خود را شیخ اللہ بنام کہ از مریدان حضرت خواجہ
 بود فرود آمد آن غزیرا اہلیہ بود ویرا طلب آن پیدا شد کہ از شیخ تعلیم ذکر
 این سلسلہ علیہ بردار و با جابت رسیدہ ہمان شب ان صاحب را حالات و
 جذبات کثیرہ رو کے داو و کشف ملکیت و ارواح و امثالہا پیست گشت آن

احوال حاصلہ را بزوج خویش در میان نہاودہ تا بشیخ زفتمہ معروف عرض ار و زوج
 را از استماع احوال زوجہ شور و جنونے بر سر و دید و حال آن کہ پیش ازین بچند
 روز از شیخ التماس نمودہ بود کہ در وقت رخصت برای او از حضرت خواجہ
 قدس سرہ در یوزہ نظر عنایت خاص نماید شیخ معروف عرض داشتہ بودہ است
 حضرت خواجہ بنا بر حکمتے جواب دادہ بودند کہ اورا از ما نصیبہ کبستہ نہیاید
 شیخ آن خبر وحشت اثر را بان درویش گفتن مصلحت ندیدہ تا آن
 شب آن درویش از سفر طحنون بشیخ گفتہ کہ ما التماس کردہ بودیم ہاں
 تا چہ جواب گرفتہ آید چون بسیار مبالغہ نمودہ است ناچار آن شیخ
 شنودہ بودند مذکور ساختہ بجز واستماع آن سخن آن درویش نمٹن کریبان
 چاک زدہ بر سر خاک ریختہ کریبان و نعرہ زنان واقمان و خیران رو کے
 باستان حضرت خواجہ نہاودہ دور راہ چندین جابر لاسے و وصل افتادہ و
 دستار جامی و پامی افزار جامی و بیان حالش سے در ہمہ شہر حوسن نیست
 یکی شیدائی + خر قہ جامی گرد و ساغرو و فرجامی + تا ہچنان شوریدہ و پریشان
 بسجد خواجہ عالی شان در آمد چون نظر او بر حضرت خواجہ افتادہ با اضطراب
 و بیج و تاب تمام و دیدہ آن تنگ گل را در آغوش کشیدہ و بر زمین افتادہ است
 اصحاب حضرت خواجہ خواستہ اند کہ ویراہہ چہ از ایشان جدا سازند حضرت
 خواجہ اصحاب را منع فرمودہ اند و خود را بوسے و روادہ چون چند بار
 با ایشان ہر طرف غلطیدہ ایشان از روی شفقت با و فرمودہ اند کہ ای
 فلان بانیج کاری ہم واری و می بشویش تمام گفتہ ہر کاریکہ وارم با تو
 وارم ہمہ کتھان فرمودہ اند کہ مارا خود ہلاک میکنی انگاہ فرمودہ اند کہ ہاں سو کے
 پیشانی ما بنگہ بجز ویکہ نظر چہ بہ ایشان کشادہ ہمیش گشتہ و بر خاک افتادہ

حضرت خواجہ برخواستہ اندوکی را بنگاہداشت او گذارشته تا بعد از چندین ساعت
 بافاق آمدہ است و چون یاران سرہوشی از دستخسار نمودہ اند می گفتہ
 میرسید کہ اندم در چین مبین ایشان حیرت دیدم کہ بگفت و بیان در کجند
 مرا دیدن همان بود و از خود رفتن همان سہ لوح محفوظ است پیشانی یارہ سر
 کونین ست دروس آشکارہ چون حضرت خواجہ واقفہ زوجہ آن عزیز را
 شہودہ اند پریش او فرستند احوال او را استماع نمودہ او را بحوار خود
 آورده اند و ہر روز از و خبر می گرفتہ اند و عنایات خاصہ شامل حال و میداد
 تا ازین نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیدہ اند و از ان
 حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافتہ امر و زور قلعہ سلطان فیروز شہار
 ذاکرات بوسے رجوع داند و از برکات صحبت و خدمت او کہ بی بی دولت
 نامور است بدولت صفای سر و ذکر ول و جذبہ و حضور میرسند و صبیہ آن
 زکہ در حبالہ جناب خواجہ حسام الدین احمد است سلبہ اللہ تعالی با ذکر و ہم
 بہ شرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام کہ شیخ بسنبل ز قندہ بدست
 ارباب طلب توجہ نمودہ اند بعضی حاسدان زبان بکلازمت انجناب
 کشودہ بودہ اند و یوانہ ابابکر نام از جملہ ہم پیر ہای شیخ بکشوریدہ بود
 آن دیوانہ را شیخ تاویب نمودہ از ملاست شگفتا و بیگانہ و از پر خاش
 آن دیوانہ در عریضہ بحضرت خواجہ عرس و لشنگلی ظاہر کردہ اند حضرت خواجہ
 پاک نظر قدس اللہ سرہ الاظہار ان رقیمہ والارابہ شیخ مرسل و شستہ اند
 و دماغ خشکے شمار کہ در باب شیخ ابابکر نمودہ بودید خواندیم این نوع حیرت
 مناسب مقام شفقت و کارشناسی نیست اولیا از کبار محفوظ نیستند
 نامراوی چہ کہ روزے چند سلوک طریق تصفیہ کردہ باشد از کجا

محموظ هستند و معصوم شده تا خلافت پیشتر داشت از وظایف هر فرد و خصوصاً که در اصل
 دیوانه و منحرف العقل باشد استقامت صفات از او نمی باید پیشتر داشت اگر چه
 بولایت برسد خداوند در آن وقت چه نامعقول معقول او شده باشد و صورت
 صواب را از نظرش پوشیده باشد کارخانه دیوانه با دیگر استقامتی پیشتر
 که تکالیف شرعی بر او با عقل است با جمله همه را در مرتبه اش معذور باید بود
 و نظر بر فاعل حقیقی کرد بل معیت وجود او و یاد و شناخت انبیا و ائمه و اولاد
 مختلف اند بعضی اماره و بعضی مطمنه و بعضی در میان که آن را الواسعه گویند
 اگر از ذوی العقول باشد مطمنه نفوس اولیا است ارباب نفوس اولیا در هر مرتبه
 معذور باید داشت بل بنظر لطف او در هر کاری سطا اعمای معذور باید بود
 طعن اهل سنبل نیز انکار نمی باید کرد بل بنظر رحم و ایشان دیدار اولیا در هر
 عقل برآمده اند و شیوه نفوس را فراموش کرده اگر عاجزی کسی گفته اند که
 حکم بر بطلان او چرا گفتند و مجموع امور او را نیز تلبیس در حکم فرمودند
 و البته که ملامت نصیب اولیا راست ما خود در ظهور این امور انکار نمی کردیم
 و ادریم هر گاه ملامتی میرسد و ز خود می نگریم و یک بد صفتی و شیوه ای را
 و این اشارت را موعظه غیر میدانم چنانچه درین ماوه نیز در موعظه اولیا
 تلبیسات یافتیم و التجا بکرم الله و دریم انشار الله و تفتح شود و بارگشاید
 که از ملامت سنبلیان چه چیز لاحق خواهد شد عبادت را قبول نخواهند کرد
 صفای توجه بر طرف خواهد شد یاد و درگاه خداوندی خواهد شد
 مشوقه ترا و بر سر عالم خاک + والسلام این مکتوب را نیز پیشتر از این
 بعد از آن تقریبی که مفهوم کرد و پیشتر تاج نوشته اند که کاری کن
 که وحشت ز شکم فروان شود + صیدی چون زو ام و فایت بر دل شود

مرغ دست آموز شما فرج نازکی وارد و افتد که بدست این مسکین نیست کم پروا زیست
 گرم و سرد این بیابان ندیده با بجمه بنازش می باید داشت ستمه الله تعالی برین
 جاریست که اغوا و واسطه و تعظیم او مورث فیض لایتنای است چون زمانی
 بغیر مانکر + اسکران کدر ز غیرت ما + زیاده گستاخیت انشاء الله تعالی درین
 بیخ و ششش روز متوجه شما خواهیم شد پیش ازین بیکر و نوعی اشاره شد تا آنکه
 اقبال در توجیه کاتب شما نکند و از همین جا غائبانه هست برتری شما بر ندیم توفیق
 الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر ظاهر شد که فی الجمله شما را جنک و نزاعی در میان
 است اینها در چنین وقتی چه مناسب است اتهام نمایند که از عین الیقین بحق
 الیقین رسیده در اوج بقا باشد نزول فرمایند تا آثار سیر معشوق بحق
 الیقین در معشوق مشاهده افتد و معنی ماریت اذرمیت و لکن الله در می
 ذوقی شود و هر کل شیء بالک الا وجه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین مطن
 صورت نمی بندد سلطان مملکت تحقیق خواجہ احرار می فرموده اند آن که
 ما بر تو ماریت اذرمیت در باطن نیفتد و اصل نمی توان گفت کسی را کمان
 نه شود که این معنی در ظهور انوار توحید بدست می آید که همه را بخت همگی دیدن
 دیگر است و همه را با بخت یگانگی دیدن دیگر فهم من فهم این معنی ظهور کان نشد
 و لم یکن معه شیء است چنانچه در ازل بود باز نیز الا ان کما کان دیگر است دقیق
 است کنایه اش تقییر و تحریر ندارد و السلام و الا کرام هم این فقره عالی را
 بشیخ نگارش فرموده اند عزیز من هدایت مطلق در پر تو با نزاع البصر و ما طغی
 است که باطن سالک گرفتار ذوات بحث باشد نشانش آنکه با وجود و در و بر
 جمیع مقامات و مشاهدات و مراتب ظهور پیش همتش حقیر نماید و زنده
 چندند کس نداند چندند بر نیاید و نقد هر دو عالم خندند اگر صاحب این حالت

را بشرط کشتش ازین حالت سر بمقام بندگی رسیده منظر اسم الغنی شود و رفتش
 بنهات رسد الفقر اذاتم هوا نشد نیست این معنی بی استغراق و کشتش الهی و
 در یافتن آنکه این کشتش از دست و پا و صور کائنات و شباح عالم سربلی
 پیش نیست پیر نیست انتهی کلامه الشریف چون حضرت خواجہ قدس سرہ
 مدار البقاشتہ فتند خدمت شیخ تاج سلمہ انداز آوارہ ولی طریق سیر بلاور
 پیش گرفت اکثر ممالک ہندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجہ زیارت حرمین
 محترمین زاد ہما اللہ تعالی شرفا و کرامتہ گردید چون بان دولت رسید سکنہ آن
 اکنہ مشہر کہ را بشیخ اخلاص تمام بدیدار کشت شیخ محمد علان کہ از اکابر حرم
 بود و بوسع و علم و عمل و ریاضت و قناعت از اعلام آن دیار منبع الانوار
 از مستفیدان آن جناب شد و شیخ محمد را پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین
 اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسلہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرار اہالیہا کابن
 بود و کتاب رشحات عین الحیات را بتازی زبان ترجمہ کرده بود تا اہل عرب نیز
 بر حسن اطوار و لطافت اقوال و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود ہمیشہ
 جوین آن می بود کہ حق سبحانہ یکی از خلفای این شکر ف سلسلہ را آنجا رساند
 تا از وی اخذ طریقہ این اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض
 اکابر این سلسلہ و منام آن عزیز را بہ شیخ دلالت نمودند تا با اخلاص تمام
 بخدمت شیخ رسید و اطوار و کار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بکلازمت
 آمد شد می نمود و فوراً متاب و اعتقاد و این عزیز سبب فرید اخلاص مردم آنجا
 شد بشیخ تاج الدین را تم از زبان شیخ شنود کہ بطیبت فرمودند کہ ما را در بلاور
 عرب شیخ محمد علان میگویند شیخ محمد در سنہ احدی و ثلثین بعد الالف باختر
 شافت رحمہ اللہ شیخ تاج الدین سلمہ شد مکر از ویار حجاز بہندوستان آمدہ

باز آن بلا و شرفیه رفت و در مرتبه اخیر بولایت لیبیه و بصره رفت جم غفیر بسبب
 اراده و پیوستند حاکم آن دیار از مخلصان شد و اثنای کثرت صحبت و اجتماع
 در باب ارادت ایام عرفات نزدیک رسید و قافلہ حریمین طبل رحیل فرو گرفت
 شیخ ششمون سبک طرف بانگ حدی یک جانب آواز دایمی + از گران حالی
 بود آنرا که مانند دل بجای بیخنت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاد و هم از آن جا
 با لباس احرام با یک ناله و یک دوخاوم فقرو فاقه متوجه بیت الله الحرام و روضه
 سینا لانا آمدند یکی از دوستان این فقیه که فاضل و صالح است و صالح نام و
 در مقبولان بزرگان کاتب این ارتقا مگفت در حج آن سال که هزاروی هفتاد
 باشد و در یادیه متبرکه که عرفات شیخ را دیدیم همچنان با جاها می احرام چندین روز
 در شکر کلین گردیده بود و آن جناب غبار آلود و زولیده موی با محاسن سفید
 و چهره ای از تاب سفر بل از نشانی مستی و گیر سرخ شده چنانکه از دیدنش
 غش می افتاد و در مقام افزون شد و من گفتم که سالها شهرها و میاها
 پیروم و این و آنرا از مودم اکنون جاروب کشتی خانه صاحب خود میکنم تا همین
 جا خاک شوم و خوش آن سر یکیران آستان خاک شود + حق سبحان آن
 یا و کار باقی را در آنکه مکرمه سالها باقی دارد بحق اکرمین و زوارها و سائر العباد
 آن جناب را و را طوار و اقوال از باب ذوق و حال رسائل نیکوست و جهت
 افتاده اهل عرب بعضی رسائل خواجگان نقش بندید برارضی الله عنهم که بفارسی
 بوده عربی کرده و نیز چون از بعضی علماء ظاهر حرفیکه مشعر باشد بر آنکه پیری
 و مریدی بدعت است شنوده در اثبات سنیت آن رساله زیبارقم نموده اینجا
 و در ششمین کتاب از رساله که در تعلیم او کار نوشته تخریری آید پس و بتقریب آن
 کلام خواجہ عبداللہ امام اصفہانی رحمہ اللہ که در لفظات الانس مذکور است

اولاً صورت آن شخص را که این نسبت از ویافته و خیال آورد آنچه شیخ مینویسد
که فیثقی ان تجعل صورت الشیخ علی کتفک الا یمن فی خیالک و تعتبر عن
کتفک الی قلبک امر امتداد و باقی بالشیخ علی ذلک الامر الممتدا و تجعله
فی قلبک فانه یرجی لک بذلك حصول الغیبة ثم اثر الذکر انک فی
زمان النفی یعنی عنک و جو البشریة و فی زمان الاثبات یتظهر فیک
اثر من آثار تصرفات الجذبات الالهیة و الاثر متفاوتة بحسب الاستعداد
فمنها اول ما یحصل الغیبة عما سوا الحق و بعضها اول ما یحصل له
الشکر و الغیبة و بعد ذلك یتحقق له و جو العدم و بعد الا یتشرک بالفناء
كما قال الشیخ عبد الله انصاری فی تفسیر هذه الایة و اذکر لک انک اذا
نسیت اى نسیت غیره ثم نسیت نفس ذکرتک ثم نسیت ذکرتک اطلاقاً

خواجہ حسام الدین احمد سلمیہ قدس ان جناب نیز از خلاص اصحاب اجل اجاب
حضرت خواجہ باقی بابشاد است والد ماجد ان مجموعہ علوم بخندانی قاضی نظام
بدخشان بود کہ از دوسے تو اضع زیبا و زکرمولانا بابانی سعید کرستانی سبقت ذکر
یافت دوسے از اجلہ تلامذہ مولانا مذکور بود و ہم از شاگردان مولانا المدقق
احمد حبیبیہ رحمہما اللہ از دوسے نیز بالفتاویٰ پسندیدہ و شاگردان گزیدہ و روزگار
بماند و در سنہ اثنی و تسعین و تسعمایہ و امن ازین دار طلال برافشانہ چون
ان علامہ و را و اخر حال بقدر ذوالجلال و زرمرہ امر او کبار سلطان ہند متحرط
بود بعد از وی این فرزند سواد تمندش نیز چند گاہ تقیہ امارت و جاہ مبتلا
بود اما ہمدران حال از و فوراً سبقتی کہ او را بطائفہ علیہ اولیا بود ہمیشہ و ش
مانل صحبت و خدمت فقر بود و جو بیان کنج مسکنت و انزو او در ان ایام صحبت
شریف خواجہ باقی طاب شراہ نیز رسید ازین و برکت آن صحبت انشوق انزو او

و مسکنت بروی استیلا نمود حضرت خواجہ قدس سرہ باورار النہر رفتہ بودند
 کہ جذب الہی صاحب ترجمہ را در یافت تا پرودہ عنار ایکسو نماید ابراہیم دوم وار
 یلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاہ و جلال برخاست از آنجا کہ
 سلطان وقت را بروی شفقت بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنت اورا باین
 خواجہ نسبت مصاہرت و شاہ و این وزیر اہملت احمدی و اہل ان کمال خصومت
 در اینکہ خواجہ از فقر لغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار از ان بان سعادت آتا
 رسید اما وی توفیق و تاید الہی بای ہمت بر جاوہ استقامت پیشروہ
 ع سعی بہوودہ اغیار بجای رسید۔ لاجرم کنج مسکنت و تخرید گردیدہ تظار
 مراجعت حضرت خواجہ از سفر ماوراالنہر و چون آنحضرت از ان سفر با گشتند
 بخدمت لازم البرکت رسیدہ تعلیم از کار و مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
 و آن از کار وی را از کار عالم در بود گویند درین ایام نیز ابو الفضل مذکور
 مزاحم وقت آن جناب میشد وی از غلبہ آزار آمد و بحضرت پیر بزرگوار اظہار
 دلشکی نمود فرمودند خاطر جمع دار کہ کار او درین چند روز بر ہم شود چنانکہ
 فرمودہ بودند بظہور آمد او در همان ایام مقتول گشت نشیندہ ام کہ حضرت خواجہ
 باقی الد خواجہ حسام الدین را بشیوہ جلال تربیت میفرمودند بظاہر عت بہا
 می نمودہ میراندہ و بہ باطن خطا بہا فرمودہ می خواندہ اند چنانکہ در جواب
 حضرت خواجہ قفیلہ کہ مشعر بدین معنی است مرقوم گردیدہ چه خوش نازیت ناز
 خوب رویان + زویدہ راندہ را در دیدہ جویان + بچشمی نازبے اندازہ کردن + بدیکر
 چشم عذری تازہ کردن + باجملہ سالہای بسیار بصدق و انکسار خدمات
 شاکستہ بجای آورد و نظرات خاصہ و احوالات نجستہ دیدتا رسید بجائیکہ
 رسید و از حضرت خواجہ اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفریح

سلطان وقت ابرشاہ بود

ابو الفضل در سن ۱۰۱۱ قتل شد

تصدی آن امر را بر خویش نتوانست قرار داد و ناچار امتثالاً لامره الشریف
یکس تن را تعلیم ذکر و اوده التماس آن نمود که وی را در آن معذور و از بند حضرت
خواجه چون وی را درین تباعد محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه نمر و از دل غم برورد بر آورده فرموده اند خوب کرد و خود را خلاص
ساخت و در مرض موت حضرت خواجه از کمال اصحاب جزا بجناب و بگری حاضر
نمود بیدار یها و بیمار واریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق گرفت
و خدمات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید و پس از سپهر
بزرگوار و در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده سعی فراوان
مبذول داشت و سعیش مشکو گشت که مخدوم زادها از زمین سعی او بفضل و
صلاح رسیدند حضرت ایشان ما قدس سره در کتب و بیکیه بجزرات پیرزاده های
خود مرسل داشته شکرانه آن جناب را باین عبارت بزرگداشتند معارف
اگاهه خواجه حسام الدین احمد راجع سبحانه از ما جزای خیر و یاد که موده ما مقصران
را بر خود التزام نموده که هر بیت را در خدمت عتبه علیه ستمه اند ما دور افتادگان
را فارغ ساخته که اگر بر تن من زبان شود هر موی + تک شکر تو از هزار توانم کرد
انتهی کلامه الشریف از آن جناب قیاس حضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق
و محبت عظیم مشهور میگردد و دیدارها میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار
بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند را تم این حروف عفی الله عنه گوید که این
فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس سره نیز دریافته که حضرت خواجه
احرار طاب شراه کم نسبتی بوده از نسبتهای مخصوصه علیه خود که بجزرت خواجه
ما القاد اعطای نموده بوده اند و نیز فرموده اند که یکی از ان نسبتهای چهار
نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش روزیکه بزیارت

روضہ منورہ رسیدہ شدہ ہو اور اعطا فرمودہ انتہی کلامہ الشریف آئین جناب
 خواجہ حسام الدین آنت کہ چون نماز بامداد اور مسجد فیروز آباد وادی نماید
 ساعتی چند مستقبل مراقبہ می نشیند انگاہ اوادی صلوة اشراق فرمودہ توجہ
 مزار فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سرہ کہ قرب دو میل بیرون شہر واقعست
 میشود تمام روز آنجا تلاوت و عبادت و مراقبہ میگذرانند ہر روز پانزودہ ستر و از
 قرآن تلاوت میکنند و چند حدیث از ترمذیہ مشکوٰۃ المعانی مطالعہ می نماید نماز عصر
 آنجا ادا نمودہ بہ تفقہ عیال و اطفال بشہر بمنزل خود مراجعت میفرماید باوجود
 این خمی از و اور غبت سکونت صحرا اگر غزیری مہمان بمنزل او وارد میشود او را
 خبر میکنند خود بمنزل آمدہ او را و آن روزہ را مختصر گرفتہ بدریافت دل ضعیف
 و حسن صحبت میگذرانند نیز در امتثال خبر معتبر الشفقتہ علی خلق اللہ ان پایداری
 کہ باوجود نفرنی کہ اور است از رجوع و مخالطہ ارباب عنما ہمیشہ سفارش نامہای
 او برای رفع حاجات فقرا و اندام اولوک جاریست باوجود کہ بعضی مخلصان
 کہ اہت بعضی توانگران را از سفارش او دیدہ بالتماس تمام معروض داشتند
 کہ در ان باب خود را کشیدہ دارد اما چون حاجتمندی میرسد و مسالت مینمایند
 و فور شفتت عنان صبر اور از کف میر باید و زبان حالش ناطق است بمقولہ
 آن بزرگوار دین کہ او نیز رفع حاجات مسلمین بلوک مے کردہ و از ان راہ
 تذللے با و میرسید فرزندانش معروض داشتند کہ حفظ آبرو نیز ضرور
 است فرمودہ کہ ما باین آبر و خود سپاگردان نخواہم کردہ سعادت آن
 آب رو کہ بشا و ابی کشت دلہامی مسلمانان مصروف گرد و بعد از انتقال
 حضرت خواجہ روزی چند میان آن جناب و حضرت ایشان ما قدس اللہ
 سرہ کہ سبب مقالی یک گونہ ملالی بود بعنایت اللہ سبحانہ آخر عبار آن ملال

برخواست و صفا پا و اخلاصها و میان آمد تا بجاییکه فرزند بزرگ خود را بخت
 تربیت باستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر عنایت
 شامل حال قرۃ العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت خواهم
 که در جواب رقیمة شیخ تاج مرسل و نوشته بیان این معنی نماید ملاطفه کرامی
 ارشاد پناه که از سورت پیش از توجه بر پانپور نوشته بودند و آثار لطیف
 پیش از کتابت های پیش در آن خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمة رسید
 آنچه از معارف بقلم آمده بود و پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
 این رباعی بوده که هر جا قدمی زدیم در کوچه بود + هر گوشه که رفتیم بیایه
 تو بود + گفتم مگر سومی و گریه ای نیست + هر راه که رفتیم همه سومی تو بود + ازین
 جهت که از قلم اهل تقاصاد و کنا میزند چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
 وار عمل است و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
 خود بسیار دوری بسته اند هر چه مقتومی عمل در رعایت اصول دین باشد
 برای اینها نافع تر می نماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
 اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
 که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این حقیر
 خواهان آنست و گاه بفقیر می دهند خیلے این سعادت را عظیم نموده اند
 تخصیص فانیان باقی بحق راز بیاتراست بلکه بدبگیران این خلعت زیبا
 نیست و تواند که از بس عظمت ضرب بنا اهل رسانند غرض ازین گستاخی
 بیان حاجت خود است و التماس دوا کے موافق مرضا که معنی دیگر فهم شود
 مراد این کاتب نیست بجز آنکه فقیر زادگان را با سعادت های دیگر طلب
 در رسیده و با تصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و جدائی از

پدروایل نافع باشد و باین اشاره با بشارت خدا و مان استادی ارشاد و پناه
 سله الله تعالی در فرستادن فقیر زاده مذکور آمد با جازت و خصمت ملاوت
 استاد می شیخ الله و او که تلقین ذکر این سلسله از ایشان بروشسته بود و بر
 رفته و از کتابها آثار فرید سعادت و در دوها که جناب ارشاد و پناه نسبت با و
 معلوم می شود و امید که در وقتیکه مناسب این باشد بدعا و توجه و استغفار
 و بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفا با نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت
 بنمندان نورالایم و سرالاعظم حضرت پیر و ستمگیر علیه الرحمه پناه از ارشاد و پناه
 خدمت مخدومی شیخ احمد بقا الله و دیده میشود باعث چندین شکرست
 و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر از آنکه بقلم آید و ایشان مشهور و میگرد
 و خوب تر اینکه این الطاف و رحمت شریعت و مقومی آن بظهور میرسد
 و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند که دشمنان و منکران ایشان
 اعتراض نیابند و از معتقدان چه گوید که بسیارند و خوب اند و خوب تر میشوند
 و بعد از رعایت شرع از طریقها غیر این طریق مسموع نمیشود که مذکور و معمول
 پیشده باشد و والسلام را تم گوید عننی الله عنه آن سال که این ذره مستمام
 بعد شورش احوال از بر بانیور بقصد آستان بوسی حضرت ایشان قدس
 الله سره الغریز متوجه بپسند شده بود و در وی بخدمت لازم السعادت
 حضرت خواجہ حسام الدین سله الله نیز رسید و بود در میان مو عظم شد
 باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیازی بقبله عمته خدا و مان
 ارشاد و پناه آوردی انصاف اینست که امر و زبرای تربیت طالبان حق
 چون ایشان نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و عمل
 و زجر از جنند و معاملات این راه را بجز با و بجز با دیده اند و بعرفت هر یک

بروجه اتم رسید و حوصله و دماغ تربیت اهل تشنیز ایشان بسیار مشاهده
 میشود و اگر چه بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس اللہ سرہ ^{تفضل}
 آن حضرت از نسبت این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز مکرم اللہ سبحانہ
 تو اند که طالبی را بفائده رسانند اما در آن اوصاف نجستہ که مذکور شد آن ارشاد
 دستگاہ سلمہ اللہ را امتیاز تمام است آہتی ما اخذت من کلامہ الشریف مدظلہ فائدہ
 و نیز در آن ایام کہ حضرت ایشان مارجمہ اللہ سبحانہ در قید رفاقت عسکر سلطان
 وقت بودند و حرف خلاص از آن بلیہ و در میان بود و حضرت ایشان دو کلمہ
 بحضرت خواجہ از آن خبر رقم نموده بودند خواجہ در جواب آن این نیاز نامہ مرقم
 داشتند ہوا را فاضلت و برکات افادت آن مستد آرا می ارشاد و ہدایت
 روز افزون با و بعد از او اسے لوازم نیاز مندی مشہود و خاطر ملکوت منظر سیکرد
 کہ عنایت نامہ نامی کہ ارسال فرمود و بودند بطالعہ آن سر خوش و مشرف گشت
 و آنکہ از حرف رخصت نوشته اند چہ گوید و چہ نویسید کہ چہ خوشحالیہا و التشریح
 روے داوہ اگر درین ضمن این ارادہ و نیت خادمان ایشان را دست دہ
 کہ این ویرانہ و ہلی را برکات وجود آگاہی صفات خود منور و مہمور گردانند و
 کاہلان و بازماندگان اینچار اور کار آورده گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند
 و خوشہائے تازہ و شگفتگیہائے بے اندازہ خواہد رسید ہمہ حال مشراغ
 خادمان ایشان ازین تشویشہائے صورتی مامول مخلصان و نیاز مندان
 است خداوند سبحانہ بزودی محتمان و خیر خواہان را بیدار فیض آثار ایشان
 محظوظ و شادان گرداند و چنانچہ گوش بشنیدن حظ گرفت و دیدہ نیز نصیب
 خود رسد زیادہ چہ تو اند نوشت ظلم ممد و و بعد از انتقال حضرت ایشان
 طالب تربیت خدمت خواجہ و است بر کتب عنایت نامہ باین مخلص خود کہ رقم

این حرفت و مصیبت پر سی مرسل داشته بودند که از آن نیز فرط اخلاص و دوا و
 ایشان بآن حضرت تصریح میکرد و دو آن نیست موصداوند جلشانه آنجموعه فضائل
 و کمالات صوری و معنوی را در یکجا آرام بخش دل و دیده دوستان و ارا و ازار کا
 بندگان غفران پناه ولایت و شگفا و مخدومی عایه الرحمه و افرقه چه تواند نوشت
 که افسوس و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از
 اسلام دارومی باید بازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوگین
 باشند آن محبوب القلوب آگاہی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران
 بجای باید آورد که شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را در یافت
 برکات و کمالات بالیستی اندوختند به نخواه دوستان انوار قبول و صحبت
 ایشان روز بروز مستقیم و تمزاید با دانتی در خدمت خواجہ از راه الطانی
 که باین خادم خود دارند محنت نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند
 و در آن ایام که بنده در آستان حضرت ایشان قدس سره می بود در هر چند
 روز مواعظت نامه از آن جناب باین تراب اعجاب میرسید که در آن
 تحریف و اغراب و بر استقامت خدمت و مراعات لوازم آداب صحبت حضرت
 ایشان و بعضی اوقات در خواب و واقعه نیز آمد و اندوختند می نوشتند
 و نیز با شمار این محب سری دارند و اکثر نامه که اشعار نماید بطلب اشعار
 مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت ایشان رسید پرسیدند
 که هیچ نظمی بتمازگے ترارومی داده این رباعی را بسمع ایشان رسانید
 شعر مظلومی بخت ما با دومی رسید + این اخگر با فرو با دومی رسید + صد
 مژه خار بگذر با کردیم + یکبار بدامان مرا دومی رسید + موافق وقت ایشان
 آمد بغایت پسندیدند و چون اشتیاق ایشان را بسفر حجاز بنده میدانست

این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر تا شیشہ دل قبلہ نمائی نگنجد تن جانب
 کعبہ رہ گرائی نگنجد ای کا و تن از خویش نیاری بر خاست تا خاک حجاز
 کہ با بی نگنجد قبول فتاد و بحد شد و المنتہ روزی در خدمت ایشان بودی
 از حاضران شکوہ اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود کہ بفقرا سری ندارند
 و درست این طائفہ بجائمی آرند چنانکہ امرای سابق بجایمی آوردند حضرت خواجہ
 فرمودند کہ ای برادر این را از حکمتہای الہی دان در حق فقرا می این عہد
 زیرا کہ فقرا می زمانہ پیش را آنقدر از دنیا و اہل آن اجتناب بود کہ ہر چند
 اغنیا با ایشان راہ ارتباط و اعتقاد می گشودند ایشانان بیشتر از صحبت آنها
 احترامی فرمودند و فقرا می این وقت ما اگر ایشان چنان اند کہ اگر امر و اغنیا
 بجانب ایشان آیند و راہ مخالفت و مودت گشایند ناچار این درویشان را
 در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد روی و ادیس کرم الہی قلت عقیدت
 و تندخوی اغنیا می این وقت را باین فقر اچارس و حافظ این فقر ساخت
 یکی از خلص ہم پیر بای جناب خواجہ بفقیر گفت کہ در عشرہ آخر شہر رمضان
 خدمت خواجہ سلمہ اللہ معتکف بودند روز بست و نیم بعد از عصر فرمودند کہ ما بعد
 از شام بمنزل میرویم کہ فردا عید است و داشتین روزہ مکروہ چون شام وارد
 از مسی برآمدہ باستمال و درآمد با آنکہ جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدست
 نظارگی داشتند و ماہ را نمیدیدند بجز وی کہ ایشان رسیدند ماہ نمایان شدہ
 ما ہذا الامن کراماتہ الشریفیہ امر وز کہ سال ہزار و پیل ہجرت و عمر شریف
 ایشان بہ شخصت و اندر رسیدہ بر مفارق مخلصان سایہ رحمت ایشان محدود
 است و پیر سال بر مفارق دوستان خواجہ باقی باشد باقی تا بدو شیخ الہد او
 سلمہ اللہ تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافتہ حضرت

وظائف خواجہ حسام الدین احمد در سنہ ۱۰۳۱ھ

۱۰۳۱ھ

خواجہ

خواجہ ماست پیش از آنکہ حضرت خواجہ نازلاہور متوجہ ولایت ماوراءالنہر شوند
بخدمت ایشان رسیدہ بودہ و نظرات عنایات دیدہ و اقتباس و زشی طریقت
و مراقبہ از ایشان نمودہ اما اوراد و ان سفر باشارہ حضرت خواجہ ماست مانع دیگر
مراقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجہ کہ در ہند
بودند حضرت خواجہ آنوقت آنہارا ولایت بلازست شیخ مذکور نمودہ رفتہ بودند
چنانکہ ازین نوشتہ شریف ایشان کہ قبل ایام سفر کی از مخلصان فرسل
و ششم اند معلوم کردہ و ہر دو رین روز ہا و اعیہ سیر ولایت قومی گشتہ امید است
کہ بعد از چند روز دیگر متوجہ شویم و خدمت شیخ الہدای خوشین واری کردہ خود را
بودن و ماندن قرار دادند طوبی لمن یکون معہ و فافوزاً عظیماً شعر و اغنی بی بار
و در و بیدلی بہ انہمہ بر خود پسندیدیم و رفت بہاری ہر گراملازست ایشان ہند
شو و غنیمت است حقاً و بفرست اللہ کہ تکلف نمیگویم شعر و ادیم ترا ز کج مقصود نشاء
گر ما رسیدیم تو شاید برسی بہ انتہی کلامہ الشریف و نیز در ان سفر از راہ این کتاب را
بشیخ مذکور فرسل و ششم بودہ اند و جواب التماس شیخ تحریر بعضی قائل و حقائق
راہ را از ایشان ہو برادر ارشد شیخ الہدای دعا گوئی معتقد خود را متوجہ فاتحہ امداد
مینمودہ باشند با انہمہ پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمان حیانت است کہ سخن
تصووف در میان آریم و از وقائق طریق انجذاب و حقائق منہامی کشف تحریر
نمائیم ع از خود بطلب ہر آنچہ خواہی کہ توفی بہر حال یک وصیت میکنم بر شما باد کہ
آز از دست ندہید و آن اینست کہ چون ما ہرزہ کرد و بیابان پیمان باشند خود را
بر نسبت خود بد و زند و آزا غریز و ارید کہ اغر من کہ برت الاحمر است والسلام
انتہی بعد از آنکہ حضرت خواجہ از ان سفر ہمین اثر مراجعت نمودند شیخ کمال
عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبر داری کی ب و طعام مساوان

و خدمتگاری لو از م خانقاه ملایک ایشان با بود و باین خدمات ظاهر از کار
 از کار و احوال باطن المرحه ذاهل نبود تا از توجهات خاصه سر بزرگوار به نسبتهای
 شایسته رسید چنانکه بخود و بیاد و رفتگیها از و مشاهد حاضران پیش از خدمت سید
 و مرشد میر محمد نعمان البقاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد منیر و آباد
 با چندین از یاران نشسته بود که ناگاه ویرا کیفیت و بخودی غالب شد از سکر و
 جوش لغزه خروشی زود و روان شدند و یک بود که از لب با هم سجد کرد از آنجا تا زمین
 قریب پهل گز با شد بقتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم با جمله
 شیخ از خوبان روزگار است و از ارباب فنا و نیستی و انکسار و از غنیت خیر و شیر
 و عیب جوئی غنی و فقیر بکنار و از مجاوران فرار فایض الا انوار پیر بزرگوار اگر
 طالبی بخدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمه الله رسیده التماس ذکر و مراقبه این
 سلسله می نماید آن جناب در این خدمت شیخ میفرستد و محبت و داد کثیر و میان
 این دو عزیز کائن است ظلها ممد و دو عاقبتها بحر مته اولیا را الله و طلا محمود
 مقصد دوم که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل
 است بر یازده فصل که رأیت احد عشر گوگیا وصف حال آنست فصل اول
 در میان احوال بعضی جدا و گیار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمه الله

وفات حضرت شیخ البقاه

شهاب الدین علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد
 پانزدهم حضرت ایشان است و او بیازوه و واسطه بخدمت عبدالقادر بن عمر الخطاط
 رضی الله تعالی عنهما می پیونید زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن محمود بن
 سلیمان بن مسعود بن عبدالواغظ الا صغر بن عبدالواغظ الا کبر
 بن ابوالفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبدالقادر بن عمر بن الخطاط
 رضی الله عنه وومی از اجله امرا و اعظم وزراء سلاطین کابل بوده نخستین

بج

نزیر ہندوستان اوست کہ از غزنہ و کابل بدیاری ہند آمدہ و ہمین وجہ امر فرقیہ را کہ بوسی منسوبست کابل جوائند گویند وی باوصاف نجستہ موصوف بودہ و بترویج اسلام و توہین عبیدہ اصنام معروف نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس اللہ سرہ الاوزنیز بوی اتصال میکرد و امام رفیع الدین رحمہ اللہ جد ششم حضرت ایشا نسبت زیرا کہ والد حضرت ایشا کہ شیخ عبدالاحد اند قدس سرہما فرزند شیخ زین العابدین اند و او فرزند شیخ عبدالحمی وی فرزند شیخ محمد و فرزند شیخ حبیب اللہ و فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بہشت واسط بفرخ شاہ مذکور می پویند و زیرا کہ والد آنجناب شیخ نصیر الدین است کہ او فرزند سلیمان بن یوسف بن اسحاق بن عبداللہ بن شعیب بن احمد بن یوسف بن فرخ شاہ مذکور است امام مذکور جامع بودہ میان علم باطن و ظاہر اقتباس النوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری المعروف بمخدوم بہانیاں نمودہ کہ ذکر حال آن سید عارف در مقالہ سابقہ سایدانشا اللہ سبحانہ و موجب اقامت او بدیاریہمین آثار سر ہند آن بودہ کہ جامی آبادی آن شہر بیشہ بود و موش مسکن سیاع رعایای اطراف آن سہ زمین علی الخصوص اہل قریہ سرائس کہ شش و ہفت کردہ است از شہر سہرند بنا بر عشر رساندن خزائنہ از سامانہ کہ بعد مسافت بود و شہری دیگر در میان نہداشت و رخصت قطب الزمان سید جلال مخدوم بہانیاں کہ سلطان فیروز شاہ مریدی بود باچہ رفتہ التماس نمودند کہ مدارا اختلافت وہی رسیدہ از سلطان استدعای آبادی شہری در ان نزویگی نماید حضرت سید مسؤل ان جماعت را مقبول و ہشتہ متوجہ مدارا اختلافت گشت سلطان تالک نور کہ دو منزل است از وہی استقبال وی کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و

حکم فرمود که در آن سرزمین شهری آباد سازند و خواجہ فتح اللہ برادر کلان امام
 رفیع الدین کہ از مقربان سرخیلافت بود تعیین نمود و خواجہ با و وزیر سوار آمدہ
 در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعہ نمود ہر روز با ہتمام تمام
 آنچه بنامی یافت طباج شہدم نمیدید چون این مقدمہ بعرض خلیفہ رسید
 علاج متوجہ حضرت سید حوالہ گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
 کہ خلیفہ و امام نماز حضرت سید بود و در سننام اقامت داشت فرمود کہ آمدہ
 خشت قلعہ نہ بد تا بہ ہیمنت او از دست خلل محفوظ ماند و در آن بلدہ سکونت
 نماید کہ وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال سرزیر کو ا
 آمدہ در آن متوطن گشت تا دہشتہ ہر روز در آن عمارت بیکار میگرفتند و
 از تصرف شیخ ہر روز عمارت منہدم میشد و باعث تخریب تصدیان بود حضرت
 امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاہ ساختند و منع فرمودند
 بدست مبارک خود خشت بنامی قلعہ بناوند کہ الی یومنا ہذا آن قلعہ
 بر همان بنا بر پائست^۱ از آن روز آن بلدہ فیروز آباد از برکت سکونت
 آن جناب رونق دیگر یافتہ و اہل آن از برکات صحبت و خدمتش بسعادت
 کثیرہ رسیدہ اند و الی یومنا ہذا ملجاسکندہ آن بقعہ شریف از قومی ضعیف
 تربت اوست کہ در قدیم الا تائم از شہر سرون بود و دورین روزگار از آباد
 بسیار میان آن بلدہ واقع گردیدہ منقول است کہ سبب انہدام بنامی قلعہ
 آن بود کہ شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سرہ الغریر را فرخندہ شی
 حضرت ایشان با مخدوم زاوہای عالیشان و برخی از درویشان^۲ زیارت
 تشریف برودہ بودند مدت تمام محاذی صدر امام مراقب بریایمانند بعضی
 معروض داشتند کہ نشین چون باشد پیشستن توجہ نظر نمودند و زمان سپہ

بر سر تربت والدہ معصومہ مرحومہ خویش رحما اللہ کہ در ان مقبرہ منورہ است
 نیز خاموشی استا و نداین مندہ را کہ کئی از منتسبان و امان قراک ایشان بود
 بر دل اخلاص منزل ریخت کہ تا چمتہا کہ بوسیلہ سرور ایشان ازین مقبرہ بر اہل
 آن رسیدہ باشد و چہ برکتہا کہ منزل گر ویدہ بود فروای انشب سعادت ازوم
 مخدوم زاوہ مخزن الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم القاہ اللہ و او صلوات
 غایۃ ماتمناہ سری شکر ف از زیارت دوش بر گوش ہوش زدند و محل آن راز
 این بود کہ حضرت ایشان بعد از مراجعت از ان زیارت فرمودند کہ چون مجاوی
 روضہ امام استاوم از حق تعالی ملتس آن شدم کہ الہی از جمیع اموات این
 گورستان عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید کہ تا ہفتہ عذاب از ایشان بردارند
 باز ملتی شدم و گفتم رحمت ترا نہایتی نیست بر مغفرت بیفراہ حکم شد کہ ما ہی
 عذاب مرفوع گرد و باز پیش از پیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نمودہ
 بکلی بخشیدند فروای آنروز بمقبرہ کہ والد ماجد آنحضرت مدفون اندانجا حاضر
 شدند و بخاطر عاظر آنحضرت قدس سرہ مضمون حدیث معروف گذشت کہ
 چون عالمی بر مقبرہ بگذرد تا چہل روز عذاب از ان مقبرہ بردارند بجز و این
 خطور ملہم شدند کہ بقدم تو تا قیامت عذاب ازین مقبرہ برداشتم و آنجا نیز ان
 التماس در میان آمد و بجز اجابت رسیدہ تو از ہر در کہ بازاری بدین خوبی
 و زیبائی + وری باشد کہ از رحمت روی خلق بکشائی + اما والد شریف ایشان

العالم العارف الامجد الشیخ عبدالاحد رحمہ اللہ کہ درین کتاب تفسیر از ایشان
 حضرت مخدوم میرود قدس سرہ آنجناب را در عنقوان جوانی و آوان تحصیل
 علوم ربانی بنا گاہ طویلای شوق این راہ گریبان دل بگرفتہ بخدمت
 مظہر النفوس الشیخ عبدالقدوس قدس سرہ برد آنجا بکند ارادت او درادہ

تلقین از کار و تعیین اطوار گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان
و طلب صاحبیت بان در ویشان و خدا پرستان نمودند دست شیخ رضاید
نمود و فرمود قدم غنیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاد و باز کرد و آنرا
با تمام و اختتام رسان آنگاه بپای و تحصیل این معامله که سمت بندگی در پیشی علم را
چندان نگذشت چون حضرت مخدوم این نشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود
زبان مسالت بگشود و گفت ترسم که چون پس از تمام و انصرام علوم دینی
علیه علیہ شتابم این گرامی صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیالی بفرزندم
رکن الدین شو و از بجز آنچه میجویی حسب الامر عصبی کنیم تا گرم او چها
گند + گو بان بر تحصیل علم را خجسته فرمود و قضا را پیش از تمام تحصیل حضرت
مخدوم عمر گرامی شیخ او رفت تمامی کشید ع آن نامه سوز دل با انجام رسید
پس حضرت مخدوم بعد از فراغ کتاب فنون علوم از منقول از مفهوم و پس
از مراجعت سیر و سیاحت بعضی بلا و که غمگرمی مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانہ
بحکم آن اشارت ہمگی بشارت نزد شیخ رکن الدین شد او بشارت والد خوش
و ملاحظه علو استقامت و طالب و فاکیش طریق رحمت و عنایت سپرد و نظرات مرتبت
در باره آنجناب بکار برد چون از فرامد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت
پوشانید از تقا و ریه و حشمتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه
تعمیر عالی و در بلاغت معانی و فصاحت الفاظ نوشت و آن نامه گرامی که
نگارش نموده انیست که گذارش می باید بسم الله الرحمن الرحیم بشارت
لقد انجز الاقبال ما وعدا + و کوب المجد من الافق العلی صعدا + که بشری ترا
که دولت و اقبال رو نمود + انجاز و عده کرد و نقاب زرخ کشود + در آسمان
رفعت شمس برآمده + نوری ازان بتافته اندر جهان نمود + الحمد لله العالی

خلق آدم على صلاته وكرمه بخلافته واجري تلك السنة بين أنبيائه وأوليائه وقد
احسانه على مننه واخر شكره على نعمه هو الاول وهو الاخر والظاهر والباطن
لاموخر لما قدم ولا مقدم لما اخر ولا معلن لما ابطن ولا فحفي لما اظهر وسمت بهم
اوليائه عن الركون الى الاكون عاروا واعتلقت الجنان بارافدارت عليهم بركنا
وعشيه كأس المحبة من كون محبوب بهوداراً كلما جرت عليهم الليل جعل قلوبهم
من شوق لقاء الخليل نارا وتفيض عينهم من الدمع مد رار اليلاً ونهايراً
تبتغلق بذكره سراً وجهاراً ويتمتعون بمناجات المحبوب اعلاناً واسراراً ويطوفون
حول سرديات الواحد في افكاراً لا يزال منهم في كل زمان من يعرف في وجهه
نضارة العرفان وهو عطشان وحيران له في فضاء العشق والى طيران غايه
مطلق لقاء الرحمن ونهاية مقصود رضاء المناز فيظهر في اقطار الارض آثاره
ويظهر في الافاق انوار لسانه ناطق بالحق وهو داعي الى الرب للخلق ليخرجهم من
الظلمات الى النور ويقربهم ويحبهم الى الله الغفور والصلوة والسلام على من
هو خير خلق واحبابه وخاتم انبيائه وخاتم اصفياؤه وهو رسول الرحمة و
صاحب الشريعة الغراء والطريقة الزهراء والحقيقة البيضاء وعلى خلفائه
الاربعه واحبابه الكرام البررة اما بعد فان الدعوة الى الله العلام من اوثق
دعاهم الاسلام والايمان وكرم مناهج العمل والاحسان على ما ورد في الخبر
عنه عليه الصلوة والسلام والذي نفس محمد بيده انا احب عباد الله الى
الله الذين يحبون الله الى عبادته ويحبون عباد الله الى الله ويمشون في الارض
بالوعظ والنصيحة كما قال الله تعالى قل هذه سبيلي ادعوا الى الله على
بصيرة انا ومن اتبعني واتباعه انما يكون برعاية اقواله واحواله تفرز الاخ
الاغراضه والماحب المرضى المتوجه الى رحمة رب العالمين المتوكل على الله

يوم الدين اخانا العالم شيخ عبد الاحد بن زين العابدين لما حرم قصداً و
 لبس الخرقه منا وتفقه بالعلم واشتغل بالذكر والفكر شغلاً كاملاً اجزنا له
 اجازة بالباس لخرقة للطالبين كما اجاز لنا شيخنا وابونا شيخ الاسلام قطب
 الاقطاب الشيخ عبد القدوس قدس الله سره الغزي وهو من شيوخه شيخ
 الاسلام الشيخ محمد عارف وهو من شيوخه شيخ الاسلام الشيخ احمد عبد الحق
 وهو من شيوخه الشيخ جلال ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ الشمس الدين
 ترك ياني تقي وهو من شيوخه الشيخ علاء الدين علي حمد صابر وهو من شيوخه
 الشيخ فريد الحق والدين مسعود اجو هني وهو من شيوخه قطب الملك والدين
 خواجه قطب الدين مختيار اوشى وهو من شيوخه خواجه معين الدين بسنجري
 وهو من شيوخه الشيخ عثمان الهروني وهو من شيوخه حاجي شريف زندني
 وهو من شيوخه الشيخ مؤدود چشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي يوسف الجشتي
 وهو من شيوخه الشيخ ابي محمد الجشتي وهو من شيوخه الشيخ ابي سحاق الشامي
 وهو من شيوخه الشيخ حديفة المرعشي وهو من شيوخه الشيخ سلطان البلخ
 ابراهيم الادهو وهو من شيوخه الشيخ فضيل بن عياض وهو من شيوخه
 الشيخ عبد الواحد بن زيد وهو من شيوخه الشيخ حسن بصري وهو من شيوخه
 حضرت امير المؤمنين مامو المسلمين علي المرتضى وهو من حضرة رسالة
 الرفيعة القدسية محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو من الله تعالى
 عز وجل وايضاً اجزنا له دامت بركاته وزرييات درجانه بالباس لخرقة
 المباركة القادرية المحمدية لمن يطلبها ويراه اهلاً ومستحقاً لها كما اجازنا
 بالباس لخرقة للطالبين استاذ علماء المشرق والمغرب علامة الواري علم
 الهدى المحقق المدقق الكامل المكمل سيد السادات امير سيد ابراهيم معين

الحسين الحسيني لا يرجي القادري وهو من السيد السند الشيخ احمد الجلي القادري
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات سيد موسى القادري وهو من شيخه
 ووالده سيد عبد القادر وهو من والده وشيخه سيد السادات سيد حسن
 وهو من شيخه ووالده سيد السادات محي الملة والدين ابي نصر هو من شيخه
 ووالده السيد لحبيب النسب ابراهيم وهو من والده السيد الجيد المستند
 عبد الرزاق وهو من والده سيد السادات قبله ارباب الكرامات قطب
 الكوايين غوث الثقلين محي الحق والشرعية والطريقة والحقيقة ابراهيم ^{القاتل} عبد
 الحسين والحسين والجبلاني قدس الله روحه وهو من شيخه الشيخ ابراهيم
 المخزومي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي الحسن علي لقرشي الهكاري وهو
 من شيخه شيخ الاسلام ابي لفرح يوسف لطر صوسي وهو من شيخه شيخ
 الاسلام عبد الواحد بن عبد العزيز التميمي هو من شيخه شيخ الاسلام ابي
 الشبل وهو من شيخه شيخ الاسلام سيد طائفة الصوفية جنيد البغدادي
 وهو من شيخه شيخ الاسلام سري لمفلس السقطي وهو من شيخه شيخ الاسلام
 معروف الكرخي وهو من شيخه شيخ الاسلام ابي سليمان داود الطائي وهو من
 الامام علي بن موسى رضي الله عنه وهو من ابيه الامام جعفر الصادق وهو
 من ابيه الامام علي محمد الباقر وهو من ابيه الامام السعيد الشهيد حسين
 هو من ابيه امام المسلمين امير المؤمنين اسد الله الغالب علي بن ابي طالب
 رضي الله عنه وعن اولاده واحفاده وانصاره وهو من سيد المرسلين امام
 المتقين وخاتم النبيين خاتم المرسلين المبعوث رحمة للعالمين محمد النبي العربي
 محمد صلى الله عليه وبارك عليه واله الطيبين الطاهرين ووصينا امت
 بركاته ان يشتغل بالعلوم الصوفية واوراد المشائخ واعمالهم مراعيًا حقوق

الشرع من الاصل والفرع فمثلاً كما و امر الله و محبتنا نواهيہ و مؤدباً باداب
 الصوفية حق الادب وان لا يترد الى ارباب الدنيا واصحابها و يحضر في مجلسهم
 و طلب الدنيا وان يحب و كاد الشيخ واقربائه و يراعي حقوق اديبهم كما قال
 الله تعالى لجيبه صل الله عليه وسلم قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في
 القرب و ان يشغل بال الله اشتغاله باطناً معرضاً عن غير الله كما قال الله لجيبه صل
 الله عليه وسلم و اذكر اسم ربك و يتل عليه تبتيلاً نراه في الدنيا راعياً الى
 العقبة ثابتاً على السعادة و السخاوة من غير التفات الى رسوم اهل البطالة و ان
 يجعل الوحدة و الغزلة رأس ماله فانها متمسك ارباب الصدق و الصفا فان
 استطاع ان يستمر و قاعة على الملازمة بالخلوة فهو اولى و اخرى و ان لو
 يتسبب له ذلك فليجعل لنفسه نصيباً منها و ينبغي ان لا يكون سنته خالية عن
 خلوة او خلواتين فان كان هكذا فبئس العزلة نائمة عن يدا و بين الناس
 خليفتنا فرحم الله من اكرم و عظم من اكرهنا و عظمتنا و اهان من اهاننا
 فاسأل الله العظيم المنان ان يكون الاخ المثار اليه مرضينا عند الله و محبوبا
 عند الناس اللهم بلغه الى منتهى مطالب الصديقين و اوصله الى اعدى درجات
 العارفين الكاملين الملكيين مجرمة النبي و اله و صلى الله على خير خلقه
 محمد و اله اجمعين من الفقير الحقير المخبر المرخص ركن الدين بن عبد القدوس
 اسمعيل الحنفى كتبه و حركه في سنة تسع و سبعين و تسعمائة و السلام على
 من اتبع الهدى محفى كما ذكره سبباً في كتاب حضرت مخدوم به حضرت شيخ
 عبد القدوس و فرزندش مجمل حوال اين دو غزيرين كتاب ضرورى ست
 معرض بيان ميرسد توفيق الله الصمد شيخ عبد القدوس قدس سره
 شيخ مشهوره هندوستان ست و از كبار ايشان از فرزندان شيخ صفى الدين

کہ در اصول و فروع علوم از مخول محققین بود و صاحب تصانیف مفیدہ
 مشہورہ سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت جذبات
 و وفور غلبات و اتباع سنتہ سنیہ بنیادیت متیقن بود و در التزام غرام امور
 دنیہ سخت متکمن اور کتاب ست ستمی با نوار العیون مرتب علی سببہ افنون کہ
 در ہر فن اسرار و الابر صحائف املا آورده و در فن نخستین بزکاشته کہ اگر چه
 ارادت من بجدوم شیخ محمدت لیکن بیشتر اخذ فیوض مرا از باطن جہاد و
 شیخ احمدت قدس سرہما و ستایش او دوران فن بسیار فرمودہ و نیز انجناب
 از درویش قاسم او وحی کہ از بزرگان سلسلہ سہروردیست است اجازت
 خلافت داشت و جزان کتاب مذکور اور ارسال و مکاتیب نیز بہت در عافیت
 زیبائی و دلربائی بہ در مکتوبی مینویسد کہ شیخ ماسید محمود محمد کیسود از زبان
 در از کرد و از حیرانی گفت او تعالی و رار الورا است اگر چه این سخن نیند باشد اما
 چون بندہ را چنان نیز باشد کہ در طلب او طالب را از بہرہ و رار الورا باید شد
 رفیقان گفتہ اند نہایت رجوع بسوی بدایت است و چون بدایت را بدایت
 نیست نہایت را نہایت نہ بود کہ خدا را سبحانہ نہایت نبود طالب در نہایت
 بی نہایت باید تا در نہایت رجوع بسوی بدایت آید مومنان خدای غوجل را
 در بہشت بینند نہ آنکہ خدای در بہشت باشد تعالی اللہ عن ذلک علوا لیرا
 اما طالب را در بہشت باید شد و از بہشت باید شد چون مانی از بختہ سوی اللہ
 روی نماید و رار الورا و تحت الشری یکجا آید چہ جائے و رار الورا است انتہی
 و بسا اسرار سکر یہ دوران صحیفہ علیہ ابر او فرمودہ کہ بر خوانندگان ہوشیار
 ہویدا است بہ وہم و رکتوبی رقم نموده کہ کو نواح الصادقین فرمانیست کہ
 در حضرت سلطان بے اعانت صاحبان و بے مصاحبت آشنایان بار و شوار

اگر چه کروار حسن صد ہزار ستاب یکی حضرت اور از خواطر فاسدہ پرسیدہ
 در جواب نوشتہ تہیہات پرسیدہ بو ذمہ از بلا می سخت و ابتلا می عام کہ بیج
 ولی و نبی نبوده کہ مبتلا بدان نبوده از آنجا کہ لشیر بو ذمہ و گذر بدین چیز مجازتے
 داشتند اما فرق آنست کہ یکے را گاہ گاہ بطریق ابتلا و امتحان باشد و او
 بدان ما خورد نکرد و بلکہ سبب قرب و علاقت او بود و یکی را از راه خُسران غرق
 آن گردانند و او بدان ما خورد کرد و بلکہ سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکہ
 حال ما بدان ست اینجا قیمت مردان و نامردان ظاہر کرد و دل خلق للحق اب
 رجال و للطعن و الشہا وۃ رجال و للقصۃ رجال آنکہ تیغ زند و تیغ خورد و دیگر
 ست و آنکہ کاسہ لیسید و شیرید خورد و دیگر در اکثر کما تہیش از انکسار و افتقار و
 خوف خاتمہ کار سخن کرده خاتمہ مینویسد حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت غزایم امور و نییہ
 آن پایہ داشت کہ وقتی امام سی را و پیدا نمود و برادر زاوہ او شیخ عبد اللہ بنی
 فرمایش آمد و امامت نمود میان الذین النعمت از و وقفہ ظاہر کرد و شیخ
 نماز را باز گردانید و بخشہ تمام گفت احداث را کہ امامت نکنند و نماز مردم
 را فاسد نسازند انداختہ اند کہ موصول با صمدہ حکم یک کلمہ وار و کہ قطع آن
 درست نیست و وقفہ میان آن روانہ ب تہیہات تا عقبہ ابہام فریق نے
 ا بجنۃ و فریق فی السعیر و ریش است کہ با خواب و خورد و قرار و آرام و کیش
 ست سے کس می ندہد نشان آب و گل من + حل می نشود و درین جہان
 مشکل من + از ہیبت آن دوراہ خون شد دل من + تا خود بکدام رہ بود
 منزل من + جای دیگرے نگار و در کوی بتان رفت ہمہ عمر و رینا ب
 چون بر زمین پیر بہ تہخانہ بماندیم + عمر با خبر رسید مرگ و سفر آخرت و پیش آمد

ورا و آن که علم و عمل بر متابعت سید الاولین و الاخرین است بست نماید
 و خوف و حشرت آن فرود گرفت که امام مسلمانان ابوحنیفه کوفی رضی اللہ عنہ
 میفرماید اکثر سلب الایمان عند النزع ندانم در آن وقت دشواری و زمان
 بقرار می آید و جایی دیگر نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین
 نوشتند ای فرزند فرصت غریز است روز و شب در تحصیل علوم بجه
 و جهد کوشش بیغ نمائی که وقت تحصیل علوم همین است و دوام طهارت
 و ادای فرایض و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بروحی
 که صاحب شرع خبر کرده است لازم گیر که در استقامت این کار سعادت
 و وجهانی و دولت جاودانی و برکات و رحمت بی شمارست و بدانکه مقصود از
 علم عمل است که فردا از عمل پرسند نه از بسیاری علم و مقصود از غسل
 اخلاص و محبت حق تعالی است لیستل الصادقین عن صدقهم که شکل خاص
 و عامست و مقصود از اخلاص محبت محبوب است که معبود بر حقست و موجود
 مطلق آن صلواتی و نسکی و محیامی و ممانی شدر رب العالمین انتہی کلمات
 الشریفہ انتقال شیخ ازین واپر ملال بسالی است که شیخ اجل مبتین است و
 تربت شریفش در قریم کنکونہ است که بر ساحل دریای جہنم قریب کز نال است
 رحمہ اللہ سبحانہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی از اواخر حال شیخ
 حکایت میکردند کہ ساعت بساعت غیبت و پیچودی بر آنجناب مستولی میشد
 و استعراق غلبہ داشت یکی در آن از دستر آن رسید فرمود دل بند کرد بسیار
 کوفتم اکنون سلطان ذکر زمان زمان بر من علیکم می نماید و در از من میریاید
 شیخ را بفت پسر بوده کہ ہر یک در حال و حال بمشیل بوده از شیخ احمد کہ
 فرزند ثالث شیخ بود می آزند کہ میگفتہ کہ این نسبت خانوادہ ماست کہ نخست

فرزندان را کمالات صوری آراستہ سازند و آن گاہ مجاہدات و ریاضات اندام
 بیایہ تعطیل رسانند از زبان دُریشان حضرت ایشان قدس سترہ شنوم کہ
 در آن ایام کہ فرزندان شیخ در وہلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را اشتیاق
 دیدار پیر بزرگوار غلبہ کردی بخدمتش نوشتندی کہ اگر امر عالی ورود
 یابد بتفصیل ہستمان مستعد کردیم شیخ گفتی آمدن ایشانان نزد ما موجب
 تسویف و تعطیل تحصیل علوم ست ما را نزد ایشان باید شد و با این ہمہ
 کبر سن و ناتوانی خود بدہلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان قدس سترہ از
 والد ماجد خود روایت کردند فرمود کہ چون شیخ ماعبدالقدوس قدس سترہ
 از وطن خود بدہلی آمدی خبر با کابرا بخارسیدی پذیرہ راہ شدند
 کہ لک قوالان و مطربان نیز اورا استقبال نمودندی و شیخ کثیر السماع بود
 و سماعش در غایت شورش و سکر و ضمن سماع سخنان مستانہ از وسع
 سر نیز وقتے در وہلی در محفل عظیم کہ علما حاضر بودند متواجداً برخواست
 در میان تواجد گفت منصور رانا و انا ان گشتند چون این کلمہ را در قص
 بکرات بر زبان راندیکی از مخول علمای حاضر بے آرام شدہ نامیکے
 از اعظم علمائے آن وقت را برودہ گفت چون آن جماعت را نادان
 توان گفت کہ چون اوئی در میان ایشان بود شیخ ہچیمان لشورش گفت
 من ہمان را میگویم بازان عالم گفت شیخ چون مثل اوئی را نادان توان گفت
 کہ چون بان عالم خبر رسید کہ از قطرات خون منصور نقش انا الحق ظاہر
 شد آن بزرگ دوات خود را بر زمین زد و گفت اگر آن حق ست این چیست
 سیاہی کہ از دوات اور نخت نقش اللہ ظاہر گشت شیخ باز گرم تر از پیشتر
 بچو شید و گفت کہ زہی نادان کہ سر باین حق در جاوی ظاہر شود و در آن

نہ وہم حضرت ایشان قدس سترۃ العزیزین تقرب فرمودند یک بار شیخ
 بدہلی آمدہ بود شیخ حاجی عبدالوہاب بخاری کہ از اولاد سید جلال الدین
 بخاری بود و صاحب علم و تفسیرے نوشتہ بود نزو شیخ فرستاد شیخ جون
 بکشا و آیت تطہیر اہلبیت سرور کائنات علیہ وآلہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیات
 برآمد کہ شیخ عبدالوہاب ورین مقام نوشتہ بود اولاد نبی ہمہ مومن الخاتمہ
 و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبدالقدوس برکنار آن نوشت کہ
 ہذا خلاف مذہب اہل السنۃ و الجماعۃ و کتاب را باز فرستاد ورین سخن روز ما
 میان علمای آن بلا و مذاکرات ہو قوع ہوست بالآخر مقرر آن شد کہ شیخ
 عبدالقدوس گفتی قدس سترۃ شیخ رکن الدین فرزند دوم و خلیفہ
 اول شیخ عبدالقدوس است کہ بعد از او بر سجاوہ ارشاد او نشست و از
 سید ابراہیم الایرہی القادر کے کہ در نامہ اجازت ذکر یافت و این
 سید نیز طریقہ قادریہ را اخذ نمود و خرقہ خلافت یافت و این سید
 ابراہیم مروے بود از اعلام و دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکہ در عہد
 ادب شہر بدہلی کسے بدانش او ہو و و با اشتغال علوم التزام او کار و اوراد
 و تربیت و ارشاد و رانی جمع نمود و کے مرید شیخ بہاؤ الدین قادر کے
 شطاری ست و شیخ بہاؤ الدین را رسالہ الیست در طریقہ شطاریہ برامی و
 گویند و معاملہ از شیخ نظام الدین خالدی نیز خرقہ یافتہ است و در سنہ
 ثلث و خمین و تسعمائے بعالم بابی شتافتہ و در پایان روضہ امیر خسرو
 سرور نقاب تراب کشیدہ رحمہ اللہ سبحانہ شیخ رکن الدین گوید روزی
 کہ عرس خواجہ قطب الدین بوہر و ضہ شریفیہ او جمعے گرم رقص و سماع
 بسید معروض داشتہم چہ بود کہ خدمت ایشان نیز بدان مجلس شریف

حضور ارزانی دارند فرمود باید کہ شما زیارت رفتہ متوجہ روحانیت ایشان
باشید تا چہ فرمایند من چنان کروم در اثنا سے جوش و خروش قوالان
ورقاصان حضرت خواجہ برین ظاہر گشتہ فرمودند این بد بختان چند وقت را
بر ما مشوش گردانند من بخدست سید آمدہ معروض و ششم تبسم نمود و
فرمود آیا اکنون ما را معذور و ارید یا نہ شیخ رکن الدین صاحب احوال الطوار
علیہ لو و تصانیف شایستہ دارد از انجملہ است مرج البحرین محتوی بر سر
علم دینی و یقینی و نیز اورا مکتوبات کثیر البرکات است ذریلی از مکاتیب او
بخط کتشف حضرت مخدوم علیہ الرحمہ دیدم کہ بیکے از محرمان راز نوشتہ
و انابتہ ربک فحدثک الحمد والمنة کہ در دیدہ شہود نماید بخدای مع ہذا
جزا فلاس و عجز بیش نہ و جز بھرت و در ماندگی کیش نہ انتہی سے تثنہ از دریا
جدائی میکنم + بر سر گنجے گدائی میکنم + شیخ رکن الدین را در حل بعضی کلمات
سکریہ والدہ خویش تحقیقات ست از انجملہ است آنکہ والدہ ماجدش را روزی
در اثنا سے سماع بر زبان رفتہ بودہ کہ خداے و اند ما کجا ایم و باز نہ بودہ
اگر گوئے خداے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مرا و از علم الے
تعیین علمی است اجمالی یا تفصیلی کہ بوحث و واحدیہ معتزندیہ شیخ ماوران
وقت فوق تعین علمی بودہ غریبے این میان را در محفل حضرت ایشان
قدس سدرہ مذکور ساخت می فرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از
تکلفی نیست زیرا کہ شیخ ابن عربی و تابعان او رحمہم اللہ سیر فوق تعین
علمی قائل نمیند و شیخ عبدالقدوس رحمہ اللہ از تابعان شیخ عربی بودند و
سیر شان سیر فوق این تعین ذات ست کہ سکر از حال و قال سے نیز و شیخ
رکن الدین در سترہ ثلث و ثمانین و تسعماتہ ازین جہان رخت بان جہان

ستمہ مضجع اووسا تراخوانش در جنب والد بزرگوار است الا شیخ احمد پیر
 شیخ عبد البقی شہید صاحب کتاب سنن الہدی رحمہ اللہ کہ در شاہ آباد
 آسودہ انتقال شیخ احمد در سنہ اثنی و سبعین و تسعمایہ بود و سعادت
 فرزند مذکورش در سنہ احدی و تسعین و تسعمایہ و چون حضرت مخدوم
 را ب حضرت شیخ فانی نے اتند شیخ جلال تانیسری رحمہ اللہ بخت محبت
 ہم پر کی صحبتہاے شایستہ و مجالس شگرت روی داوہ مجلی از احوال
 این بزرگ نیند لازم است شیخ جلال تانیسری کی از اعظم خلفاے
 حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمہما اللہ و از علم ظاہر نیز بہرہ تمام داشت
 و استغراق و استتلاک تمام تا گویند بسیار بود کہ بر اے افاقش جہت
 او اے نماز فریدان آمد و باو از بلند حق حق می گفتہ اند تا از سکر یہ صحو
 مے آمدہ عمر و راز یافت بعد از نو و پنج سالگی و سنہ تسع و ثمانین و تسعمایہ
 با حضرت شتافت و در بلدہ خود مضجع یافت حضرت ایشان از والد ماجد
 خود نقل کردند کہ مے فرمودند ایام اختصار حضرت جلال بروز ہا کشید از ان
 جہت اضطراب و شورش عظیم از خلافت بر خاست گویند چون بعد از
 شانزوہ روز اندکے بہ ہوش آئند نظام کہ از اعظم خلفاے مے بودہ
 از ان حال تنگدل شدہ گفت مخدوم این چہ حال است شیخ نوران
 حالت بگوش و در تمام این بیت بر خواند سنے قومی ز وجود خویش فانی
 رفتہ ز حروف و رمعانی حضرت ایشان چون این حکایت را این جا
 رسانیدند کہ یہ در گلوے مبارک گرہ شدہ و قطرات بر رخسار مبارک
 روان گشت و دتے بانکسار تمام سد فرو برد حضرت شیخ جلال را
 رسائل مفیدہ است تبرکاً بیک شہ از رسالہ ارشاد و اظہار البین او الکفایہ و

نشمه مینویسد که عشاق بر منازل کشف و کرامات توقف رواندازند و ازان
مترقی شوند و مقید بکفری نگردند بریده و دریده از همه جان باز و جهان باز
باشند و آن انیست که ایشان از عبادت و زهد و تقوی و ریاضت
احتراز کنند و اینها را همیشه دانند بلکه جان کنند و خون خورند و گم شوند و
پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند این جا اکثر مدعیان اهل سلوک و جمال
صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ باللہ من ذلک و روی عن

السلف رضی اللہ عنہم اجمعین انما حرمان الوصول لتضییع الاصول والاصول
رعایة الشریعہ والطریقہ واسیخہ کفتمہ اند تلاوة القرآن والاشتغال بالعلوم
الشرعیة امور حسنة لکن شان الطالب شان آخر نسبت به زواید نوافل
گفته اند که کار طالب حق بعد از اوامی فراغت و سنن روایت مخصوص

بشغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح انتهی بیان ملاقات

حضرت مخدوم حضرت شیخ کمال رحیم اللہ حضرت مخدوم را
در خلال مجالس شیخ اجلال حضرت شاه کمال ملاقات روی داد و بسالما
کشید و فوائد با بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی حضرت مخدوم
در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مروی بصورت اهل سپاه بان
خانقاه و رآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست شیخ او را
از عسکران دانسته اخبار شاه و سپاه رسیدن رفت وین ازین پرسش
بشورش و رآمد گفت شیخا اگر مسکنی از مساکین این راه جهت اقتباس
انوار اللہ باین خانقاه آید شمار الاتیق نیست از و اخبار شاه و سپاه
رسیدن اگر خواهش این اخبار و ارید بر را بگذار بشینید و از روندگان
بجویند شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت پیش گرفت

حضرت مخدوم کہ از حاضران آن مجلس بودند چون آثار جذبہ نبی تعظمی از ان
 مرد بدیدند بران آمدند کہ آن ہنگام کہ او از محفل شیخ برون آید ما و ملاقات
 فرمائید و آشنائی نام و شناسائی مقام او کردید چنان کردید ان غزیرا
 نیز بعد ملاقی و معاقت ایشان بکلمہ خیر القلوب ایشا ہدیرگ موافقت بچینید و
 چہرہ الفت بکشا و نام خویش اظہار کرد و گفت مرا کمال نام است و از مسکن
 و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر بہ پایل اندر نشست
 مقام است اگر صحبت ما باشد آن جا باید شد تا با ہم آئین صحبت
 برانگیریم و پایل و بیہ است از توابع بلدہ سرہند قریب چہار یا پنج
 فرسخ دور از و چون حضرت مخدوم سرہند شد از ان جا بہ پایل رفتند و
 خدمت شیخ کمال ذوالکمال والا کمال را آن جا و ریافتند صحبتا گرم گشت
 و الفتا بدیدار آمد تا بجائی کہ شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال بہت کازن
 جنت مماثل ایشان آمدے و روز ہا آن جا گذرانید می و باز بہ مسکن صحبت
 فرمود می با بکلمہ حضرت اورا فواند بی شمار از مجالست و مصاحبت شیخ
 کمال نصب روزگار آمد و غرائب معاملات و خارق عادات از و معانیہ
 نمود این جا بان قدر کہ از لسان گوہر بار حضرت ایشان قدس ارشد سرہ
 و مخدوم زاد ہا می کبار عالی شان و امت بر کاتم مسموع گردیدہ قلم را زبان
 اظہار کشودہ آید آن جناب اگر چہ از محبوبان و مرادان بودا ولیسے
 المشرب می نمود اما بظاہر انتساب و ارتباط بہ شیخ فضیل داشت کہ بہ
 واسطہ بہ شیخ الحمن والانس عبدالقادر حیلے پیوند وزیر اکہ شیخ فضیل
 را راوت بسید گدار حمن ثانی بودا اورا بسید شمس الدین عارف و را
 بسید گدار حمن اول اورا بسید شمس الدین صحرائی اورا بسید عقیل اورا

سید بہار الدین اور السید عبد الوہاب اور السید شرف الدین اور
 السید عبد الرزاق اور الوالد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا اللہ تعالیٰ
 بسرہ الاقدس شیخ کمال از شوریدہ برمی و آشفتہ سری بیشتر بہ جزائر و
 مغاور بسر روی و دوران بوادی کہ مصداق بواد غیر ذمی ذرع بود چون
 احتیاجش بشراب و طعام و مضعج و مقام او فتاویٰ بنا گاہ دوران بید
 شہرے پیدا شدے و ساکنان شہر اور اہل تکریم و تعظیم ہر جہ تامل نمازل
 خویش بروندے و ضیافتہ نمودندے و شیخ از طعام و کثرت با نشان
 تناول فرمودے و شب ہنگام کہ صدوقہ ابیت عند ربی بود بامکنہ
 ایشان تناول فرمودے و شب ہنگام کہ صدوقہ ابیت عند ربی بود
 بامکنہ ایشان غنودے بامد او کہ بامداد الہی سہرا زجیب سحر گاہے چون
 آفتاب بر آوردے نہ اذان شہر نامی دیدی و نہ اذان مردم نشانی گویند
 نماز جماعت کہ حاضر میشد روزی میان آوان اقامت یکی از مردیان
 اورا احتیاجی بخلا رافتا و چون بہ طہارت جامی در آمد و دید کہ از جاے
 درمی کشودہ گردید و بوستانی دوران در نمودار گشت آن درویش
 بدان بوستان شد حوضی دید سرشار آب بر کنار آن جمعی بہ نماز صف
 بستہ کاہم نبیان مرصوص و امام ایشان شیخ کمال رحمہ اللہ المتعال
 حیرتش بر حیرت افزو و دوران تحیر بنا گاہ چون نظر بکشد و خویش را بدان
 مکان سابق دید کہ اذان جا قصد خلا نمودہ بود ہم حضرت ایشان
 قدس باللہ سرہ العالی بہ تقریبی از شیخ نقل فرمودند کہ روزی در خرابہ
 بر گوری بول میکرد با آنکہ آن مدفن یکے از اولیا بود اذان گوری آواز
 احمی برون آمد کہ اشارت بود بکہ ابیت آن امر و منع اذان شیخ کمال

چون آن بشتنود همچنان بشورش تمام بر صاحب اُح اُح مانگ برزو گفت
 ای بنین و چنان چندین سال برآمد که از جهان درگذشته و خاک یکسان
 گشته هنوز اُح اُح خود نمی گذاری و ازان جا بگاہ برخواست و برفت و ہم
 حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا انوار فرمودند باین ہمہ ظہور خوارق از شیخ
 اگر نزد او گئے بہ نیت مشاہدہ خوارق رفتی ازان سخت دربار شدی و تے
 مولانا فلان صالونی کہ از اعظم علمائے عصر بود مع تلامذہ خویش غالباً
 بدین نیت متوجہ دریافت شیخ گردیدہ چون بحوالی منزل شیخ رسیدہ شیخ
 از مقصود او آگاہی یافتہ بخشونت و غضب ہرچہ تمام تر شکما خستہ باردا
 متوجہ مولانا گردیدہ مولانا ناچار مع شاگردان فرار برقرار اختیار فرمودہ
 و شیخ قدمے چند دنہاں او حملہ نمودہ می فرمودہ اسی صالونی فلان فلان
 آمدہ کہ از کمال کرامات بینی و ہم حضرت ایشان قدس اللہ سرہ از شیخ
 حکایت کردند کہ روزی فرمودہ این مردمان گنج شکر و سلطان المشائخ
 و این وان میگویند و از فلان و بہمان با بخیر اندک مرتبہ اینان از آنہا کہت
 و مرادش از فلان و بہمان فرزندان کبار عالی مقدار خویش بود و ہم حضرت
 ایشان اسکنہ اللہ بحبوحہ اجنان از والد شریف خود نقل کردند کہ می فرمودند
 کہ شیخ چون در بیان معارف و یقین اسرارے درآمد بعضے اوقات
 و قانع آن اسرار بآنکہ مہارت علمی مستمان را کامل بود بعد از تفکر و
 تأمل بسیار بر و رایم حل می شد و نفہمے در آمدے ارباب بہت
 زندہ بجان و گردند + پیرون زد و کون در جہانی و گردند + کسے بزبان حال
 ایشان نبرو + این طائفہ گویا بزبان و گردند + روزی بتقریب احوال
 شگرت خواجہ محمد معشوق طوسی قدس سرہما فرمودند کہ تو ان گفت کہ حضرت

شیخ کمال نیز از ان عالم بود و نیز یکے از یاران قبول یافتہ حضرت ایشان از زبان مبارک نقل کرو کہ روزی بتقریبی فرمودند چون نظر کشفی سر و اوہ مشہور بعد از حضرت غوث الثقلین از مشائخ سلسلہ علیہ قادریہ چون شیخ کمال اقل قلیل نظرے و رآمدہ اند چون عمر شریف شیخ از ثمانین تجاوز نمود و در تمام عشر از جمادی الآخر سنہ احدی و ثمانین و تسعمائتہ راہ وصال رفیق اعلیٰ گرفت و در تشریح کتب نقل کہ از قرآن تا بقرآن ہند است خواب گاہ یافت رحمہ اللہ سبحانہ رحمہ واسعہ بعد از ونیسہ او شاہ سکندر است وارث مواریث احوال و مواجید خوارق عادات او بود و مدتہا بہ جذبات و حالات عظیمہ فیض رسان سلسلہ آبائے خودے بود حضرت ایشان کے فرمودہ اند کہ جانب آفتاب می توان بہ فراغت نظر کرد و اما بر دل شاہ اسکندر از غلبہ نور نظر را راہ نیست شاہ مذکور در حد و دوسنہ ثلث و عشرین بعد از الف از جہان رفت رحمہ اللہ سبحانہ چمن را تیر و تازہ آراستند + چو شبنم نشستند و بر خاستند + بتقریب این دو بزرگ کثیرا یکذ بہ حضرت ایشان حرف مجاویب در میان آوردند درین ضمن نقل کردند کہ وقتے حضرت والد ما علیہ الرحمہ بلاہور تشریف بردہ بودند و من در ان سفر از حاضران خدمت بودم روزی یکے از صلیانزو ایشان آمدہ از شاہ رزق اللہ کہ در ان دیار از مغلوبان و مجذوبان روزگار بود حکایت کرد کہ امر و شاہ را در فلان شاہ راہ بنایت خندان و مقصدہ زنان یافتم طلب کشف ستر ان نمودم فرمود و در فلان موضع نشسته بودم بنا گاہ یکے از اہل روستا پشتوارہ گاہ بر سر فر و اسی و رکمر باید ان پشتہ گاہ را بجائے واکذا شستہ بجا جت انسانی شدہ از حاجت خویش فارغ گردیدہ بود کہ برخی از فرشتگان از آسمان بر و فرود آمدند

واورا پیمانہ برداشتمہ وچرکہ رجال الغیب لمحق ساختند من دوران ایشیا
 باوے و بدان واسے کہ درگذشت میدیدم و کرپاس شمر عورت اورا کہ
 اندر و بودی مگر ستم این خندہ من ازان ست مگر گاہ فروش آنجا در کماست
 و بد اس محتاج اند محضی نمااند سابقاً وعدہ بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم
 بعضے بلا و رارفتہ بود اکنون آنجا زود نمودہ می آید آنجناب چون از کتسب
 علوم فارغ شد بشوق دریافت اہل التمد و استفادہ و استفادہ لازم
 سیر الی اللہ و بسیر بعضے بلدان ممالک ہندوستان قدم نہادہ و درین سفر
 مانحو و عمد کرد کہ جائے بخرنے کہ شورا باشد تفضیلش لب نمشاید و از ہر کہ
 آثار بدعت بسیند بارادت بل بصحت او نیر و از دوران سفر سببا علمای
 عامل و عرفا کے کامل را دریافت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی
 تقریبی فرمودند دوران ایام کہ حضرت والد مارا برہتاس گذار افتادہ بود
 شیخ الہد اورا کہ مردے بود بغایت معمر و غریزہ غریزان دیدہ آنجا دریافتہ بودند
 از وحکایت کردند کہ مے گفت ہر راہ را نہایت نیست الا راہ حق و جل
 کہ آنرا نہایتیں ست والد ما ازین کلام بغایت متعجب بودند و در معنی آن متفکر
 چہ آن خلاف صریحیت بقول جمہور محققین کہ منازل الوصول لا یقطع ابداً بل
 پس حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ آنچه درین ایام در حل معنی آن
 کلام افاضہ نمودہ اند آنست کہ بیج چیز اذات نیست چہ حقائق ہمہ اشیا
 جز وجوہ و اعتبارات نیند و وجوہ و اعتبارات را غایات نیست بخلاف راہ
 وصول با و سبحانہ کہ منتہی بذات اقدس او گردوزیرا کہ عارف را چون سیر
 محبوبے و طے اجمالے بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات بگذرانند آنجا
 ہمہ وجوہ و اعتبارات منفقو و گردوزیرا و بذات بحت منتہی گرد و بعد ازان

سیر در راہ ماند و دست او را کہ زو امان آن کوتاہ پس آن سیر کہ لا ینقطع
ابدالاً بدین گفته اند سیر اسما و صفات ست کہ سیر تفضیلی ست و غایت ندارد
و ہم حضرت ایشان مدظلہ از والد شریف خود نقل کردند کہ من فرمودند
شیخ الحداد مذکور روزے در مجلس کہ جمعے ذکر اترہ کے کشیدند حاضر ہوئے بعد
فراغ آن امر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برائے تصفیہ دل و انجلائی آئنت
و دل نیست مگر آئینہ کہ زنگے برنشستہ اورا صیقلے باید کرد تا روشنی پذیرد
و آن خود ذکر خفیہ است نہ آئنت کہ دل آہنی باشد کہ مارا تک برو
باید روینے بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت را تم حروف نصرانیہ مذکورہ
مے گوید جمع از مثل شیخ کہ ذکر بہر خست یار نمودہ اند بطریق اترہ بالغیب آن
ایشان حکم کریمہ او اشد قسوہ دل را از سنگ و آہن سخت تر و اشد تر اند
و نیز خواستہ اند کہ از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفہ متاثر
گردود و ایضاً آنہا ذکر خفیہ خست یار نمودہ اند نیز وجوہ معتبرہ مشہورہ و از
کہ وجہ شیخ مذکور یکے ازان وجوہ است بر اثبات ذکر خفیہ و بہر حدیثی کہ
مبین حال صدیق و فاروق است رضی اللہ عنہما باندہ است باجملہ
لکل وجہ ہو مولیہا بیان طریق اکابر مے نماید وہم در بلدہ رہتاس حضرت
مخدوم بجزوہ درس مولانا رالکبیر النخیری محمد بن فخر کہ صاحب موضع احوالے
و غیر آئنت و از دانشمندان معروف و بتقوی و زہد موصوف رسیدہ
روزیکہ آنجناب درین حاشیہ فاضل ہندی علامہ تمامہ قاضی شہاب الدین
دولت آبادی علیہ الرحمہ کہ بر مصباح واقع ست می فرمود دوران ضمن آن
زوائد نواند طبع خویش مذکور می ساخت حاشیہ طویل الذیل کہ در یکے
از مواضع آن اطلاق نمودہ بود و ہنگے مبنے بر جرح کلام قاضی بو تلمیذ او قرات

نمود چون حضرت مخدوم آن را بشنود و تدبیر فرمود و دریافت که آن اعتراض
 مولانا بیچوبہ و رودنیے یا بدایا بر حفظ عہد می که با خود بسته بود کما مر
 خاموشی چاره نیافت چون شدت آن حاشیہ و افادہ مولانا بہ آخر
 رسید ناگاہ از برکات حفظ سمان حضرت مخدوم مولانا رخصت
 بر خطای خویش آگاہ گشت و گفت ما آن کلام قاضی را بزرگ دیگر فرسا
 گرفته بودیم و این ہمہ بروحمیدہ نہ چنان بودہ بل حقیقت آن کذا و کذا است
 و چنان کہ حق آن بود بیان نموده خط نسخ بر آن حاشیہ مرقومہ خود کشیدہ حضرت
 مخدوم شکرانہ اصلاح و انصاف او و کمین و ثبات خویش بجای آوردہ از آن

مجلس برون شد سمعت من بعض الفضلاء الصدوق ان مولانا محمد المذکور

رحل بوانجم غفیر من العلماء فی حدیثہ کانت واقعة فی ظاہر بلدہ فاذا

غاب عن بن اعینم فتم بسوہ ایا ما و ما وجدوہ واللہ اعلم بحقیقہ حالہ و ہم

حضرت ایشان علیہ الرحمۃ والرضوان بتقریب آن معرفت اعظیمة خاصہ کہ

ذات اقدس او سجانہ ہر چند سلیطت اما اور ایک و سستی ست بیچون کہ تیز

چون را آنجا باز نیست از حضرت والد خویش حکایت کردند کہ من فرمودند

در سیاحت بلا و بنگالہ بشہری رسیدم کہ آنجا درویشی بود شیخ برہان نام

کہ در یکی از مساجد آن شہر ماجیای لیالی بسر برد و شبہا از فرط بقراری

بگریہ وزاری نے بود و داد و دہر بانی بسیار بمن اظہار نمودہ گفتمی بیایا چند گاہ

با ہم بگذرانیم اما بجهت آنکہ امری از امور بدعت را مرتکب بودہ لم پذیرائی

صحبت او نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار ہندی ہے خوانندی

و اشک اخزان از دیدگان برافشاندی کہ مضمون آن شعر این بود کہ

حیرتی وارم از لطافت معشوق کہ اگر کوئی از بس نزا کش موی را آنجا

انجامی نیست شاید و اگر از بس انبساط و اتساع آن گوی عالمها دروگم است
 نیز درست آید سه تنگدانی به تنگی چون دل مور و نمک چندان که در عالم فتنه
 شور و دهم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جوپورا افتاد و آنجا فواکد
 صحبت حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگی بود صاحب
 السكر والوجد والسمع و ذوالتوکل والتبلی والانقطاع در سلسله خوب
 سعید الدین سنجرمی و مرید شیخ بهار الدین جوپوری که بسبب واسطه شیخ
 نصیر الدین محمودی میوند در مهم الشیخانه از و آرنند که سید الانام را علیه الصلوة
 والسلام در منام دید که فرمود علی دلی بر در خود میزنی و از خلق الله چیزی
 نمی گیری گفت یا رسول الله اگر دلی است ازان نشت و اگر درست هم ازان
 تو علی بسیاره در میانہ کیست فرمود بر اسے خلق و عاکن که دعای تو در باره
 ایشان مقبول است تو فی رحمہ اللہ سنہ خمین و تسعیناتہ باجمہ حضرت مخدوم
 چون صحبت بسیار از ارباب معرفت و علوم را در ان سفر دریافت عثمان
 مراجعت بوطن مالون بر تافت تا زمان انتقال ازین داریمر طلال و ربلدہ
 سر بند بودہ ہوارہ کتب متداولہ را از معقول و منقول بی نظیر و فویر بر سبیل
 تحقیق و تدقیق و افہام حقیق بیان فرمود کہ در جمیع علوم کثیر بود لایسا
 و رفقہ و اصول آن کہ بے نظیر بودے فرمود کہ در ان ایام کہ در وقایع
 بزدوی غور نمودہ مے آمد محسوس می گشت کہ در جنب علوا جہتا و وقت
 استنباط سراج الملتہ امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ سائر مجتہدین کالتلامیذہ
 و نیز حضرتش ازان جا کہ با علوم رسمی و صورتی معنوی و حضوری راجع
 فرمودہ بودند مدام بر سجاوہ افاضت بمصداق خبر لان ہیدی اللہ یک
 رجلا و احد آخر یک من الدنیا و ما فیہا سایلان برکات یقینی را از سحاب

رحمت و تربیت خویش شاو اب داشت و شاو روان درس بیان کتب
صوفیہ علیہ را چون تعرف و عوارف المعارف و مخصوص الحکم و غیر ہماور
نهایت بلند کے ہے افراشت بسا ارباب شوق و اصحاب ذوق کہ قرات
و استماع این کتب را از او از دور نزدیک طرف بستند کے از ہمینست
افادہ او بقاصد خویش پیوستند کے قدوۃ المشائخ جناب شیخ میر کہ
امروز در بلدہ لاہورست و در حالت و غزلت مشہور از تلامذہ مخصوص
اوست باجملہ حضرت او در آگاہی از اسرار ارباب توحید و وجود مرتبہ
علیہ داشت و در حل و قائق شیخ اکبر محی الدین بالعربی قدس اللہ سرہ
الانوار از فرط علم و غلبہ حال بد طولی و بر مشرب او بود و با آنکہ مقتضیات
ہجوم این علوم و حالات بیشتر سکر بایت و شطیحات است اما از علوفطرت
و فرط تمکین و بلند می ہمت بل بجنس صیانت حضرت عزت عنہ اسمہ
و حل ذکر ہر طبق آن کلام ثمرۃ الالہام شیخ ربانی ابوسلیمان دارانی
کہ رہما یقع فی قلبہ النکتۃ من نکت القوم ایا ما سلا قبل منہ الالباب
حدیثین الکتاب و السنۃ عالی کہ مخالف کتاب و سنت بوسے خواہ از
خویشان دیدے خواہ از غیر شنیدے اعتبار نہادے و اعمت داد
نہ فرمودے انیست نشان صحت احوال و صداقت اقوال و خلوص
اعمال رحمہ اللہ سبحانہ ارباب ہار حمتہ و اسعہ و رحم عبد اقبال آمینا و نیز ان
کلام حضرت امجد دم کہ بعد از ملاقات شیخ عبد العزیز و استماع راز سیر مہر
او فرمودہ و وشاہد عدل اند بران مدعا قصہ راز شیخ عبد العزیز انست
کہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ روزی بتقریب مسئلہ توحید وجود
و مشرب والد خود از والد شریف خود حکایت کردند کہ مدتی جو بیان بودند

ملاقات شیخ عبد الغنی را کہ در ویستے بود از شهر سون پتہ بس معمرو بزرگ
 بہمت استماع راز کے کہ از و بایشان رسیدہ بود و آن راز این بود
 کہ گفتے پیر من کہ جد ما ورثے من بود مترب بہنگام احتضار مرا بابی کے
 از درویشان شوریدہ کار بہ نزد خویش خواند تا القاسے اکتے نماید و اعطای
 نعمتے فرماید چون بہ خدمتش حاضر گشتیم سرے از حقیقت این معسالہ بر
 زبان راند کہ بہ مجروح استماع آن درویش دوم دست از جان برافشانند و
 من ہچنان حیران و اسیبہ جان بر جا کے مانند لکھنؤ چہ راز بود کہ شب
 از تو بزبان بگذشت + کہ روز عمر بسا مان تر جان بگذشت + بگوش صید
 ندانم زبان تیغ چہ گفت + کہ در سماع در افتاد و ہمہ ران بگذشت +
 پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ فرمود حضرت والد بابشوق
 استماع این سخن از و کے خواستند کہ بدیار او شوند بنا گاہ
 شیخ مذکور را بہمت مے از سر ہند عبور فرمایند چون سر ہند رسید
 بکاروان سراسے نزل نمود و والد مانیر و اردان جانشند بعد از
 معالفت و محالست خلوتے و رخواستند و التماس اظهار و ابراز ان
 سر بستہ راز نمودند شیخ آن را بیان منہ نمود چون والد ما از نزد شیخ
 بیرون آمدند شیخ جمیل الدین کہ فاضلے صاحبہ کے بود کہ از خلفای
 والد ما از ایشان پرسید کہ استفساران نمودند فرمودند بلے مسالت
 نمود کہ آن چہ بود منہ نمود ہمین سکہ کہ ما برانیم و حال و مشرب
 ماست یعنی این ہمہ کہے نماید واحد حقیقے است کہ لغوان کثرت نمودار
 گشتہ لیکن چون آن درویش را لوحے بود ساوہ و این راز منہ جاہ
 بگوش اوسر نہادہ حوصلہ اش تحمل آن را بر تافتہ و براہ ہلاکت شتہ

و شیخ عبدالغنی چون عالم بود و صاحب تمکین و آشنای این راز خانہ
 برانداز برجائے بماند پس حضرت ایشان قدس سرہ بتقریب نسبت
 توحید معارف علیہ بر زبان راندند و درین اثنا فرمودند گاہ باشد کہ پیش
 از ظہور حقیقت توحید کہا ہو بعض مبتدیان و متوسطان را از استیلائی
 محبت کہ از اقتضائے آن استیلا آئست کہ غیر محبوب نیز در نظر محب
 محبوب سے در آید کثرت موہومہ منفیہ بکسوت و عدت ہویدا کردو
 مثل این در عشق مجاز نیز واقع است چنانچہ حضرت والدہ ماجدہ سرہ
 از درویشی حکایت کردند کہ مے گفت وقتے در شہری بر اہی میرتم
 نظرم بنا گاہ بریکے از نشائے جمیلہ افتاد کہ بطرف بام خویش خرامش
 مے نمود بچرو دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من در آن
 حالت چون بر خود نگریتم لباس او را بہمان رنگ و صورت کہیت
 و کیفیت در بر خویش یا شتم بے چنانکہ از نظر اکیان شرمگین گشتم و
 خویش را کنارہ جستم بے ع در عشق چنین بوالعجبے باشد + پس حضرت
 ایشان قدس سرہ العالی فرمودند چگونہ اشیا می متکثرہ عین
 واحد حقیقے بود کہ کثرت موہوم است یعنی حضرت حق سبحانہ ظلال اسما
 و صفات خود را از مرتبہ حس و وہم بقدرت کاملہ نمودی و القابی بخشیدہ
 و عالم نامیدہ و اما در خارج بحقیقت موجود سے نیست جزوات و صفات
 حقیقہ او سبحانہ و موہوم چگونہ عین موجود حقیقے بود و تحقیق این بحث در
 مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعددہ بتدقیقات عالیہ و تمثیلات
 واضحہ نگارش فرمودہ من اراد الاطلاع بہا تفصیلاً و اجمالاً فلیرج
 الیہما علماً و حالاً باجملہ حضرت مخدوم گرامی حیات را بہ افادت و افاضت

باسجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید با وجود کثرت تلامذہ ہیج کی
 را بخاوسے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانہ از بازار خود می آوردند بدگرگی
 تجویز نمے فرمودند و در حلقہ زندگانی راجیان با تبعاع رسول سبحانی علیہ افضل
 الصلوات والتسلیمات بسر بردند کہ سُنَّتے از سنن رانیز مسترد و ک
 نگذاشتند تا بجاکے کہ گویند مہما ممکن از ازار پوشیدند کہ نہ سراویل و
 تعلیم ذوق بالین بر پائے کردند کہ پائے اقرار با وجود اتیان طاعات
 مسنونہ و دعوات ماثورہ بعضے و طائف اوراد مشائخ طریقت اکہ منافی
 غریمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادند کہ حضرت ایشان را
 قدس اللہ سرہ العالی توفیق عبادت ناقلہ از والد ماجد بود و چنان کہ
 بعد ازین در منقصد گذارش آید از بس کہ بہت ایشان ہمگی بر التزام غریمت
 واجتناب رخصت بودہ با آنکہ سلوک این راہ در سلاسل دیگر گروہ بودند
 و ببرکات آن طرق نسبتہای علیہ رسیدہ کما مر لیکن غایت اخلاص
 و نہایت اشتیاق سلسلہ شریفہ عالیہ نقشبندیہ قدس اللہ سرہ را بہا لہا
 ظاہر میساختہ اند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم قدس
 سرہما نقل میگردند و فرمودند چنان معلوم ہاگر ویدہ کہ مرکز این واثرہ
 و شاہراہ این بابو بہ بدست این طائفہ علیہ نقشبندیہ افتادہ و نسبت
 ایشان فوق ہمہ نسبتہا ظاہرے کرد و نیزے فرمودند با وجود کہ از سائل
 اکابر آن طرق سینہ بر او ضاع و اطوار و اسرار ایشان بہرہ یافتہ اما ہموارہ
 از خواہان انیم کہ یکے از کار شناسان و راہ نمایان این سلسلہ راجع سبحانہ
 بدیاریار ساند یا مارا بدیاریار و بروتا از برکات صحبت او اقتباس انوار
 ایشان نمایم پس حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی فرمودند کہ من

فرط آرزو مند می ایشان را به حضرت خواجہ مخوم رضی اللہ عنہ والدین محمد الباقی
 قدس اللہ سرہ الاقدس معروض داشتیم فرمودند ما را نیز شوق دیدن
 ایشان بود چون بسہ ہند رسیدیم چیرے از ایشان گرفتیم مانا کہ بسکے
 از دست راستے آن حدود شریف برودہ بودند راستہ حروف گوید چون
 این حکایت مذکورہ را از حضرت ایشان قدس سرہ شنفتیم با خود گفتیم
 ایام بر دیگرے از کبار مشائخ سلاسل آخر از حضرت ایشان جمال نسبت
 نقش بندید جاوہ گر شدہ باشد یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون
 از عتبہ علیہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ بشہر ربہان پورا آمدیم
 حضرت شیخ عیسیٰ سندھی کہ از اعظم مشائخ آن دیار بود و جامع علوم
 حال و قال و صاحب تفسیر الانوار و خلیفہ شیخ لشکر محمد کہ وے خلیفہ
 شیخ محمد غوث بود کہ بچل احوال این عسزہ در مقالہ زاہدہ انشاء اللہ تحریر
 خواہد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالے در سنہ احدی و ثمانین بعد
 الالف از جہان رفتہ بود بہ تقریب نزد فرزندانش رفتیم فرزند بزرگ
 او شیخ عبدالستار کہ صاحب سجاوہ اوست و جوان و قابل و فاضل
 و صاحب دل گفت والد و شیخ ماوراء اواخر عمرے گفت چنان معلوم باشد
 کہ خلاصہ نسبتہاے مشائخ طرق نسبت نقش بندید است و اسکاال
 خود را بران نسبتے و اریم گفتیم انک گواہ عدل و یکر بدیدار آمد
 درین مدعا شاہدین عدلین بروے کار آمد اکھد شد و المنۃ حضرت
 مخدوم را در علوم دینی کتب شایستہ است و در اسرار یقینی رسائل خمسہ
 ازان جملہ است کتاب کنوز الحقائق و رسالہ اسرار القشید کہ بسا نکات
 عالیہ و ران بقلم بیان آمدہ نفع اللہ سبحانہ الطالبین بہا و پرشناسندگان

جو ہر سخن ہو پیداست کہ آنہم مفاضل از حضرت و اہب العطا پاست و جناب
 مامور بدان نگارش و املاست چنانکہ خود و در عنوان آن رسالہ شریفیہ این
 معنی را اظہارے نماید آنجا کہ فرماید ہذا اسرار التمشہد فی معراج النبوی
 صلی اللہ علیہ وسلم افاضہ اللہ سبحانہ علی بقیضہ القدیور و فضلہ العظیم
 فابرہتھا امتثالاً بأمر المفیض الحکیم این حقیر نکتہ ہا سی چند ازان ایراد بینمایم
 و اگرچہ آن رسالہ تباری زبان ست اما این جا بر خے ازان ترجمہ فارسی سینہ
 بعرضہ تحریرے آید ب طلب معراج کہ متضمن رویتہ است بلسان استعداد
 آن حضرت است علیہ الصلوٰۃ والسلام از غیر سوال لفظی زیر کہ و عا بلسان
 استعداد و الزم و اتم است مراستجابت را و الہذا موسی علیہ السلام ممنوع
 گشت از رویت با سوال لفظی زیر کہ پیش از استعداد و آن طلب نمود
 فی معنی لتحیات اللہ و الصلوٰۃ و الطیبات ہی ظہار الکمال بصفات
 الجمال و نعوت الجلال مجیع الانواع و بمجیع الاعتبارات للذات الیتم جمع
 لجمیع الکمال المنزک عن النقص و الزوال فانہ باعتبار قوالی و فعلی و عالی
 اما القوالی فکا ظہار الانسان عظمۃ الحق سبحانہ و کمالہ باللسان و اما
 الفعلی فکا متثال لأمس و اجتناب لنواہی بایتان الاعمال لبدنوا لافعال
 الجسمی من العبادات و انواع الخیرات و استعمال کل عضو فیما خلق لہ
 ابتغاء لوجه اللہ سبحانہ و تعالی و اما الحالی فکا اشتغال القلب الروح
 بکسب الکمالات العلیہ و العلییۃ و التخلق باخلاق الالہیہ فان الانسان
 مامور بہ بصیر الکمالات مملکۃ نفسه کما و در فی الحدیث تخلقوا
 باخلاق اللہ ہذا بالنسبۃ الی مقام الفرق اما بنسبۃ مقام الجمع
 فالقول کذکرہ سبحانہ تعریفات ذاته بکمالات صفاتہ فی ضمن

الحروف والكلمات في الكتب المنزلة والفعل فكما ظهر جماله وجلاله من
 الغيب إلى الشهادة ومن الباطن إلى الظاهر من العلم إلى العين والحال
 كتجليه سبحانه وظهوره على نفسه بالفيض الاقدس وباعتبار ذات
 وصفاتي وانعالي فالذاتي كذا الحق سبحانه بصفة وجوب الوجود وانه
 متردد عن الكل وسائر في لكل بالكل اي ما جديته جميع كما لانه واسمائه
 وصفاته بحيث لا مفاصلة في الاشياء كلها اعلاها واسفلها من هذه
 المثبتة اصلا والصفات كذا سبحانه بصفة العلم وبصفة القدرة
 والافعال كتعظيمه سبحانه باللسان او بالجنان بصفة الخالق والراقي
 او غير ذلك من الاسماء والصفات الفعلية والمعتبر عند العرفاء المحققين
 والثناء الذاتي فانه شامل لجميع وجوه التعظيم واصناف الكمال بخلاف
 الثناء الاسمائية الوصفية والفعلية فانه يوجب التقدير والتقييد
 ونظير ذلك في مواضع اين كتاب قلمي فيما يدركه من اراء وانت كراين
 شئرا كه التحيات لله الخ بوزان حضرت صلى الله عليه وسلم بقرب من
 محمول وايريم كه حق سبحانه فاعل بود وبنده الت به بقرب نوافل كره بنده فاعل
 بود وحق سبحانه الت لانه لما تفرقة عليه الصلوة والسلام وارتفع من
 البين استحال ان يستند اليه شئ فيما يظهر منه فانما هو من الله
 سبحانه وتعالى لا كالة كقوله عليه الصلوة والسلام لا احصى ثناء عليك
 الخ وان الحق ينطق بلسان عمرو يمكن ان يجعله من قرب النوافل ينزله
 اليه وارضا له نفسه في لبين انكسار له واظهار العجز تام نجا كس
 وان كرتامى كند باخواجه كرامى او يجعل لوجه الموهوب له من
 الحق سبحانه بدل وجوده مضافا اليه وان كان من الحق سبحانه وبالغته

فی التزیه اوباعتبار مقام والد ورت فی المقامات الثلث من قرب النوافل
والفرائض والجمع منہما من غیر تقید بواحد منہما وهذا هو مقام ادا
المختص نبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ودر خاتمہ این رسالہ شریفہ بر قلم
محترم آورده کہ مراد دل بعون اللہ سبحانہ چنان می آید کہ امر بقراءة تشهد در
آخر نماز تذکیر وایذان است بر آنکہ نماز معراج است مومنین را پس نیز اوار
آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ زقت اللہ

سبحانہ تعالیٰ جرقہ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ و امر بصلوۃ بعد از
تشہد بر آن سرور رسید البشر اعلام است بر آنکہ معراج مومنین متابعت محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وادای حق لغما است کہ رسیدہ مسلمین را بہین
ہدایت و متابعت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تہنیت است بر آنکہ چون حضرت

شکرک بخشید است را بہ تشریفات معراج فیضی از ان یصلو اعلیہ فی معراجہم
و نیز ایاست بر آنکہ اگر چند کمال است بہایت مرتبہ کمال عروج نماید بیرون
نمیروند از رقبہ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام و نمیرسد بہایت ایشان بہ
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارت الی ان منتهی معراجہ الی النبی
علیہ الصلوۃ والسلام و منتهی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی اللہ

سبحانہ و تعالیٰ و تعظم الاثری انہ علیہ الصلوۃ والسلام و انشی علی اللہ سبحانہ
فی لا ابتداء لقوالہ الخیات لہ الخ والمؤمنون امر و ابا الصلوۃ علیہ

الخیات والتسلیمات فی منتهایہم بعض فوائد کہ حضرت ایشان اند

والد شریف خود نقل کرده اند حضرت ایشان قدر اللہ سرہ العالی حکایت

کردند از حضرت والد کہ فرمودند یک بار شیخ جلال بدین شیخ زکریا لیدین فتمہ بود

شیخ رکن الدین آن کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاہدہ
 او سبحانہ تعالیٰ درین نشانیہ چشم سز و چه چشم سز خرابیگان بہرہ دار و در میان
 نہاد شیخ جلال گفت این سخن مبتنی بر سزا سزا راست است این توجیہ شیخ
 رکن الدین را خاطر نشین نگشت حضرت ایشان قدس سرہ فرمودند کہ
 من از حضرت والد پیر سیدم آخر شما و شیخ رکن الدین آن را چگونہ توفیق
 دادید و بر چه تقریر نہادید فرمودند سالہامی بسیار گذشتہ بخاطر نماندہ اما
 آنچه الحال بردل می آید آنست کہ در مقام اتحاد ہمین یقین است پس چنانچہ
 ہر کس را بخود می باشد چہ مشہود و اثینت می طلبد و مشاہدہ معارف میجوہ
 مشہد حضرت ایشان قدس سرہ در مکتوبی نگارش فرمودہ اند کہ از اول
 بزرگوار خود شنیدہ ام قدس سرہ کہ می فرمودند اکثر از گروہای ہفتاد و دو ملت
 کہ بہ ضلالت رفتہ اند و راہ راست کم کردہ نشای آن دخول در طریق
 صوفیہ است کہ کار را با انجام نارسانیدہ غلطیا کردہ اند و بضلالت رفتہ
 مشہد ہم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم شریف آورودہ اند حضرت والد بزرگوار
 قدس سرہ می فرمودند کہ در علم سلوک رسالہ دیدہ ام کہ در آنجا نوشتہ کہ
 در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و حد وسط نگاہ داشتن و وصول
 بہ مطلوب کافیت با این مراعات ہیج احتیاج بذکر و فکر نیست من خواہم
 از زبان صداقت نشان مخدوم زاوہاتی عالی نشان و عین بزرگوار ایشان
 شنودم کہ فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق حضرت مخدوم کچہ انول
 و زاویہ جمول ایشان درآمدہ می بیند کہ آنجناب مقبول و مقطوع الاخر افتاودہ
 چنانکہ ہر عضوی از اعضای شریفہ جایی سر نہادہ آن در ویش بعقیدہ آنکہ
 از وزوی یا دشمنی این معاملہ با ایشان ظہور یافتہ ہر اسان و نوحہ کثان و

خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده و یکری را خبر کرده چون آن هر دو بار
 بان مجره و آمده اند حضرت مخدوم راحتی و سالم و جالس و مراقب یافته اند ویران
 و گریان و در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت که رو با آنها فرموده تا با بحیات
 عاریت وین همان باشم افشای این راز غمی نماید چون از آن پرسیده اند فرموده
 امری بود که بیان را پیرامون آن راه نیست ولیکن زبان حال مخدوم مترنم
 بود و باین ابیات عارف روم سه دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می کشد + عراق
 در یاتیم ما را موع و ریامی کشد + نیست غزایمیل را بر عاشقان او رهی + عاشقان
 دوست را هم عشق سودا می کشد + تشنگان نعره زنان پالیت قومی لعلیون + خفیه
 صد جان میدهد و دل را پیدای می کشد + بس کنم من چون بگویم سیر قتل عاشقان +
 ز آنکه منکر خویش را از خشم و صفرا می کشد + چون قلم بچرخ شهادت کبری رسید
 اکنون منرا و آراست که زبان قلم را از ذکر موت و شهادت کبری بزرگ موت
 صغری آریم چون حضرت مخدوم حجازه حیات را بدروازه حد و نشانین رسانید
 که انبای آن بلسان نبوی عقاب را کشاند نفس نفیس ندای ارجی را اجابت
 فرمود و کان ذلک فی السابح سنة بعد الالف بیرون شهر سر میزند
 جانب مغربی بمغرب تراب چون آفتاب سرد کشید رحمه الله علیه رحمه و سعة
 فقیر تاریخ انتقال ایشان را چنین یافته و نظم نموده را عیبه آن شیخ که بود
 اعلم اندر هر فن + جانش گهر ستر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود و علم و عمل +
 تاریخ وصال او بگو شیخ زمین + حضرت ایشان میفرمودند زمان احتضار و ال
 بزرگوار حاضر بودم در آن سکرات و غمراست ناگاه بر زبان مبارک رانند که
 سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت شیخ
 ابن العزلی دانسته با ستفهام معروض داشتیم که شیخ ابن العزلی فرمودند شیخ ما

شیخ عبد القدوس گفت آن کلام کدام است بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن
 اینست که گفت حقیقت او سبحانه هستی مطلق است اما کسوت کونیہ خاک و پریم
 محبوبان می اندازد و دور و دور می سازد و بعد از آن معروض داشتیم که ما برابر امری
 دلالت نمایند و وصیت فرمایند که بران باشیم فرمودند ترا بر همین سخن وصیت
 میکنم و هم حضرت ایشان فرمودند که چون بارها حضرت والد ماجد ما را بر زبان
 شریفه بیکذشت که محبت اہلبیت حضرت خاتمت علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التحیۃ
 را در حرز ایمان و حسن خاتمه مدخلتی عظیم است ہنگام نزع ایشان من آنرا فریاد
 ایشان را و فرمودند الحمد للہ والمنة کہ مرثیہ آن مجتہد و غرق آن دریای نیست
 سے الہی بحق نبی فاطمہ کہ بر قول بیان کنیم خاتمه حضرت حق سبحانہ جناب
 محمد و ما مطابقاً بشیخ عبد القدوس رحمہما اللہ ہفت پسر عطا فرمودہ بود حضرت
 ایشان فرزند چہارم اند و مرکز آن دائرہ اینچہارم می توان گفت کہ از آن آن
 حضرت رابع آمد کہ در مراتب حساب مرتبہ رابع مرتبہ الف است و آن حضرت
 مجد و الالف و آنحضرت آفتاب فلک ولایت اند شمس کہ نور و اعظم نجوم است
 مقام او فلک رابع و ہمہ برادران ایشان مردم فاضل و صالح و مستند از فضیلت
 بہرہ و بلوہ اند چنانکہ آن فقرہ شریفہ حضرت خواجہ کہ در ذکر احوال حضرت ایشان
 قدس سرہ باید بر حسن استدرا و برادران و فرزندان ایشان دلالت نماید یکی
 از اخوان آنحضرت شیخ شاہ محمد بود بسال از ایشان بزرگتر تربیت از والد
 شریف خویش یافته بود و از علم ظاہر و نسبت باطن پدید بزرگوار حفظ فرار گرفته از
 زبان و نشان حضرت ایشان قدس سرہ شنودم کہ فرمودند والد ما بارہا
 فرمودندی شاہ محمد و قال و حال تلمیذ رشید ما است ہم حضرت ایشان روح
 روح الغریز فرمودند ہنگام امتحان این برادر من بر سر او حاضر بودم ناگاہ مسمی

کرو موجب آن پرسیدم گفت حقیقت محمدی علیه السلام بر من منکشف گردید و شاہد
 آنم انکہ شد علی الاحسان و دیگر از برادران آنحضرت شیخ محمد مسعود بود کہ تلقین فکر از
 حضرت خواجہ بابی باشد طاب تربتہ گرفتہ بود و از برکات نظر کیمیای اثر آن حضرت
 بحالات و مکاشفات رسید چنانکہ از آن فقرہ کہ حضرت خواجہ قدس سزہ در
 عنایت نامہ کہ بجناب مخدوم زاوہ بزرگ خواجہ محمد صادق علیہ الرحمۃ ارسال
 فرمودہ اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نمودہ اند ہویدا است و آن فقرہ آیت
 مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتباری نگیر و کشف صوریہ محل خطا و لغزش است
 سعی کند کہ حضور مع اللہ ظہور یابد و دوام پذیرد ہر چند کہ عالم صاف شدہ باشد و
 معنی نورانیت نیز از نظر بصیرت اسقاط یافتہ و رکاز و سعی باشد کہ جذبہ حضور
 ایشان و بیکر است در آن موطن از ماسوی نامی و نشانی نیست گاہی بالکلیہ
 و اکثر بالاصالہ بوجہی است از شمش جہت معرا گاہی فوق بہت خصوصیتہ کہ
 عرش مجید راست در وہم می آید و گاہی ہمہ جہات را فر و میگردد معنی و اللہ من
 و را ہم محیط بظہور میرسد و اگر صور معنویہ و اشکال صوریہ محو نشدہ اند و مجموعہ را
 و خیال بے اعتبار افتادہ و در ہمین وقت نزو و ریافت صور خیالیہ ہوالا اول
 و الآخر در میان می آید و اگر در وقت فر و رفتن آن توجہ ہمہ جہات را یا اکثر را
 صور و اشکال بالکلیہ محو شود و صفای اتم بظہور رسد و معنی لیس فی الدار غیرہ
 و پار و در جلوہ آید ہوش باید بود کہ کسوت معنویہ در میان است لا اقل صفۃ حیوۃ
 و ہستی اکنون یک و قیقہ دیگر شناسند کہ در وقت ظہور و اللہ من و را ہم محیط
 می تواند بود کہ ہمچنین کسوتی در میان و می تواند بود کہ بالکلیہ نظر محبتش مجر و
 شدہ باشد باری حقیقہ مقصود و ریافت و ادراک نمی آید آنجا عشق و محبت است
 و تصفیہ نیز از ماسوی الی آخر الکتوب الشریف و برادران و دیگر حضرت ایشان

که از آنحضرت کمتر اند و خدمت ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ورند
و از فضائل صوری نیز با نصیب اندیکی شیخ غلام محمد و دیگر شیخ مودود است و در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بنام مشارالیهما مکتوب شده اند از جمله است این
مکتوبات که بشیخ مودود مرسل داشته اند آنندم که بحسب حصول اسباب نبویه
بارباب عنما محشور بوده هوای برادر و فقنا اللہ سبحانه و ایاک فرصت حیوة بسیار
قلیل است و عذاب ابدی متفرع بران حیث باشد که کسی این فرصت را در
تحصیل امور لاطائل صرف نماید و ملتمز الامم نخلد گردد ای برادر مردم از اطراف
و جوانب در رنگ مودود ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را ناشناخته و طلب
دنیا و دین بذوق میدوید و بشوق خوابان حصول آئیند احمیار شعبه تن الایمان
حدیث نبوی است علیه من الصلوة افضلها و من التسلیمات اکملها ای برادر
این نوع اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت شدنی الله که امر در سر بند میسر
است اگر گرد عالم گردید معلوم نیست که عشر عشر این دولت پیدا آید شمه از آن
ماجرای حاصل کنید و شما این چنین دولت را مفت از دست و اید و از جوان
نفیس بجز و موز و رنگ طفلان اکتفا نمودید عشرت باد اهرار شربت با و ا
ای برادر تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بریا نکلند از
آن زمان علاج چیست و مدارک بچه بود و ملا فی چه چیز حاصل آید غلط کرده اید
خطا نمیده اید به لغت های چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباس های نفیس و
فریب فریب نخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه
در آخرت هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را و ربلا انداختن
و اختیار عذابت اخروی نمودن از عقل دور اندیش دور است حق سبحانه و
تعالی عقل و با دو مستنبه کنا و امی برادر دنیا که در بیوفانی مثل است اهل دنیا

کہ درونارت و خست مشہور حیف باشد کہ کسی عمر گرامی خود را از پی ہونفا و خلس
 صرف نماید و ما علی الرسول الا البلاغ **فصل دوم در بیان ولادت صوری**
 حضرت ایشان قدس اندر سترہ الا قدس و بدایت حال آن حضرت از تحصیل
 علوم دینی و استفادات یقینی از پدربزرگوار خود رحمہ اللہ وغیرہ تا ذکر وصول
 ایشان بشرف صحبت خواجہ عالیشان طاب ثراہ منقول است کہ حضرت مخدوم
 چون ہوارہ بسیاحت و انقطاع میل داشتند و ہجرت وطن میکردند اکثر دور
 بلا و بقیاع بسری برزند چنانکہ چند گاہ در سکندریہ کہ قریب اثنا و ہست کہ از
 قصبات مشورہ ہندوستان است بطریق نشر علوم شرعیہ و ادای عبادت
 سنیہ اشتغال داشتند چون انوار صلاح و آثار معرفت بر جبین مبین ایشان
 لایح و لامع بود روزی عورتی صالحہ کہ از قبائل شراف آن دیار بود بوقت
 صادقہ اتصاف داشت مشاہدہ جمال و کمال ایشان کرد و التماس نمود کہ
 من در کنار تربیت خود خواہی داری دارم کہ کان جواہر عنفت و روح عصمت است
 میخواہم کہ در جبالہ عقد شما منتظم گرد و امید دارم کہ این التماس پذیرای قبول شود
 چون علاوت تفرید و ذوق تجرید بر باطن عالی ایشان غالب بود فی الحال
 بقبول لب نکشادند و عذر خواستند التماس با ہتمام پیوست و چون موافق تقدیر
 و رضای خداوندی بودہ بر منصفہ قبول رسید اورا اور عقد خود منتظم ساخت
 و چند گاہی آنجا بسر بردند فلا جرم حق سبحانہ و تعالی از برکت نیکو گمانی و نجستہ
 نیستی آن مخدرہ صبیہ مخدرہ اورا مطلع بیضا و صدف در یکتا گردانید
 یعنی چون حضرت ایشان بزرگی را از ان صا کہ بطہور آورده این قصہ
 شبایت تمام وار و بقصہ ثابت والد امام انام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ عنہما
 کہ بزرگی از اتقیاسے کوفہ صبیہ طاہرہ خود را بلا خطہ کثرت و رع حضرت شایستہ

بقصد در آورد و چنانکہ در حیرۃ الفقہاء و دیگر کتب معتبرہ مذکورست تا حق سبحانہ انجا
 بمین آن گمان نیک شمرہ چون امام الائمہ سراج الامم رضی اللہ عنہم بوجود
 آورد و اینجا بعنایت او تعالی چون این قطب ربانی منور الف شامی تقدس
 سرہ ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدستہ از تقریر شریف حضرت
 ایشان کہ تخمین میفرمودند و نیز این بندہ از بعضی معمران اقربا ہی ایشان
 شنوده چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنہ احدی و سبعین و
 تسعمائے وقوع یافت کہ کلمہ خاشع بیان آن سال سعادت قرین نماید و این در
 بلدہ شریفہ شہر ہند بودہ کہ از اماکن معمورہ مشہورہ روح افزای مملکت ہندوستان
 و مرکز آن دیار برکت آثار و ہم در ایام طفولیت ہر کہ ایشان را میدیدہ بہ مضمون
 کہ یہ بکا و زیتہا یضی و لم تسمہ نازبان حال و قال مے کشودہ و حضرت
 شاہ کمال قادری کہ ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصہ و حق ایشان
 مرعی میداشتہ تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو
 دادہ چنانکہ والدہ ماجدہ ایشان از غایت بے آرامی ایشان را بخدمت
 شاہ بروہ التماس و عافی صحت نمودہ حضرت او علیہ الرحمہ جبذہ و
 شورش تمام بر زبان مبارک راندہ کہ خاطر جمع دارید کہ این طفل عمر و راز
 خواہد یافت و عالم عامل و عارف کامل خواہد شد و مثل سن و تو از
 دامن این بسیار خواہند برآمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار بوالہ حضرت
 ایشان رحمہ اللہ انفاس بشارت اساس و حق حضرت ایشان فرمودہ
 حضرت ایشان ہفت ہشت سالہ بودہ اند کہ شیخ کمال از جہان انتقال
 نمودہ حلیہ مبارکہ شیخ را بخصوصہا بنجا طر عا طر داشتند و آن خانہ کہ
 مصحوب والد بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشستہ بودند نیز با و ایشان

بود با بکلمه چون حضرت ایشان بدستمان شده اند باندک روز حفظ قرآن
 نموده تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روز توجہ نفعی
 تمام روی داده چنانکه سخنان دقیق را علمای تحقیق می فرموده اند و بعضی
 مواضع کتب و قیقه عبارات و لکث کشاوه مشکلات را تحریر می فرموده بیشتر
 علوم را نزد پدر بزرگوار خود و اندک را پیش بعضی علمای کبار آن روزگار
 گذرانده اند و بسیار کتب نیز رفته نزد مولانا می محقق مولانا کمال کشمیری
 رحمه الله که از فحول دانشوران متورع بود بعضی کتب مشکله را چون عضدی
 و امثالہ خوانده اند و بعضی کتب احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیہ الرحمۃ
 گذرانده بودند و این شیخ یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرّم
 شیخ حسین خوارزمی کبری قدس سرها بود و در حریم محترمین زاد و بها الله
 شرفا نزد کبار محدثین آنجا تصحیح حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازت
 تفسیر واحدی را با جمع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز
 تفسیر مضیای و را با جمع مصنفاتش چون منهاج الوصول و غایۃ القصوی غیرهما
 و صحیح بخاری را با جمع مؤلفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد
 و تاریخ و غیر ذلک و مشکوٰۃ تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و
 قصیدہ برودہ شیخ سعید بصری و حدیث مسلسلے را که عنقریب مع الاسناد
 بیاید از عالم ربانی قاضی بملول بدخشان رحمة الله و ایت و اجازت
 یافته بودند و قاضی مذکور اجازت این کتب فرموده را با آن حدیث مسلسل
 از شیخ معظم عبدالرحمن بن نهدوم شسته که او ابامی او دوران بلا و معظّم از کبار
 محدثین بوده اند و خانہ ایشان اباعبیدیت حدیث چون بیان اسناد و کتب
 درین اوراق به تطویل می انجامد ازین میان اسناد اجازت مشکوٰۃ را با سند

نے کہ یکی از مخلصان و سربران حضرت ایشان بود

حديث مسلسل تجريري أو واما الحديث المسلسل بالاولية قال الشيخ عبد الرحمن
 بن فهد سمعته من لفظ سيدي والدي عبد القادر بن عبد العزيز بن فهد
 وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به جدي الحافظ الرحلة نعم الدين محمد
 بن فهد الهاشمي العلوي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثني به
 جمع من المشائخ الا علاموا جلهم العلامة برهان الدين الانباسي سماعاً من
 لفظ قاضي القضاة ابو الحامد المطري بقرائتي عليه بالحرم الشريف المكة و
 اول حديث سمعته منهما قال اخبرنا به الخطيب صدر الدين ابو الفتح محمد بن المبرك
 قال الانباسي وهو اول حديث سمعته منه وقال المطري وهو اول حديث
 رويته عنه قال اخبرنا به الشيخ نجيب الدين عبد اللطيف الحاراني وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به الحافظ ابو الفرج ابن الجوزي وهو اول حديث
 سمعته منه قال اخبرنا به ابو سعيد اسما عيل بن ابي صالح النشاوري
 هو اول حديث سمعته منه قال اخبرنا به ابو صالح احمد بن عبد الملك
 المؤذن وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر محمد بن
 محسن الزمادلي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به ابو طاهر احمد
 البرازي وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به عبد الرحمان بن بشير
 ابن الحكيم الصدري وهو اول حديث سمعته منه قال حدثنا به
 سفيان بن عيسى وهو اول حديث سمعته من سفيان بن عمرو بن دينار
 عن ابي قابوس مولى عبد الله بن عمرو بن العياص عن عبد الله بن عمرو
 بن العاص رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال للراحمون يرحمهم الرحمن تبارك وتعالى ارحموا من في الارض
 يرحمكم من في السماء اما اسنا وشكوة المصابيح كما بيت قياس بيكر كتب

من لفظ شقيقه سيدي عمي الحافظ جابر الله بن فهد

حدیث مذکورہ متداول و مشہور و باجائز و اسناد محتاج ترازو دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد بہ ہولفتش کثیر از وسایط کتب دیگر نیست کہ ذکر می یابد از
حضرت ایشان ماقدم سمرقند تا شیخ غزالدین بن فہد ہمان سندست کہ در حدیث
گذشتہ محرکشت لیکن شیخ غزالدین بن فہد مشکوٰۃ را ہم از شیخ تقی الدین بن
فہد الهاشمی جازہ وار و ہم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمہما اللہ قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا بہ عالیاً الشیخ الامام شرف الدین عبدالرحیم بن
عبدالکریم الحرہی قال اخبرنا بہ العلامة اما الدین علی بن مبارک شاہ
الصدیقی الساجی عرف بخواجه و قال الشیخ الاسلام بن حجر اخبرنا بہ العلامة
البنوعانی قاضی الاقضیہ المجد بن محمد بن یعقوب بلخیری و زابادی الشیرازی الحدیث
الثناعفی قال اخبرنا بہ الحافظ جلال الدین حسین والحقہ الہمام شمس الدین
المقدس قال والصدیقی الساجی اخبرنا بہ مؤلفہ ناصر السنۃ ابو عبد اللہ محمد
بن عبد اللہ الخطیب قال الساجی قرأہ واجازہ قال الاخوان اذنا فقط بعد از اخذ
این اجازت حضرت ایشان فرمودند کہ محسوس گردید کہ مراد داخل طبقہ محدثین
گردند و حضرت ایشان قدس سرہ از غایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن
محمد القاسم البنغالی البدخستانی عفی عنہما اجازت دادند این کتب مذکورہ را با حدیث
مسطور و راول شہر جب سنہ ہزاروسی و ستہ در بلدہ سمرقند اکھم شد علی
ذلک بعد از استماع بندہ حدیث مسلسل مذکور از حضرت ایشان جناب
مخدوم زاوہ جامع الفنون حدیث قدیم العیون خواجہ محمد سعید سلمہ قدس سرہ نکات زیبا
اشارہ نمودند و آن این بود کہ فرمودند در وصول حدیث رحم و یرحم مسلسل
با لاویۃ بحضرت ایشان ایما می ست بانچہ آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب
در فرمای و چشمی از مرتبہ و معاملہ خود اشارہ نموده اند فہم من فہم چون حضرت

ایشان از استفاوه معلوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
 رخت بپسند افاده کشیده اند و در تمام طلبه علوم را از برکات خویش بهره ور
 گردانیده و بعضی رسائل شریفه تباری و بفارسی و در غایت بلاغت و فصاحت
 تصنیف فرموده که از ان جمله است رساله تملیله و رساله رد مذہب شیخ شنیعہ
 با آنکہ در ان ادقات ارباب تشیع در ان بلاد در غایت حشمت و جاه بودند و
 بسطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین و ارباب دین در نهایت
 عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام کہ حضرت ایشان را حضرت حق سبحانہ
 عطا فرموده بود ملاحظہ این و آن در خاطرشان خطور نمی بود و از ان راه کہ
 ابو الفضل مشهور را باہل فضل سری بود و فضلا را بضرورات لازمہ بوسے
 آمد شد می شد حضرت ایشان بہر ان وقت مکرر بجلس او در آمدہ بودند
 و وی بر وفور فضائل کثیرہ ایشان اطلاع یافته رعایتہا می نمودہ چنانکہ
 یکی از تلامذہ او با این فقیر گفت وقتیکہ از آشنایان خود کلمہ چند فرستم
 می نمود آن جاہ تقرب نقلی کہ از حضرت شیخ شنودہ بود فقرات کثیرہ در تصنیف
 شیخ تو بقلم آورد دیگر می از صاحبان او گفت روزی کہ حضور شیخ تو در
 مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفہ و علوم ایشان کشود و در ان
 سبائتہ فراوان نمود چنانکہ عائد می شد بتوہین علمای دین حضرت شیخ تو
 سلمہ اللہ از جنون اسلام تحمل نہایست نمود و فرمود کہ امام غزالی قدس اللہ
 سرہ العالی در رسالہ شریفہ منتقد عن الضلال برکاشتم است کہ از علومی کہ
 فلاسفہ خود را واضح آن میدانند آنچه بکاری می آید چون ہیئت و نجوم و
 حکمت و طب آنرا از کتب انبیاء ما تقدم و کلام ایشانان سرفہ نمودہ اند
 و آنچه زادہ طبع ایشان است چون ریاضی و امثالہ بچہ کار دین می آید

ابو الفضل چون این شبند و متغیر شد و گفت غزالی نامتقول گفت حضرت شیخ
 تو نیز از استماع این حروف او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت بر خان
 فرمودند اگر ذوق صحبت ما اهل علم و ادبی ازین حرفهای دور از ادب زبان
 باز دار و بر رفتند و چند روز بعد مجلس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده و
 معذرت خواسته طلب نمود و نیز روزی حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض
 بر او در آمده اند که در تحریر تفسیر غیر معجمه بوده چون ایشان را دیده خوش
 گشته و گفته خوب رسیدید موقف منی از تفسیر پیش آمده که آن را به حروف
 غیر معجمه تاویل و تفسیر نمودن متعسر شده من و ماغ بسیار سوختم اما عبارات
 و نحوه بدست نیامد حضرت ایشان بانکه عبارات بی نقطه و وزیده بودند در
 ساعت مطالب کثیره صفحه در کمال بلاغت بزرگداشتند که فیضی در حیرت نیست
 و مطالب از تحریر این حکایت آنست که آثار حمیت و غیرت ایشان همدران
 ایام که بسلوک طریق صوفیه نه در آمده بودند بر این قسم مردم چنان بود و صحبت و
 همیت ایشان بر آنها چنین در عنوان رساله روشیه که در آن ایام مرقوم شده
 نگارش نموده اند که چون در آن آثار رساله که شیعه در وقت محاصره مشهد که
 عبداللہ خان اوزبک نموده بود و بعد از آن ماوراءالنہر نوشته بودند در جواب
 رساله آنها که در باب تکفیر شیعه و اباحت قتل ائمه اهل ایشان و مسلمانان
 بود باین حقیر قلیل البضاعت رسید که حاصلش بعد طی مقدمات بلذت
 تکفیر خلفائے ثلاث است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عایشہ صدیقہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہا سه ترسم این قوم که بر درویشان می خندند و در سر کار
 خرابات کنند ایمان را + بخاطر فائز قرار یافت که در حل شبهات و آیه
 اینها و تحقیق مذہب فرقه ناجیه رساله نوشته آید تا ساده لوحی از مقدمات

فرخرفہ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد و حضرت بحسب توفیقہ سبحانہ واللہ المستعان و علیہ التکلان و بعضی از طالبہ شیعہ کہ متر و داین حدو بودند باین مقدمات افتخار و مباہات می نمودند و در مجالس امر و سلاطین این مخالطات شہرت می دادند و این حقیر در ہر مجلس و معرکہ مشافہہ بمقدمات معقولہ و منقولہ روانہ می کرد و بر غلطہا سے صریحہ ایشان را اطلاع میداد اما حمیت اسلام و رک فاروقیم باین قدر رو و الزام کفایت نکرد و سوزش سینہ بے کینہ تشفی نیافت و بنحاطر فائر قرار یافت کہ اظہار مفاسد ایشان و ابطال متاع عام بہ بحث انتہی کلامہ در آن ایام کہ ایشان باگرہ تشریف برودہ بودہ اند چون آمدے بران گذشتہ والد ماجد ایشان از شوق دیدار این فرزند فرشتہ مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگرہ آمدہ اند یکی از فضلا سے آن یار بزیارت ایشان آمدہ رسید کہ باعث این تصدیع چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند و بلند شیخ احمد سلمہ اش چون وی را بنا بر بعضی ضروریات نزد آمدن میسر نہ بود ما آمدیم ع یوسف نزد و کنعان یعقوب برون آید + چون والد ماجد ایشان با ایشان الفت تمام بودہ و از جان غریخو و غریزے داشتہ اند و ہمیشہ بہ صحبت ایشان مشغوف بودہ اند و از وقایع علوم دینی و اسرار یقینی در میان مے آوردہ اند حضرت ایشان نیز بعد از آن سفر مذکور بوطن مراجعت نمودہ ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شدہ اند و یکی اقتباس انوار آن بزرگوار عالی مقدار کردیدہ و فوائد باطنیہ کثیرہ از ایشان دیدہ چنانکہ خود در رسائل و مکاتیب تصریح بان نمودہ اند از ان جملہ است آنکہ در فقرہ نخستین از رسالہ مبدؤ و معاد نوشتہ اند کہ

یا بدکشان تا زمانی کہ در فید کلمات نیاید و در حین تحریر نہ در آید قائمہ نام و وقع

این درویش را پایه نسبت فرودیت از پدربزرگوار خود حاصل شده بود و پدربزرگوار اورا از غزیری که جذبہ قوی داشتند و بہ خوارق مشہور بودند بدست آمدہ بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافلہ خصوصاً ادای صلوٰۃ نافلہ مدوی از پدرومی سست و پدربزرگوار اورا این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند حاصل شدہ بود و انتہی مراد حضرت ایشان از ان غزیر کثیرا جذبہ و انخوارق شیخ کمال قادری مذکور است و از غزیر دیگر کہ در سلسلہ چشتیہ فرمودہ اند شیخ عبدالقدوس مذکور جمہما اللہ سبحانہ و حضرت ایشان بی واسطہ والد بزرگوار ازین آن انظار حضرت شاہ کمال کہ در طفولیت دیدہ کردہ اند بہر با از نسبت قادریہ یافتہ بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریف حضرت خواجہ بانی تبارت قدس سرہ با ایشان خرقة و نسبت کاملہ اجازہ از روحانیت حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیدہ و بیان این قضیہ یعنی حصول خرقة و نسبت تمام و اجازت آنکہ خدمت شاہ سکندر کہ نمرۃ حضرت شیخ کمال بود و نائب مناب ذوالکمال آن بزرگ دین روزیکہ حضرت ایشان در حلقہ مراقبہ با یاران نشستہ بودند از کتقل آمدہ خرقة متبرکہ کہ حضرت شاہ کمال را بروش حضرت ایشان نہادہ چون حضرت ایشان چشم کشادہ اند شاہ را دیدہ اند بہ تواضع معانقہ نمودہ اند شاہ گفت چند مرتبہ می شود کہ در معاملہ از حضرت جد خود شاہ کمال مأمور می شوم کہ خرقة مرا بہ سلطان کہ حضرت شما باشید برسان بان کہ مرا مشکل بود خرقة متبرکہ ایشان را از خانہ بر آوردن باز یکسے وادن لیکن چون بتاکید مأمور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقة را پوشیدہ

بحکم سر آوردن رفتند بعد از مدتی کہ بیرون آمدند بعضی مکرمان اسرار
 گفتند کہ بعد از پوشیدن خرقہ حضرت شاہ کمال قضیہ عجیب رو دادہ
 و آن اینست کہ خون خرقہ را پوشیدم حضرت شیخ ابن والا بن سید عبد القادر
 جیلانی راضی افتد عنہ دیدم کہ با خلفای کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمہم
 حاضر شد ندعوث ربانی دل مراد تصرف خود آوردند با نوار و اسرار نسبتہا کے
 خاصہ خود منور گردانیدند و من غرق بچہ آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
 آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معاملہ رفت ہسم در غلبات آن
 احوال ناگاہ بردم کہ خطور نمود کہ تو مرتبے اکابر نقشبندیہ بودے و ملاک
 امر تو نسبتہا سی آن بزرگان بودا کنون این صورت گرفت بجزو این
 خطور دیدم کہ مشائخ سلسلہ شریفہ نقشبندیہ و خواجہ جہان خواجہ عبد الحق
 تا حضرت شیخ ما خواجہ باقی باشند قدس اللہ اسرار ہم در رسیدند بر کار
 من در مشاجرہ افتادند اکابر نقشبندیہ قدس اللہ اسرار ہم فرمودند
 کہ این مرتبے ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیدہ
 شمارا باوچہ دخل ست اکابر قاور یہ رحمہم اللہ گفتند و طفولیت مارا با او
 نظرے بودہ و چاشنی از خوان نعمت مارا بودہ و اکنون نیز خرقہ ما پوشیدہ
 سے زہر آن بت چون شمع و چون گل + گرفتہ جنگ با پروانہ بلبل وین
 مباحثہ بودند کہ جماعت از مشائخ کہر و یہ وحشتیہ رحمہم اللہ در رسیدند
 و مصالک نمودند بعد از ان حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین
 در باطن خود یافتہم لاجرم حضرت ایشان بطریق ندرت از سلسلہ قادی
 نیز مریدے گرفتند و شجرہ آن مشائخ سے واؤند و کلاہ و دامنی نیز
 و اگر طاب لے ازان سلسلہ ذکر طلب سے نمود تعلیمش میگردند و بہ نسبت

آنها تربیت می نمودند روزی یکی از طالبان صادق از ایشان التماس ذوق و
 نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان فرمودند که اکثر به صحبت و خدمت حاضر
 می شده باش آن طالب حاضر شد حضرت ایشان خود را به نسبت
 آن بزرگان داشته افاضه احوال برومی نمودند چون دو سه روز برین
 گذشت اجله اصحاب ایشان که ریزه چینیان خوان نعمت نقشبندیه بودند
 در احوال خود بستگی و بیداری یکی از ایشان ناچار از دل تنگی آمده قبض احوال
 را بعرض رسانید که خود را درین دو سه روز نسبت خود بیگانه می یابم تا چه تقصیر
 از ما رفته باشد دیگر نیز آمده مثل او معروض داشت حضرت ایشان بهم
 نمودند و فرمودند هیچ تقصیر از شما بوقوع نیامده بل ستر این بستگی نسبت
 که شما از ما اقتباس انوار نسبت اکابر نقشبندیه رضی اللہ عنہم نمیاید و ما
 درین دو سه روز خود را جهت افاضت طالبی از طالبان نسبت و تادیه
 بران نسبت میداریم و در پیکه القای آن بر اکتشوده ایم ناچار شما که بان مناسبتی
 ندارید معطل مانده اید و متخلل گشته باز چون سیر ما به نسبت اکابر خواجگان
 رجوع نماید بستگی شما بکشاید و همچنان بود که فرمودند و نیز حضرت ایشان
 در سلسله شریفه حشمتیه اجازت ارشاد از پدربزرگوار خود داشتند از
 راه کمال تقوی و التزام متابعت سنت سنیہ علی مصدرها الصلوٰۃ
 والتحیة از سر و دو تو اجد و غیر ہما کہ مرسوم این سلسله علمیه است است از
 می فرمودند با بجملة از پدربزرگوار خود استفاضهای کثیره نموده و پیش
 از آنکہ بہ خدمت حضرت خواجہ باقی باشد قدس سترہ مشرف گردند
 و در خدمت والد ماجد ہوارہ و در وطن بکار باطن و درس علوم ظاہری
 می گذرانیدہ و با وجود آن کہ خاطر عاظر ایشان مائل بسفر حجاز بودہ رعایت

خدمت حضرت والد را از وطن بیچ جانمی رفته اند ہم درین ایام وقتے
ایشان راضف قوی روی وادہ بودہ از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان
والدہ مخدوم زاوہ ہای عالی شان را بے آرامی روی نمودہ است و صبر
کردہ اند و در کت نماز حاجت گزاروہ بگیر روی نیاز بزحاک نہادہ بود
وران گریہ ایشان را خواب در رہودہ و ران خواب دیدہ اند کہ قائلے میگویہ
خاطر جمع وار کہ ما را باین مرد کار ہای عظیم فرا پیش است کہ ہنوز از ہزار کیے
نظہور نیامدہ لاجرم حضرت ایشان بزودی ازان بیماری شفا یافتہ اند و بعد
از چند گاہ ازان قضیہ بخدمت حضرت خواجہ شتافتہ و آن علم اتم را باحوال
اکمل ہم آغوش گردانیدہ اند و آن جدول احوال سابق را بقلم کمال و
واکمال رسانیدہ ناوردہ زمان و قطب ووران و پناہ جانان گشتہ اند چہ
و فصل خطاب حضرت قدوۃ الاولیاء خواجہ محمد با ساو کہ لک در کتب دیگر
اکابر محققین رضی اللہ عنہم اجمعین در بیان کریمہ انما یخشے اللہ من عبادہ العلماء
فکر یافتہ کہ علماء گروہ اند بعضے بعلم ظاہر عالم اند و بعضے بعلم باطن و برخی ہم
بعلم باطن و ہم بعلم ظاہر و این قسم ثالث کس ناورد بود اگر در ہر قرنی یکے ہم شاہ
برکت او بمشرق و مغرب رسد و قطب وقت او بود و عالمیان و پناہ دولت
او باشند انتہی کلام شریف فصل سوم در بیان وصول حضرت ایشان
بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان خواجہ باقی با اللہ رحمہما اللہ و از زمین تربیت
و انتظار آن قدوۃ الاخبار بذروہ کمال و اکمال رسیدن قبل بن سطویا جمال
ایکایمی رفت کہ حضرت ایشانرا ہمیشہ شوق طواف بیت اللہ و زیارت
روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بے آرام میداشت لیکن چون
والد متبرک ایشان با کبر سن برسند حیات بووند ایشانرا از خدمت والد

و دوری گزیدن پسندیده نمی نمود تا آنکه در سنه سبع بعد الالف الهجری آن بزرگ
سال و حال و قال بسرا کے باقی انتقال فرمود بعد از انتقال آن بزرگوار بہ
بهشت حضرت ایشان در سال ہزار و بہشت توجہ سفر سعادت اثر شیرب و بطحا
شد چون بدار الاولیاء و ہلی رسیدند یکے از فضلاء مولانا حسن کشمیری
کہ آشنا سے ایشان و از مخلصان حضرت باقی بالشد بودہ حضرت ایشان را
دلالت بدریافت نمودہ و گفتہ امروز از سلسلہ علیہ نقشبندیہ اچھین گوہر کے بچھا
سوے ابن دیار آمدہ کہ طلاب از یک نظرش آن یابند کہ از اربعینات شکار
در یا صناات متواترہ نیابند سہ آنکہ تیر بز دید یک نظر شمس دین پسخرہ کند
بر دہ طعنہ زند بر چیلہ چنانکہ آن عالی حضرت بان عزیز بعد از جلوس بر سر سر
اکمال و ارشاد و شکر دلالت باین نعمت عظمی و ضمن مکتوب نگارش فرمودہ اند
ہست فقیر و ادائے شکر نعمت دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات
آن احسان شما معترف بعجز این ہمہ کار و بار مبنی بر آن نعمت است و این
دید و داد مر بوط بان احسان بحس توسط شما آن دادہ اند کہ کم کے دیدہ است
و ہمین توسل شما آن بخشیدہ اند کہ کم کے چشیدہ از خواص عطا یا آنقدر
عطا فرمودہ اند کہ اکثرے را از عموم عطا یا آن مقدار میر نشدہ است
احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظہورات
ہمہ از بہتہاے راہ عروج ساختہ بنازل وصول رسانیدہ اند لفظ قرب و وصل
از تنگی میدان عبارت اختیار کردہ است و الا فلا قرب ثمة و لا وصول و لا عبارۃ
و لا اشارۃ و لا شہود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا نہمان و لا مکان و لا
احاطہ و لا سر بیان و لا علم و لا معرفتہ و لا جہل و لا حیرتہ و لا جویم من ازان مرغی نشا
کہ باعنا بود ہم آشیانہ ہر عنقا ہست نامی پیش مردم ہر مرغ من بود آن نام ہم کہ

چون اظہار این احسانہاے خداوندی جل سلطانہ کہ در عالم اسباب ظہور آن
مرتب بر آن نعمت شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقرہ مندرج
ساختہ بقید کتابت در آورده بود کہ لختہ از شکر آن نعمت شما ادا یابد و چون حضرت
ایشان از والد ماجد خود نیز وصافی سلسلہ نقشبندیہ و اہل آن شنیدہ بودند
و ہوارہ مشاہدہ اشواق والد بزرگوار خود باین طریقہ و اہل آن می نمودند و خود
ہم در رسائل ایشان شیوہ نازنین ایشان را دیدہ و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجاہست باین نسبت و علو استعداد و قابلیت بروجہ اکمل بود و شوق تمام
متوجہ دریافت حضرت خواجہ شدند گفتند توشہ این راہ حجاز بہ از ان
چہ باشد کہ ازین مقدار ذکر و مراقبہ این عزیزان را اخذ نمودہ بران باشم
سہ بگیریم زاد و بوم این سراغ ہزار شورابہ اشک و زرق و صواع ہ چون رفتہ
بدست بوس حضرت خواجہ مشرف شدہ اند حضرت خواجہ بشاشت و مہربانی
بسیار نمودہ از ارادہ و قصد ایشان پرسیدہ اند عرض کردہ پیش از
اند بصرہ رسانیدہ اند بآنکہ شیوہ مرضیہ حضرت خواجہ بنودہ کہ
کسے را از طلب نفس نفیس دلالت بر اخذ طریقہ از خود و التزام صحبت
خوشی نمایند یا از مثل این سفر تبرک بسکوئت خانقاہ خود اشارت
فرمایند اما از آنجا کہ نظر عالی بر استعداد بلند و قابلیت ارجمند این
شاہباز بلند پر و از افتادہ بودند آرام شدہ از عادت خویش تجاوز
نمودہ فرمودہ اند ہر چند ارادہ سفر مبارک در پیش دارید اما چند روز
میتوان بقرا صحبت داشت لا اقل ماہی یا ہفتہ چہ مانع است حسب
الامر اختیار بودن ہفتہ نمودہ در ان ہفتہ بلازمست آن ماہ دو ہفتہ
میرسیدہ اند و روزی نرفتہ بود کہ از اثنا تصرف و کشش حضرت

خواجہ عالی مقدر شوق انابت و اخذ طریقہ حضرت خواجگان بزرگوار حضرت
ایشان استیلا نموده آنرا بحضرت خواجہ معروض داشتند چون حضرت
خواجہ شنیده اندک استخاره جانپن بوقوع انجامد یا چنانکہ شیوہ
مازنین حضرت خواجہ بوده نازسے و تاملی در میان آید ایشان را در خلوت
طلبیدہ بزرگ دل دلالت نموده اند و توجہات عالیہ بکار بردہ کہ ہمدران
لحظہ دل حق منزل ایشان بزرگ گویا شدہ و آرام و خلوت و التذاد
تمام روئے نموده و یونانیو گابل انا فانا ترقیات عالیہ و عروجات متعالیہ
بظہور سے پوست تا دیدہ اند آنچه دیدہ اند کہ تبحر بیانیہ من کلامہ شوق
طواف خانہ کعبہ می شدند در اثناء راہ وصول بصاحب خانہ میسر شد
بر اسے در یوزہ ضیاء از روضہ منورہ مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میرفتند در میان سفر اقتباس النوار ساکن آن روضہ مطہرہ محصل گشت
بعد از چند گاہ وز زمین معاملہ چون حضرت خواجہ قدس سرہ آثار شد
ورشاد تہر شد بلند استعدا و دیدہ اند در یکے از خلوات با ظہار
وقائے کہ پیش از ان بچند سال بیشتر بعلو حال و بکمال و اکمال حضرت
ایشان معاینہ کردہ بودند زبان کشودہ اند و یکے از انہا این بودہ کہ
فرمودہ اند چون حضرت مخدوم مامولانا سے بزرگ خواجگے امکانے
قدس سرہ مارا امر کردند کہ بہند و مستان شو تا این سلسلہ شریفہ را بجا
از تور و ابجے پدیدار کرد و ما خود را شایان این معنی ندیدہ تو وضع نمودیم
ایشان امر باستخارہ کردند در ان استخارہ دیدیم کہ گویا طوطی بر سر شاخی
نشستہ و ما در دل خود نیت کردیم کہ اگر ان طوطے از ان شاخ آمدہ بر دست
مانش بند پس مارا کشا ایشا در ان سفر روئے خواہد نمود بجز این خطور ان

طوطی پرواز نموده آمده بروست مابٹھست و مآب وہاں خود درنقار او میگویم
و آن طوطی در وہاں من شکر رنجیت و فرود اے آن شب این واقعہ را چون
بغیر حضرت مولانا خواجگی قدس سرہ رساندم فرمودند کہ طوطی جانور ہندی است
در ہندوستان از دامن شماعزیز سے بوجوہ آید کہ غالمے از و سنور کرد و شمارا
نیز از و سے بہرہ رسد و این را اشارت بحال ایشان داشتہ اند و واقعہ
دیگر آن بودہ کہ فرمودہ اند کہ چون شہر سہرند شمار رسیدیم در واقعہ نمودند
کہ تو در جوار قطب فرود آمدہ و از حلیہ آن قطب نیز آگاہ گردانیدند صباح
آنروز بدر یافت در و ایشان و گوشہ نشینان آن بلدہ رفتیم جامعہ را کہ دیدیم
نہ ایشان را بر آن حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالت قطبیت از هیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید سے از اہل شہر قابلیت اینیے داشتہ باشد کہ بعد ازین
بظہور آید ہمان روز کہ شمارا دیدیم ہمہ حلیہ شمارا موافق یافتیم و ہم نشان آن
قابلیت در شما مشہور داشت و نیز دیدہ شد کہ ما چراغ عظیم افروختم و مشاہدہ
میشد کہ ساعت بساعت نور آن چراغ افزون میگشت نیز مشہور میگردد کہ
مردم از ان چراغ پاکیزہ افروختہ اند کہ چون نواحی سہرند رسیدیم و شت
و صحرا سے آنچرا را پر از مشعل دیدیم این را نیز اشارت بہ عالمہ شما میدانیم با جملہ
انچہ در دو سہ ماہ بعنایت اللہ ازین نظر و تربیت خواجہ باقی باللہ در حق حضرت
ایشان بظہور رسیدہ فلم زبان و زبان مسلم از تقریر و تحریر آن قاصر
است مجملے از ان کہ ہم حضرت ایشان خود بتقریب تحریریں طالبے بوسے
برنگاشتہ اند تبرگایر ادا نمودہ مے آید القلیل يدل على الكثير و ان نسبت
این در ویش را چون ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا ہادی کار او گشتہ بخدمت ولایت پناہ حقیقت آگاہ ہادی طریق

اندر سراج النہایت فی البدایت والی السبیل الموصل الی درجات الولاية ^{الدين} موید
 الرضی شیخنا واما منّا محمد الباقی قدس اللہ تعالی سرکہ کے از خلفائے کبار
 خانوادہ حضرات اکابر نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم بودہ اندر سائید
 وایشان این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانہ تعلیم نمودند و بطریق معهود
 توجہ نمودند تا التذافر تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گیر دست داد و بعد از یک
 روز کیفیت بخود می یک دریای محیط میدیدم و صورت و اشکال عالم را در رنگ
 سایہ در ان دریای یافتم و این بخود می رفتہ رفتہ استیلا پیدا کرد و بہ
 امتداد کشید و گاہے تا یک پھر روز میکشید گاہے تا دو پھر و در بعض
 اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیہ را بحضرت ایشان رسانیدم
 فرمودند نحوے از فنا حاصل شدہ است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بگاہے
 ان آگاہی افرمودند بعد از دو روز مرافقائے مصطلح حاصل شد بعضی رسانیدم
 فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از ان فنا حاصل شد چون بعض
 رسانیدم فرمودند کہ تمام عالم را یکے می بینی و متصل واحد میانی عرض کردم
 کہ بلے فرمودند کہ معتبر در فناے فنا نیست کہ با وجود و بدان اتصال بشیور
 حاصل شود در ہمان شب فناے فنا باین صفت حاصل شد بعضی رسانیدم
 و حالتے کہ بعد از فنا حاصل شدہ بود نیز بعضی رسانیدم و گفتم کہ من علم خود
 را نسبت بحق سبحانہ حضور می سے یا ہم بعد از ان نورے کہ محیط ہمہ اشیا
 ظاہر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاہ داشت
 بعضی رسانیدم فرمودند کہ این انبساط کہ در ان نور می نماید در علم است
 بواسطہ تعلق ذات جل شانہ با شیاے متعددہ کہ در بالا و پست واقع
 شدہ اند منبسط می نماید نفی انبساط باید کرد و بعد از ان آن نور سیاہ منبسط و

بالتیاری

کہ نزد این اکابر معتبر است و صبی بغیبت رو نمود و در ان میجوئی

پانقباض آورد و تنگ شدن گرفت تا آنکہ نقطہ کشید فرمودند آن نقطہ را ہم
 باید نفی کرد و بحیرت آمد همچنان کہ درم آن نقطہ موهوم ہم از میان نایل شد و
 بحیرت انجامید کہ در آن موطن شو و حق سبحانہ خود بخود است چون بعضی رسانید
 فرمودند کہ ہمین حضور حضور نقش بندہ است و نسبت نقش بندہ عبارت ازین
 حضور است و این حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نہایت
 و در بدایت در موطن صورت مے بند و حصول این نسبت مرطالبت درین
 طریق در رنگ اخذ کردن طالب است و سلاسل دیگر اذکار و اورا در از پیر تا
 بر آن عمل نماید و پے بمقصود برو ع قیاس کن رنگستان من بہر طرف
 و این در ویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماہ و چند روز از
 ابتدا سے زمان تعلیم ذکر حاصل شدہ بود و بعد از تحقق شدن این
 نسبت فنا کے دیگر کہ آنرا فنا کے حقیقی میگویند حاصل گشت اول را
 انقدر وسعت پیدا شد کہ تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
 آن وسعت مقدار خرد لہ قدر کے ہو و بعد از ان خود را و ہر فرد عالم بلکہ
 ہر ذرہ را حق میدیدم جل و علا بعد از ان ہر ذرہ عالم را فردی فردی عین
 خود دیدم و خود را بلکہ ہر ذرہ را انقدر منبسط و وسیع دیدم کہ تمام عالم را
 بلکہ اصغاف عالم را در ان گنجایش باشد بلکہ خود را و ہر ذرہ را نور سے
 یافتم منبسط کہ در ہر ذرہ ساریست و صورت و اشکال عالم در ان نور مضمحل و متلا
 بعد از ان خود را بلکہ ہر ذرہ را مقوم تمام عالم یافتم چون بعضی رسانیدم
 فرمودند کہ مرتبہ حق یقین در توحید ہمین است و جمع الجمع عبارت
 ازین مقام است بعد از ان صورت و اشکال عالم را چنانکہ اول حق بیایم
 این زمان موهوم یافتم بنہایت حیرت دست داد و درین اثنا عبارت نصیر

دیدم و ہر ذرہ را حق می یافتم بی تفاوت و بی تفریق از ذرہ را مقوم

کہ از پدر بزرگوار علیہ الرحمۃ شنبہ بودم بیاؤ آمد کہ فرمودہ است ان شئت
قلت انه اے العالم حق ان شئت ^{قلت} انه خلق وان شئت قلت انه حق ^{وجه}
وخلق من وجه وان شئت قلت بالکلیۃ بعد التمییز بینہما این عبارت الجمل
سکتن آن اضطراب گشت بعد از ان در ملازمت ایشان رفتہ عرض
حال خود کردم فرمودند کہ هنوز حضور تو صاف نشدہ است بکار خود مشغول باش
تا تمیز موجود از مہوم ظاہر شود عبارت فصوص را کہ شعر بعد تمیز بود خواندم
فرمودند کہ شیخ بیان حال کامل نکرده است عدم تمیز نسبت بہ بعضی ثابت
است حسب الامر بکار خود مشغول گشتم حضرت حق سبحانہ تعالیٰ بحض توجہ
شریف حضرت ایشان بعد از دو روز تمیز موجود و مہوم ظاہر گردانید
تا وجود حقیقی را از مہوم متخیل ممتاز یافتم و صفات و افعال را نیز مہوم
محض یافتم و در خارج جز یک ذات موجود ندیدم چون این حالت را برین
اشرف رسانیدم فرمودند کہ مرتبہ فرق بعد الجمع ہمین است و نہایت سے تا
ایجاب است پیش ازین انچہ در نہاد استعداد ہر کس نہادہ اند ظاہر میشود و این
مرتبہ را مشایخ طریقت مقام تکمیل گفتہ اند انتہی کلامہ الشریف و بعد ازین
بیان دقایق علیہ از واردات احوال شریفیہ بقلم محترم آورده اند کہ برخوانندگان
مخفی نخواہد بود و این معاملات مذکورہ عالیہ کہ سالکان ہر یک نسبت را در سالیان
بدست آرند حضرت ایشانرا بسر محبوبی و مرادی در اندک فرصت بحصول پیوستہ
و حضرت خواجہ قدس سرہ بارہا میفرمودہ اند کہ ایشان از محبوبان و مرادان
اند و این سرعت سیر ایشان از ان است روزی چند از صحبت حضرت
ایشان بان خواجہ عالیہ ان زرفتمہ بود کہ حضرت خواجہ سیکے از مخلصان
مکتونے نوشتہ اند و انجا قلمی فرمودہ کہ ہوشیخ احمد نام مردی است از

بجملہ

سرمند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر باہم شست و خاست کرده عجا
بہار از روزگار اوقات او مشاہدہ نموده بآن ماند کہ چراغی شود کہ عالمہا
از روشن کردن کرد الحمد للہ تعالیٰ احوال کاملہ او مرا بتیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران واقربا دارو ہمہ مردم صالح و از طبقہ علما چندے را دعا گو
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الہی اند باجملہ شجرہ طییبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
و فقرائے باب اللہ دلہائے عجب دارند انتہی کلامہ الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
از ان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا یہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بخص کرم مرا بہنایہ این راہ
خواہد رسانید ہر چند از راہ دید مقصور حال و اعمال نفسی این یقین می نمود
صورت نمی بست و اکثر این بیت و روز بانم بودے ازین نورے کہ از تو
برویم تاقت پہ یقین دانم کہ آخر خواہمت یافت بہ بعد از طے ادا کے این
بیان حضرت ایشان بانگ ساز و نیاز مندے و استغراق تمام آب دیدہ
کلمہ تجیبہ بر زبان شریف آوردند یکے از مخلصان حضرت ایشان
از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدا سے احوال کہ مارا
در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رنگبہا و نسبتبہا بظہور رسیدہ بود
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقایع
بعضے پاران را شنودہ بعرض ایشان رساند لیکن احوال مرا از ان سستی
گردانیدہ خودے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نیگفتم تا روز
شیخ بمن گفت کہ اے فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نیگوئی

من بتواضع رستم و کفتم احوال من و شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
 و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً در آن نزدیک در یکی از
 وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شدم و شیخ را تصرف نمودم چنانکه
 بخود شده افتاد چون الحاج شیخ را به تندی تمام در اظهار واقعه دیدم
 لاجرم از روی جذبہ این واقعه مذکورہ را بیان نمودم شیخ متغیر شد
 و ہر دو خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمان بہمت والای
 حضرت ایشان است از ہدایت تا نہایت از بلندی بہمت و سمو فطرت
 و عمل و استعداد و قابلیت و کثرت علم و عبادت و وفور رعایت آداب پر
 رفیع المرتبہ قدس سرہ بانکہ ایام و فرصت رسیدہ اند بجائے کہ
 رسیدہ اند و حضرت خواجہ قدس سرہ بشکرانہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
 انجمن مکر شدمی والا قابلیتے وافر الفضیلتے را کہ بصحبت ایشان رسانید
 و ازین نظر تربیت و برکات ہدایت ایشان بجمال و تکمیل و اصل گردانید
 محامد قوے و فعلے و حالے بجا آوردہ در ساعتے کہ مشتری از و کسب ستا
 نماید حضرت ایشان را خلعت اجازتہ کاملہ پوشا بندند و بسر ہند کہ وطن
 مالوف آنحضرت بود و رخصت فرمودند و جمعے از طالبان صادق خود را در
 خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان بانعمتہائے فراوان
 بوطن بازگشتند چون بازگشتن شاہباز بلند سیر ابو سعید ابوالخیر از خدمت
 شیخ الاقطاب ابوالعباس قصاب قدس سرہا چنانکہ خود فرمودہ بار آید
 باصد ہزار خلعت و فتوح انتے و بامر حضرت خواجہ در آن بلذہ بہ تربیت طالبان
 حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر از سر چہنہ فیوضات خویش شاداب
 ساختند وراثتہائے این افاضات ناگاہ از آنجا کہ بہمت والای آنحضرت

مطلبے را جو بیان بود کہ در وہم و فہم اقلیل دلیل از عارفان آید آن کثیر را قلیل از حکما
 و از غلبہ اند وہ یافت آن مقصد والا مستر شد انرا و داع نمود صحبت را خواستند
 کہ بغزلت مبدل گردانند بعضی اصحاب غرض و ارباب غبطہ آنرا شیوہ و گیر و بر
 حضرت خواجہ قدس سرہ رسانیدند چون این معنی معلوم حضرت ایشان شد این غرض
 را بہ پیروز گوار مرسل داشتند ہوازان روز کہ از ملازمت برآمدہ بود بواسطہ
 میل بفقو الفوق بمقام ارشاد چندانی مناسبت ندارد و چند گاہ خود بہت
 آن بود کہ در گوشہ خنیدہ شود و مردم در صحبت ہجو بہر و شیر و نظر آیدند عزم عز
 مصمم شدہ بود اما استخارہ موافق نمی آید عروج در مدارج قرب بغایت اتقا
 ہر چند بغایت ندارد و میسر شد و میشود و می آرد کل بود ہونی نشان
 ہر مقامات جمیع مشایخ الی ماشاء اللہ تعالیٰ گذرانیدند گلے بر و ندازین
 دہلیزہ لپست بہ بدان در گاہ والا دست بردست ہورین میان اگر توسط
 روحانیات مشایخ را تعداد نامیم بطول انجامد ہا بجمہ از جمیع مقامات اصل
 رنگ مقامات ظل گذرانیدند از عنایات چہ نویسید قبل من قبل بلا علت
 چندان وجوہ ولایت و کمالات آنرا نمودند کہ چہ در تحریر آرد و در شہر ذمی الحجہ در
 مدارج نزول تا مقام قلب فرود آوردند و این مقام مقام تکمیل و ارشاد است
 اما ہنوز چیز با از ستم و مکمل از بر اسے این مقام در کار است تا کہ میسر شود
 آسان نیست ہا وجود مرادیت چندان قطع منازل کردہ میشود کہ مریدان اینجا
 قدر گاہ ندارند نہایت عروج افراد تا بدایت مقام اصل است بیشتر افراد ہم
 گذرند از مذکب فضل اللہ یوثبہ من بشاء واللہ ذوالفضل العظیم وجہ تو
 در مراتب تکمیل و ارشاد نیست مردم در تخیلات خود چیز ہا می برند اعتبار نباید کرد
 سہ در نیابد حال بچہ بیخ خام ہا بس سخن کوتاہ باید و التسلام ہوراندیشہ این قسم

نہ رادر عروج معلوم نیست کہ میسر شود بلکہ وجوہ مخصوص ہر ادا ان استا مریدان

ظنیات احتمال ضرر غالب است آنچنانکه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر
 خیال خود پوشند مجال نظر را مجال دیگر بسیار است سه من گم شده ام مراجع
 از گم شده گان خبر بگویند از عزت خداوندی جل سلطانہ باید اندیشد امری
 که حق سبحانہ و تعالیٰ کمال او میخواهد تنقیص او سخن گفتن بسیار نامناسب
 و فی الحقیقہ معارضہ است باو تعالیٰ انتہی کلامہ الشریف تا آنکہ حضرت حق سبحانہ
 مطلبے را که درین عزت میبستند محض کرم عطا فرمود آنگاه با فاضلہ طلاب باز
 گشتند چنانکہ خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند کہ حاصلش اینست کہ چون
 خواجہ من مرا بحال مصطلح این طایفہ علیہ رسانیدہ اجازت دادند مرا فی الجملہ
 در آن کمال و اکمال حاصل نمود تردوی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند کہ
 ترد در ادران راه نباید داد کہ از آن تردوی در کمالیت مشائخ لازم آید
 حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مستر شدن کار سین
 بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پدیدار شد آنرا کہ پیران
 من می تنبیدند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و داع خواستم اما طالبان اینمغنی را
 محمول بر تواضع داشتند از آنچه داشتند بزرگشتند بعد از چند گاہ حضرت حق سبحانہ
 و تعالیٰ احوال منتظره را محصل گردانیدانتہی ما اخذنا من کلامہ المفصل المکمل
 باز حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجہ عالیشان از سر بند بدہلی
 شدہ اند و مدتہا در خدمت پیر بزرگوار بسر بردہ و صحبتہای شگرف گذرانندہ
 و معاملہ را بچندین درجہ از پیش بیشتر رسانیدہ اند و با اینہمہ الطاف کثیرہ حضرت
 خواجہ و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند نوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
 مینمودہ اند کہ فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجہ
 حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالیٰ شنودم کہ بجز مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال عایت ادب حضرت پیر و شکیبای پیکس از زبان اصحاب حضرت خواجہ ما چون ایشان نبود و لند پیش از دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شد شاید عدل این فرمودہ خواجہ حسام الدین آنکہ یکی از مقبولان حضرت باقی باللہ قدس سرہ باین فقیر گفت کہ ورنہ ایام کہ حضرت خواجہ ما نہایت انتفات باین خلیفہ عالیہ درجات یعنی شیخ تو داشتند و در توقیر و احترام ایشان مبالغہ میفرمودند روزی بہ تقرب مرا بطلب ایشان فرستادند ہمین کہ بخدمت ایشان آمدہ گفتم کہ حضرت پیر و شکیبای را طلبیدہ اند بمجراستماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چہرہ خائفان و از غایت خشیت اضطرابی قریب رعشہ در ایشان پدیدار گشت من با خود گفتم سبحان اللہ آنکہ می شنویم نزد یگانہ از پیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس سرہ نیز در رسالہ مہدأ و معاد رقم نمودہ اند کہ ما چہار کس بودیم در ملازمت حضرت خواجہ خود کہ پیش مردم در میان سائر یاران امتیازی داشتیم و ہر کد ام ہارا نسبت بحضرت خواجہ قدس سرہ اعتقاد علیحدہ بود و معاملہ جدا بود این فقیر بقیین میدانت کہ مثل این صحبت و اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰات و التسلیمات ہرگز بوجود نیامدہ است و شکر این نعمت بجا بیاید آورد کہ اگر چہ بشری صحبت خیر البشر علیہ و علی آلہ الصلوٰات و السلام مشرف نشدیم باری از سعادت این صحبت محروم نمائیم و ہر کد ام را باندازہ اعتقاد بہرہ رسید انتہی کلامہ فلا جرم ازین این عایات دیگر اسباب اخذ برکات و پند آنچه دیدند تا بجائی کہ حضرت خواجہ ایشان نمودند ہر چہ از خواہر عالیہ نسبتہای متعالیہ داشتند و لو امی مصدر قہ این کلام بشارت اساس شیخ ابوالعباس را در حق شیخ ابوسعید فرمود کہ دوش ایشان ہر وقت ہمہ نصیب

این جوان منکے آمد مبارکش باوانتے بر فرق فرقدان سایہ این فاروقی اثر او فرشتند
 و کارخانہ ارشاد خود را بحضرت ایشان حوالہ نموده تربیت طالبان را با ایشان واگذار
 و این رقمہ والا را با حضرت بزرگداشتند ہر جمعہ دوستان کہ گرفتار بار و جو و
 بودند چون در مضیق و مامتا الالہ مقام المعلوم در بند مصلحت فکر و عقل اقتضا
 آن نمود کہ درین برشکال از مقابلہ پو قلمون دور افتادہ در تحت آفتاب مشہود
 زندگانی نمایند انشا اللہ بیکے و پاکی با آخر رسد فوائد صحبت و جماعہ امری است
 محقق چہ حاجت با ظہار سے ما گرفتاریم بر مانا و ک بیدار در پڑہ سوسن و گل بر
 کنار مردم آزاد ریزہ انتہی مکتوبہ الشریفہ باز حضرت ایشان بوطن مالوفت امر است
 نموده مدتی با فاضلات سالکان لے اللہ در آن بلکہ اشتغال فرمودند و احوال
 عظیمہ حاصل خود و ترقیات یاران و ہم پیروگان بزبان قلم عرضه داشتند ہر پیر
 بزرگوار نمودند کہ بعضے ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحدہ رقم
 خواہد یافت انشا اللہ تعالیٰ آنرا کہ شوق دل خواہان آن باشد کہ تفصیل
 آن اطلاع یابد کہ بمطالعہ آن عرایض کہ در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
 ثبت یافتہ بشمارد و ہمچنین حضرت خواجہ بزرگوار احوال بارانی کہ بخدمت شریفہ
 ایشان در وہلی می بودہ اند غایبانہ از حضرت ایشان می پرسیدہ اند کہ توجہ
 نموده ترقیات و قابلیت ہر یک را معلوم فرمودہ از سر بند با ایشان رقم نمایند
 روزی یکی از خلص اصحاب ایشان تبصرع تمام التماس نظرات عنایات خاصہ
 نموده فرمودہ اند کہ انشا اللہ چون جناب ایشان از سر بند اینجا بیا بند التماس کنیم
 کہ در حق تو توجہات خاصہ نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیہ رسانند
 و کذلک وقایع علوم طریق و درجات مقامات بعض ارباب معرفت تحقیق
 را نیز ایشان استفسار می فرمودہ اند و انجہ درین ابواب حضرت ایشان

معروض میباشند موجب اطمینان خاطر عاظر ایشان گردیده مجامد کثیره بزرگوار
می آورده اند این مکتوب شریفنخواجه عالی ایشان که بحضرت ایشان ارسال
فرموده اند و واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است نه
بوسند ارشاد واضح و انور با و مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواه
برهان کحل البصر شتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه و المنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خوا
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غلیظه مشرف شد در اثناک التماس خاطر آمد که دست چپ
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بحبت ضعف حافظه متذکر
گشت که مشارالیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت نخواهد بود
در طبقه آنکه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردید دیگر از سخنان ایشان معنی عصمت
مفهوم میشود و این نیز از بعضی خواجها در یافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه علم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند کی گم نموده آنجا
هم دیده شود ایضا در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه نظر بیند از نزد
که داخل آن مقام شده بنزول آمده اند یا از راه دیگر بکنار آمده اند شاید
البتة که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد باری البتة
عنایت نمایند و نیک تفتیش نمایند که خیل خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجه فرمایند که از غیر مقام فنای فی التذکر
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن بهمین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر نیست که همچنان محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنامی بشریت نداشته باشند و ایضا جماعتی که در زیر پیمان
مقام وحدت محو شده باشد و اگر چه از راه جذب قومیت یا غیر آن رفته باشد نیز از عود
بوجود بشریت محفوظ باشند ایضا یک نظری در خانہ تجبروت کہ مقام انبیا است
صلوة الرحمن علی نبینا و علیہم نیر یکنید کہ در اینجا نیز مقامی خواهد بود کہ از عود نکور
این گروانند ایضا در مقام فنا کے فی اللہ نیز نظر سے بفرمایند کہ شاید غیر ازین
راه ظاہر تفصیل راه دیگرے ہم داشتہ باشد و بعضی ازین عزیزان از ان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن موقف ایشان را بہتر معلوم است چہ توہم
چندان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغییرات را چہ نوع توان
نوشت انشاء اللہ انچہ مرضی است ہمان شود محمد صادق و جمیع برادران و عود
نیاز مندی قبول نمایند انتہی مکتوبہ العالیٰ این پرستشہا و نوازشہما از ان
خواجہ والا مرتبہ باین خلیفہ عالی منزلہ بجای رسید و استماع احوالات
بلند تازہ حضرت ایشان با آنجا کشید کہ خود نیز و فور تعیش کہ داشتند چنانکہ
این دو بیت شریف ایشان دو گواہ این مدعا تواند بود سے بس تشذ و بس
خرابم ایدوست در حسرت یکدم آیم ایدوست ہر جا کہ ترشح تو بینم
و العطش آیم و نشینم ہر ان آمدند کہ احوالات تازہ کہ از خصایص مقتضات
استعداد حضرت ایشان بظہور رسیدہ بطریق روایت عالی از سال
کہ بعضی اساتذہ از محدثین از تلامذہ خود اخذ حدیث نمودہ اند حضرت خواجہ
بزرگوار آن احوالات را ازین ناسب عالی مقدار خود اخذ فرمایند حضرت
ایشان اطہار مافی الضمیر المیسر فرمودند حضرت ایشان بیکے تو اضع و انکسار
گردیدہ براه معذرت رفتند کہ بسا دانستی اسمی نے بود در حق
ایشان و مورث ترک آدنی کرد و لیکن چون الحاح حضرت خواجہ بجا رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعة نتیجہ میسر شد ترک ادب لاجرم حضرت ایشان با او
 و تواضع و احترام تمام بعرض رسانیدند کہ احوالات حاصلہ حاضر اند و دعا و دعا
 تمام بحصول آنچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بتایید اللہ سبحانہ
 آن مطلب بحصول پیوست و حضرت خواجہ مجلس اصحاب رضوی ازین ماجرا
 در میان نہادہ بودہ اند چنانکہ بندہ این قضیہ را بآوستے تفاوتی از زبان غیرت
 شیخ تاج الدین سلمہ اللہ شنود کہ مشارالہ از زبان مبارک حضرت خواجہ نقل مینمود و آنکہ
 در بعضی عرایض حضرت ایشان مرقوم است کہ عزیز متوقف چنان و چنین اشارہ
 بحال آن قدوہ از باب کمال است کہ ہا مرا ایشان از حال ایشان بایشان خبر میدادند
 با بملہ معاملت حضرت خواجہ بحضرت ایشان رضی اللہ عنہما بر حاضران گواہ این ماجرا
 بود کہ آن شیوہ نیاز مندی کہ مریدان را بہ پیران باید آنحضرت باین خلیفہ بزرگوار خود
 در میان آورده بودند چنانکہ در حضور خود سہر حلقہ اصحاب خود ایشان را داشتہ و مقتدا
 حلقہ سہ مراقبہ صباح و رواح ہم ایشان را گردانیدہ بودند و خود چون سائر سترشان
 خود بآن حلقہ داخل میشدند و چون از حلقہ یا آنجلس کہ حضرت ایشان آنجا بودند
 باز میگشتندے چندین گام بشیوہ قہقری می نہادند رعایت غایت ادب را و بارانرا
 نیز تا کید کردہ بودند کہ استقبال و متابعتی را کہ بایشان می نمودند بحضرت ایشان نمایند
 و بایشان بارانہ سلوک پیش گیرند بآن اصحاب خود فرمودہ بودند کہ باطن خود را نیز در حضور
 حضرت ایشان متوجہ ماندارید از زبان جناب سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ
 تو اصغرات حضرت خواجہ عالیشان بحضرت ایشان شنودم کہ حکایت کردند کہ روزی
 حضرت ایشان در حجرہ خود بر عرش خود غنودہ بودند ناگاہ حضرت خواجہ ہاتھی بآستینا بشیوہ
 سائر در ایشان بقصد دریافت ایشان بہ در حجرہ رسیدند غامد حضرت ایشان
 خواست کہ حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجہ بہ الفاظ تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند همچنان به نیاز و ادب تمام بیرون در نزد یک آستانه انتظار بیداری
 حضرت ایشان میگذشتند لکن بگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
 که بیرون در کسبت حضرت خواجه بآداب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
 از عیش خود با اضطراب بر حجت بیرون آمده بافتقار و انکسار تمام در خدمت نشسته
 و نیز مکاتب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
 فرموده اند مجربین مقوله است از انجمله است این دور قیمه که دو شاهد عدل اند بر
 مد عار قیمه اولی حق سبحانه باعلی مرتبه اکمال برساند و لا مرض من کأس الکریم
 نصیب به تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره
 میفرموده من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی در وقت نبود با وجود پیرش مریدی
 من میکرد هرگاه صفت آن نبی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان
 فدای لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بهشام ایشان رسد در می آن نروند
 اکنون تأمل و ایهام مانده از استغنا و نه نیازی است موقوف با شاکست
 سه گریخ خواهد زد من سلطان دین خاک بر فرق قناعت بعد ازین به بار
 نسخه حال و اراده ما نیست خدای عزوجل بر آنچه بیاید ممتدی گرداناد و از
 بحب و بندار مخلص بخشاد و بقیه المقصود جناب سیادت آبا امیر صالح
 نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این بود توضیح
 اوقات ایشان و ادن از مسلمانان نمودند و لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
 انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه لطف کامل یا بند و الدع
 قیمه ثانیه الله تعالی فقر او مساکین در مانده را از برکات برگزیدگان
 بدرمانی برساناد و بد نیست که عرض نیاز مندی بدرگناه ولایت نکرده ام
 آری این یک کلمه را قاصدان صادق حاصل میبازند شد الحمد لله این قسم خود

۴

۵

بوی در صحن

۶

۷

صورت می بندد و دیگر چه نویسم سخن در و ایشان بحضرت عثمان و شلق بغایت بیشتر
 است حکایت اوضاع صورت بسیار بیجا الغرض ما را حد خود می باید دانست
 و از فضول احتراز باید کرد و الدعائاتی مکتوبه الشریفین بالجمله این صحبت معاند
 که میان این پیر و این مرید قدس سرها بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجایب
 روزگار است و موجب حیرت اولوالالبصار و هم شاید فغای اعم و نعطش کحل
 خواجہ بزرگوار و بگمراه علوی شیخ ماکہ زبدہ مقربین است و قدوة اختیار و همچنین
 حضرت خواجہ بزرگوار در آخر کار میفرموده اند که در او آخر بار از اثر صحبت فلان
 و اشاره بحضرت ایشان میفرموده اند معلوم شد که توحید کویچه تنگ بوده و نو
 آن شاه راه وسیع و اللہ اعلم بحقیقہ کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سر
 بلازمت آن خواجہ صفا کیشار سیدہ اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
 ظاهر میشود و امید حیات کمتر مانده و فرزندان بر خور و از خود خواجہ عبید اللہ و خواجہ
 محمد عبید اللہ را که آن دم شیر خواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
 توجه و رتق آن دو نور و دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار با م
 ایشان توجهات علیہ و رتق پرزاد با فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجہ
 نیز ظاهر شده است و نیز بفرموده آنحضرت و رتق و الدات آنها غائبانه توجه نموده اند
 چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زاد با منقولاً عن مکتوبه الشریفین اشاره بان رفت
 و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجہ در و ایشان در حق حضرت
 ایشان بظهور پیوسته پیش از آنست که تحریر گنجد چندی از ان بر نگاشته می آید
 روزی فرموده اند که ایشان از کحل مرادان و محبوبان اند وقت دیگر فرموده اند
 که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیہ چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
 مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدود و چند

حضرت مولانا تاج و از اولاد کلابی از فضلای حضرت خواجہ عبید اللہ و خواجہ محمد عبید اللہ

ایشان آمده اند در همان سفر

از اخص الخواص منظرے آپند و نیز فرمودہ اند کہ ماورین سہ چہار سال شبینی نکر ویم
 چند روز بازی کردیم الحمد للہ والتمتہ کہ این بازی ماورین و کان پڑازی مسا
 بیفادہ نشدہ کہ چون ایشان نے بروی کار آمد و نیز فرمود فقیر از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنود کہ فرمودند سرگرمی حضرت خواجہ ماقدرس سرہ بہ تربیت طالبان
 تا زمانی بود کہ معاملہ ماہانتہا نرسیدہ بود چون از کار من فارغ شدند مری گردید
 کہ خود را از کار شجنت کشیدند و طلاب را بجا حوالہ نمودہ فرمودند کہ این تخم را از
 بخارا و سمرقند آوردیم و در زمین برکت آئین بہند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن
 خواجہ ذوالبرکات از میان مسوات مکاشفہ خاصہ مستورہ مسودہ برآمدہ کہ آنجا
 چہار دائرہ کشیدہ بودہ اند در یک دائرہ ولایت لفتح و اورقم نمودہ و در دائرہ
 چہار کمال مطلق و در باب از دو اترار بعدہ از اخص الخواص بعد الصحابہ و التائبین
 رضی اللہ عنہم اجمعین در حواشی آن دائرہ موافق مرتبہ آنان ہوئی کہ در غیب
 از کشف بلاریب معاینہ گردیدہ رخم فرمودہ در میان ہمہ آنها دوازده تن
 را از رؤسای ایشان در ہر دائرہ وجہ اکمل داخل دیدہ اند حضرت ایشان ما را
 نیز داخل این دوازده یافتہ و نیز آن خواجہ عالیشان مکرر اشارہ بقطبیت حضرت
 ایشان فرمودہ اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جاہ
 ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لاج میگردد کہ از آنهاست دو فقرہ
 از نخستین فقرات رسالہ مبداء و معاد فقرہ اولی از ان متضمن افاضات روقا
 اکابر است بر حضرت ایشان و آن دو فقرہ بعد از تحریر فقرات عرایض در
 از فصل آیتہ خواجہ آمد انشا اللہ سبحانہ بعد از مخص شدن حضرت ایشان
 در سفر سوم از پیر بزرگوار خود کہ بعد از ان ایشان ملاقات اینجہا نے بینگشت چون
 حضرت ایشان از وہلی بسر بہند شدند روزی چند اینجا گذرانیدہ با مر و اشارہ

متوجہ بلکہ معتزلاً لاہور گرویدند کا بروا صاعترآن بلکہ مقدم محترم ایشانرا عظیمت
شمرند و بسا از خواص عوام در سلک ارادۃ آن عوث الانام درآمدند و صحبت گرم
و حلقہ و شغل و مراقبہ الساعی پذیرفت فاضلی از نلاندہ عالم عامل منوی مولانا جمال
نوی رحمہ اللہ فقیر گفت در ان سفر اکثر استاد ما کہ مولانا می مذکور باشند نیازمند
و اخلاص تمام بلا زمت شیخ بزرگوار تو میر رسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
از ان صحبت گرامی شیخ خواستند کہ چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پامی اخلاص
ایشان را برداشته پیش پامی ایشان نهاد و تا شاگردانرا آن افراط تو وضع مولانا گران
نمودہ چہ اعتقاد ما و حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نمود و معرطن
دہشتم کہ این ہمہ تو وضع و تدلل از مثل شمای و جی ندارد و فرمود اینها علمای
باللہ اند و از محرمان اسرار لی مع اللہ احترام ایشان بر ما بان لازم است ما را
درین باب معذور بل ما جور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان کہ مولانا
مذکور نسبت شاگردی و ہمسائی داشت باین حقیر گفت در ان ایام کہ حضرت
ایشان بلاہور تشریف برودہ بودند مولانا جمال بصحبت آن قدوۃ ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید کہ شما امروز جامع
اید میان علم احکام و علم اسرار و از حال و عرفان سرشار مسئلہ وحدت وجود
کہ بظاہر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از کمل اولیا برانند حل آن
نزد شما چیست حضرت ایشان سرگوش مولانا برودہ کلہ چند فرمودند کہ اشک
از دیدہ مولانا فروریخت و تغیرے در شبیرہ او چون تغیرار باب حال میگردد بدت و
بزانوی ایشان برودہ ہچنان بانگسار تمام مرخص شد کس ندانست کہ لسان
گوہر نشان حضرت ایشان چہ گفت و گوشش ہوشش مولانا چہ شنفت

سه ندانم چه کفتی چه انگیتے؛ که گفته و از دیده خون ز نخته؛ بقرب این قضیه
 و نسبت توحیدیکه از خلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آن مختصر
 باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل غلبات نسبت احاطت و سر بیان و معیت
 روزی یکے در حضور من بر قلم قطع زوا انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
 این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه
 خبر انتقال خواجه بزرگوار بدارالقرار بسع ایشان رسید آرام دلها به نئے آرامی بعد
 گشت و شربت شیرین آن صحنه های رنگین بذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بجز
 استماع این خبر توجبه و بی شدند چون بزیاارت روضه منوره مشرف گشتند و
 عزای پرستی مجذوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکسته دل را مویها
 از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
 و التماس یاران دل افکار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه بار نصایب
 ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه بمشابه که در حیات بابرکات خواجه باقی باقی
 قدسنا شد سره الا قدس بود از سر نو تازگی یافت و آثار توجیهات و انوار جذبات
 بر بواطن این طلاب جلوه گشت در میان سرگرمی آن افادات و افاضات
 بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفادہ حضرت خواجه عالی شان را از ایشان
 کما مر شیوه های مختلف در میان آورده و خلاصان حضرت خواجه بنیامان انداختند
 حضرت ایشان بران مطلع گردیده برفع آن بنصائے که موجب مزید اخلاص و اتحاد
 آنان باشد و نواید رسان آنها بود پروا ختن چون دیدند که مفید نباشد نسبتهای
 بعضی آنها توجبه نمودند از آن هم متنبه گشتند بل اکثرشان جمع شده بروضه منوره
 حضرت خواجه قدس سره رفته توجبه و التجا نمودند درین توجبه یکے از آنها را که حساب
 کشت بود در نظر در آمد که هر یک ازین درویشان ملتحمه چراسے برافروخته بودند

ناگاہ برق خاطفی در رسید و ہمہ چراغها کذا و توجہ این درویشان بود و آن برق
 توجہ عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکہ استفادہ را شاید با ایشان
 رجوع نمودند و حضرت ایشان بکلم العود واحد بوطن معاودت فرمودند و بعد از
 مدتہا بعضی پیر یا معذرت در میان آوردند حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر
 حال صفاد و صفا بود چنانکہ اشارہ ازین در ذکر حال خواجہ حسام الدین نیز گذشت
 پس حضرت ایشان در شہر جامدی الآخر کہ ماہ انتقال شیخ عالمقدار ایشانست بزیر
 روضہ منورہ پیر بزرگوار از سر بند آمدہ باز بسیر ہند میرفتند و دوسہ کرت با گرہ نیز شریف
 آورده باشند و بجز از سر ہند بیچ جانشینند بگرا و آخر عمر کہ دوسہ سال از مزاحمت
 سلطان وقت مصحوب عسکر بعضی بلاد مرور ایشان روی داد و دوران نیز حکمتها
 بود کہ اہل آن بلاد باین سبب بعجبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر ایشان
 بہرہ ور گردند چنانکہ یکی از سفر ہا کہ این بندہ در خدمت بود روزی عسکر بنوامی یکی
 از قرای معظمر رسید خاومان حضرت ایشان نزدیک آن قریہ جاے گرفتہ شروع
 در برافراشتن خیمہ نمودند درین میان بندہ حضرت ایشان را دید کہ تنہا پیادہ
 بکوچہ آن قریہ درآمدند بندہ در قفای ایشان دوید چون مراد بدیدند فرمودند
 در خاطر افتاد کہ درین دیہ مسجدی خواہد بود آنجا رفتہ وضوے تازه کردہ
 دو گانہ ادا نمایم چند قدم نرفتمہ بودند کہ مسجدی در کمال صفا ظاہر شد و
 چاہے بالوازم اسباب وضو در محین آن مسجد ایشان وضو کردہ بمسجد آمدند
 یکے از فقراے کہ آنجا بود از فقیر پرسید کہ ایشان چه کس اند بندہ و پراختر
 وادوے بذوق تمام دویدہ رفت و عزیز می را کہ مقتداے آنجا بودہ
 و در پہلوے مسجد خانہ داشتہ و اوصاف حضرت ایشان شنیدہ بودہ
 آرزو مند دیدار و ملاقات ذوالبرکات می بودہ اما از کبر سن و دیگر عواملع پیش

ی ایشان معظمری گردانید و در معاملہ آن را حق دانایند کہ این پیر اعظم

بوده بخدمت ایشان رسیدن خبر کرد آن عزیز پز آید هر اقدام مایلون افتاد و زیبا
 بمضمون این بیت برکشاد سه همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گزری بر مقام
 ما افتد و ایشان را با جمیع درویشان انشب بمنزل خود آورد و نیز با آنها نمود و فرود آمد
 انابت کرده تعلیم و ذکر گرفت و فرزند او و چند درویشان دیگر نیز معمور و صاحب
 حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند اکنون وقت آن
 آمد که انجامز و عدّه مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلی علیحدّه خواهم
 بزرگداشت که مشتمل باشد بر بعضی عرایض شریفه حضرت ایشان که در آن سینه
 از احوالات فائده و اسرار و حقایق وارده پر زبر گواری خود نوشته اند قدس
 القدر سرها و روحها و افاضل علینا بر کاتما و فتوحها و آن فصل مخبر اسرار
 الوصل نیست فصل چهارم در ایراد بعضی عرایض حضرت ایشان و
 بعضی فقرات مانوده از بعضی آن عرایض کترین بندگان احمد بدروه عرض
 میرساند و حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
 میدارد که در اثنا راه القدر بتجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
 بتجلی خاص علیحدّه ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسابلکه در اجزای آنها
 جدا جدا و القدر منقاد این طائفه گشتم که چه عرض نمایم درین انقیاد مضطر
 بودم و ظهور می که درین کسوت بود و در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف و
 محسنات عجائب که درین لباس مینموده از هیچ مظهری ظاهر نمیشد پیش
 ایشان تمام که اختره آب شده میرفتم و همچنین در هر طعامی و شرابی و کسوتی
 جدا جدا متجلی شد لطافت و حسنی که در طعام لذیذ پر تکلف بود در ماورای آن
 بود و آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
 یک خصوصیت کمال علی تفاوت درجات جدا بود خصوصیات این تجلی

تحمیراً بعرض میتوانند رسانند اگر در ملازمت علیہ پیو و شاید معروض میداشت
اما در اشنامی این تجلیات آرزوی رفیق اعلی و اشم و باہنہا مہا اطن متوجہ نشدم
اما مغلوب بودم چارہ نبود درین اثنا معلوم شد کہ این تجلی بانسبت تزیینی حکم
ندارد و باطن همچنان گرفتار آن نسبت است بظاہر اصلاً ملتفت نیست و ظاہراً
کہ از آن نسبت خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان باختم کہ بطن
اصلاً بزین بصر مبتلا نیست و از جملہ معلومات و ظہورات معروض است و ظاہر کہ متوجہ
کثرت و اشئیت بود باین تجلی مستعد گشته است بعد از آن چند گاہ این تجلیات
رو بچغا آوردند و همان نسبت حیرت و نادانی حال خود ماند و صارت نلک التجلیات
کان لہ یکن شب نامد کو را بعد از آن یک فنمای خاص رود و ہمانا کہ آن تعیین
علی کہ بعد از خود تعیین پیدا شدہ بود و درین فنا گم شدہ و اثری از مظان
آن نماندہ درین وقت آثار اسلام و علامات انہدام معالم شرک خفی بظہور
آمدن گرفت و همچنین دید قصور اعمال و مشتم داشتن نیات و خواہش نیز با بحالہ مات
عبودیت و نیستی از آن باز ظاہر گشتہ اند حق سبحانہ و تعالی بیکت توجہ حضرت
ایشان بہ حقیقت بندگی رسانند منہا عرضداشت کمترین بندگان احمد بندر وہ عمر
میرساند کہ از تقصیرات خود جہ عرض نماید عاشر اللہ کان و مالہ فی شاع لہ یکن لہ حول
و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم علوی کہ تعلق بمقام فنا فی اللہ و البقاہ داشتند حق
سبحانہ بنیایت خود و شکست ساخت و همچنین معلوم کرد کہ وجہ خاص ہر شیء نسبت
و سیر فی اللہ بچہ معنی است و تجلی ذاتی برقی چہ باشد و محمدی المشرک کبست و اشنام
آن و در ہر مقام لوازم و ضروریات آنرا بنمایند و میگذرانند و کم چیزی مانده با
کہ اولیاء اللہ قدس اللہ سرہم آنرا نشان دادہ اند در راہ فرود گزارند و نمایند
قبل من قبل بلا علنہ همچنانکہ ذوات اشیا را بمجہول میدانند اصل قابلیت و استعداد

را بجز محمول و مصنوع میدانند و سبحانہ محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
 حاکم باشد زیادہ گستاخی نہ نمود ع بن پاید کہ حد خود داند منہب اور عریضہ رقم
 نموده اند چندین مرتبہ از برای دفع بعض امراض توجہ کرده شد و اثر آن ظاہر گشت
 و بچین احوال بعضی مولی کہ از عالم برزخیت ظاہر شدہ بود و نیز از برای دفع آلام
 و شداید آنها توجہ کرده شدہ اما حال قدرت بر توجہ نمائندہ است کہ بر بیچ چیز خود را
 جمع نمیتوانم ساخت بعض شداید از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
 منعلقات این جانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلاً بخاطر
 غبار کلفت راہ نیافت چه جای آنکہ بدانها بخاطر گذرد و منہب سہمدرین عریضہ
 است کہ چنانکہ سابقاً تعلق ارادت بمرادات بر طرف شدہ بود لیکن اصل ارادت
 ماندہ بود چنانچہ معروض داشتہ بود الحال ارادت ہم از بیچ بر آمد و جنتی لامراد و لا ارادہ
 و صورت این فنائیز در نظر آمد و بعضی علوم کہ مناسب این مقام بودہ فالیض
 گشت چون در تحریر آن علوم بواسطہ رقت و غموض تعمیری بود لا جرم عنان قلم
 را از تحریر آن گردانیدہ و در وقت تحقیق این فنا و افاغہ علوم یک نظر خاص
 در ماوراء وحدت پیدا شدہ ہر چند مقرر است کہ در ماورائی وحدت نظری
 نیست بلکہ بیچ نسبتی نیست اما آنچه میاید معروض میدارد تا زمانی کہ بقیین نہست
 بر نوشتن جرات نمود و بیچ مشبہ در آن راہ نئے پاید ہر چند در نظر نہ وحدتست
 و نہ وراے آن و نہ بیچ مقامی کہ بعنوان حقیقت بدانند تا حق را وراے آن داند
 حیرت و جہل بہمان صرافتست و ازین دید بیچ تفاوئے نشدہ میدانم چہ عرض
 نمایم ہمہ تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال نئے مشبہ مستحق است
 استغفر اللہ و اتوب الی اللہ من جمیع ما کرہ اللہ قولاً و فعلاً چاہر و ناظر و ایضاً
 این زمان چنان معلوم گشت کہ سابقاً بیچہ ازین صفات میدانستم فی الحقیقہ

فنا می خصوصیت صفات ماہہ الامتیا از آنها بوده کہ در ضمن وحدت مندرج شدہ
بودند و خصوصیات را اہل گشتہ الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الانداج
و الاندراج نیز بر طرف شدہ قہرمان احدیت بیچ چیز انگذاشتہ تمیز کے کہ از مرتبہ
علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شدہ بود نماز و تمام نظر بر خارج آمدہ کان اللہ و
یکن معہ شیء الا ان کما کان ابن زمان مطابق حال گشتہ و سابقاً علم مضمون
این حدیث بودہ منہما از عنایات خداوندی جل و علا کہ برکت توجہات علیہ
حضرت ایشان علی التواتر و التواتر فائض دارند عرض نماید من آن
عالم کہ ابرو بہار کے ہر کند از لطف بر من قطرہ باری ہر اگر بر روید از تن صد زبا
جو سوسن شکر لطفش کے تو انم ہر چند اظہار این قسم احوال موجب جرات گستا
است و مشعر افتخار و سباہات سے ولی چون شہ مرا برداشت از خاک ہر سز و گر
بگذرانم سر بر افلاک ہر ابتداء عالم محمود بقاء از او اخر ماہ ربیع الآخر است و تا حال
بقای خاص در ہر یک مدنی مشرف بیسازند ابتداء از ثعلبی ذالی حضرت شیخ محمد بن
است قدس سرہ در صحومی آرند باز بسکری برند و در نزول معروج علوم غریبہ
و معارف عجیبہ افاضہ می فرمایند و با حسان و شہود خاص در ہر مرتبہ کہ مناسب
بقای آن مقام است مشرف بیسازند بتاریخ ششم ماہ مبارک رمضان بقای
مشرف ساختند و احسانی میسر شد کہ چہ عرض نماید پیدا اند کہ نہایت استعداد تا اینجا
بودہ و وصلے کہ مناسب حال بود و ہم اینجا میسر گشت ہر چند فنا انم باشد بقای
مرتب بران اکمل خواهد بود و ہر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و ہر چند صحو بیشتر
افاضہ علوم موافق شریعت غرامی افتد چہ کمال صحو انبیا را بود علیہم الصلوٰۃ والسلام
معارفی کہ از ایشان سرزودہ شرایع است و عقایدی کہ در ذات و صفات بیان
فرمودہ اند و مخالفت ظاہر آن از لقیہ سکر است الحال معارفی کہ باین کینہ

فانقض اندا که تفصیل معارف شرعی است و بیان آنها و علم استدلالی کشفی و جزو
 ری میگردد و مجمل مفصل میشود مگر بگویم شرح این بجد شود و بی ترسم که مبادا منجر
 بکستاشی شود بنده باید که حد خود و اندر شد علی الاطلاق جل شانہ بپرکت تو جہا
 علیہ بہر و طریق جذبہ و سلوک تربیت فرمودہ و بہر دو صفت جمال و جلال
 مہربانی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت این
 تربیت متحقق شدن است بحجت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و بحجت
 ذاتیہ علامت فناست و فنا عبارت از نسیان مایوی است پس تا زمانی
 کہ علوم تمام از ساحت سینه رفتہ نشود و مجمل مطلق متحقق نشود از فنا بہر ندارد
 و این حیرت و جہل دائمی است امکان زوال ندارد و نہ آنست کہ گاہی حاصل
 شود و گاہی زائل گردد و غایت مانع الباب پیش از بقا جہالت محض است و بعد
 از بقا جہالت و علم باہم جمع و عین نادانی بشعور است و در عین حیرت بحضور کہ
 این موطن حق الیقین است کہ علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و علمے کہ پیش از جہالت
 حاصل شود از غیر اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است و
 اگر شہود است ہم از خود اگر معرفتست با حیرت نیز در خود است تا زمانی کہ نظر
 در برون است بجای حاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر برون
 بالکل منقطع بیاید شود کہ حضرت خواجہ بزرگ قدس اندر سرہ میفرمایند کہ اہل اللہ
 بعد از فنا و بقا ہر چه بنیند در خود بنیند و ہر چه شناسند در خودی شناسند
 و حیرت ایشان در وجود خود است از ہر جا ہم صریحاً معلوم میشود کہ شہود و معرفت
 و حیرت و نفس است در برون ہیچکدام اینہا نیست تا زمانی کہ یکے
 ازین ثلاثہ در برون است اگر چه در خود ہم دارد از فنا بصرہ ندارد
 فکیف البقاء نہایہ مرتبہ در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است و مطلق فنا

عام است و بقا با اندازه فناست لهذا بعضی از اهل الطریق بعد از تحقق بقا و بقا در پرتو
 نیز مشهور دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتهاست و نه هر که سر
 تراشد قلندری و اندازه نه هر که آینه دارد سکندری و اندازه این نسبت حضرت خواجہ
 عبدالخالق است و تمام و مکمل آن حضرت خواجہ خواجہ حضرت خواجہ بہار الحق و اولاد
 است المعروف بنقشبند قدس اللہ سرہا منہما بحسب کاری است اولاً ہر بلا و
 مصیبت کہ واقع میشود باعث سرور و فرحت میشود پس من مزید میگفت و ہر چه
 از امتعه دنیویہ کم میشود خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد و حالاکہ بعالم اسباب فرود
 آورده اند و نظر بر عجز و افتقار خود افتاد و اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول ہلہ
 نوعی از حزن رو میدہد ہر چند سبب است زائل میشود و ہیچ نماند و بچنین اگر پیش ازین
 دعا میکرد از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از و نہ رفع آن میبود بلکہ امتثال امر
 او عوائی بود حالاً مقصود از دعا رفع بلیہ و مصایب است و خوف و حیرتی کہ
 زائل شدہ بودند باز رجوع کردند و معلوم شد کہ آن از سکر بود و صحو ہر چه علوم انسانی
 را بہت از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در ابتدا کہ مقصود از دعا رفع
 بلا نبود دل را این معنی خوش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر سبب شدت
 کہ دعای انبیا ازین قبیل نبود کہ حصول مراد نخواہند حالاکہ بآن حالت سر
 ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد کہ دعای انبیا
 علیہم الصلوٰات و التسلیٰات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بودہ
 نہ مجرب و امتثال امر بعض امور کہ رو میدہد بحسب امر گاہ بعضی از آن کتانی
 بنماید منہما ہر چه از مسئلہ و مدت وجود و توابع آن گفتہ اند در اوائل
 حال بآن مشرف ساختند و شہود احدیت در کثرت میسر شد از ان مقام
 بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افادہ فرمودند یا مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته شده و اشارات و رموز
اجمالیه در کلام شریف بعضی از بزرگان هست لیکن گواہ عدل بر صحت آنها
موافقت ظاہر شریعت ندارند و هیچ موافقت حکما و اصول معقولات آنها
ندارند بلکه از علماء اسلام جماعه که مخالفت با اہل سنت دارند با اصول آنها نیز
موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل
قدرت ندارد و قدرت بمقاربت فعل می بخشند و تکلیف بر سلامت سبأ
و اعضا پیدا ندکما قرره علماء اہل السنۃ و درین مقام خود را بر قدم
حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ الاقدس می یابد ایشان درین مقام
بودہ اند و حضرت خواجہ علاء الدین راقدس سرہ نیز ازین مقام نصیب
ہست و از بزرگان این سلسلہ علیہ حضرت خواجہ عبدالخالق اند قدس الت
تعالی سرہ الاقدس در شاخ مانقدم حضرت خواجہ معروف کرنے و امام داؤد
طائی و خواجہ حسن بصری و حبیب عجبی قدس الت تعالی اسرار ہم المقدس
حاصل اینہم کمال بعد بیگانگی کار از معالجہ گذشتہ است تا زمانے
کہ حجب مہذول بودہ اند سے و اہتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون
بزرگے او حجاب اوست ع فلاطیب لہا و لاراقے آہ مگر کمال بیگانگی
ونے مناسبے را وصل و اتصال نام نہا وہ اند ہیات ہیات ہمان ہی
یوسف زینجا موافق حالت سے و افگندہ دف این آوازہ از دست
کز و پر دست دف گویان بود پوست بہ شہود کجاست و شاید کمیت
و مشہود چہیست ع خلق را روے کے نماید او ہا ماللہ تراب و رب الارباب
خود را بندہ مخلوق غیر مقدور میداند و بچنین تمام عالم را و خالق و قادر
حق را عزوجل میداند غیر این هیچ نسبت اثبات نمیکند نسبت مرآتیت کجا

خ و اجماع علمای اہل سنت است در ہیج جزئی مخالفت بظاہر شریعت

ع در کدام آئینہ در آید اوہ منہا مدنی است کہ احوال خدیجہ علیہ اطلاق
ندارد و نگارنست سے عجبے نیست اگر زندہ شود جان عزیزہ چون ازان خضر
جدماندہ پیامے برسد میدانکہ شایان دولت حضور نیست ع این بسکہ
رسد زو و ربانگ جسم عجایب کار و بارست نہایت بعد راقربت پیدا شد
و غایت فراق را وصل گفتہ اند گوینا فی الحقیقت در ضمن این اشارہ نفی
قرب و وصال کردہ اند لشعر کیف الوصول الی سعادہ و دنیا قلل الجبال
و دونہن حنون پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم و امن آمد مراد از انیز اثر
الامر بار اوہ مرید باید شد و محبوب را محبت محب میباید گشت آنست
وین علیہ من الصلوٰات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتبت
و محبوبیت از مجہدین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر دادند کہ کان
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم متواصل الحزن دائم الفکر و آنسرور فرمودہ
علیہ الصلوٰات و السلام ما اودے نبی مثل ما اودیت محبان بار محبت
توانند کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار است این قصہ پایانی ندارد
ع قصۃ العشق لا انفصام لہا منہما چون حضرت حق سبحانہ تعالیٰ از برکت
توجہات علیہ از رقیبت احوال محرم ساخت و از تلویح بہ تکلمین مشرف گردانیدہ حاصل
کار جز حیرت و پریشانی بدست نیامد از وصل جز ہجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز تکلمت و از علم جز جہل نیفزود لاجرم در عرضہ داشتہ تا توقف
واقع شد عجب آنست کہ حال الحق یقین مشرف ساختہ اند کہ در آن موطن علم
و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند و عین حیرت و سنہ
نشانے علم و شعور است و نفس غیبت حضور است با وجود علم و معرفت
جز از دیاد جہل و بگیری نیست ع عجب آنست کہ من و اصل و سرگردانم

اللہ تعالیٰ بحض عنایت بیغایت خویش و در مدارج کمالات ترقیات از زانی و مستقیم
 است فوق مقام ولایت مقام شہادت است و نسبت ولایت بشہادت نسبت
 تجلی صورتی تجلی ذاتیست بل بعد ما بینہما اکثر من بعد ہذین التجلیین فوق
 مقام شہادت مقام صدیقیہ است و تفاوتی کہ میان این دو مقام است
 اجل من ان یعبر عنہ بعبارة واعظم من ان یشار الیہ باشارة و فوق ان
 مقامی نیست الا النبوة علی اہلبہا الصلوات والتسلیمات و نشاید کہ میان
 صدیقیہ و نبوة مقامی بودہ باشد بلکہ محالست و این حکم بحالیت و کشف
 صریح صحیح معلوم گشتہ و آنچه بعضی از اہل اللہ واسطہ میان این دو مقام
 ثابت کردہ اند و بقربت نامیدہ اند بان نیز مشرف ساختند و بر حقیقت
 آن مقام اطلاع دادند بعد از توجہ بسیار و تضرع بیشتر اولاً همان طور کہ بعضی
 اکابر فرمودہ اند ظاہر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
 آن مقام بعد حصول مقام صدیقیہ است در وقت عروج اما واسطہ بودن
 محل تامل است بعد از ملازمت صورتی انشاء اللہ تعالیٰ حقیقت بالتفصیل
 عرض خواہد کرد و آن مقام پس عالی است و در منازل عروج فوق آن مقامی
 معلوم نیست و زایدیت وجود بزوات جل و علا در بنیقام ظاہر میشود چنانکہ
 مقرر علماء اہل حق است شکر اللہ تعالیٰ سعیدہ و اینجا وجود ہم در راہ میماند
 و فوق آن عروج واقع میشود ابوالمکارم رکن الدین شیخ علاؤالدولہ و بعضی
 مصنفات خود میفرمایند و فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام صدیقیہ
 از مقامات بقاست کہ رو بہ عالم دارد و پایان تر از ان مقام مقام نبوت
 است کہ نئے الحقیقہ بالاتراست و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
 بزرگیت این دو مقام ندارد کہ رویش بہ تفریح صرف است و تمام عروج است

شان ما بینہا ۵ و پس آئینہ طوطی صفتم داشته اند ہرچہ استاد ازل گفت
 بگویم بگویم با علوم شرعیہ نظریہ استدلالیہ را ضروریہ کشفیہ ساختہ اند از
 نظریہ بصوریہ آوردہ اند شخصی از خواجہ بزرگ قدس القادری
 سرہ الاقدس پرسید کہ مقصود از سلوک چیست فرمودہ اند تا معرفت
 اجمالی تفصیلی شود و استدلال کشفی کرد و نظر نمودند کہ علوم دیگر سوائے
 آنها حاصل شود آری در راہ علوم و معارف بسیار رو میدہند کہ از آنها
 نے باید گذشت و تا پایتیرہ نہایتہ کہ مقام صدیقیت است نزد ازین علوم
 بہرہ نے یا بدقیابت شعرے ان من اهل الله القائلین بحصول هذا المقام
 الشریف لا نفسہم و لیس لہم مناسبتہ بعلوم هذا المقام و معارفہ فواجبہ
 و فوق کل ذی علم علیہ و برتر شد قضا و قدر نیز اطلاع دادند و آنرا
 نتیجہ اعلام فرمودند کہ بیخ و جہہ بہ اصول ظاہر شریعت مخالف است لازم
 نیاید و از نقص ایجاب و نشانیہ جبر بہرہ او نثرہ است و ظہور بہ شام
 ایملہ البدر است عجب است کہ با وجود عدم مخالفت بہ اصول شریعت
 این سنہ را چرا پوشیدہ داشته اند اگر شایبہ مخالفت میداشت
 اخفا و ستر مناسب بود لایسأل عما یفعل ۵ کہ از بہرہ آنکہ از ہم توبہ کشاید
 زبان جز بہ تسلیم بود علوم و معارف در رنگت نیسان میریزند کہ قوت
 مدرکہ از تحمل آن عاجز میشود قوت مدرکہ مجرب و تعبیر است کہ لا یجمل عطا یا
 الملک الا مطایباہ او ایل شوق آن بود کہ این علوم غریبہ را در قوت کتابت
 آوردہ شود اما توفیق نے یافت و ازین مورد بار بود آخر الامر تسلی
 فرمودند کہ مقصود از افاضتہ آن علوم حصول ملکہ است نہ یاد کرد
 آن علوم چنانچہ طلبہ علوم تحصیل علوم براسے آن میکنند کہ ملکہ تلویت

بہم رسانند نہ آنکہ حفظ اصول صرف نحو و غیر ہرما کنند انہم عرالیضہ الشریفین
روح اللہ روح صاحبہا و جناب خواجہ عالیشان نیز در جواب ہر یک از
عرالین حضرت ایشان صحیفت گرامی بزرگداشتہ ارسال فرمودہ اند
وزبان ثنائی و دعائے ایشان کثودہ و بصحت و بعلوم مرتبہ تہائے
ان احوال و اسرار حکم نمودہ چنانکہ دریکے ازان گرامی صحیفت نقلم محترم
آوردہ اند کہ انچہ از کثوف مذکور گشتہ طریق آن بغایت مرضی و صحیح
و مستقیم و مستحسن است چون این طریق شمار سببے واقع شدہ کہ نے
قول و زبان چیز ہا کثوف میشوند حاجت نیست کہ بیان ہمہ وجوہ نمودہ شود
انشاء اللہ بعد از ملاقات انچہ باید گفت بجزور کفہ خواہد شد انہم

کلامہ العالی قدس اللہ سرہ قائلہ و ایضاً وعدہ ایراد و فقرہ از فقرات
رسالہ نمبر دوم و معا و حضرت ایشان در آخر این عرالیض رفتہ بآن وعدہ
نیز و فال لازم است و آن دو فقرہ اینست کہ مرقوم میگردد و فقرہ اولے
در پیشے را ہوس این راہ پیدا شد عنایت خداوندی حل سلطانہ اورا
بیکے از خلفائے خانوادہ حضرات خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم
رسانید و از انچہ خاطر لفظ بزرگواران اخذ کردہ ملازم صحبت آن عزیز گشت
برکت توجہ آن بزرگ جذبہ خواجہا کہ از جہت استتلاک و صفت پیوستہ
میخیزد اورا حاصل گشت و از طریق اندراج النہایتی الہدایہ نیز شہر نے
میسر شد بعد از تحقق این جذبہ کار اول سہلوک قرار یافت و این راہ را نیز
روحانیت اسد اللہ الغالب کرم اللہ تعالیٰ و تقدس وجہ المقدس بہنام

رسانید یعنی ہائے کہ رب اوست و ازان اسم قابلیت اعلیٰ کہ بعبقری حقیقت
محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجید بہدور روحانیت حضرت نورانی

نقشبند قدس اللہ تعالیٰ سترہ عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فوق آن قابلیت استعلام میرشد و از آنجا
تا مقام کہ فوق آن قابلیت است و آن قابلیت کا تفصیل است مر آن مقام
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیہ است تہربت
روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التیجۃ ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نحو کے ادا و از روحانیت حضرت
خواجہ علاؤ الدین عطار کہ خلیفہ حضرت خواجہ نقشبند قدس اللہ تعالیٰ
اسرار ہما قطب ارشاد ہووہ اند بآن درویش رسید نہایت عروج
اقطاب تا باین مقام است و دائرہ ظلیت تا باین مقام منتهی میشود بعد
از ان یا اصل خالص است متمیز بظن طائفہ افراد بوصول باین دولت
ممتازند بعضی از اقطاب را بواسطہ مصاحبیت افراد تا مقام متمیز
عروج واقع میشود ناظر اصل متمیز بظن میگردند اما وصول باصل خالص
یا نظر بآن علی تفاوت درجاہم خاصہ افراد است ذلک فضل اللہ
یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و آن درویش را خلعت
قطبیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام کہ مقام اقطاب است از ان
سرور دین و دنیا علیہ الصلوٰۃ المبارکات و التحیات الناصبات عنایت
شده و باین منصب سرفراز ساختند بعد از ان عنایت خداوندی جل شانہ
و عم احسانہ شامل حال او گشت و از آنجا متوجہ فوق ساخت یک قدم باصل
متمیز برد و فنامی در آنجا میرشد چنانکہ در مقامات سابقہ و از آنجا بمقامات
اصل ترقی از زانی فرمودہ باصل الاصل رسانید در عروج اخیر کہ عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت عنوت اعظم عمی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس اللہ تعالیٰ سرہ الاقدس و بقوت تصرف ازان مقامات گذرانیدہ
 باصل الاصل و اصل گردانیدند و از آنجا بعالم باز گردانیدند چنانکہ از ہر مقامی
 باز میگرددانیدند و آن در ویش را مایہ نسبت فردیت کہ عروج اخیر مخصوص بانست
 از پدر بزرگوار خود حاصل شدہ بود پدر بزرگوار او را از عزیزی کہ جذبہ توبہ داشتند
 و بخوارق مشہور بودند بدست آندہ لیکن آن در ویش بواسطہ ضعف بصیرت
 خویش و قلت ظہور آن نسبت آن نسبت را پیش از قطع سن ازل
 سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن در ویش را
 توفیق عبادات نافلہ خصوصاً ادائے صلوٰۃ نافلہ مدوے از پدرش
 است و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود کہ در سلسلہ چشتیہ بودہ اند
 حاصل شدہ بود و ایضاً آن در ویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بودہ

علی بنینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ لیکن تا زمانیکہ از مقام اقطاب
 نگزشتہ بود اما بعد از عبور ازان مقام و حصول ترقیات عالیہ اخذ علوم
 از حقیقت خود است و در خود بخود از خود بسیار بدغمیری را مجال نمادہ است تا در میان
 در آید و ایضاً آن در ویش را در وقت نزول کہ عبارت از سیر عن اللہ باللہ است
 بمقام مشایخ سلاسل دیگر ہم عبوری واقع شد و از ہر مقامی نصیبے وافر فر گرفت
 و مشایخ آن مقام مدد و معاون کار او شدند و از خلاصہای نسبتہای خویش
 نصیبے اول بمقام اکابر چشتیہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم عبوری واقع شد و ازان
 مقام حظے وافر نصیبے او گشت و ازان مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجہ
 قطب الدین پیش از دیگران امداد فرمود الحق ایشان در ان مقام شان عظیم
 دارند و رئیس آن مقام اند بعد ازان مقام اکابر کبرو بہ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم
 گذری واقع شد آن ہر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وقت

نزول از فوق بجانب یمن آن شاه راهست و مقام اول بجانب بسا آن طرف
 مستقیم و این شاه راهی است که بعضی از اکابر اقطاب ارشاد ازان راه بمقام فرود
 میروند و بنهایت النهایت میرسند افراد تنهارا راه دیگر است بی قطبیت ازین راه
 نمیتوان گذشت این مقام در میان مقام صفات و این شاه راه واقع شده است
 گمانه برنج است میان این دو مقام از هر دو جهت بهره بردار است و مقام اول در جای
 دیگر ازان شاه راه واقع شده است که بصفت مناسبت کم دارد بعد ازان
 بمقام اکابر سرور و پیه که از شیخ شهاب الدین ابن طرف اند قدس الله سراریم
 خبیر واقع شده است آن مقام متجلی نور اتباع سنت است علی مصدر بالاصدق
 والسلام والتجیة و مزین است نورانیت مشاهد فوق الفوق و توفیق عبادات
 رفیع آن مقام است بعضی سالکان سیده که بعبادات نافله مشغولند و بان آرام
 دارند نصیب ازان مقام بواسطه مناسبت بان مقام یافته اند بالاصحاح
 عبادات نافله مناسب آن مقام است دیگرانرا از مبتدیان و منتهیان بواسطه
 مناسبت بان مقام و آن مقام بسبب شگرفست آن نورانیت که درین مقام
 مشهود میشود در مقامات دیگر کم است و مشایخ این مقام بواسطه کمال اتباع
 عظیم الشان و رفیع القدر اند در انبای جنس خود امتیاز خاص دارند آنچه ایشانرا
 درین مقام میسر شده است در مقامات دیگر اگر چه با اعتبار خروج فوق اند میسر نیست
 بعد ازان بمقام جذب فرود آوردند و این جامع مقامات جذبات نئے اندازه
 از انجا نیز فرود آوردند نهایت مراتب نزول تا مقام قلب است که حقیقت
 جامع است و ارشاد و تکمیل بفرود آوردن باین مقام تعلق دارد و درین
 مقام فرود آوردند پیش از آنکه درین مقام تکلیف پیدا شود باز عروجی واقع
 این زمان اصمیل را نیز در رنگ ظل و اگذاشت ازین عروج

کہ در مقام قلب واقع شد بملین پوست و السلام فقرۃ ثانیہ قطب ارشاد
 کہ جامع کمال فرودیت نبر باشد بسیار عزیز الوجود است و بعد از قرون بسیار
 و از منہ بشمار این قسم گوہرے بظہورے آید و عالم ظلمانی را نور ظہور او
 میگیرد و نور ارشاد و ہدایت او شامل تمام عالم است از محیط عرش تا مرکز
 فرش ہر کسے را کہ رشدی و ہدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راہ او
 مے آید و از دستفا میگردونے توسط او چیکس باین دولت نیرسد مثلاً نور ہدایت
 او در رنگ در بامی محیط تمام عالم را فرو گرفته است و آن در با گو یا بھمد است
 کہ اصلا حرکت ندارد و شخصے کہ متوجہ آن بزرگ است و با و اخلاص دارد بآن
 کہ آن بزرگ متوجہ حال طالب شد و وقت توجہ گو یا روزے در دل طالب شدہ
 میشود از آن واہ بقدر توجہ و اخلاص از آن دبا سیراب میگردد و همچنین شخصے کہ متوجہ
 ذکر الہی است جل شانہ و بآن عزیز اصلا متوجہ نیست نہ از انکار بلکہ اورا نمی شناسد
 ہمین قسم افادہ انجام حاصل میشود لیکن در صورت اولی بیشتر از ثانیہ است اما کسی
 منکر آن بزرگ است بآن بزرگ از دربار است ہر چند بذكر الہی تعالی تقدیر
 مشغول است اما از حقیقت رشد و ہدایت محروم است ہمان انکار و آزار سدر راہ
 فیض او میگردد و بی آنکہ آن عزیز متوجہ عدم افادہ او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت ہدایت
 از وی منقود است صورت رشد است صورت معنی قابل النفع است و جماعہ کہ اخلاص
 و محبت بآن عزیز دارند ہر چند از توجہ مذکور و ذکر الہی تعالی شانہ خالی باشند نیز ایشانرا
 بواسطہ محبت نور رشد و ہدایت میرسد و السلام فصل پنجم در بیان آن سائل
 بزرگ مراتب شکرین کہ حضرت سبحانہ و تعالی ایشانرا بخش فضل و کرم بآن اختصاص
 اگرچہ ازین جملہ بعضی مرقا قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرمودہ باشند لیکن چون
 بندرت است آنرا نیز از خصایص حضرات ایشان شمرده اند با دیگر معانی کہ از دیگران

بگوشش روشن نرسیده بود و سزاخص این مراتب علیه بان فطلب البیر چنان
 مینماید که چون ایزد سجانہ ایشانرا مجتهد و منور العتق ثانی گردانیده بود و او را تعینی را
 بکرات با شخصرت الهام فرموده و بافتشای آن امر نموده چنانکه خود در چند مکتوب
 بان ایما فرموده اند پس صاحب این مرتبه غظمی را باید که مخصوصات علیا بود
 باین مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارشش نموده اند هوای فرزند
 این آن وقت است که در اتم سابقه درین طور وقتی که بر از ظلمت است بنمیر
 اعمی العزم مبعوث میگشت و بنای شریعت جدیده میگردد درین امت که
 خیر الامم است و پیغمبر ایشان خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوٰات و التسلیمات
 علما را مرتبه انبیا بقی اسرائیل داده اند بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند
 لهذا بر سر هر پایه از علما در این امت مجتهدی تعیین مینمایند که احیای شریعت فرزند
 علی الخصوص بعد از ائمه که در اتم سابقه وقت بعثت پیغمبر الو العزم است و بر
 پیغمبر در انوقت اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت
 ازین امت در کار است که قائم المقام الو العزم انبیا باشند فیض روح القدس
 را باز مد فرمایند و دیگران هم بکنند آنچه بسجا میگردند انتمی کلامه الشریعت و برکتوب
 دیگر بعد ازین این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بر اکثر خلایق
 گران است و از ان مقام انبیا دور اما اگر بر سر انصاف بیایند و علوم معارف
 یکدیگر را موازنه کنند و صحت و سقم احوال را بمطابقه علوم شرعیه و عدم مطابقت
 ملاحظه نمایند و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بینند که در کدام یک بیشتر است شاید
 از استبعاد بر آیند و پدید باشند که فقیر کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و
 حقیقت خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگر چه ولایت آن نبی با
 و نوشته کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ معنی دار نیست کاشکے

حکم قطره داشته نسبت بدوی محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
 مکتوب بیان طریق که بنام فرزند می است آنجا ملاحظه نمایند مقصود از این گفتگو
 اظهار نیست حق است سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت از تفصیل خود
 بر دیگران معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر و کافر
 بشود اندک کیفیت از اکابر دین سه ولی چون شه مرابرو داشت از خاک به منور
 بگذرانم سرز افلاک به من آن خام که ابرو بهاری به کند از لطفت بر من قطره و با
 اگر بر روید از تن صد زبانم به جو سوسن شکر لطفش که تو انم بنام کلامه الشریف
 را تم حروف گوید مرابردل خطور میگرد که اگر از اعظم علماء وقت اینست را که
 حق سبحانه حضرت ایشان را مجد و اللف ساخته مسلم میداشت تا بید تمام بود تا روز
 باین خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که
 مولانا عبدالحکیم سیال کوی که در علوم عقاید و نقلیه و تصانیف علییه چون او
 الحال در دیار هندست نماید کتابت به نوشتن بود و تبسم نموده فرمودند که
 از ان فقرات مدحیه این بود که مجد و اللف الثانی مخفی غاند که این مولانا
 مذکور شبی در واقع حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر خوانده اند قل الله
 ثم فریم بعد از دید این واقع بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت و از مخلصان
 حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صورت صورت میگفت که او ایست حضرت
 ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن تجسد پد اللف بود اگر باین
 خصایص که مذکور گردید بنواخت با شد عجیب و غریب بود آن مخصوصاً
 که بعضی از ان سالیبت در فصل سوم ذکر یافت که باز می گردید
 ظاهر شدن استعداد و طبیعت ایشان به پیر زبیر گوار ایشان پیش
 از رسیدن آنحضرت بخدمت آن مرشد و الا مرتبه بچندین سال دیگر

ح آن مجملاً به بیست و یک خاصه

نور عالم افروز ایشان را ہم پیش از ظهور معاملہ ایشان بچندین سال
بصورت شمع عظیم دیدن کما قرو دیگر بزرگداشتن آن خواجہ ذوالکاشف
در بدایت سلوک حضرت ایشان بہ مخلصی کہ فلان بدان ماند کہ چہ اعمی
شود کہ عالمہا از و منور گردد و دیگر فرمودن بیکے از مخلصان متمسک احوال
و کمال کہ چون ایشان بیابند از ایشان التماس نمایم کہ در پنج شش روز بکار
مرا بہایت رسانند و دیگر حصول مرتبہ مرادیت و محبوبیت مرا ایشان را و بسیار
پیر عالی منقبت ہا آن دولت و پذیر سعادت سپر و سلوک ایشان در
خدمت پیر بزرگوار تاجحدی کہ در دو نیم ماہ بکمال رسیدہ اند و دیگر فرمودن
پیر والا مرتبہ ایشان مستفیضان خود را در حبوۃ خود با ایشان و دیگر فرمودن
آن پیر دستگیر ایشان را افتاب شہود و خود را بوقلمون و دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان کہ مدتیست عرض نیازی بدرگاہ ولایت نکرده ایم
و دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان کہ سخن در ایشان بچندین
شمار نوشتن بیشتر است و دیگر رسم نمودن آن خواجہ صفا کیستان با ایشان
کہ ما را حد خود باید نگاہداشت و از فضول احتراز نمود و دیگر تمیق نمودن آن
مقتدای جہان کہ لارض من کانس الکرام نصیب دیگر نگارش نمودن
آن قدوۃ الاولیا با ایشان کہ شیخ الاسلام انصاری قدس سرہ فرمود
من مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیریش مرید
من کردی یعنی حال ما با شما چنین است و نوشتن کہ اہمال مانہ از استغناست
موقوف اشارتیم و دیگر تحقیق نمودن آن خواجہ عالی شان احوالات علیہ
خود را بدیدہ مکاشفہ ایشان و کذلک احوالات پاران خود را غائبانہ
از ایشان پرسیدن و دیگر از ہمہ عجیبتراستفاضہ نمودن آن بزرگوار از ایشان کجا شہر

فی الفصل الثالث دیگر آن پنج تعریفات عالیات کہ در آخر فصل سوم مرقوم گشت
 اما آن خصائص حضرت ایشان کہ ہم بر ایشان چون افق بسین ظاہر و پدید آید
 و خود چه نجر بر وجه بتقریر صریحاً و کنایہ اشارہ با آنها فرموده اند از ان جمله است
 آنکہ بعد از افاضہ پیر بزرگوار ایشان نسبتہای علیہ خود را با ایشان ہمہ مشایخ
 طرق دیگر ایشان را چون ورد احمد دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ
 برده اند و از خلص نسبتہای تالیف عطا فرموده چنانچہ سابقاً و فقرہ
 کہ از رسالہ نمیدار و معاد رقم یافت معلوم شد و از ان جمله است آنکہ نسبتہا
 ولایت و اقتباس نبوت را نیز بعضی از اولیای رحم اللہ دون بعض
 جاوہر گردانیدہ اند حضرت ایشان را ہمہ آن نسبتہا فواختہ اند و بمعرف
 ہر یک سرافراز شدہ اند چنانکہ بارہا بزبان مبارک میرانند کہ اگر کمال
 عنایات او سبحانہ در حق این بندہ کمترین این است کہ هیچ کویہ ازین
 راہ نماند الا کہ این حقیر را بران عبور دادند و از نسبت علیہ سر بیان و نسبت
 و احاطت و وحدت و تشبہ و تنزیہ و اسرار این جهانی و آن جهانی و وجود
 و امکانی علیہ علیہ بہ محض کرم بہرہ ور گردانیدند و از ان جمله است
 کہ حضرت مرتضیٰ علی کرم اللہ وجہہ المقدس ایشان را علم سموات آموخت
 چنانکہ خود اشارت نموده اند و در عرایض سابقہ رقم یافت و از ان جمله
 آنکہ حضرت خضر و الیاس علیہما السلام با ایشان ملاقات نموده از حقیقت
 حیات و ممات خود بیان فرموده اند چنانکہ آنحضرت قدس سرہ خود در
 مکتوبی بآن تصریح نموده اند و از ان جمله است کہ ایشان را اور مبادی
 سلوک روحانیت حضرت خضر علیہ السلام معلوم لدی فواختہ چنانکہ
 اشارہ باین راز ہم در فقرہ مذکورہ مبداء و معاد رفت و از انجمله است

آنکه حضرت خاتمت علیہ الصلوٰۃ والنعیمۃ ایشانرا مجتهد علم کلام ساختند و بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند و بر ناظران معلوم
ایشان صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عینی را عیناً راوده آن دارو که
آن مجتهدات کلامیہ ایشان را از وفات مکتوبات و رسائل مبرکات برآورده
رسالہ ساز و انشاء اللہ تعالیٰ سبحانہ از آن جمله آنست کہ روزی ایشان در
حلقہ مراقبہ بودہ اند و ہانکسار و دید قصور اعمال نرفته کہ ندای در رسیدہ
کہ غَفَرْتَ لَكَ وَلِمَنْ تَوْسَّلُ بِكَ بِوَاسِطَةٍ أَوْ بغيرِ وَاسِطَةٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ
باطہار آن امر فرمودہ اند چنانکہ آنحضرت قدس اللہ سرہ خود در فقرہ از فقرات
رسالہ مبدار و معاد این معنی را رقم نمودہ اند از آنجملہ است آنکہ با ایشان
خطاب در رسیدہ کہ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ و موجب این خطاب آن بودہ
کہ روزی بروح یکے از فرزندان متوفی خود طعامی کردہ بودہ اند درین میان
ایشان را از غلبہ انگسار بر زبان رفته کہ این صدقہ از ما چگونه قبول افتد کہ او
سبحانہ در قبول صدقہ میفرماید اِنَّمَا يَقْبَلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ و رین گفت بودہ اند
کہ ندادر رسیدہ اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ از آن جمله است آنکہ می فرمودند ہرگز من خود
یہ تعجب برنخاستم بلکہ ہمیشہ مرا باذان و اعلام و صدوا و امثالہا در ثلث آخر شب بیدار
کردند بلکہ یکبار بی آنکہ صریحاً ندای رسید بیدار شدم گفتم من کیم کہ بخود بر خیزم در
بندگی طاعت او تعالیٰ آوینم باز سر بخواب نهادم لمحہ نرفته بود کہ از ہر طرف آواز
اذان و اعلام برخاست و از آنجملہ است آنکہ ایشان را ہشتر گردانیدند بر آن کہ
بر ہر جنازہ کہ تو حاضر شوی آن میت مغفورست و از آن جمله است آنکہ بر ہر مقبرہ
کہ ایشان برای اموات طلب آموزش نمودند طعم شدند بدانکہ عذاب را از اہل آن
برداشتند چنانکہ دو شاہد باین مدعا در ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان بیعت

ذکر یافت از آن جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته
 و تخریر نموده همه از ما است و گفته ما خصوصاً علمی که در آن نحوی تردوی داشته
 بخصوصه صدق و حقیقت آنرا او انموده اند و از آن جمله است آنکه فرمودند بفرست
 را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و بهم از آن جمله است
 آنکه مولانا عبدالقادر انبالی که از ثقات اصحاب آن حضرت است نقل کردند
 که بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که قسم فرمودند و از آن جمله است آنکه
 فرمودند در روپه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتیم رفتیم که بر فرش
 خود تکیه کنیم وقت اضطیاج از غلبه کسلی فراموشم شد که پہلوی راست خود را اول
 بر بالین نهم چنانکه مسنون است و بر پہلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن
 پیادم آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از رو
 سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
 پہلوی راست اضطیاج نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
 نامتناهی بظهور رسید و نداورد اند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
 از بیج وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایت تو خادمی که آندم پای تو می مالید
 اورا نیز آمرزیدم و از آن جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
 معامله عجیب گذشت بر عرش خود تکیه کرده بودم که چشم فرو خوابانیده که احس
 نمودم که بران عرش من دیگری آمده نشست چه بینم که سید اولین و آخرین
 بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
 برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطواف عظیمه که تعلق باین
 جهان داشت ثبت نمودند و زظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بودیم
 فرمودند چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند از جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بشارت رسید
 که فردا چندین هزار کس را بشفاعت تو به بخشند در اقم این حروف گوید که آنروز
 که با ایشان این مرزوه از سپدانس و جان رسید لشکر آن ایشان طعاعی
 کردند و قصه را باز نمودند بعد از آنکه بقریب آن معرفت حضرت
 ایشان که فرموده اند الحمد للذی جعلنی صلیاً بین البحرین الخ میان ما و غیر
 مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معالیه عظمی اشارت از
 سرور دین و دنیا پیا پیا بد که بوقوع بیاید چنانکه مهدی موعود علیه الرضوان و قوع
 یافته من با و گفتم که از کجا که در احادیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را
 علم همه احادیث ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث
 پیش منست و کم حدیثی از بیرون رفته بیابا هم در باب فضائل این بشارت
 کنیم و میان حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این
 یكون فی امتی رجل یقال له صلیة یدخل الجنة بشفاعة کذا و کذا من بآن فاعلم
 گفتم چنانچه بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد
 و خاموش شدن از زبان قلم ایشان مصرح صلیه بودن را شنیده بودم و چشم
 بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتیم الحمد للذی که آن نوید نیز بکوشش امید رسید
 آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده در حق این بنده
 التفاتها فرمودند از آنجمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
 درجه متابعت حضرت خاتمیت علیه الصلوة و النجیة مشرف ساخته اند
 تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت و حق ایشان در مکتوب پنجاهم
 از دفتر ثانی ثبت یافته خوانندگان از ان جایی بعلو مرتبه ایشان خواهند
 بر دو آرا بجملة است آنکه خناس و سواس را به محض کرم از سپینه

بیکینه ایشان برون کرده اند چنانکه خودی فرمودند که در نماز ضمنی بودم که دیدم
 بلاے عظمی ناگهان از سینه من برون رفت ازان مرئی شد که ایشان را نیز از سینه
 دور کردند و ظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند و انشراحى
 عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو برون شد خناس بود که
 پیغمبر علیه الصلوة والسلام با استعاذه ازان مأمور گشته بود و نیز وانمودند که
 خطرانی که در اصول دین پیدای شوند فشامی آن بین خناس است که در صدر
 ایشان دارد و هر وقت نیشها میزند و ازان جمله است آنکه به محض عنایت مطلق
 شرک ضمنی را از عبادت ایشان برداشتند میفرمودند که چند روز بعد قصور اعلی
 برنجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران
 می شدم که اگر این لفظ را بخوانم به مفهوم آن مستحق نیم بس در اثنای قرات
 مصداق کریمیم نقولون ما لا تفعلون باشم و اگر نخوانم نماز من آن درست
 نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه به محض کرم شرک را از عبادت من برداشت
 و نعمت الاله الذین اتخا لیس بظهور پوست احمد الله علی ذلک هم از انجمله
 آن که ایشان را از غایب اتباع آن سرور و روح علم و عمل با امام اعظم ابو حنیفه
 کوفی رضی الله عنه و امام مکرم شافعی مطلقه با کبار تلامذه هر یک رضی الله تعالی
 عنهم فنا و بقای بظهور رسید چنانکه میفرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه
 یک گونه فشامی مخصوص روی داد که تعینی که مرا بود برفت و آن نامدی کشید
 تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمة سراج الامة ابو حنیفه کوفی رضی
 الله عنه با جمیع شاگردان و جمیع علمای مجتهد مذہب خود گرداگرد من
 جمع اند و مرا احاطه نموده اند و بعضی اساتذہ امام مذکور چون ابراهیم نخعی
 رحمه الله نیز منظر در آمدند ناگاه دیدم که نور امام و نور هر یک ازین ائمه

کرام درین در آمدند و من بآن انوار ایشان تعین و بقا یافتم و بتمامه محسبم ازان
 انوار شدم و نور هر واحدی را جدا جدا اجزای خود میدیدم بعد از دو سه روز
 ازین معامله همین قسم تسعین و بقا با امام شافعی و تلامذه و علماء مذہب او
 بظہور رسید و دیدم که علمای حنفیہ از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه
 و مجتہدان مذہب خود در من آمدند و مانند طالبان اولی انوار ایشان اجزای من
 بعد از ساعتی چند دیدم که انوار حنفیہ بپرس سائی باز آمد اما خود را
 بالوار فرقی بین متحقق نمی یابم بعد فرمودند در آن وقت مشہور گردید که حق
 ازین ہر دو امام ہمام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفتہ و از ایشان
 بجا و زندہ نموده و در حصہ با امام ابو حنیفہ مسلم ست و ثلث با امام شافعی رحمہما
 سبحانہ و ہم از انجملہ است آنکہ مشایخ لفظ ہندیہ و مشایخ قادریہ را قدس اللہ
 اسرارہم بر سر ایشان مشاجرت رفت تا آنکہ مشایخ طریقی دیگر جسم اندر سیدہ
 صلح دادند کما مر فی الفصل الثانی و ازان جملہ است آنکہ فرمودند ہر کہ داخل
 طریقہ باشد و نخواہد شد تا قیامت بواسطہ او بغیر واسطہ از رجال و نسائہ را
 بہ نظر ما در آوردند و اسم و نسب و مولد و سکن او را ہا دانند اگر خواہم
 ہمہ را یک یک بیان نمایم ازان جملہ است آنکہ بر ایشان ظاہر گردانند
 کہ در ہند انبیا بودہ اند علیہم السلام کہ بعضی ستر تن و بہ بعضی دو تن و یک
 تن ایمان آورده اند و زیادہ از ستر تن کسی با ایشان نہ گردیدہ و ایضا
 قبور تبرکہ سورہ بعضی ازین انبیاء کہ در آن دیار آسودہ اند نیز با ایشان
 نودہ اند و انوار آنرا مشاہدہ فرمودہ و ازان جملہ است آنکہ احوال مال
 شاہق جبل و مشرکان فترہ رسل را کہ نزد ما تریدہ بہ این جامعہ در دوزخ
 خواہند بود و نزد اشعریہ خلاف آن بہ حضرت ایشان چنان مکتوف

اگر دانیدند که بعد از بعثت و اجماعی اخروی آنها را در مقام حساب و سزا
 باندازه جرمیه معاتب و معذب خواهند ساخت و استیفاً حقوق نموده در
 رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
 فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب و و صد و پنجاه و نهم از دفتر
 اول مسطور است و در آن مکتوب بعد از تحریر این مکتوب رقم نموده اند
 که این مسئلہ غریب را چون در محضر انبیا کرام علیهم الصلوات والسلام
 عرضه نموده آمد تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه
 و هم از آن جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضا که میبرم را باقی
 ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرار که متعلق بانقسام و قضا
 میبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجلی ازین قضیه
 در ذکر حال شیخ طاہر از خلفائی حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
 و هم از آن جمله است آن که ایشان را از علمای را سخنین گردانیدند و از
 کاشفان اسرار تشابهات قرآنی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
 چنانکه خود فرموده اند و نگارکش نموده که این فقیر نامدتهاست تشابهات
 مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای را سخنین را غیر از این
 تشابهات نصیب نمی یافت و تا ویلاتی که بعضی علماء و صوفیه بیان کرده اند
 آنها را لایق شان آن تشابهات نمیدانست و آن تا ویلات را از اسرار
 که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه علین القضاات از الف لام میم الم
 خواسته که به معنی در دست که لازم عشق است و امثال آن آخر کار چون حضرت
 حق سبحانه به محض فضل شمه از تا ویلات تشابهات را برین فقیر ظاهر
 ساخت و جدولی از آن در پای محیط برین استعدا و این سکین کشاؤ

گردانید دانست که علم را آئین بر او تاویل تشابهات و مقطوعات نصیب
 و افر است و همچنین آنکه بعضی از وجه ذات مراد داشته اند و از بد قدرت
 آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا
 نموده اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری است تواج
 از اسرار خفیه عاشق و معشوق در رمز است غامض از رموز و قبضه محب و محبوب
 و محکمت هر چند اتمت کتاب انداماتناج و ثمرات آن تشابهات اند معانی
 کتاب تشابهات اند و سائل پیش نیستند عالم را سخ کسی بود که این را بیان
 جمع سازد و حقیقت را تواند که بصورت آورد و آنکه بی علم محکمت و بی عمل
 آن محکمت تاویل تشابهات جوید و صورت را گذاشته حقیقت یوید آن کس
 جاهل است و از جهل خود بخیر وصال است و از جهلالت خود بی شعور و نیز در قسم
 نموده اند که علم تاویل تشابهات مخصوص برسل است عیسم الصلوات و تسلیما
 و از استان مگراقل قلیل را به تبعیت و وراثت ازین علم شرفی ارزانی دارند و
 درین نشانی برقع از جمال شان بر اینان بکشاید اما امید است که نشانی آخرت هم
 عنقریب از امتان نیز به تبعیت به این دولت مهتر گردند این قدر بعلم می درآید که
 درین نشانی بعضی دیگر اورای آن اقل رواست که باین دولت مشرف
 سازند یا علم بحقیقه معامله ندهند و تاویل را منکشفند سازند با جمله جائز است
 که تاویل تشابهات حاصل آن بعضی بود اما ندانند که چه حاصلی بر آن تشابهات
 کنایات از معاملات است روا بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
 را در یک فردی از نشان خود مشاهده نموده است بدگران تا چه رسد آنتی کلامه
 العالی این حقیر رقم این حروف عفا الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
 خواجہ محمد معصوم که مشارالیه و برادر اغرابشان بظلمها از محرمان اسرار خاصه حضرت

ایشان بودند و خلوتی بتضرع تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی ازان حروف
مقطعات قرآنی آن مجد و الف ثانی باشما بیان رمزى در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که با شماره سرافراز شود فرمودند که
چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شد که ازان اسرار
مشابهات و مقطعات روزه در میان آرند که شیطان همواره پیرامون کاشفان
این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از اول بزبان آرند تا استراق سمع نماید
و هرگز از علمای راسخین رضی اللہ عنہم باین اسرار اطلاع بخشیده اند آنرا
مستور داشته اند باین معروض و اشیتم که حضرت ایشان قادرند بر آنکه طرد
شیاطین از حوالی خود نمایند و روزه فرمایند چون الحاح و زاری ما از حد شد
آن حضرت فرمودند که ستر یک حرف ازان حروف را شمایان اظهار دیدیم
و به بیان آن ما مورث شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان فرمودند و ما را از ما بگو
و نیز ما را از اظهار آن به دیگرے منع بلیغ نمودند ما را معذور دار و هم ازان جمله است
آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت
ارشاد و قطبیت افراد آن مرتبه عالیہ از نواد است چنانکه در فقرہ مذکورہ بہ دار و
معا و سبق ذکر یافت و ہم از انجمله است آنکہ بر ایشان مشارب تیز کحالات و لایا
انبیاء علیہم الصلوٰات والتجیات و کذلک طالبان کہ بر قدم پیغمبری از پیروزان
اندک مشوف گردانیده بودند و تیز تفاوت اقدام ہر یک را در ان مشارب
و انمودہ چنان کہ می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطہ
مرکز و فلان قریب دائرہ و امثالہا و این از نواد درست و بس منظم فقیری
از مخلصان ایشان گفتہ کہ مرا فرمودند کہ اے تو فلان از ولایت
ابراہیمے اید علی صاحبہ السلام آن فقیر را بخاطر رسیدہ باشد کہ اگر چه

سے فرمودند

علم حضرت ایشان باین معنی بسنده است اگر مرا نیز فی الجمله به توجہ حضرت
ایشان معلوم شدی بمنابتی بود همان شب در معاملہ دیدہ کہ حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام در غایت اہبت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس در خدمت آن حضرت علیہ السلام با دو
تمام بر ہا بستادہ اند من و آن تن دیگر کہ بشر بہ ولایت ابراہیمے بودیم حاضر
شدیم حضرت ایشان دستہای ما را گرفتہ در قدم محترم خلیل انداختند
ما قدم ایشان پوسیدہ باز گشتیم این را وی گوید بعد از روید این واقعہ
چون بلا زمرت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند در آنچه گفتہ ایم تردد
کنجائے ندارد و ندانی کہ چہ طالبان را علم بہ وقایق احوال و مشرب
و استعرا و خود میدہند در قرون کثیرہ یکی از کمل خواص را بدولت این
علوم می نوازند منی بینی کہ چون شیخ نجم الدین کبری قدس سرہ بزرگے
کہ قطب اولیای زمانہ خود بود و معلوم نبودہ کہ بر قدم کدام نبی از انبیا
باشد تا بہ نیت تحقیق این امر یکے از طالبان خود نزد بزرگوارے دیگرے
قدس سرہ کہ اورا بہ علم این اسرار نواخته بودہ اند فرستاد و فرستادہ آن
بزرگ در اثناے گفتیش احوال شیخ ازان طالب فرمودہ کہ جوہر
ما چون است آن مرید ازین حرف دل تنگ و حیران بخد مت شیخ
خود بازگشتہ آنچه شنیدہ بود معروض داشتہ شیخ بنواجد بر خاستہ
فرمودند مقصد ما بحصول پیوست و معلوم شد کہ ما بر قدم کلیم اللہ
علیہ السلام بودہ ایم جوہر است اورا گویند و این کلام ازان بزرگ
مارا اشارت باتباع ولایت اوست و ہم ازان جملہ آنکہ حضرت حق سبحانہ
ایشان را بہ محض کرم قدرے عطا فرمودہ بودہ و تصرف بخشید کہ یکی را

از ولایتی و شمرنی که در آن بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
 بحد و مزادۀ بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شمارا بعد از ولایت موسوی
 بولایت محمدی آورده شد و بدین مناسبت عجیب العجوبات و من العظم
 التصرفات و بهم از آن جمله است آنکه تعین وجودی و تعین علمی را که تا این
 قایم عارفی بآن لب نکلشود و برایشان ظاهر گردانیده با سرار و برکات
 آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساختند چنانکه آن حضرت قدس سره
 تحقیق این معنی در مکتوب شتاد و نهم از جلد سوم نموده اند و از آن جمله است
 آنکه با سرار معاملات قلوب خمسۀ نواخته اند خصوصاً بمرتبه عظمی که بقلب
 خامس متعلق است و آن از مقامات شگرف است چنانکه خود در فخره
 دو از دهم رساله شتاد و معا و بیان آن نموده فاذا بلغ العارف الائم معرفة
 والاكمل شهوداً هذا المقام العزیز و وجوده الشریف رتبة یصیر ذلک العارف
 قلباً للعوالم کلها و الظهورات جمیعها و هو المتحقق بالولاية المحمدية و المشرف
 بالدعوة المصطفوية علی صاحبها الصلوة و التحية و الاقطاب و الابدان الاوتاد
 و اخلون تحت دائرة ولايته و الافراد و الاحاد و سائر فرق الاولیاء
 مندرجون تحت انوار هدایتی لیا هونائب مناب رسول الله و المهتدی
 مهدی حبیب الله و هذه النسبة الشريفة العزیز و وجودها مخصوصة بأحوال المراد
 لیس للمربوبین من هذا کمال نصیب هذا هو النهاية العظمی و الغایة المقصودی
 لیس فوقه کمال و لا اکرم منه نوالاً لو وجد بعد الوفا سنیة مثل هذا العارف
 لا عظم و یسری بركة الی مدة بدیة و اجمال تباعده و هو الذی کلامه در فوائده
 و نظره شفاء و حضرت المهتدی سید وجد علی هذه النسبة الشريفة من بذر
 الائمة خيرة ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و هم از جمله
 علی و السلام

آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاوۃ عالی
 مرتبه خواجہ محمد معصوم سلمۃ اللہ ورجل این معنی رقم زدہ اند کہ بعضی تمتعات
 این نشاء فانیہ است کہ موجب تنقیص درجات اخرویہ است و حق ایشان
 چنین بود کہ لغیم دنیا حکم لغیم آخرت پیدا کردہ و نیز ہرچہ در دنیا شہود گردد
 فی شایئہ ظلیت نسبت و این نشاء تاب آن کہ فی این شائبہ جلوہ گر شود نذر
 مگر آن سرور دین و دنیا را صلی اللہ علیہ وسلم این دولت عطا فرمودہ بودند
 حضرت ایشان را از غایت کمال اتباع آن سرور اگر از آلودگی خوان آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم نصیب دادہ باشد ندی شاید ہر کمال کہ بغیمبر را بود
 کمل تابعان اورا از ان بورا ثت نصیب رسد حضرت ایشان نیز بآن نصیب
 در بعضی مکاتیب اشارتہا نمودہ اند و نیز می تواند بود مراد ازین فرمودہ ایشان
 آن بود کہ ہر چند شہود غار ف کمل باشد اما تا در قید زندگی این جہانی بہت
 مقید جبل الخیال است و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکہ مولانا
 قدس اللہ سرہ العالی قریب احتضار میفرمودہ سہ من شوم عربان ز خود او
 از خیال پناہ خاتم و رہنمایات الوصال بگذرانند فرمودی کسی را از کمل تابعان
 انبیا علیہم السلام بطفیل ایشان بہرہ رسیدہ باشد چہ خلاصی از قید خیال درین
 نشاء در ولایت انبیا است کہ باصل الاصل متعلق است و ہم از ان جملہ است کہ
 ایشان را از اسرار و الوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبہ ربانی و حقیقت بیت المقدس
 بہرہ فراوان بخشیدند گما لغیم من مکاتیب المتعدد و از ان جملہ است آنکہ ایشان را
 ورامی آفاق و انفس متعالیہ نمودہ اند کہ انفس بنزد آن چون آفاقی است نزد
 انفس و بیان آن مجملہ در فقرہ از فقرات مبدار و معاد نمودہ اند و بہ تفصیل
 در مکتوب چہل و سوم از جلد دوم فرمودہ و متعالیہ کار و بہتہ را در ان اثبات

نموده فرستاده که این دولت عظمی است که بعد از زمان اصحاب رضی اللہ عنہم جمعین کم کسی باین دولت مستعد گشته است هر چند این سخن مستعدی نماید و مقبول اکثری نیگردد و اما اظهار نعمت عظمی می نماید کونه اندیشان قبول کنند یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق یقین مشرف ساخت که حق یقین دیگران نزد آن علم یقین است چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان نموده اند و فرموده که ازین حق یقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و چه در یابد این معارف از حیطه ولایت خارج است از باب ولایت در رنگ علمای طواغر و در آن عاجزند و در ک آن قاصر این علوم مقتدر از مشکوة النوار بنوت اند علی اهلها الصلوات و التسلیمات که بعد از محمد پدالفت ثانی به تبعیت و وراثت تازه گشته اند و از آنجمله است آنکه برایشان راهی را که برون جذب به سلوک است نمودند که آن را حضرت ایشان براه اقتباس بنوت تعبیر فرموده اند و بیان آن در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند و از آن جمله است آنکه ایشان را بحال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق مقام رضا است و آن را محبت ذواتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن سخت شگرف است و بیان آن در مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده و هم از آن جمله است آنکه برایشان قدس سره درجات ولایت ثانی صغری و کبری و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیدند و به کمالات هر یک متحقق ساختند چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات در غالبات همین و مشروح است و هم از آن جمله است آنکه بعضی لطف ایشان فرموده است که در این چنانکه خود در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

بتقریب ستر بای دو چشمی اشاره باین معنی نموده اند و هم از آن جمله است آنکه
 بایشان معلوم گردانیدند که از ایشان تا ظهور مهدی آخر الزمان دیگری باین
 کمالات باطنیه و معاملات بظهور نخواهد آمد و از آن جمله است آن که در رساله
 مبارکه و معارف و نگارش فرموده اند در اوایل حال می بینم که در مکانی طواف
 میکنم و جمعی دیگر نیز درین طواف با من شریک اند اما بطوسیر آنجماعه بجدت
 که تا من یک دور طواف را بانجام میرسانم آنجماعه دوسه قدم مسافت را قطع
 مینمایند درین اثنا معلوم میگردد که این مکان فوق العرش است و جماعه طواف
 کنندگان ملائکه کرام اند **علی بنیما وعلیم الصلوات و التسلیمات و اللہ یختص**
بخدمته من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم و از آن جمله است آنکه ایشان را مجدداً
و منور بنوار گردانیده اند چنانکه در صدر این فصل مذکور شد و این همه خصلت
بنی بر آن گشت و از جمله این خصایص علیاست این پنج خاصه عظیمه و گیرند
الاولی مندرجه فی دعائه الشریف الحمد للذی جعلنی صلیه بین البحرین و مضی
بین القطین و هی مرقومه فی المکتوب السادس من الجلد الثانی و الثانیه
و صوره قدس الشریه بمقام السابقین الذین مرتبتم فوق اصحاب الیمین
کما ان اصحاب الیمین تفوق اصحاب الشمال بالمرتبه العلیا و هذا مستظهر من
قلبه الشریف فی المکتوب الاربعین من الجلد الثانی و الثالثه کلامه سبحانه تعالی
منه قدس سره شفایا و ذلک بالافراد الایثار علیهم اسم الصلوات و الطیبات و قد
یکون ذلک لبعض الکمل من مثالیهم بالشیعیه و الوراثه و اذا کثر هذا تقسم من
الکلام مع واحد منهم یعنی محدثاً لکما کان امیر المومنین عشر رضی اللہ عنہ
اشاره باین است آنکه محمّد دوم زاده خواجہ محمد معصوم مدظله در بیاض
خاص رسم نموده اند که حضرت ایشان را پورا شد حدیث مکرّم ایشان

فاروق عظم محدث بفتح وال گردانیده اند آنحضرت علی ذلک والرابعة منذ خرج
 فی سفر قبة الی منقہ بالفت کم انکرم من المکتوب التاسع والسبعون من
 الجلد الثالث وہی انه سبحانه اعطی له قدس سره ذاتا قیوما للعالم الازلی
 هو اعراض مجتمعة وانما مسیة فی المعرفة التي تتسلق باصبعه ان طینة طینتہ
 من طینة نبیہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کطینة النجم من لقیة طینة آدم علیہ السلام
 واز خصائص عظمی آنست که قریب بایام وصال فرمودند کہ ہر کمالی کہ در نوع
 بشر ممکن است مرا عطا فرمودند و بولوراثت و تبعیت امتیاد البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام
 بدان متحقق ساختند و اگر خواہیم آنرا بہ مقدمات معقوله مقبول مستمعان
 غایم بہ بھی بیان فرمودند کہ عقل عقیل بہ بیان شکر و ترسے پرویز
 ازان جملہ است آنکہ میفرمودند کہ نسبت خاصہ ما تا انقرض عن این نشاء
 در نزدندان خواهد ماند از ہمہ عجیب تر از خصائص علیامی آنحضرت
 آنکہ حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را با وجود تبعیت و وراثت بصیرت
 از اصالت ممتاز گردانید چنانکہ تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفہ منسطور
 است ع و سلم اینجا رسید و سرشکست مسہ کہ بگویم شرح آن ہمہ شود
 مثنوی ہفتاد من کاغد شودہ اگر عالمی عارفی بمکاتیب لطیفہ و رسائل شریفہ
 ایشان عبور نماید بیش ازین بخصائص آن عالی حضرت متعالی نسبت
 پی برد اگر چه این قدر کہ ما بیان نمودیم نیز بسیارست اذعان و قبول از
 خوانندگان و شنودگان در کارست سہ راز جز بار ازوان انبار نسبت
 راز اندر گوش منکر از نیست ہر رضی اللہ عن صاحب الاحوال و رضی عنہ سبحانہ
فصل ششم در بیان عبادات و عادات یومیہ و لیلیہ آن حضرت
 بر طبق عزیمت و غایۃ اتباع سنت ہا اندکی از شرح بعض عقاید شریفہ ایشان

از فضل سابق کہ در ان علوم مرتبه و سمو منزلت آنحضرت بوضوح پیوسته خردمند
 منصف خواهد شناخت کہ خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
 سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیہ چه پایه خواهد داشت مع ذلک
 مجملی بجهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
 بصحیفہ بیان می آرد اگر چه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتائید حضرت
 مخدوم زاد ہای کبار بعضی از یاران سعادت پار جمع نموده اند اما اینجا باین
 نازنین باز واید فواید بقلم می آید بکرم اللہ سبحانہ و توفیقہ این کترین از زبان
 مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود کہ فرمودند اگر چه عمل و کار ما چه
 باشد ہر چه با عطا کرده اند بہ محض فضل و صرف کرم سید انم انا اگر مثلاً امر
 بہمانہ کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی اللہ علیہ وسلم
 خواهد بود کہ مدار کار خود را بر ان سید انم ہر چه با داده اند از راه این اتباع
 داده اند جز بیا و کلیاً و ہر چه نداده اند از ان نداده اند کہ از ما در اتباع انم
 نقصانی بحکم بشریت رفتہ باشد و بدین تقرب بر زبان مبارک رانند کہ
 یکس روز بسہو در آمدن بخلا پای راست نہادم آنروز چندین احوال بمن
 بسہ شد رفتم حروف گوید روزی در خدمت آن حضرت نشستم ہوم
 و ایشان در تحریر معارف بودند ناگاہ از غلبہ تقاضاے بول بسرعت
 متوجہ متوضا شدند بچنان کہ بسرعت متوضا رفتہ بودند بسرعت ہر چه
 تمام تر بر آمدند بندہ را حیرت روسے داده کہ باین سرعت درآمدن
 و باین تجسس بر آمدن چه بود بجز در آمدن از سلا ابریق آب طلبیدہ
 ناخن ابسام بسیار را شستہ باز بخلا در آمدند چون بعد از سائی
 میرون شد فرمودند کہ تقاضاے بول استیلا نمود بہ سرعت

بموت خدا درآمد و نشسته بودم که نظر کردم بر پشت ناخن افتاد که نقطه سیاهی
برو بود که برای امتحان مسلم نهاده بودم بآن نقطه سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی است آنجا شستن را الایق و بر عایتہ اوب مطابق
ندیدم با وجود که از غلبہ آن تقاضا محنت داشتم لیکن آن محنت پیش
این محنت ترک اوب بس حقیر نمود برون آمده آن نقطه سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صاحب
ختلانی را امر نمودند که چند قر نفل از خریطه بر آورده حاضر کن وی شش
قر نفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینک صوفی ما آن قدر شنیده
که اند و تر حبت الوتر رعایت و تر از مستجاب است مستحب را مردم چه دانسته اند
مستحب دوست داشته است بجانہ و تعالی اگر دنیا و آخرت را به یک
عملی که دوست داشته حق عزوجل باشد بد بد هیچ نداده باشد فرمودند
که ما در رعایت استجاب تا بآن حد توجه داریم که در وقت شستن روی
قصه میکنم که اول آب بر خدیمین رسد که تیا من نیز از مستجاب است و نیز دیده شد
که چند روز توجه تمام نمودند بصوم تطوع بانکه از نجاست بدن ایشان را در آن
ایام روزه داشتند بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزهاست
فرمودند قضا سے احتیاطی روزهای این رمضان است که در آن روزها
روزانه استنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیہ الرحمۃ
مما لکن در روز رمضان استنجائی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
از اقصا میداشتند نعم السلف و نعم الخلف روزی بر عرش خود تکیه
کرده بودند بناگاه باضطراب فرود آمدند و فرمودند که زیر عرش کاغذی
دیدم هر چند معلوم نبود که در و چیز نوشته اند و چه نوشته اند بانکه

کسی را بگویم کہ بر دارو آن وقت در شستن را ہم بر پیش بی ادبی دیدم و وقت
دیگر دیدہ شدہ کہ یکی از حفاظ کہ زیر بالین او فرستہ گسترده بودند لقمہ
پر داخت حضرت ایشان دیدند کہ آنجا کہ ایشان نشسته اند فی الجملہ در فرشی
مزینتہ دارو بان فرسش کہ حافظ بران قرآن تلاوۃ میکند آن فرسش
زیادہ را از زیر پاسے خود و در نور دیدہ کنارہ بگذاشتند عزیزے کہ بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیدہ بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیدہ گفت
بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی بہ برہان پور بہ خدمت شیخ معظم
قدوۃ مجتہان این درگاہ محمد بن فضل اللہ قدس سرہ رسیدم شیخ
از من اطوار این بزرگوار پرسید کہ در سرہند بخدمت ایشان رسیدہ
ہاں بگو تا چہ دیدہ گفتیم از احوال باطن ایشان چون من نامرادے را
چہ خبر اتا بہ ظاہر در رعایت آداب سلت و وقایق آن ایشان را چنان
یافتم کہ اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشریر آن از دست ایشان نیاید شیخ
بغایت سرور شدہ فرمودہ چون این چنین است ہر چہ این بزرگ من
از اسرار حقیقت بیگویدومی نویسد ہمہ صحیح و اصل است و در ان صادق
ہاں متحقق کہ نشان صدق مقال و علو حال اتباع بر کمال است
شیخ مذکور را قدس سرہ بخدمت ایشان و طاب ثراہ اخلاص و محبت
بود و این معنی را مکرر باین فقیر افتم کہ گاہ بخدمت ایشان
می رسید اظہار فرمودند در ان ایام کہ سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیدہ بود ہر وقت کہ فقیر بخدمت شیخ میرسید
میر فرمودند کہ بعد از ہر نماز و عا و فاتحہ برای مخلص ایشان و در ساختہ ایم
روزی مروی از سرہند بخدمت شیخ آمدہ الناس آن نمود کہ بیعت نا شیخ فرمود

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی در شهر شما
 باشد و شما بچاسه دیگر مرید شوید و نیز یکی از امرای وقت که در کار حضرت
 ایشان ترددی داشت روزی از اقصی القضاة وقت که همسایه حضرت
 ایشان بود در خلوتی برسد که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب
 دیانت از احوال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنی این
 طائفه از دریافت ماوراست اما این قدر میگویم که شاید اطوار این بزرگوار
 ما را با اطوار اولیای ما تقدم یقین دیگر بخشیده زیرا که چون ریاضات عجیبه
 و طاعات کثیره کمال متقدمین را در کتب بخواندیم بخاطر میگذشت که شاید
 محبتان ایشان به ما بالغه نوشته باشند چون اوصاف این عزیز را دیدیم
 آن تردد برخواست بلکه نوپسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند
 الحق چنین بود که این عالم نصف بدیانت نصف فرموده جزاه الله خیراً
 این حقیر را قسم از درویشی که خدمات آب و صنوف و مصلحت و ما یعلق با امور العباد
 حواله بوی بود شنود که بیسلفت من در تمام روز همان ساعت قبل از حضرت
 ایشان و در شب ثلثه دوم فرصتی بکار خود می یابم و راه این دو وقت
 مرا از استیجاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را بکثرت
 دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریر می نمود و می فرمودند که این دار و عمل است
 و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهری ساخته در کار
 باشد و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله
 عنهم قلت عمل فمیده اند نه آن چنان است که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی
 اولی و اوفی طرق است و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه
 از کثرت عبادت پابای مبارک متورم گردیده بود غایه فی الباب چون طریقه خود را

ماوربدايت بل ابتداى توسط نیز بجزدات متعلق است لاجرم حال ایشان آید
 از کثرت سکر و استغراق مقصود کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور
 با ایشان فرایین و واجبات و سنن مؤکده هیچ کرده بهمان اقتضای کرده اند و مع
 ذلک رعایت عزیمت امور لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً
 با جذبات و غلبات اما چون بعنايت الله التعالی از تلویحات احوال به یکدیگر
 رسد لاجرم بکثرت طاعات آیند و هر مقداری که آن از ایشان بیشتر نظمو آید
 ترقیات بیشتر بینند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقہ استحضار تمام بود
 و بر اصول فقہ مهارت فراوان اما بنا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتاب معتبر
 ششمی نمودند و در سفر بعضی کتب معتبره فقہ را با خود می گرفتند و بکمی است
 ایشان آن بود که عمل بمقتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در عمل که بعضی
 از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان ترجیح جاب
 کراهت داده بر آن عمل نمی کردند نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
 و عدم و عمل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
 را و تا ممکن بود حضرت جمع مذاهبت می نمودند و بعضی روایات که امام
 اعظم رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگر چه
 فتوی بقول صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل
 آنکه در زیارت قبور اکثر قرآن میخواندند که مذہب صاحبین بر جواز نیست فتوی
 برین است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفای نمودند که مذہب امام اعظم
 بر کراهت قرآن خواندن است بر قبور این حقیر چون میدید که وایم حضرت
 ایشان به نفس نفیس امامت می کردند و روزی در خاطر گذشت که آیا علم
 آن چه باشد بدین خاطر بلازمست مشرف شد تقریب جمع مذاهبت میان

تالیف

صاحب

ایشان

آورده فرمودند شافعیہ و مالکیہ رحمہم اللہ بر آنند کہ جز بقبر است فاتحہ نماز
 درست نیست لهذا خلف امام فاطمی خوانند و احادیث صحیحہ نیز دلالت
 برین می نماید اما امام ابوحنیفہ رضی اللہ عنہ فاتحہ امام رافاطحہ ناموم
 گفته ناموم رافاطحہ خلف امام نجویری نماید و جمہور فقہامی حنفیہ برینند
 مگر بعضی روایات مرجمہ از حنفیہ بر جواز فاتحہ خلف امام آمده چون ماہما
 امکان بر جمع مذاہب می کوشم درین صورت جمع را دران دیدہ ایم کہ خود
 امامت کفر ع گرنویسم شرح آن بید شود با بجمہ عمل حضرت ایشان درین
 وقتا و در سفر و حضر آن بود کہ نصف اخیر غالباً و گاہ ثلث آخر شب
 برخاستہ ادعیہ مسنونہ آنوقت را خواندہ وضوے در کمال اسبغ و احتیاط
 می نمودند بران نبودند کہ دیگرے در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در
 آب وضو آفت در احتیاط نہ ظهور میرسد کہ فوق آن متصور نہ باشد استقبال
 قبلہ اوران رعایت می نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال
 یا جنوب منحرف می شدند و سواک را در ہر وضو و وضو را بہر نماز لازم
 داشتند الا ماشاء اللہ و ہر عضو را سه بار می شستند و ہر بار بدست آب
 از ان چسبہ می افشانند کہ احتمال تقاطر نمی ماند نہ در عضو مغسول و نہ
 در بد غاسلہ و ستر آن عیان می نمود کہ چون در طہارت و نجاست غسل
 وضو اختلاف است ہر چند کہ فتوی بر طہارت است عمل بر احوط می نمودند
 و در غسل ہر عضو کلہ شہادت را و در و در انیر با دعویہ ماثورہ دیگر کہ در
 کتب احادیث چون تکرار مشکوٰۃ و بعضی کتب فقہ و عوارف آمدہ بخوانند
 و بعد از اداس وضو گوشہ چشم حق بین بجانب آسمان کردہ دعائے
 آن وقت ماثور است خواندہ متوجہ تہجد می شدند و باطلانینت و حضور جمعیت

تمام و طول قنوت تہجد ادا می نمودند بہ مرتبہ کہ طاقت بشری کے تائید الہی
جل شانہ در ادا آن عاجز و قاصر است در اوایل احوال بیشتر در تہجد وضعی
و فی زوال تکرار قنوت سورہ یس می فرمودند چنانکہ گاہی قنوت آن
سورہ بہشتا و مرتبہ می کشید و گاہی کم و گاہی زیادہ از ان عدد در اواخر
بیشتر بختتم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد از ادا کے تہجد
بہ خشوع و استغراق تمام خاموشی و مراقب می نشستند و پیش از
صبح بدوستہ ساعت ساعت بر طبق سنت می عنودند تا تہجد بین النومین
بظہور انجامد و باز پیش از دمیدن صبح بیدار شدہ نماز فجر می پردازند
و سنت باید ادا در خانہ ادا می نمودند و میان سنت و فرض تکرار
سبحان اللہ و بحدہ سبحان اللہ العظیم بہ طریق خفیہ میکردند و بعد
از ادا کے فرض باید ادا تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب خود حلقہ زدہ
مراقب می نشستند آنگاہ نماز اشراق را بطول قنوت چہار رکعت
بدوستہ سلام ادا فرمودہ بتبہیات و ادعیہ ماثورہ کہ در ان وقت آمدہ می پردازند
بعد از ان بجرم رفتہ لحظہ از احوال عورات و اطفال خبر می گرفتند و امور
را کہ بمعاشش تعلق داشتہ می فرمودند بعد از ان بخلوت می شدند
و بقرات قرآن مجید توجہ می نمودند و بعد از ادا کے تلاوت طالبان
طلب نمودہ پرسش احوال ایشان می فرمودند یا خلص اصحاب را
طلب نمودہ باسرار خاصہ لب می کشودند و باستماع آن سامعان را
از خود می ربودند کہ در اسماع آن معرفت القای نسبت و اعطای
نسبت می نمودند ناگاہ ہر یک از یاران را موافق حال او واستعداد
او بامری دلالت می نمودند و بر حال واردے کہ بر وفا یض شدہ بود

اطلاع می بخشیدند و همه را به علو بیت و اتباع سنت و دوم ذکر حضور
 و مراقبت و اخفای حال تا کسی در می گردند و می فرمودند که اگر به تمام
 دنیا و مافیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل بمقتضای
 آن پیشه شود غنیمت عظیم دانند و حکم آن دارد که کسی بخد ف ریزه چند
 جوهر نفیس خرج عالم را بخرد و بجا و لاطایل روح بدست آرد و ایضا
 بتقریب تر غیب بر تکرار کلمه مقدس لا اله الا الله محمد رسول الله
 فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کاش حکم قطره می داشت
 نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات و ولایت و نبوت است
 مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت پیشه شود
 محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر نام عالم را بیک گفتن این کلمه
 بخشند و به بهشت فرستند گنجائی دارد و اگر برکات این کلمه را شست
 کنند تمام عالم همه ابد الابد مسرور و سیراب گردند و نیز فرمودند
 حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قابلان آن است
 هر چند گویند عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصرع
 بر زبان رانند سه یزیدک وجه حسناة اذا ما زوتة نظارة و ایضا فرمودند
 آرزوی در دنیا معلوم نیست که برابر آن باشد که کسی در گوشه خزیده
 تکرار این کلمه طیبه ملتند و محفوظ بود اما چه توان کرد جمیع آرزوهای غیر
 و ایضا اصحاب خود را بمطالعه کتب فقیه معتبره و لالستی نمودند
 و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع بسین را تحقیق میکردند باشند
 که کدام مفتی به است و کدام سنون و معمول و کدام بدعت و مردود
 که زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه و سلم پس دور افتاده و فاسد
 شده

وظلمات بدیع و مخور شمول یافتہ و درین ظلمات جز نور چراغ سنت
 راہ نجات نتوان یافت و نیز می فرمودند کہ در کشف مے در آید کہ عالم
 را بدعت چون گرداب ظلماتی فرو گرفته و نور سنت ہر جا در و چون
 گرم شجرہ اعمی نماید و صحبت ایشان ہمیشہ بہ خموشی می گذشت و ہرگز
 غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و باران ایشان را ہیبت
 ایشان در غایت ادب و خشوع می داشت کہ زہرہ انبساطنداشتند
 و مکن ایشان بہ مرتبہ بود کہ با وجود دور و داین احوالات عظیمہ ہرگز
 آثار تلوین بر ایشان ظاہر نمی شد و خروشی و صیحه بل آہ بلندے
 بہ ظہور نمی رسید و مدت دو سال کہ بندہ حاضر خدمت بود سہ
 چہار بار دیدہ شد کہ قطرات اشک بر چہرہ ہمایون فرود آمد و سہ
 چہار بار دیگر در وقت بیان معارف عالیہ در حشیم و رضیاری ایشان
 سرحنی و بر خدین شریفین عرق حرارتے مشاہدہ نمود روزے در اثنا
 بیان معرفتے ساعتے خاموشی گشتند بعد ازان فرمودند کہ درین
 وقفہ خاموشی احوال شگرف و معاملہ عظیمہ بہ ظہور رسید و درین
 وقت از چشمہای ایشان اثر غیبت و از بشرہ نے اجمار رنگ
 حمرت ظاہر بود جز این قدر از تلوین نشانی پدیدار نہ چون ضحوة
 کبرے مے شد نماز ضحے را در خلوت ادا نمودہ باز بحرم تشریف
 مے بردند و بان جماعہ طعام تناول نمودہ خود بنفس نفیس توجہ
 فرمودہ بہ ہمہ فرزندان و درویشان بیک از ہر چہ پختہ شدہ بود
 میرساندند و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر
 نمی بود امر میکردند کہ حصہ او بگذارند و بعد از تناول طعام او عیب یا توره کہ در وقت

آمدہ سچواندند و در اخیر ایام کہ عزت گزیدند و صوم بود و طعام در میان
خلوتخانه تناول می فرمودند قرات فاتحہ بعد از طعام چنانکہ بین الانام
معروف گشته از ایشان کہتر دیده شد کہ در احادیث صحیحہ نیامده است
ہر روزی پیش از نیم روز چیزی بخورند و آن ہم بعبایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چہ توان کرد کہ حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگیہا کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیشتر می شود و نیز می فرمودند
از امورے کہ عارف را از ملکیت بہ بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون
خوردن نیست گاہ وقت تہجد صورت مشابہہ کہ در آن بنظر می در آید
و طعام را بہ خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و پاران را نیز آن وقت
بجسور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی بسیار
نویانیدہ و زانویے بین را بران می نهادند و گاہ در غیر مجالس دیدہ می شد
کہ ہر دو زانوی را برداشتہ تناول می فرمودند و بعد از تناول لحظہ چند
بحکم سنت قبلولہ می فرمودند و مؤذن ایشان در اول وقت ظہر
اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اہمال متوجہ وضو می شدند
و بسنت زوال سے پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت مآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نہ کردہ اند قرات در آن گاہ از طوالت مفصل بود و گاہ
از قصار و بعد از آن چہار رکعت فرض ظہر و دو رکعت سنت آن
و چہار رکعت سنت و بگرہم میگذازدند بعد از فراغ از نماز ظہر ششم از
حافظ جزوے پاکم و پیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بودی فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود بخوبی رفتہ تلاوت می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مثلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشد که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب وقت غروب
بایاران بسکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقه های فجر و عصر
باطناً متوجه احوال سترشدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر روز غنیم
بود در اول وقت ادا نموده بعد از ادا فرحن بهمان جلسه با
سر کلمه لا اله الا الله و الحمد لله لا شریک له را گرامی نمودند و بعد از اول
دو رکعت سنت و چهار رکعت آوازه بین با اذعیه ماثوره که در آن وقت
آمده می پرداختند و آوازه بین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
میگذارند و اکثر قرات در آن سوره واقعه می بود و نماز خفتن را بعد
از زایل شدن بیاض افق که نزد امام عظیم شفق عبارت از آن است
ادای نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرحن عشار او کذا که
چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشار نیز اکثر می گذارند
و قرات در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره تبارک و تعالی با
الکافرون و قل هو الله احدی بود و گاه در آن چهار رکعت چهار قل
مقرور میگشت و اگر در آن چهار رکعت الم سجده و سوره الملک
نخوانده بودند بعد از ادا و ترابین دو سوره رابع سوره دخان بخوانند
و یاران را نیز بقرات این سوره با در آن وقت دلالت می نمودند
و در رکعت اولی از و ترا کثر سح اسم و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در
ثالثه سوره اخلاص می خواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی را حشم
میگردند و بعد از ادا و تر گاهی دو رکعت ششم ادا میفرمودند و در
رکعت اولی از آن دو رکعت اذ از لرزت و در ثانیه تسل یا بخوانند

و در او آخر بطریق ندرت این دور کعبت رانی گذاروند و می فرمودند فقہما
 در آن قیصل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف شده
 نے کردند و می فرمودند علما بر کراہت آن فتویٰ داده اند و وتر را
 گاہ اول شب ادا می نمودند و گاہ بعد از تہجد و تر را چون در اول شب
 ادا می نمودند باز در اخیر تکرار نمی کردند چنانکہ بعضی کنند و می فرمودند
 کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ در یک شب دو وتر نباشد
 و می فرمودند کہ در شبی از شبہا نمودند کہ در صورت تاخیر ادا کے وتر
 چون مصلیٰ بخواب رود و نیت دارد کہ در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
 کتبہ اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسد تا زمانے کہ وتر را ادا
 نماید پس ہر چند وتر را بتاخیر تر ادا کند بہتر باشد مع ذلک می فرمودند
 و نیز رقم نموده اند کہ در تعجیل و تاخیر و تر غیر از متابعت سید البشر علیہ
 الصلوٰات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و هیچ فضیلت را متابعت
 عدیل نے اندازد و حضرت رسالت مآب و تر را گاہی اول شب
 ادا فرمودہ اند و گاہی آخر شب سعادت خود در آن میدانند کہ در امر
 از امور شبہ بآن سرور نماید علیہ وآلہ الصلوٰات والتسلیمات اگرچہ آن
 شبہ بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنن نیت احیای لیل
 و مثل آنرا دخل میدہند عجیب می آید از کوتاہ اندیشی ہزار احیای
 بہ نیم متابعت خیریم عشرہ آخر ماہ رمضان را اعتکاف نشستم
 یا ران را جمع کردہ گفتیم کہ غیر از متابعت نیت نہ کنید کہ قتل و القتل
 چہ خواهد بود صد گرفتاری محبول یک متابعت قبول داریم اما
 ہزار قتل و القتل ساعتی تو سل متابعت قبول نداریم ۵ آخر کہ در

۲۰ تا ۲۱

۲۱ تا ۲۲

۲۲ تا ۲۳

سراسر نگار سبت فارغ نست : از باغ و بوستان و تماشا سے لالہ زار
 زرقنا اللہ سبحانہ کمال متابعتہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما اتہما کلہما
 و ایضاً باین تقریب رقم نموده اند کہ وقتے از اوقات جسمی از رویش
 نشسته بودند این فقیر از محبت خود کہ نسبت بغلامان آن سرور
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و التسلیما اتہما و اکلمہما چنین گفت کہ محبت
 آن سرور بر بنی مستولی شدہ کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بواسطہ آن دوست
 میدارم کہ رب محمد است حاضران ازین سخن در تحیر ماندند اما مجال محاف
 نداشتند این سخن نقیض سخن را بعہ بصری است کہ گفت آن سرور را
 در جواب کہ محبت حق سبحانہ و تعالیٰ بر بنی اسپیدا یافته است کہ محبت شما
 را جانمانندہ است این ہر دو سخن ہر چند از سکر خمر میدہد اما سخن من اصحا
 وار و اور علین سکر گفتمہ است و من در ابتدا سے صحو سخن او در مرتبہ صفات
 است و سخن من بعد از رجوع از مرتبہ ذات زیراکہ در مرتبہ ذات تعالی
 این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را از ان مرتبہ کوئی
 باجہل بلکہ بذوق نفی محبت در ان مرتبہ سیکمند و بہ هیچ وجہ خود
 را شایان محبت او نپیدا نند محبت و معرفت و صفات است
 و بس محبت ذاتی کہ گفتمہ اند مراد از ان ذات احدیت نیست
 بلکہ ذات بال بعضی از اعتبارات ذات است پس محبت را بعہ
 در مرتبہ صفات است و اللہ سبحانہ اعلم لنتی کلامہ الشریفین و بعد از
 ادائے صلوٰۃ عشا و وتر زود بہ مضجع رفتہ می غنودند و پیش از اضطجاع
 اوعیہ ماثورہ را میخوانند و در ستر آنکہ زود بعد از عشا می غنودند می غنودند
 این بیداری بعد از عشا و بیداری آخر شب فتور سے اندازد و دیگر

اگر کسی شب پند دور نیست کہ بہ سخنان رسمی ہم پرواز دو آن دوران وقت
 نے کراہت نیست از عمر عبد العزیز رحمہ اللہ تقاسے منقولست کہ شب
 بعد از اداے صلوٰۃ عشا بتفقد رعایا پنهان و تنہا بر آمدہ بود ناگاہ ہم
 عسان او اورا نا شناختہ گرفتند و بند کردہ بخانہ آوردند در روشنای صبح
 چہ بنید خلیفہ است معذرت خواستند و عرض کردند کہ خلیفہ چرا گفتند
 کہ من فلام فرمود من صلوٰۃ عشا گزاروہ بودم و بعد از اداے آن سخن
 دنیا کردہ است و در و نیز اکثر میخوانند خصوصاً شب جمعہ و روز جمعہ و شب
 و شنبہ روز و شنبہ و آخر یاران را شبہاے جمعہ جمع کردہ ہزار بار
 و رو میفرستادند و بعد از اداے آن عدو ساعتی مراقب شدہ بانگسار
 تمام میکردند چنان می نمود کہ بان مأمور شدہ بودند و رسالہ صلوات
 ماثورہ کہ زیادہ از جزوے باشد بار سالہ درودے کہ حضرت شیخ ابی بن
 والانس سید عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ ترتیب دادہ اند میخوانند
 و نماز جمعہ بہ مسجد جامع و بعیدین بمصلا حاضر می شدند و ظہر را نیز بعد
 از اداے جمعہ احتیاطاً می گزارند و بعد از اداے فرض جمعہ این چهار
 سورہ را کہ فاتحہ و اخلاص و معوذتین باشد ہر یک را ہفت بار میخوانند
 روز عید اضحی تکبیرات را در راہ بلندے گفتند و احیاناً بنا بر فتویٰ منصرات
 ہست و در عشرہ ذی الحجہ موے و ناخن نمی گرفتند جبہ تشبیہ حاجیان
 چنانچہ مستحب است اما آنچه در روز عرفہ بہ تشبیہ اہل عرفات مردم میکنند
 نیکر وند و در ان عشرہ ہر روز قرات سورۃ والفجر و لیل عشر میفرمودند
 و کذلک در باقی آن شہر و صلوٰۃ کسوف و خسوف میکند و در نماز
 تراویح را در سفر و حضر بحسبیت تمام آدمی نمودند و ختمہاے قرآن مکرر

سیکرند میان ہر ترویج گاہ بہ سکوت و گاہ بدرود و گاہ باو عیبہ کہ آمدہ
 سر آئے برداختند و در غیر رمضان و نیز وایم ختمها عن ظهر القلب
 سیکرند وے فرمودند ختم احزاب کہ میان مردم مشہورست و آن را
 بہ معنی بشوق مقرر کرده اند و صحت این طریق مسنوننا سخن است و فرمودند
 کہ عزیزے نوشتہ کہ بخط مولانا یعقوب چرمی قدس سرہ دیدہ شد کہ ختم
 احزاب چین بودہ ۵ فاتحہ انعام و یونس کیروطہ ای ہمام پے عنکبوت
 آنکہ زمر پس واقعہ دان و السلام پے و در وقت تلاوت از سیامی ایشان
 و از شیوہ قرأت بر سامعان ہوید اے شد کہ اسرار قرآنی و برکات
 آیات فرقانی بر ایشان فالین مے گشت روزے در اثناے تلاوت
 رو بجانب فقیر کردہ فرمودند سبحان اللہ و مجدہ چہ راز ہا کہ میان او سبحان
 و حبیب او صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در قرآن اندراج یافتہ کہ ادراک
 آن مخصوص بعلمائے را سخنین بودہ فرمودند گاہے بعضے آیات تا
 خود را بجائے می برد کہ در فہم و وہم نیاید و در نماز و برون نماز آیات
 خوف را بنوعے ادا مے نمودند و از تعجب تعجب را و از استغمام
 استغمام را و مطلقاً رعایت شیعہ از شیعیات موعودہ میفرمودند
 و سفر ہا دیدہ مے شد کہ در محفہ نشستہ بودند و دثارے بر روی
 کشیدہ قرآن مے خواندند مے شرم مردم کہ گاہ چہا رسیارہ و گاہ سہ
 و گاہ کم را ان حمد تلاوت مے نمودند چون آیہ سجدہ میرسید فرود آمد
 سجدہ مے کردند و سر آنکہ دثار بر روی کشیدند آن بود کہ نظر بر عورت
 مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نماز را اکثر در حال انفراد بہفت و نہ و
 یازدہ میرسانیدند و مے فرمودند کہ شرم مے آید کہ کسے در حال انفراد

وقوت واستطاعت اقتضای بر اقل تشبیحات نماید و فرمودند
 در نماز رعایت سنن و مندوبات و ادوات کار حضور قلب می نماید
 چه رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد کرد او است سبحانه و توجیه با و نیز میفرمودند
 مردم هوس ریاضتها و مجاہد ہائے نایبند هیچ ریاضت و مجاہدہ بر آن
 رعایت ادوات نماز نیست لایمان نماز ہائے فرہن و واجب و سنن
 ادوات نماز ہونے کہ فرمودہ اند بس شکل است و لہذا حق سبحانہ
 می فرماید انھا لکبیرۃ الایمان علی الخاشعین الایۃ و نیز فرمودند بسیار مردم
 متراض و متورع را دیدہ می شود کہ بہ رعایتها و احتیاطها مشغول اند اما
 در ادوات نماز مساہلتها می نمایند و در وفات مکتوبات ازین قسم کلمات
 نصح آئین کہ متعلق بجا فطرت نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند
 کہ بر خوانندگان پوشیدہ نخواہد ماند و در کتب نماز تحفہ الوضو و تحفہ مسجد را ترک
 نمی کردند و در رنگ سنن و روایت سنن زواید را نیز در سفر و حضر
 تکلف ادای میفرمودند و در آنکہ زیادے و نقصان بر فعل و عمل ماثورہ نظر
 نباید احتیاطها بلیغ بجائے آوردند و بجز تراویح بیج نماز نفل را بجائے
 نیکزار و ندبل جماعہ را در نماز نفل مکر وہ میدانند و جمیع بہ روز عاتق
 و شب بمراتہ و شب قدر نوافل را بجماعت میگردند منع آنها می نمودند
 و در ان باب مکتوبے مؤید بر وایات معتبرہ فقیہہ رقم فرمودہ اند و در آنکہ
 بعضے متاخران این سلسلہ عالیہ نقش بند یہ تہجد را جماعہ ادائی نمیکنند
 تعجب ہائے فرمودند کہ از اہل ابن سلسلہ شریفہ کہ بنامی طریقتشان بر
 و کمال متابعت است این عمل چرا باید کہ بوقوع آید و بہ نماز استخارہ
 شروع در کار ہائے نمودند و گاہ بہمان استفتائے قلب و دعائے

مسنون اکتفا سے فرمودند کماورد اماور ہر مہم کلی و جزئی استخارہ را لازم
 داشتند و گاہ چند مہم را در یک استخارہ جمع سے کردند و انہما را در
 تعداد سے نمودند و اگر در اول سہی بنا گاہ استخارہ فرما موش می شد
 در میان یا در آخر تدارک آن سے فرمودند و در تشہد اشارہ بسبابہ نبی کریم
 سے فرمودند اگرچہ ظاہر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت سے نماید
 و نیز بعضی روایات از حنفیہ ہم بر جواز آن آمدہ است اما چون نیک
 تتبع نمودہ آمد احوط و معتق بہ ترک آن معلوم شد کہ بسیار سے از غلبہ
 حرام و مکروہ ہم گفتہ اند چون امر سے بیان اصل و حرمت دائر شود ترک
 آن اولی است و نیز عمل حنفیہ بر روایات اصل و ظاہر الروایہ است
 و امام محمد اہتبان آنرا در اصل ذکر نہ کردہ بل در نوادر آوردہ و در آخر
 جلد اول مکتوب سے نیز درین باب نگارش نمودہ اند و گاہ سے در بعضی
 نوافل امتیاطا و احتمال سنت ادا فرمودند و فاتحہ بعد از ادائیگی
 فراہین باروح گذشتگان برا سے مہمات دین و دنیا چنانکہ مشہور
 شدہ یعنی خواندند کہ فقہا آنرا مکروہ و اسشدہ اند و بعد از ادائے نماز
 فجر و عصر دست برداشتہ دعائے کردند اما در سہ نماز دیگر نیک کردند
 و فاتحہ خلف امام سے خواندند و آن را سخن سے شمرند و خلف
 ہر بر و فاجر نماز را جائز میداشتند و ہر ہر بر و فاجر نماز سبکزار وند و
 عبادت مرینی سے نمودند و ادعیہ ماثورہ ہر مرین میخواندند و در رفع
 مرین بعض بیمار ان توجہ باطنی نیز سے گماشتند و بسا امراض کہ بہ
 توجہ آن منظر نیستا من مرتفع گردیدہ چنانکہ بعضی از ان در بیان
 خوارق ایشان بیاید انشا اللہ تعالیٰ و ہر بارت قبور میرفتند

و باستغفار و دعوات با توره اعانت سے نمودند و نیز بہ توجہ خاص احوال
 موسیٰ پیشندند اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود
 قدس سرہا میرفتند دست بر قبر میرسانیدند کہ فقہما تجویز آن نمودہ اند
 و آخر ترک آن عمل نمودند کہ منعی از فقہما در آن باب نیز آمد باجمکہ تقبیل
 قبور را محسن بنیداشتند اما استعانت از موسیٰ تجویزی سے نمودند و اجابہ
 دعوت سے فرمودند مگر آنکہ در آن مجلس از منکرات سے بود بسماع
 و رقص حاضر نے شدند و ذکر ہر را نیز جز در مواضع معدودہ متشرعہ
 کہ تکبیرات التشریق وغیرہا تجویزی کردند و حالے کہ سر موسیٰ مخالف
 شریعت و رأس اہل سنت و جماعت داشت قبول نے کردند
 و سے فرمودند احوال تابع شریعت است نہ شریعت تابع احوال
 کہ شریعت قطعے سے بوجہ ثابت شدہ و احوال ظنی سے از
 کشف و الہام ثابت گشتہ و سے فرمودند عجب سے از بعضے
 در ویشان خام نا تمام کہ کشف خود را اعتبار نمودہ با بکار و مخالفت
 این شریعت باہرہ اقدام سے نمایند و حال آنکہ حضرت موسیٰ
 علیٰ نبیا و علیہ الصلوٰات و السلام بان مرتبہ علیا کہ بعد از پیغمبر ما
 اور است اگر زندہ سے بود غیر از متابعت این شریعت نمیکرد
 این تھی داستان نے سرو برگ را چہ رسد و راے علمائے ماترید
 را مقدم میداشتند ہر راے علمائے اشعریہ میگزییدند و ہنرمو
 کہ این بزرگواران از مداخلات فلسفیہ دور تر اند و باقتباس نوربوت
 نزدیکتر و خواص بشر را از خواص ملک و نبوت را از ولایت
 افضل میگفتند اگر چہ ولایت آن بنی ہاشم و صحور ابر سکر ترجیح

میدادند ولی عشرت را از ولی عزالت بهتر میدانستند و جمیع اصحاب با
از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای است هر ولی که باشد ترجیح
مے نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف مے نمودند و از اجتهاد و ورأس مے میدانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده
رقم نمودند و طریق مشایخ نقشبندیہ را قدس اللہ اسرارہم بہتر از
طریق جمیع مشایخ مے دانستند و این طریقہ را بعینہ طریقہ اصحاب
کرام مے گفتند بعلاقہ اندراج النہایت فی البدایت میفرمودند
آنکہ اہل این طریقہ فرمودہ اند نسبت ما فوق جمیع نسبتہاست از ان
کہ طریقہ ایشان در متابعت سنت و رعایت عزیمت فوق دیگر
طریق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق نسبت سائر طرق باشد
و خصتمہا کہ بعضی متأخرین این طریقہ برخلاف طریق حقہ خواجہ
بزرگ و خواجہ علاؤ الدین عطار و خواجہ محمد پارسا و خواجہ عبید اللہ
احرار قدس اللہ اسرارہم احداث نمودہ اند یعنی پسندیدند و شیخ
مے الدین بن العربی قدس سترہ را بس بزرگ میدانستند و نیک یاد میکرد
و مے گفتند با وجود این محبت کہ مرابشیخ است قدس سرہ بعضی علوم
کشفی شیخ را مے پسندم و حق برخلاف آن معلوم مے شود اما چون
این خطا و خطا کشفی است از مواخذہ دورست و صاحب آن
مانند خطا مے اجتهاد مے لیکن مقلد مجتہد مخطی چون مجتہد خود
مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا کہ او درستی
رو مے آن کشف خطا مواخذ باشد کہ کشف یکی بر دیگری محبت نہ بود

و در بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکوٰۃ و عوارف
 و بزدوی و ہدایہ و موافق نے سخن و نئے مباحثہ و مشاجرت می فرمودند
 اگرچہ در آخر عمر تقبیل تمام پذیرفتہ بود و طلبہ را بہ تحصیل علوم
 دینی تخریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقہ صوفیہ مقدم
 میداشتند و چون جائے سفر میکردند در ایام مسنونہ سفر میکردند و مقید
 بساعات نجومیہ نبودند و فرمودند کہ نحوست ^{ایام} بعد از ولادت آن
 سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرتفع شدہ بتأیید این حدیث کہ الایام
 ایام اللہ و العباد و عباد اللہ و در ابتدائے سفر نماز استخارہ میکند و رند
 و دیگر ادعیہ ماثورہ کہ در ان باب آمدہ بخوانند و همچنین در منازل و در
 فرود آمدن ادعیہ مسنونہ را ترک نمی کردند و ایضا دعوات ماثورہ را
 در پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماہ
 و آئینہ بطہورے آوردند کہ ما ازین دعوات بجز حکایت گفتا نمودیم
 و عزیزے کہ ظالمت یومے و لیئے ایشان راجع کردہ با اکثر آنها تصریح
 نمودہ بآن باید رجوع نمود و ایضا آنحضرت کثیر الحمد و استغفار بودند
 و تقبیل نعمت شکر فراوان بزرگان سے آوردند و باندک ترک
 اولے استغفار بسیار سے نمودند و اگر بلیہ سے رسیدے فرمودند کہ از
 شامت اطوار ماست اما آن بلیہ را صابون بسیار جنایات میدیدند
 و آن رازینہ بساعروجات می فرمودند روزی یکی پرسید کہ باعث
 کہ سلطان وقت از ادب تجاوز نمودہ آزار شما داد چه بود فرمودند کہ با
 افعال بد ما بود و این آیہ بر خواندند ما اصابکم من مصیبة فہا کسبت ابدیکم
 و باہمہ کثرت عمل و بد قصور اعمال بر ایشان استیلامی تمام داشت پاراز
 باین معنی

بر این معنی دلالت می نمودند وی فرمودند عمل صالح را محب چنان
 نابود می سازد که آتش سیمه را و انتشار عجب آن است که آن عمل و نظر
 عامل تربیت می در آید باید که قبائح خفیه خود را و نظر آرد و حسنات را مستم
 دار و بل از ایشان حسنه شمرند و کرده جمعی از عالمان باشند که وید
 تصور اعمال بر نهی برایشان استیلا نموده که کاتب یمن خود را معطل
 و بیکار میدانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشارة بحال
 خود می نمودند در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع محبوس
 بودند^(۱) یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از قبض حال
 و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب این رقیبه فرسل داشتند
 الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه که ارسال داشتند
 بودند رسید از جفا و ملامت خلق نوشته بودند آن خود جمال این
 طائفه است و صیقل زنگار ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد
 اوایل حال که فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت
 خلق از بلاد و قرے در رنگ سما بهماے نورانی در شے می رسد کار
 از غضب باوج می برند سالها به تربیت جمالی قطع مراحل می نمودند
 بحال تربیت جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام
 رضا باشند و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که از
 وقت ظهور فتنه نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال
 مضاعف باشد که جفاے محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش است
 چه بلا شد در رنگ عوام سخن کرده آید و دور از محبت ذاتیه رفته بر
 خلاف گذشته جلال را پیش از جمال انکار نمود و ایلام را از پاوه از انکار

(۱) غویار (Gujar) مدینه فی الهند الوسطی کانت عاصمة الهند علی ایام اسلام شاه الذی توفی فیها (۱۰۵۳/۹۷۱) بنحو

بقلعته و بترتبه محمد عوث و مدفن الکابر

تصور نمایند زیرا کہ در جمال و انعام مراد محبوب مشوب براد خود است
 و در جلال و ایلام خالص مراد محبوب است و خلاص مراد خود اینجا وقت
 و حال و در اوقات و حال سابق است مشتقان مابینہما انتہی و ایضاً
 ازین قلندہ در ان ایام این رقمہ عظیمہ را بحضرت سیدے مرشدی

میر محمد نعمان ارسال نموده بودند اچھندہ و سلام علی عباد الذین
 اصطفیٰ محضی مانند کہ تا زمانے کہ بعنایت اللہ سبحانہ کہ آن عنایت
 بصورت جلال و غضب او تعالیٰ تجلی فرمودہ بود محبوبس قفص
 زندان نگشتم از تنگناے ایمان شہودے بالکلیہ زستم و از بس کو چہا
 ظلال و خیال و مثال تمام نہر آدم و در شاہ راہ ایمان بغیب مطلق
 العنان بخیہ نمودم و از حضور بغیب و از عین بہ علم و از شہود با شدل
 پر وجہ کمال نہ پوستم و ہنر دیگر ان عیب و عیب دیگر ان را ہنر زدوت
 کامل و وجدان بالغ نیافتم و شہتہاے خوشگوارتے ننگے نے ناموسے
 و مر باہاے مزہ دار خواری و رسوائے را پخشیدم و از جمال طعن
 و ملامت خلق حظ نہ گرفتتم و از حسن بلا و جفاے مردم محظوظ نشدم
 و کمالیت بین یدی الغسال گشتہ بالکلیہ ترک ارادہ و اختیار
 نکردم و رشتہاے تعلق آفاق و انفس را بہ تمام و کمال نگستم و
 حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
 نیاوردم و قسطاس رفیع المنزلہ استغناے حضرت حق سبحانہ را کہ
 محفوظ بسر اوقات عظمت و کبریائے ست شاید نہ نمودم و خود
 بندہ خواری و ذلیل و نلے ہنر و نلے اقسار و با کمال احتیاج
 و انتقار معلوم نہ ساختم و ما ابڑے نفیسے ان النفس لآما را بالشر

الامار حمدتی ان ربی غفور رحیم اگر بعض مفضل و تو اتر فیوض و ارادات الہی
 جل سلطانہ و تو الی عطیات و انعامات نامنتہائی او سبحانہ درین محنت
 گدہ شامل حال این شکستہ بال نمی شد نزدیک بود کہ معاملہ بیاس
 رسد و رشتہ امیدگستہ گردد و الحمد للہ عافی فی عین البلاد و کثری
 فی نفس الجفار و احسن بسے فی حالہ العناء و وفقنی علی الشکر فی السرار
 و الضرار و جعلنی من متابہی الانبیاء و من مقفی آثار الاولیاء و من محبی
 العلماء و الصالحین و عملوا التہجد سبحانہ و تسلیماتہ علی الانبیاء اولاً و علی
 مصدقہم ثانیاً فصل ہفتم در بیان مدحت علو معارف ایشان
 و سرظہور کثرت آن اسرار عالیہ ایشان بایراد چند معرفت مسوعہ ناظر
 عارف و خواستہ و شنونندہ منصف و ہر کہ از میگدہ احوال علیامی
 کمل عرفا جبرئیل کشیدہ و از خوان سخنان و الای محققین اولیا و علما
 چاشنی دیدہ چون مکاتیب شریفہ و رسائل لطیفہ حضرت ایشان را
 قدس المدسرہ الاقدس کہ ہر یک لجز اسرار شریعت و حقیقت است
 مبطالعہ خواہد سپرد حکم کلام مرتضوی کرم اللہ وجہہ فائدہ کہ المر مخفی تحت
 لسانہ ناچار بعلو مرتبہ و سمو منزلت خداوند آن مقال را ہی خواہد بود
 ز در او نہ دریاسش پیدا است ہا این حقیر راقم از عالمی عالمی کہ نہ از مردیان
 حضرت ایشان بود در حق مقولات عالیات ایشان شنود کہ بیغت
 کتب و رسائل قوم تصنیف است یا تألیف تألیف آنست کہ سخنان مردم
 بسباق و سیاق نیکو جمع آوری و تصنیف آنکہ علم و نکات رودادہ خود را
 بنگاری خواہ آن نکات از مہارت علمی و علو فطرت بظہور رسیدہ باشد خواہ
 بالہام ربانی و کثوف صادقہ جلوہ گر گردیدہ مدتها بود کہ از میان اہل فرنگ

تصنیف رفته و بہن تالیف مانده بود الا بندرت کہ بعضی مولفان در تالیف خویش از زادۂ علم یا ذوق خود حرمی می آرند اکنون انصاف این است کہ درین جزو زمان تصنیف متین زیبا سائل و مکاتیب شیخ بزرگوار است کہ ہر چند بران عبور نمودیم از دیگران آنجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکتوفات و ملہات خاصہ این بزرگ دین است و ہمہ عالی و نازنین و بر وفق شرع متین جزاہ التمدن الطالبین خیر الجزار اتھی کلام

ہذا العالم رحمہ اللہ تعالیٰ فی حق کلام شیخنا طاب ثراہ دیگرے از فضلہ کہ بصحبت بسیار شرفا و علما رسیدہ بود و سالہا سخنان این طائفہ عالیہ دیدہ و شنیدہ چون قیل و قال ابنای روزگار اور کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این است کہ فطرت و مزاج اہل این زمانہ شایان ادراک و قایق و حقایق این بزرگوار نیست این عزیز باستی در پیشین روزگار بودی تا پایہ کلام اورا قدر دانستندی و متاخران سخنان اورا در کتب باستشہاد ایراد نمودندی و نیز گفت مزاج اہل وقت با سخنان ایشان چون قصہ آن گروہ کونہ اندیش است و حق آن دانای حکمت کیش پر سیدہ شدگان قصہ چگونه بودہ گفت و انای در مجلس پادشاهی گفت جانوری دیدم کہ انگر برافروختہ رانی خورد اہل مجلس کہ ہرگز آن را ندیدہ بودند و عقل ایشان بر واقعہ گنجای نبود از ہر طرف بان و ناچار بچیدند و بر جہالت و بلاہت او اتفاق نمود چون بیچارہ دید کہ ہر چند دران باب بہالغہ می نماید سو ظن آن بخیران بر حماناومی افزاید ناچار بکوہستانی کہ آن جانور یعنی قتی از کبک کہ آتش خوارست آنجا بود و در شدویکی را از آنہا بدام آورد پس از مدتی مجلس این جماعہ حاضر گشت و گفت اینک آن مرغ این است ہمگی جمع شدند و انگر ہای برافروختہ پیش آن

مع نهادن مع یک یک بنقار گرفته فرومی برو چون آنان این بدیدند گفتند
 معلوم شد که عاقل تو بوده ما جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نهادیم حکم بر جهان
 تو نمودیم و نیز تو تید این معنی است آنکه از امام عالی مقام حجة الاسلام محمد عزالی
 قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که بسا سخنان او که دور
 از میزان عقل و نقل است سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
 آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از آن مکتوب است امروز
 سخنان می شنوم که اگر در جواب دیدی گفتمی اضعاف اعلام است شک نیست
 که در سخن این غریب بیچاره شکل بسیار است که فهم هر کس بان نرسد و آن نیز از
 اخلاق و عنوض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار
 است بشخ هر چه گفته ام از شکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عمده
 بیرون می آیم انشی الکلام العالی للامام العزالی را رقم حروف و سطوری چند
 که بر عنوان دفتر نالت مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان بر نگاشته اینجا
 بتقریب تمامی کلام دالای پیر بزرگوار و توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار
 بینی چند رقم زده که این سه بیت از آن است سهمین فرزند فاروق است
 چون آب به کنون نطق از زبان او کند رتبه هر یک نقطه اش چون ناپیم
 شسیم وصل جانان میزند سره ولی آن کز برودت و زکام است به چه دانند تاوان
 گردشام است در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علمای متشعربان
 حقیقت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسائل است آنرا ندیده ام بنام
 مکتوبی را که در آن حقیقت و طریقت را خادمان شریعت اثبات نموده اند بسبع
 آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان روی نیازی بجانب
 کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بعدق تمام میگفت اللهم هذا شیخ

و بمن گفت که درین زمانه فاسد پر بدعت از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ
وقت بر آئینه دل رنگ حزن و ملال نشسته بود کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صقل
نمود الحمد للذی اذیب عنا الحزن و بسا صلی و علماء نیک نهاد هر وقت
و بلا وجه و وجه نزدیک که از مطالعه رسائل و مکاتیب ایشان از مخلصان
صاوق العقبه گردیدند و بعضی بدلات آن کلمات به ملازمت شریف نیز
رسیده نظرات قبول یافته فاضله معمر مردم دیده مولانا حسن غولی نام از مریدان
شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار حضرت ایشان با قدس القدر
رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته اوصاف علیه شنیده بودند تذکر
بزرگاشته در احوال جمعی که ملکوت وسیع هندوستان را بنور هدایت و ارشاد منور
اند آنجا منقبت حضرت ایشان را چنین رقم نموده بالا نشین مسند محبوبیت و صد
آرامی مفضل و هدایت خدیو مقام فردیت و صاحب مرتبه قطبیت است انشی کلام
جزاه الله عنا خیر الجزاء و دفتر اول مکتوبات ایشان را بعضی مخلصان به بلخ و ماورالنهر
برده بوده اند با آنکه معارف و اسرار آن دفتر قیاس بد فرسین آخرین پایه فرود
اگر چه قیاس کلام دیگران درین وقت و زمان رتبه اش بس عالیست سه
نسبت بعمرش آمد فرود و رتبه بس عالی پیش خاک تو و علماء آن دیار مع
الاخیار از مطالعه آن کلام در ربارز بان به شنای و دعای قائل آن گشوده اند
و راه اخلاص و عقیدت فراوان پیوده و گفته اند که همان الله و بجهه در کشور هندو
این چنین بزرگی قدوه حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
بناشایع بتاریکی درون آب حیات است یکی از صلحا دران ایام از قبه الاسلام
بلخ صانف الله عزه اقبال ساکنینها عن البلیغ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد و سیادت پناه سپید میر کشاه و دانای حکمت صوری

و معنوی شیخ قدیم کبر و میر مومن بنی رحمہما اللہ و چہ از علما مثل مولانا س
 ربانی حسن قباد بانی واقف فی القضاات مولانا کے تو لک سارا اللہ مصوب ان
 و رویش امانات و دعوات نیاز مندانه مریدانه حضرت ایشان مرسل و اشہ بود
 و راجحہ آن درویش بشرف و سبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
 ذوالبرکات را با و نور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال احوال
 مقتداے خود جناب میر مومن مذکور رحمہ اللہ با ایشان بسیار مذکور مجلس ائمن
 گردانید تا بجای کہ گفت فرمودند اگر بار اکبر سن و مسافت بیدہ مانع بود
 بلا زمت شریف رسیدہ بقیہ عمر در خدمت سے بودیم و از انوار احوال بلب
 مالا عین رات و لا اذن سمعت اقتباس می نمودیم چون این موافق و بسیار
 التماس آن است کہ از مخلصان حضور دانستہ بافاضات غائبانہ متوجہ احوال
 این مجہان بظاہر مہجور یعنی در خدمت حضور می بودہ باشند و آن درویش
 گفت مرا فرمودہ اند کہ جانب ما مصافحہ نیز با ایشان بکن و چنان کرد وقت
 خصت آن درویش باین حقیر گفت کہ اغزہ آنجا معارف بلند ایشانرا
 شنودہ اشتیاق تمام دارند خصوصاً خدمت میر مومن چہ شود کہ التماس آنجا
 کہ مکتوبی مشتمل بر معارف کثیرہ عالیہ مرسل گردد کہ آن غایتہ کرم است چون
 بندہ آنوقت را مقتضی تحریر معارف ایشان نمیدانست از معارف سابقہ
 مکتوبی چند بآن درویش نوشتہ داد و حضرت ایشان معروض داشت فرمود
 خوب کردی کہ وقت ما مقتضی آن بنود مع ذلک آن درویش بمبالغہ التماس
 نمود کہ دو کلمہ دعا و سلامی بید مبارک با کا بر مذکورہ خصوصاً بحضرت میر
 مذکور نویسند کہ اغزہ آنجا بار مغالی آن از من ممنون گردند و من بہرکت آن فرمود
 از آفات راہ مصون آن التماس بجز اجابت رسید حضرت ایشان قلم تحریر

برداشتہ مکتوب پنج مدت پیر مومن رحمہ اللہ کا سٹھتند و بدیگر اعزہ مذکور
 دران رقمہ ششمہ و عانوشتند و آن این ست الحمد لله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر اللہ حقوق علما و مشایخ ما و التبر تشکر اللہ
 نقالے سیمہ بر ذمہ ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافہ اہل اسلام
 ہندوستان نہ انقدر است کہ در ضمن تقریر و جہت تحریر آید درستی اعتقاد بروفت
 آرای صابئہ اہل سنت و جماعت کثر ہم اللہ سبحانہ فی الامصار از تحقیقات
 این بزرگواران اکتساب نوہم و صحت عمل بموجب مذہب علما حقیقیہ
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم از تدقیقات ایشان حاصل کردہ و نیز سلوک طریقہ
 علیہ صوفیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرار ہم درین دیار از برکات آن بقعہ شریفہ
 مستفادست و تحقیق مقام جذبہ و سلوک و فنا و بقا و سیر الی اللہ و سیر فی
 اللہ کہ عبرتہ و ولایت خاصہ مربوطست از فیوض اکابر آن عرصہ متبرکہ مفاہم
 با کمال ظاہر و باطن اصلاح از آنجا یافته است و اگر باطن است فلاح از آنجا حاصل
 نمودہ است شکر فیض تو جہن چون کند آسے ابر بہارہ کہ اگر خار و گریہ ہمہ پرورد

تست ہر سہا اللہ سبحانہ و ابالیہا عن الآفات و البلیات بجز متہ سید
 السادات علیہ و علی آل الصلوٰات و التسلیات مع ذلک پارا لے کہ
 بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
 البرکات آنجایی علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و ہدایت پناہ افشا
 و افاضت دستگاہ سلمہ اللہ تعالیٰ نسبت باین حقیر اطہار می نمایند کہ عالیجناب
 نجابت آیات ایشان را بتوحسن ظن کاین ست و بعض علوم و معارف
 ترا کہ تسوید نمودہ مطالعہ فرمودہ اند و پسندیدہ این قسم بشارت از بزرگان
 باعث از دیار امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر پیاز

و چون درین ایام بتازگی شیخ ابوالمکارم آمدہ اظہار الطاف ایشان
 نمودہ و انواع مہربانی بیان فرمودہ ناچار اعتماد بر کرم ایشان نمودہ
 بچند کلمہ مصدع گشت و خود را فریاد ایشان داد و چون نقل بغض نمود
 این فقیر را انوحے خواجہ محمد باشم کشمی کہ از دوستان مستندست
 مصحوب صوفی مشارالیه مرسل داشتہ است گفتا بان نمود و حرفی
 از مقولہ علوم و معارف این طائفہ علیہ درین رقبہ مندرج ساخت و از
 عنایت و اشفاق حضرات امید آن دارد کہ در اوقات مرجمہ از دعای
 خیر و فاتحہ سلامت خاتمہ بنسی نخواہند فرمودہ بنا امتنا من لدنک رحمتہ و
 لنا من امرنا رشد ادعوات فقیرانہ این حقیر را بحضرات عالی درجات
 ہر کدام جناب نقابت و نجابت پناہ ملاذ اہل التہسید میرک شاہ
 و جناب افادت و ستگاہ علامتہ الوری مولانا حسن و جناب ناصر
 الشریعت حافظ الملتہ قاضی ٹولک ادام اللہ تعالیٰ بر کاتہم تبلیغ
 فرمایند فقیر را دہانیر عرض دعا نمودہ التماس فاتحہ سے نمایند انتہی اگر
 قصہ اخلاص بعضی فضلا و صلحاسے بلا دقیریہ و بعیدہ را در حق ایشان
 و مضامین ایشان بیک بزرگوار و موجب تطویل گرد و مخفی مانند کہ
 اسرار عالیہ کہ از مبدار فیاض بر باطن معدن الیہا من حضرت ایشان
 وارد میشدستہ قسم بود قسمی آن بود کہ ہرگز از دل بر زبان نماند
 چہ بچرمان اسرار و چہ بغیر ایشان از اختیار چنانکہ در مکتوب کے بخدمت
 خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ رحمتم نمودہ اند و فقرہ چہند تصریح
 باین مدعا فرمودہ اند و آن فقرات این است از انعامات حق
 جل سلطانہ چہ نویسند و چہ سان شکر آن نماید علوم و معارف

کے مکتوب دو صد و مشصت و ہفتتم در جلد اول است

کہ افاضہ می شود و توفیق خداوند جل شانہ اکثر ان در میدان کتابت سے آید
 و بسع اہل و نااہل میرسد اما اسرار و وقایع کے آن متمیزست شہ ازان
 بظہور سے تو انداؤد بلکہ برمز و اشارہ نیز ازان مقولہ سخن سے تو انداؤد
 فرزند کے اعز کے مجموعہ معارف فقیرست و نسخہ مقامات سلوک نیز فرزند
 ازین اسرار و حقیقہ با او در میان سے اردو بہ شرح تمام در استتار آن میکوشند
 ہا آنکہ میداند کہ فرزند کے از محرمان اسرارست و از خطا و غلط محفوظ اعا
 چم کند کہ وقت معانی زبان را بگیرد و لطافت اسرار بہار می بندد
 یضیق صدر سے و لایستلوق لسان سے نقد وقتست آن اسرار نہ ازان
 قبیل اند کہ در میان نیاید بلکہ در میان نبی آرد سے فریاد و حافظ اینہم آخر نیز
 نیست ہ ہم قصہ غریب و حدیث عجیب بہت ہ این دولت کہ مادر استتار
 آن میکوشم مقتبس از مشکوٰۃ نبوت انبیاست علیہم الصلوٰات و التسلیحات
 و ملائکہ ملائکہ اعلیٰ علی بنیاد علیہم الصلوٰات و التحیات شریک این دولت اند
 و از متابعان انبیاء علیہم الصلوٰۃ و السلام ہر کہ ابان دولت مشرف سازند
 ابو ہریرہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت من از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم دو
 نوع علم اخذ نمودم یکی ازان دو علم آنست کہ در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر
 را اگر منتشر سازم مخلوق مرابرنند و آن علم دیگر علم اسرارست کہ فہم ہر کس بیان
 نرسد ذلک فضل اللہ یؤتہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم استی
 کلام المقدس قدس اللہ سرہ الا قدس بعضے ازین اسرار کہ برمز و ایماہم
 ازان در میان سے آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و تشابہات
 آیت فرمائے ہو و چنانکہ در فصل پنجم ایمان سے بر آن رفت قسم دوم آن بود
 کہ بحرمان خاص و ہمیشہ ان زاویہ اختصاص و خلوت در میان می آوردند

وقت بیان آن ضبط میفرمودند که از آن چند تن که لایق استماع و دیده طلب نموده اند دیگر داخل نشود و بسیار بود که از غایت اهتمام درین باب بر ابواب حاجب تعیین می نمودند و در وانه خانه را که در و بیان اسرار می نمودند بسیار معان امر میکردند که از درون زنجیر کنی روزی یک از طلبه علم که از مخلصان بود و صاحب ذوق و حال برون آن در مانده بود خادمی برای کار ضروری را بکشود آن فاضل مقبل در آمد از در آمدن او خاطر اقدس از آن اسرار مقدسه بشیوه که مذکور میشد برخاست لیکن چون بر خموشی نیز نبودند آن معرفت را باینکه تشریف فرمودند که از او را که محرمان نیز در راه بود شد فراموشی آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ راهی بآن معرفت پوشیده بود پدیدانه معروض داشتند که معلوم ایشان است فرمودند چون تا آخر در آمد لاجرم خلوت بیان را از باین شیوه بر آمد باز آن اسرار را بشیوه که در او را که سامعان بدان آن توان رسید بیان فرمودند و شنوندگان را از خود بودند این گرامی اسرار را همین قلم زبان بجزمان در میان می آورد اما زبان قلم را محرم آن نمی ساختند تا بگوشش هر محرم و نامحرم نرسد اگر مخدوم زادها که عالی مقدار یا دیگر از خلفا که بسیار التماس می نمودند که چه باشد که اسرار تجریر رسد بحسب التماس آنان بعضی حواشی آنرا بشیوه که هر کس ستمی بر در تمس می نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند که غیر از حضرات مخدوم زادها که عالی مقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچکس در آنجا محرم نبود و بغیر ایشانان دیگر بر اواقف و مطلع نمی ساختند و مشتم و دیگر از معارف مفاد آن بود که بالتماس ساکنان یا بنیت افادۀ طالبان عموماً و شمولاً بتشریح و تخریر میرسد این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

ورسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر معرفتی از ان شفا بخش و لها
 رنجوران و مقرب دوران و مجوران نقل آنها نغمی هر محفل آوازه شان او بر
 گوش هر دل هر فقره از ان خاتم اسرار فخر انگینه و هر فصلی از ان جواهر اسرار
 وصل را خزینه اقلام از مباحث آن ارقام بیستان شکر صفحات از نفس آن
 کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال بجلاوت ایمان هدوش
 و لها از صفای آن اسرار بانوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
 یقین مظهر روز مخفیة کتاب بسین مرات جمال معانی احادیث سید المرسلین
 حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه تزییهیه ترجمان
 غوامض کلمات متقدمین کبر و استوار احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
 قدس الله سر قائلها این علوم مقال که از زبان خامه عیبیون بظهور میرسد
 چون اولین اسرار و غیر آنرا از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند
 صورت دیگر میگرفت چنان که بزبان قلم بیان می نمودند قال بود و اینک بقلم
 زبان می فرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و
 اعطای نعمت یعنی در پرده تقریر آن تصریحی مضمیر پیدا شدند که سامعان اسرار
 و حنوری فر میگرفت که تجریر نیکند چون شنوندگان از مجلس بیرون می آمدند
 چنان بود که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان
 همیشه آرزو مند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
 بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند از اول نزولت
 حرف لب او پورسیت که از گوش بیرون نتوان کرد و طیبوه آن نازنین
 آن غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و نشأ این علوم
 متحقق نمی شد و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جلوہ گری گشت بجز وقت علمی ازان سخن میگردند بسیار سوالات بود
 کہ طالبان بکرات معروض میداشتند ایشان میفرمودند کہ حقیقت آن
 تحقیقاً و حالاً معلوم مانگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن
 این بنده بضرورتی روزی از معرفت خاتمه مکتوبی از دفتر ثانی که در اسرار
 غنچه نگارش فرموده اند حل مشکل را سوال نمود فرمودند کہ مدتهاست که
 ازین معامله بجای دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات بلکه علم
 و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش بینی آید و این مانیت لیکن چون
 الحاح بندہ را در آن مشاهده نمودند روزی کہ بر عرش خود تکیه زده بودند و تار
 مبارک را بر رو کشیده مدتی فرورفتند آنگاه سر بر آورده تبسم نموده باین حقیر
 فرمودند کہ چون نگرانی ترا بجل آن معرفت بسیار دید شد و بعد از سروا
 نشدے لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام کہ معرفت مسؤل تعلق بان داشت
 گشتم این بار چون نظر و شنای وحدت دیگر یافته بود آن معامله بان بساط
 و وسعت دیگر جلوہ گر شد کہ اگر بتخریر آید بچندین درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
 صورت بند و مجلاً آنچه بجل آن مشبه تعلق داشت و موجب تشنی سابل مشبه
 فرمودند و تفصیل آن لب نکشود نذر روزی در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
 شیخ عبد الحق دہلوی کہ از علماء کبار است و شنای مقال این طائفہ علیہ از حضرت
 ایشان از سر گرفتارے حضرت یعقوب بجزرت یوسف علی بنیاد علیہا
 الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی بجموشی رفته
 فرمودند کہ انشاء اللہ عنقریب در کشف این سر بیان وافی در میان
 آریم و تفصیل بزرگاریم چون شیخ مشار الیہ از مجلس برخاست باین حقیر
 خطاب نموده فرمودند کہ بکرات یاران و مجہان سزا یعنی را از ما سوال

گروه بودند لیکن چون کثوف نگرویده بود جز خاموشی جواسی نداشت
 چنانکه شیوہ ماست از روئے مهارت علم و عرفان بجل آن پروا ختن
 لائق نہ اکنون کہ این جوان پرسید توجہ بان منصور گشت در سے از
 کشف این سر بر روئے بصیرت کثوفند و بشیوہ خاص جلوہ ازان راز
 و نمودند بدان ماند کہ کشف این معنی تفصیل بطور رسد و وات قلم و کاغذ
 حاضر میداشتہ باش فردا کے آن روز و وات و قلم طلبیدہ فرمودند
 کہ امشب بعد از ادا کے تہجد آن اجمال را تفصیل تمام و اذنی یک بعنائت
 اللہ سبحانہ از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم بہ کاغذ آید پس بہ تحریر
 پرداختند و صحیفہ را بوستان رنگین ساختند چنانکہ بر نظر گیان آن
 ہوید است چون آن صحیفہ جواب را البائل سپردند یک از خالصان این
 حقیر گفت کہ درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشتہ و نیز خاصہ از خصائص علیہ
 حضرت ایشان بر مزوایا و در آن مندرج شدہ شیخ سائل بصحبت امر او قوی
 آمد شری دارد مہاد کہ این مکتوب عظیم را بسع آن گروه باطن تقسیم رسانند
 در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا گردیدند این مقولہ را
 بعرض حضرت ایشان رسانید فرمودند آن معرفت کہ دوستان را افتاد
 آن در ہراس انداختہ کدام است کہ مرا بجا طریقت کہ بچنین راز سے را
 درین مکتوب رقم نمودہ باشم بندہ معروض داشت کہ قصہ یقیہ النخل است
 تقسیم نمودہ فرمودند کہ آن اینجا مذکور شدہ است و مراقب شدند بعد
 ازان سر بر آوردہ این بیت را از زبان مبارک رسانند سہ پارہ
 آن غنی خندان کہ سپردے بخش ہے سپارم تو از چشم
 سو دچشمش ہا بمسد بان ما جرات توجہ نمودند و کیہ بر حفظ الہی فرمودند

تا آنکہ آن مکتوب در آن مردم دور از کار و اثر گردید از آنچه پاران ترسیده بودند
 بظہور نرسید و این از جملہ خوارق آنحضرت است و بسیار بودی کہ باعث
 بر تحریر معارف دل پذیر حل کلام شکل و مغلق اکابر دین بودے
 خصوصاً کلامے کہ ظاہر نشد باصول دین چند ان موافقت نداشت
 و بہمانہ طلبیان و سنے ادیان آن کلام را دست آوریز تکامل و تساہل
 ساختہ بودند از تاویل مستقیم زیبا بطریق شریعت غوامی فرمودند و اگر تاویل
 قوسے آنرا نبودے یا بعد از توجہ حضرت ایشان بکل کلام خلاف آن قولہ
 کہ در ان خلاف کمال مطابقت شرع بود و مکشوف شدت ناچار تحریر
 میفرمودند کہ این کلام او از غلبہ سکر سرزودہ یاد کشف آن بزرگ خطائی
 رفتہ و آن چون خطاے اجتهادے مغفورست اما دیگران را بر ان شک
 بستن و بر خلاف فرمودہ مجتہدین و محققین رفتن ناست ایستہ و نازیب
 است و اگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شکی
 میدیدند ایشان نیز بخشونست رفتہ از راه چون حیثیت دین و کمال نتا
 سید المرسلین صلی علیہ وآلہ وسلم برد و منع آن توجہے نمودند و
 رقمے فرمودند ازین جملہ است آنچه بقریب سیرے کہ در اے نفس
 و آفاق معلوم مشرف گشتہ نوشتہ اند ہم ازین جملہ است آنکہ
 در بیان آن کلام سید الطائفہ نوشتہ اند کہ فرمودہ چون حادث
 بقدم مقرون گردد از حادث اثرے مانند قدیم شود و در اوقات دیگر
 کہ از شرط جنون متابعت مشحون بافاقت آمدند از غایت محبت
 کہ بقائلان آن کلام داشتند بافتقار تمام بیان معذرت مینمودند
 و میفرمودند و قوم شرع را نیز سکرے است قوسے کہ اقتضاے آن

خلاف انرا برتابد از ہر کہ باشد نہ بینی چون حضرت کلیم اللہ علیہ الصلوٰۃ
 والسلام بامر حضرت حق سبحانہ مصاحبہت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
 کہ ستجد نے انشا اللہ صابراً لیکن بجز و مشاہدہ امرے کہ آن را
 بظاہر شرع موافق نیافتند عثمان بمصاہبت از دست دادہ
 بران پدید نہ تا آنکہ خضر علیہ السلام گفت ہذا فراق بینی و بینیک
 و نیز حضرت ایشان فرمودند کہ ہر چند سر ایا غرق حقوق این بزرگوارانیم
 و از خوشہ چینان خرمین و اول ایشان اما چہ توان کرد کہ حقوق خداوندی
 جل شانہ و عز سلطانہ فوق حقوق دیگران است خصوصاً کہ سخن نہایت
 وصفات او سبحانہ متعلق باشد و بتقدیس و تنزیہ او مربوط بود و ایضاً
 چون فلق صبح مکشوف و مشہود ہم شدہ باشد آنوقت اگر اپنے موافق
 تقدیس او سبحانہ ملہم و متیقن شدہ در میان بنیاید ملاحظہ دیگران نماید
 خیانت و عدم دیانت باشد کہ ستر القا و انکشاف آن معرفت ہمین
 است و ازین باب ہم در ہمان مکتوب کہ سخن از وراے سیر نفسی
 و آفاتے کردہ اند بسیار رقم نمودہ اند اما اگر در مسئلہ و معاملہ از مسائل
 و معاملات این طائفہ علیہ کہ آن را نزد علمائے قشر بظاہر شرع
 موافقتی نبود و حضرت ایشان را تا ویلات قوی علماً و حالاً
 و ران عطا فرمودہ بودند مہما مکن در اثبات آن معاملہ و مسئلہ
 مختصہ صوفیہ بدلائل عقلیہ و نقلیہ و ذوقیہ نے کوشیدند و در حدت
 علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلند
 و تقریرات ارجمند در میان نے آوردند مثل مسئلہ وحدت وجود کہ در
 وفات مکتوبات شریفیہ بچہ تحقیقات والا و تدقیقات زیبا کہ بیان آن فرمودہ اند

وآن را بطریق شریعت مخرا اثبات نموده مانا که یکی از علماء و ظاہر گفته باشند
 کہ این مسئلہ باطل است حضرت ایشان بجلالیت تمام گفته اند و نوشته
 کہ در کنار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد و در
 موطن کہ ایشان ازین مسئلہ عالیشان دم زده اند استیلا کے حق
 است و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل و علا خود را
 و غیر خود را در باختہ اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک
 کہ باطل از سایہ ایشان بگریزد و کجا بگردان ایشان او بزد و اینجا ہمہ
 حق است و ہر کے حق است علماء ظاہر بین از حقیقت ایشان چه دریاہ
 و غیر از مخالفت صورتی کہ چہ فہمند و از کمالات ایشان چہ فہم گیرند انہی
 و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشتہ محبت با بچہ
 قدس قوسے دارند و محبت مانوسے را فداے مطلوب حقیقی ساختہ اند
 ناچار حکم المرصع من احب از راہ این معیت حجتی مطلوب حقیقی میرسند
 و از تنگنای تجلیات و ظہورات کہ منسوب بظلال است و ارستہ حاصل
 الاصل سے پیوندند مقامے کہ اینجا علم علمائے ظواہر میرسد این بزرگواران
 بقلاب محبت منجذب گشتہ خود ہا میرسند و اتصال بچونے پیدائی کنند
 این فرق از راہ محبت و عدم محبت آمد ہر کہ محب است و از غیر محبوب
 گشتہ است محبوب نے پیوند و ہر کہ این محبت ندارد و بعلم کفایت
 میکند و آنرا مغنم میداند بل جایی کہ آن بزرگان خود ہا میرسند علم
 اینان ہم اینجا رسد نہایت علم بر تقدیر صحت تا وہلیر مطلوب است
 و آنکہ حاصل بمطلوب است با مطلوب است معیت ہیج و قیقہ نمیکند و
 کہ نصیب حاصل نشود انہی و ایضا بتقریب آنکہ صوفیہ در احکام اصول

و فروع دین تابع مجتہدین اندند آنکہ درین امور بر خلاف ایشان روند
 کما ظن بعض الناصبین و نیز الہام این طائفہ علیہ مفید بسیار اسرار
 خفیہ مافذونات و مرضیات علیہ است امانہ مثبت حل و حرمت شرعیہ
 کما توہم بعض الجاہلین رقم فرمودہ اند کہ معتبر در اثبات احکام شرعیہ
 کتاب سنت است و قباس مجتہدان و اجماع است نیز مثبت احکام
 است بعد این چهار ادلہ هیچ دلیل مثبت احکام شرعیہ نمیتواند شد الہام مثبت
 حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرعن و سنت نہ نماید و
 ارباب ولایت خاصہ با عامہ مومنان در تقلید مجتہدان برابرند کثوف و لہام
 ایشان را قربت نبی بخشد و از رقبہ تقلید نبی برآرد ذوالنون بسطایمی
 و جنید و شبلی رحم اللہ بازید و عمرو دیگر و خالد کہ از عوام مومنان اند و تقلید
 مجتہدان در احکام اجتهاد یہ متساوے اند آرسے مرتبت این بزرگواران
 از راه دیگر است اصحاب کثوف و مشاہدات ایشانند و ارباب تجلیات
 و ظہورات ہم ایشانند کہ بواسطہ استیلاے محبت محبوب حقیقی حل
 سلطانہ از ماسوے او تعالی گسستہ اند و از دید و دانش غیر و غیرت
 آزاد گشتہ اند اگر حاصل دارند اورا دارند و اگر حاصل اند اورا حاصل اند
 عالم بی عالم اند و با خود بخود اند و اگر میز نید برای او میز نید و بتدیان ایشان
 مطلوب را بواسطہ غلبہ محبت در مرات ہر ذرہ از ذرات عالم مشاہد نمایند
 و ہر ذرہ را جامع جمیع کمالات اسمایی و صفائی اومی یا بند از منتہیان ایشان
 چہ نشان دید کہ نشانی اند قدم اول شان نسیان ماسوے است از قدم
 ثانی ایشان چہ وانما ید کہ برون افاق و انفس است الہام ایشان راست
 و کلام بالایشان است اکابر الاکابر ایشان علوم و اسرار بی توسطہ از اصل اند

میں نمایندہ رنگ مجتہد کہ تابع رائے واجتہاد خود است ایشان نیز
 و معارف و مواجہد تابع الہام فراست خود اند حضرت خواجہ محمد باہر
 قدس سرہ نوشتہ اند کہ در افاضہ علوم کہ نے روحانیت حضرت خضر
 متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء الصلوٰت و السلام ظاہر این
 سخن نسبت با بتدا و توسط خواهد بود و معاملہ نفسی دیگر است کما الشہد الکشف
 الصریح و موید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
 قدس سرہ منقول است کہ روزی ہر سہ منبر بیان علوم و معارف نمودند
 و بین اثنا کدر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرایلے یا
 کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفہوم سے شود کہ حضرت خضر از
 محمدیان نیست از علل سابقہ است چون خدین باشد محمدیان را
 چگونه واسطہ بود پس محقق شد کہ علوم و معارف دیگر اند ما و احکام
 شرعیہ کہ اہل التذبان مخصوص اند محمدان معارف ثمرات اوست
 و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشانیدن حصول ثمرات اوست
 و تا زمانے کہ درخت پر پاست ثمرات متوقع است چون در اصل درخت
 خلل رفت ثمرات معدوم گشتن عقلے باشد کہ درخت پر دو ثمرات
 را توقع دارد ہر چند درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
 شمر اگر چه مقصود است اما فرع شجرہ است ملتزم شریعت و مداہن شریعت
 را بر این معنی قیاس باید کرد و آنکہ التزام دارد صاحب معرفت است
 ہر چند التزام پیش معرفت پیش و آنکہ مداہن از معرفت نے نصیب
 بالفرض آنچه بر عسم فاسد خود دارد اگر چه کسیچ ندارد از قبیل
 استدراج است کہ جوگیہ و براہمہ را در ان شرکت است کل حقیقہ

روتہ الشریعہ فہو زندقہ واکاد پس رواست کہ خواص اہل التدریس
 ذات وصفات و افعال او تعالیٰ بعضے از اسرار و دقائق فہم کنند
 کہ ظاہر شریعت از ان ساکت است و در حرکات و سکونات اذن و عدم
 اذن او تعالیٰ در پابند و مرضی و غیر مرضی دانند لہذاست کہ در بعضے
 اوقات اُدای بعضے از عبادات نافذ را غیر مرضی پابند و تبرک آن
 مأذون گردند گاہے نوم را بہ از لفظ فہمندا احکام شرعیہ باوقیات موقتہ
 و احکام الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و چون حرکات و سکونات این
 بزرگواران مربوط بہ اذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
 باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص حکم شریعت نقل و بہان
 فعل نسبت بشخص دیگر حکم الہام فرض پس دیگران گاہی ادائی نوافل
 پیمانند و گاہے مرتکب امور مباحہ میگرددند و این بزرگواران چون کار را
 بامر و اذن مولیٰ جل سلطانہ کنند ہمہ از فرائض ادائی باید سبب
 و مباح دیگران فرض ایشان است از بیجا علو شان این بزرگواران
 باید دریافت علمائے ظواہر در امور دین اخبار غیبیہ را مخصوصاً جبہ
 پیغمبران مے دانند علیہم الصلوٰات و التسلیہات و دیگران را در ان
 اخبار شرکت نمیدہند این معنی منافی ثوراثت است و نفسی است
 مر بسبب ارے از علوم و معارف صحیحہ را کہ بدین متین تعلق دارند ارے
 احکام شرعیہ مربوط بہ اولیٰ اربعہ است کہ الہام را در ان گنجائش نیست
 اما امور و غیبیہ ماورائے احکام شرعیہ بسیارست کہ اصل خاص در انجا
 الہام است بلکہ توان گفت کہ اصل ثالث الہام است بعد کتاب و سنت
 این اصل تا انقراض عالم برپاست پس دیگران را بہین بزرگواران

چه نسبت بود بسیارست که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند آن
 عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
 کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
 فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آن عابد میداند این را
 بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب سنت کامل کشت بعد از کمال
 بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
 الهام منظر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
 اجتهاد منظر احکام است الهام منظر وقایع و اسرار است که فهم اکثر مردم
 ازان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
 مستند بر آن است و این مستند بخالق راس جل سلطان پس الهام
 یک قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است
 که باخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر الهام نطنی است و آن اعلام
 قطعاً بنا آنما من لدنک سر حمة و سته لنا من امرنا شد و السلام
 علی من اتبع الهدی انتھ کلامه فی حق اولیاء مطلوب از ایراد این
 فقرات رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقہ آنست که حضرت ایشان پر
 غرق محبت و مدحت اکابر اولیا اللہ بودند جسم اللہ سبحانہ و اگر
 بندرت در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر پیشی و حکمتی و کشفی
 و مشاہدتی بوده بالجمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
 و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
 که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
 لدنیہ در بعضی کلمات مشایخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمائند و از ان بیچ نفی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در بیان
محل مشایخ بظهور پیوسته و بیچ از روسے انکار هم نبوده از مشاجره که شیخ
ربانی علاؤالدوله سمنانی در مسئلہ از مسائل شیخ اکبر مئے الدین العرنی
رضی اللہ عنہما ننوده انکار آن بزرگ لازم نیاید نہ بینی کہ ہم شیخ سمنانی
ویرا عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبہ ستوده اینچنین است
احوال مجتہدین میان ہم دیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجہ اجتهاد او
متابعت رأے خود است و مرصی استاوش نیز در ان است و تلامذہ با وجود
کمال ادب و حقیقت مسئلہ با سائذہ مباحثات و مناظرات ننوده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئلہ شش ماہ با امام اعظم مناظرہ
ننوده و در بسیار مسائل وے و امثال او برخلاف رأے استاوش خود
فتوے دادہ اند کمالاً یعنی کذلک مرتبہ اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما ہر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبہ نمانند
و بعضی فضلاء وقت التماس آن ننودند کہ کتاب عوارف شرجی چنانکہ
بایدندار و امروز در علم ظاہر و باطن یگانہ زمانہ ایشانند چه بود کہ شرعے
بزرگارند چون الحاج اعزہ از حد شد بندہ را بقراءت عوارف امر ننوده
بدین تقریب شروع ننودند شرعے عنے در غایت بلاغت
معنے و فصاحت لفظ جزوے تحریر یافته بود کہ فرمودند خود را ازین معنی
گذرا نیدیم کہ سب او در محلی از محال اذکار تقریب علو سخن و تدقیقات آن
ناگاہ شیوہ ظہور گیر و کہ کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست
حال آنکہ من کہترین مخلصان این بزرگوارم قدس سرہ شیخ حسن برنگے
کہ مروفاصل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہ اللہ چپیدہ بود حضرت ایشان
بنتاب و بخش تمام بویے نوشتند کہ این چپیدن تو غایت بجا و نایاب
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشارالیه این قصہ بیاید الشا اللہ سبحانہ واکر
بعضی تصوف خوانان مقید بہ عت و ہوا یا بعضی از ارباب شوکت و غلبہ
بعضی علمائے طالب الدنیا و مجالس از اسرار این طائفہ لبوالے لب
میکشوند حضرت ایشان راہ نموشے پیودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطورست از انجا باید طلبید و گاہ بدو کلمہ در غایت جمال
از سر و امیکر و نذر وزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس از ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیہ موقدہ عالم را نمودنے بود میگویند عجب سخنے است کہ
باین مسئلہ و وزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہم نمود
نے بود خواہند شد کہ آنها نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را اللائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و ایضا بسکوت
مطلق آن سائل از سر و انے شد و نیز از خواہے سوال اور غیبت اورا
بر رفع قیود شرعیہ و ریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات دینیوہ کہ
فریفتہ خطوط انایند و بشوق تمام آنرا جو بیان و از زوال آن سخت
ہراسان و چینین این عذابسا دینوہ کے کہ می بینند و از ان خود را بصدیہ
بکنار میکشند و بکترین المے کہ خلیدن خارے باشد چہ مقدار آزار می یابند
عین لذات و خطوط در بہشت وہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و اہمی
خواہد بود چینین لذتے را کہ انجا تمام ترست و ابدے طلب نمایند و ہرچہ
موجب حصول آن گردد با بیان آن سے فرمایند و از چینین عذابے و
آزارے کہ انجا سخت ترست و سردے ہر ہیزند و از ہر چہ باعث جوار

بآن بود بگریزند خواه بحقیقت آن بود بود یا نمودن بود و کذا که مروان اند
 و در نزد یک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن
 مینمودند حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمیدیدند بجواب
 نمی پرداختند و گاه بود که مانور بجواب او نمی شدند و اگر لائق نمی یافتند
 جواب آن می نگاشتند یا اشارت می رسیدند ناچار تفصیل یا اجمال کلیه چند
 بنامه مشکین شامه میدادند موجب ظهور این مکاتیب کثیره با وجود کثرت
 خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتدای توجیه شریف ایشان
 به تحریر اسرار عالی ایشان امر و اشاره حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده و چنانچه
 امرار و احاطه طیبه عارفین بل در بعضی معارف تحسین از سید المرسلین
 صلوات اللہ علیہ وآلہ واصحابہ واجبابہ اجمعین مشاہدہ فرمودند چنانکه در
 غرضه که بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتند اند تصریح باین معنی نموده اند
 آنجا که رقم فرموده اند هر چه در کشف هر یک از مقدمه مذکورہ بمقتضای
 وقت مسوده کرده شد بعضی متهمت و مکملات آن علوم مسطورہ نیز
 مخطور شده بود فرصت تحریر آنها نشد که حامل عرضه داشت راهی شد
 نشاء اللہ تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و الحال سال دیگر
 به بیاض رسیده بود فرستاده آن رساله بالتماس بعضی یاران پیغمبر شد
 التماس نمودند که نصح به نویس که در طریق نافع بود و مقتضای آن نگاشته
 رده شود الحق رساله غیر مکرر کثیر البرکت است بعد از تحریر آن چنان معلوم شد
 حضرت رسالت قائمت علیہ السلام و الصلوٰۃ و التحیۃ باجمع کثیر از مشایخ است
 خود حاضر اند و همین رساله را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
 را بوسه میکنند و بمشایخ پندارند که این نوع معتقدات می باید حاصل کرد

و جماعہ کہ باین علوم مستعد گشتہ بودند نورانی و ممتازند و عزیز الوجود و پروردگار
آن حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ایستادہ اند و القصد بطولہا و در ہمان مجلس
باشاعت این واقعہ را امر نمودند عبا کریمان کار بادشوار نیست ہستی
کلامہ العالیٰ بقصد ضائع آنکہ ایشان را ہوراشت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی اللہ عنہ از محی ثبیت بفتح وال نصیبہ فراوان دادہ بودند چنانکہ
سابقہ اشارت بآن رفتہ لاجرم این ہمہ اسرار و معارف از دست بجانہ
کہ بزبان این بندہ برگزیدہ خود اظہار نمودہ ع زبانی ز ما بود و گویندہ تو
شاہد این معنی است قصہ کہ رقم این حروف آنرا در ویجاہ دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت تبصیل نیز رقم نمودہ و مجلس نیست کہ بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان از غایت
انکسار و بد قصور احوال و اقوال کہ این دید لازم این طائفہ است برحق
عاطر گذشتہ کہ آیا اینمہ معارف کہ بہ تحریر آورده ایم مقبول و مرضی او
سبحانہ باشد یا نہ مقارن این اندیشہ ندا در سیدہ کہ این علوم کہ در تحریر
و تقریر تو آورده ہمہ مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملہم گشتند کہ اینہم
کہ نوشتہ بلکہ ہرچہ در گفتگو تو آورده است ہمہ مقبول و مرضی ماست
بل این ہمہ را ما گفتہ ایم و بیان ماست و در ان وقت آن علوم و معارف
یکیک در نظر ایشان داشتہ اند و ہمہ را در ان حکم داخل یافتہ اند انکہ
پہ تحریر یکا تیب جلد دوم پرداختہ شتافتہ اند و ایضا حضرت در خاتمہ مکتوب
دو صدوسی و چہارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصہ عالیہ رقم نمودند
کہ این معارف کہ سووہ یافتہ است امید است کہ از الہامات رحمانی
باشند کہ اصلاً شائبہ و ساوس شیطانی را در انجا مجال نبود دلیل برینہم

چون در صد و تخریر این علوم شد و ملحق بنجاب قدس خداوندی جل سلعاً
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا و علیهم الصلوٰة والسلام از نواحی آن مقام
وضع شیطان میکردند و نیکو داشتند که در حوالے آن مکان بگرد و چون
اظہار نعم جلیله از اعظم محامدست با ظہار نعم غلطی جزأت نموده آمد در جا
که از منظره عجیب مبرایا شد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت اللہ سبحانہ
نقص و شرارت ذاتی خود ہمہ وقت نصب عین است و کمالات منسوب با و
و ایضا نوید تخریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیہ الصلوٰة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم اللہ وجہہ ایشان را که آمده ام که ترا علم سموات پیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تخریر این علوم قصه ایست عجیب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آنحضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاہر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مریدے آخر الزمان علیہ
والتحیة والرضوان خواهد درآمد مقبول حضرت او خواهد شد این تکریر تخریر
از است ۳۵ بر نوّم شب و روز از ان مع پیسم پتا بو کہ یکے نالہ بگو شین
تور سده و اگر آن قصه را داخل آن خصالیص حضرت ایشان که در فصاحت
و کرایفت نیز می نمودم گنجائے داشت و دیگر باعث برین تخریر حدیث نبوت
و تشویق اہل طلب و ارادت و تحفیف بار غلیات حال و نسبت است چنان
در مکتوبات باین بواعث مذکور است تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند مقصود
ازین گفتگو اظہار نعمت حق است سبحانہ و ترغیب طالبان این طریقت
تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عزوجل بر آنکس حرام است که خود را

از کافر فرنگ بہتر داند کیفیت از اکابر دین سے دے ہوں شدہ مراد برہنہ
 از خاک و سہ و گر بگذرانم سرز افلاک اگر بر روید از تن صد ز بانم بچو سون
 شکر لطفش گے تو انم بچو نیز رقم فرمودہ اند کہ طائفہ از ارباب توحید انانند
 کہ استملاک و اضحلال در مشہود خود بر وجه انم پیدا کردہ اند و بہت ایشان
 است کہ در مشہود خود مضحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم وجود
 ایشان ظاہر نشود رجوع آثار بر خود کفر میدانند بعضے از ایشان
 میفرمایند کہ اشستی عدلاً اعمود ابداً عدلی میخوانم کہ ہرگز اورا وجودی نبود
 ایشان اند مقتول محبت و حدیث قدسی من قتلہ فانادیتہ در شان ایشان
 متحقق ست ہمیشہ در زیر بار وجود اند ولہ آسایش ندادند چہ آسایش در
 غفلت ست بر تقدیر دوام استملاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
 ہروی میفرماید کسی را کہ مرا یک ساعت از حق سبحانہ غافل سازد امید
 کہ گناہان اورا بخشند و وجود بشریت را غفلت در کار ست حق سبحانہ از
 کمال کرم خویش ہر یکے از ایشان را باندازہ استعداد او با مورے
 کہ مستلزم غفلت اند ظاہر ایشان را بان امور مشغول ساختہ ست
 تا آن بار وجودی بجگہ از ایشان تخفیف یا بد جمعے را البساع و وقصفت
 داوہ اند و طائفہ را تصنیف کتب و تحریر علوم معارف شعار ساختہ
 و گروے را بہ بعضے امور مباحہ مشغول داشتہ عبد الرحیم صطبری
 ہمراہ سگبانان بصیر میرفت شخصی از عزیزے سزآن پرسید فرمود
 تانفسے از بار وجود خلاص شود انتہی کلامہ العزیز بر خوانندگان معارف
 حضرت ایشان مستور نیست کہ علوم ایشان را از علو رفعت و غنوص
 و دقت پایہ دیگر ست و از نازکے سرمایہ دیگر روزے این حقیران

از زبان شریف شنود کہ فرمودند تا کسی را در علوم ظاہرے از منقول
و معقول مہارت تام نہو و از غوامض کلام این طائفہ علیہ خصوصاً دقات
حقائق شیخ اکبر محی الدین العرنی قدس سرہ اطلساع فراوان بنا
قدر علومعارف ماونا زگیہا کے آرا اور نیایدے در نیاید حال پختہ
بیچ خام پڑہیں سخن کوتاہ باید و السلام ہذا مرقومات متبرکات حضرت
ایشان کے فقرات عالیات مہر و معادست و فقرات شریفہ
معارف لدنیہ و رسالہ جذب و سلوک و رسالہ مکاشفات غیبیہ و رسالہ
شرح رباعیات حضرت خواجہ باقی ہاں طاب ثراہ و رسالہ تہلیلہ و رسالہ
روشیدہ و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل و فائز ثلثہ مکتوبات
قدسی آیات ست اما دفتر اول منضمن بیست علیحدہ و دو صد و نو و ست
مکتوب ست کہ مجموع سے صد و سیزدہ گرد و از خوارق حضرت ایشان
کہ فقیر مطالعہ نہوہ کے نیست کہ چون بنام ہر یک از مخلصان
مکتوبے مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزو کے این دولت بر دل گزشت
و نیز منظور دل مکسور میشد کہ اگر بنا گاہ بعنایت اللہ رقمہ شہیمہ نامزد این حقیر
گردان رقمہ خاتمہ مکتوبات آن دفتر باشد کہ من فرود ہمہ مخلصان
این در گاہ ہم چہ دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبے خواستند کہ نوازش نام
باین غلام مہجور مترودے بر ہان پور مرسل دارند چون برنگاشتنہ اند
فرمودہ اند کہ باین مکتوب کہ بنام فلان ست مکتوبات آن دفتر را
کہ بر طبق عدد و رسل و اصحاب پیش بدر گشتہ ختم نایند فصل مرادی
بکرامت چون بندہ تاریخ اخذ تمام این مجلد را در المعرفہ یافتہ بود فرمودند
کہ نامش نیز ہمین باشد اما جلد ثانیہ مشتمل ست بر نو و زہ مکتوب

موافق اسماعیلی حسنی جلد سوم محتوی ست برصد و چہارودہ مکتوب بطریق سوری
قرآن بعد از تاملے جلد ثالث و مجبورے بندہ از آستان بعضے مکاتیب
دیگر کہ شروع دفتر چہارم بود و بطور آمدہ بود و ہنوز چہارودہ مکتوب نرسیدہ
کہ آن ماہ چہارودہ آسمان قطبیت رود و نقاب مغرب تراب کشیدہ

قدس التدریجہ الا نور و نور مضجعة المعطر بحرۃ سید البشر والصلوة والسلام علیہ

و علی آلہ واصحابہ واجتانبہ الی یوم المحشرنا چہار آن مکتوبات را داخل جلد ثالث
نمودہ شد اکنون وقت آن رسید کہ بیان این مطلب مزبور را بدین
فقیر متبرکہ کہ از حضرت ایشان ست ختم نہائیم آنگاہ زبان خامہ را بہ بیان
چند معرفت مسوعہ کہ داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست تازہ
و جدیدست بکشائیم بعنایت اللہ سبحانہ و کریم فقرہ اولے در مکتوبی
یکے از ہم پیرہاے متروک الا خلاص طالب خوارق نوشتہ اند علوم
و معارف الہامیہ از اعظم آیات ست و ارفع خوارق لہذا معجزہ قرآ
از سایر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشائید کہ این ہمہ علوم و معارف
کہ در رنگ ابرنیسان مے ریزد از کجاست علومے با این ہمہ کثرت بہا
موافق علوم شرعیہ و سمر موسے مخالفنت سنت را در ان گنجایے
ند این خصوصیت علامتہ صحت علوم ست حضرت خواجہ ما قدس اللہ سرہ
الاقدرس نوشتہ بودند کہ علوم شما ہمہ صحیح ست الا چہ فائدہ کہ سخن حضرت
خواجہ بشما چہ نیست ہر چند خود را پیر پرست نامیدہ اید فقرہ ثانیہ در آخر
معارف عالیہ مکتوب بیان طریق بزرگداشتہ اند کہ این ست بیان طریق
کہ حضرت حق سبحانہ تعالیٰ این حقیر را با این طریق ممتاز ساختہ است
از ہدایت تا نہایت و بنیادش نسبت نقش بندہ است کہ متضمن اندراج

نہایت در ہدایت ست برین بنیاد عمارتہا ساختہ اند و کوشکہا بنا فرمودہ
 اگر این بنیاد نئے بود معاملہ ایجابا نئے افزود تخم او از بخار او سمرقند
 آورده در زمین ہند کہ مایہ اش از خاک شرب و بطماست کشتند و با
 فضل سالہا آنرا سیراب داشتند و بہ تربیت احسان مرنے ساختند چون
 آن کشت و کار بحال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد للہ الذی
 هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا اللہ لقد جارت رحمتہ ربنا یا حق
 فقصرہ ثالثہ در علوم و معارف کہ ترجمان احوال و مواجیدند اگر تناقضی
 و تدافع مفہوم گردد و حمل بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
 چہ در ہر وقت احوال و مواجید علیحدہ است و در ہر مقام علوم و
 معارف جدا ہیں فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
 احکام شرعیہ است کہ بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقضی نہ نمایند
 و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظہ نمودہ سے شود آن تناقض
 و تدافع مرتفع میگردد و للہ سبحانہ حکم و مصباح نے ذلک فلا تکرہ من المؤمنین
 انشی کلامہ العزیز الامام عارف نے کہ این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
 نمودہ اگرچہ برائے تحریر آن نیز مرا علیحدہ کتابے باید پرداخت لیکن عشر
 را از ان اینجا در ضمن ہفت ہفت پرکتے نگارم و انتظار فرصت
 تحریر یقیہ آن در اوراق دیگرے بر م تا کے میسر آید پس فرخندہ شبی
 مکرر این دو بیت مولوے معنویے را قدس اللہ سرہ کہ سے عشق معشوقان
 نہان ست و شیرہ عشق عاشق باد و صد طبل و نغیرہ لیک عشق عاشقان
 تن زہ کندہ عشق معشوقان خوش و فرہ کندہ بر زبان آورده اند فرمودند
 عشق معشوقان را از علوم مرتبہ ہیج مناسبے بہ عشق عاشقان نسبت

زیرا کہ متعلق عشق معشوق بہاں ذات عاشق است نہ آنکہ صفتی از صفات
 عاشق ملحوظ بود و عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق است مگر آنکہ عاشق
 بر وقت صرف استیلائے عشق از صفات معشوق بذات معشوق برود تا
 محبتش آن وقت ذاتی گردد و محبت معشوق بعاشقی نسبت پدید آرد
 چنانکہ در او آخر از محبوب عامی نقل کنند و الا در ابتدا توسط عشق
 عاشق منطور صفات معشوق است از صحبت خود در شاققت قد و
 ملاحظت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشہ چشم و چین ابرو و شکنج زلف و سیو
 و امثالہما اما در عشقی کہ معشوق را بعاشق است هیچ یک ازینہا ملحوظ نیست
 آنکہ فرمودند عشق صفات را نئے آراء و تلویح ناگزیر است از اینست
 کہ عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر است و عشق ذات موجب آرام وین
 است نزارے عاشق و فریبے معشوق آثار آن و این است و آنکہ عشق
 معشوقان نہان و شیرست نیز بحجت ذاتیہ شیرست لان الذات
 اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسا بید کہ آیا در عشقی
 کہ معشوق را بعاشق است ملحوظ معشوق آن نخواہد بود کہ این عاشق
 ازین محبوب من است کہ گرفتار من است فرمودند این ملاحظات نیز منقول
 پیناید و محبت معشوق نے کیف ظاہر میشود انتہی ما سمعت من لسان الشریف
 و این تعبیرے بود از ان حضرت بر مزے کہ تعلق بکریمہ مجہم و بچونہ
 داشت فہم من فہم سہ روزے یکے از دریشان منظور حضرت
 ایشان بعرض رسا بید کہ در کتانے دیدہ ام کہ غوث ربانی شیخ ابوالحسن
 خرقانے فرمودہ قدس سرہ در ہر چیز رحمت است الا در محبت کہ کشند
 و از کشند ویت خواہند معنی این کلام چہ باشد حضرت ایشان

بر عیش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با اضطراب از عیش
 فرود آمده و ساعتی مراقب نشستند بعد از آن روئے بجا حاضران کرده
 ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساخته فرمودند این کلام
 از زوال عین و اثر عارف نشان میدهد صاحب آن حال که لب
 بدین مقال کشوده با آنکه در حق او هیچ از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور
 ننماید اما این بیچاره عاشق از فرط تعطش که میفکند و تحقق معشوق دارد
 آنرا رحمت نمیداند زیرا که آندم که آن گشته محبت از معشوق دور بود
 شنیدن نام بل خبر مسکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما او
 رحمت رویت معشوق را امید نیست مجبور آن نوید پیش او عدم رحمت
 بود رحمت قربت را امید نیست چون بر رحمت محبوب از دوری
 نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدهت معشوق
 امید نیست چون بر رحمت محبوب بمشاهده رسیده لعلش را و آنرا نیز عدم
 رحمت دانسته رحمت هم آنخوشی محبوب را امید نیست چون بر رحمت محبوب
 هم آنخوش محبوب شد از بس استسقا آن گشته آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
 عین معشوق شدن را امید نیست چون بر رحمت معشوق آن نیز شود
 چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عبودیت مندرج است که تعطش او رحمت
 آنرا داند و آنچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفت از
 گشته دست نخواهند او بد استگی خود خود را گشته محض یافته و مواخذه
 که بر او از فنا بقایای آثار میرود و دست فهمیده متحیرانه میگوید آنچه
 میگوید اما نمیداند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود و رقیه باقی بود
 و بعد از قتل دوم که از آن رونق بود و رقیه باقی بود و نظر قاتل مینمود

کہ بدفع آن میگویشید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست
 مقتول خود را بگلی با و سپارد تا سر موے از او با دست قاتل مواخذہ
 دیت در میان دارد و چه گویم کہ برو چه نے رود و چه نے بیند و چه میدہد
 ع قلم اینجا رسید و سر شکست پند و توجیہ این کلام وجیہ نیز برین وجہ
 فرمودند کہ بکشند و از کشته دیت خواہند یعنی بفنائے کہ زوال عین
 و اثر لازمہ آنست مقتول سازند و با آن از و تکالیف عبودیت خواہند
 و وظائف شرعیہ طلب دارند پس روزے در سفرے کہ ہوا اور
 غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نہایت نخارت و حضرت
 و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال علو و رفعت
 بخندوم زادہ عالی شرب جامع الاسرار و العلوم شیخ محمد المعصوم سلمہ
 و باین مسکین مغموم توجہ نمودہ فرمودند کہ عارف سبحانے شیخ ابوالکلام
 علاء الدولہ سمنانے قدس سرہ میفرماید رباعیہ این وہم بود کہ ز تو دو
 برخیزد و اسکان و حدث بر روی برخیزد و گر لطف خدا در رسد از راه کرم
 شاید کہ دے از تو توئی برخیزد و این رباعیہ شیخ اشارہ بزوال عین نماید
 اگر چه قاتل آن قدس سرہ آن زوال را جز لمحہ نمی دانند زیرا کہ از عین
 جز بہ تجلے ذواتے نمیسر نیگردد و چون تجلے ذواتے نزد قاتل نیست مگر
 بر تے لاجرم اثر او کہ رفع تویے است و آن ایماست بازالہ عین
 دے و لحظے باشد و آنکہ گفتم زوال عین جز بہ تجلے ذواتے صورت
 نیگیرد و اگر چه بیان آن تفصیلے دارد اما بملش آنست کہ چون
 اسے وصفے ملحوظ بود لاجرم عین ماہیت عارف در بیان
 حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و ناگاہ فرمودند حسب مضمون

قدس سر زوال عین مطلقاً قابل نیست و تجلے ذاستے را جز بصورت تجلی

له اثبات نمینماید آنجا که در فصل ششم میفرماید التجلی من الذات

لا یكون الا بصورت التجلی له فالمتجلی له لا یرى الا صورته فی مرآة الحق

و نیز میفرماید عین که معلوم است از معلومات الهی الزائل گردد و انقلاص

علم او سبحانه بجهل لازم آید و بنده محال و اعتقاد ضلال و بزوال اثر

بیزین بزرگوار قابل نیست بیگوید چون عین زائل نگردد اثر چگونه رود

و در کلام بعضی صوفیه چنان مفهوم می شود که عین زائل شود اما اثر

ماند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیر و چنانکه

کلام شیخ بلند سیر ابوسعید ابوالخیر قدس الله سر العزیز میصرح این

مطالب است انا انما یزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده

مشیر است این مقوله از وے بر آنکه زوال عین از و بکلیت منتهی

نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر و در عین

چگونه ثبات یابد چون سر رود در و سر چون ماند بعد از آن آن

رباعیه شیخ مهنه قدس الله سره را که در جواب سائل از نحو اثر

نوشته فرستاد خواندند و مصرع چهارم او را تکرار نموده فرمودند

ما بزوال عین و اثر شیخ مهنه موافقیم انا چون من همه عشوق شدم

عاشق کیست نکویم بل چون شیخ سمنانے گویم تو سے بر خیزد

اما دوستے بر خیزد ولیکن شیخ سمنانے آنرا دے گوید و ما ستم

شناسم که نزد ما تجلی ذاستے وائے بودند برے و نیز فرمودند زوال

عین و اثر را لازم بود بر خاستن و دے بل نشاید زیرا که هستی

بر نیز وجه توفی اوجہان ماہیت ہووے ہوا مادوے ہر جا باشد کہ نطل
 اصل نشو و فہم من فہم و بسا تحقیق و قیوق در میان نہادند کہ حافظہ بل
 اور اک بندہ بان کوتاہی نمود و بدین تقریبات فرمودند کہ شیخ
 علاؤالدولہ از ان قول صاحب فتوحات کہ حق را وجود مطلق کہفتمہ
 ان ہمہ غوغا از ان دارو کہ قسم کلی را منحصر در مقید و مطلق میدانند
 وغیر خاص و عام سے ثانیے نیکو بدوا الحق بحسب عرف و قانون منطقی
 و کلامے این چنین است اما شیخ ابن عربی کہ مطلق کہفتمہ مطلق از قید
 اطلاق نیز و را کہفتمہ و این قسم ثانیے است کہ مصطاح شیخ است بدین تقریر
 شیخ نزاع نیست مگر لفظے سب روزے بتقریب ان کلام صاحب فتوحات
 قدس سرہ کہ فرمودہ ان شدت قلت انہ اے العالم حق و ان شدت
 قلت انہ خلق و ان شدت قلت انہ حق من وجہ و خلق من وجہ و ان
 شدت قلت با بحیرة بعدم التمییز بینہما فرمودند تمیز نمودن میان سوہوم و
 موجود دیگر است و تمیز گشتن ان دیگر و نیز فرمودند کہ ہمچنین بیان معنی
 و انتفا فرقی است بس شگرت کہ نفی در بدایت و توسط باشد و انتقاد
 نہایت و ہم بدین تقریب فرمودند در طریقہ حضرت خواجگان ما قدس القدر
 اسرار ہم ہم تعلیم و تعلم اسم ذات آئدہ و ہم نفی اثبات انجہ مارا معلوم شدہ
 انتست کہ اسم ذات را بجدہ مناسبست بیشتر است و نفی و اثبات را بسلوک
 و چون درین طریقہ در بدایت تقدم جذبہ مناسب حال مبتدی است
 مبتدی این طریقہ را اولے تکرار اسم ذات است و چون بسلوک قدم نہاد
 لائق حال او نفی و اثبات است ہر روزے یکے از اصحاب صاحب جدول
 ایشان در خلوتی کہ بندہ نیز حاضر بود معروض داشت کہ معاملہ خود را عجیب نام

در محفلها و ہنگامہا ظہور نسبت و حضور را بیشتر می بینیم و در خلوات و تنہائی
 کمتر آیا ستر این معنی چیست فرمودند کہ یکے از اصحاب حضرت خواجہ آوارہ
 قدس سرہ از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان
 با محبوبست چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان
 بعد از ادای کلام حضرت خواجہ رضی اللہ عنہما این حقیر را بخطاب سرفراز
 کردہ فرمودند این جوان لے ہست از حضرت خواجہ بخش ادای لطافت طیبست
 آسا انا حل این دقیقه در میان نباید بندہ معروض داشت کہ حل آن چیست
 فرمودند ظاہر را با باطن الفت و نسبتی ست چون نسبت و الفت آشنا ہن
 و ہمیشہ میان با ہم و ہر یک از باطن و ظاہر سالک را بہ کار کے کلائق او
 داشته اند باطن سرگرم معاملات خودست از توجہ و مراقبہ و حضور و ظاہر نیز
 مشغول معاملات خود از امور حسیہ سالک را در محافل کثرت بنا بر اختلاف و الفت
 این و آن ظاہر از غایت اشتغال با امور توجہ ایہما از الفت و مصاحبت
 این رفیق و آشنائی خود کہ باطن ست زائل گردد باطن او ناچار بی حرج
 و مزاحمت اختلاف او سرگرم کار خود باشد و این غلبہ حضور و علاوت او این
 ست و چون سالک بخلوت رود ظاہریش از شاعلی پروا نختہ متوجہ باطن
 گردد و باطن بحکم الفت روی با اختلاف مصاحب خویش آرد و در کلیہ توجہ
 آنسوی بی سوی او تخلصی رود و ناچار حضور و آراستہ تقلیل پذیرد بندہ بعین
 رسانید کہ بسا باشد کہ سالک این طریقہ را در خلوت قیاس با سخن آرام و حضور
 نیز روی نماید و جبہ آن چہ بود فرمودند باطن این سالک را قوتی میسر گشتہ کہ بر ظاہر
 او غالب آید و انیر بکار خود آوردہ بل بزرگ خود بر آوردہ و ازین اتفاق نسبت اینام
تزیید پذیرفتہ بک وقت رخصت بندہ را در خلوتی طلبیدہ از پنجہ دیدہ بود و داشتہ پدید

معروف شد است بفریبی که در میان بود فرمودند بدانکه چنانکه ذات او سبحانه
 در ادراک و مراقبات مانیاید صفات او تعالی نیز چنین مینماید که هر چه از صفات
 واجب تعالی بدریافت سالک در آید ظلال آن صفات بوده آنچه مختار است
 آنست که حکم او کردنی اوقات خود را بپاد و ذکر او سبحانه مستغرق در آنست
 تا او سبحانه بحکم او ذکر کم ترا بگرم بپونه یاد کند که وعده پاد فرموده و سنه تخمیل و
 تکلفت تو از او سبحانه بر تو چه ظاهر شود و ذکر بغیر حصول احوال و کاشفیات
 نگوئی و مطلب در متجسس چاندی و سنه غرضانه بل بجان منت داشته بند
 و عبودیت پرداز می اگر قبول کند هر چه او سبحانه بآن نوازده آن طریق
 مستقدات اهل حق رحمهم الله بود بران اعتماد و نمازی و شکرهای آورده اهل حق
 مزید گوئی و الا اعتباری نمی بعد از ان فرمودند سبحان الله و محمده مارا با وجود
 حصول کمالات و اتمیه از بس مراعات نیز او سبحانه در مراقبات صفات و نصو
 آنها خوف و حیرت می آید و بعضی مشایخ وقت رومی شنویم که بمبتدیان مرا
 ذات سبحانه میفرمایند و آنرا بنور نرنگ نر چیز که محیط همه عالم است تعبیر
 مینمایند و از بیان صاحبان آن مراقبه چنان مفهوم میشود که آن نور را بسبب
 و عین در تخمیل می آرند حق سبحانه ازین تخمیل ایشان منزله است بسبب
 حقیقی که آنجا انبساط را عرض و طول و مانند آن را و این تجملات را راه نیست
 یک روزی در محفل شریف سکریات و سطحیات بعضی عرفا رحمهم الله مذکور شد
 که خا مان و ناتمامان از دست او نیز ساخته اند و تساهلات در دین پیش گرفته اند
 حضرت ایشان فرمودند اگر چه از صوفیه صافی فواید بسیار بدین محمدی و ملت
 احمدی صلی الله علیه و سلم رسیده که بسیار فاجران این است بهین انظار این طائفه
 و صحبت ایشان از صاحبان گردیدند و از انوار اکثر ایشان بساط ظلمات بدع منقوع شدند بسیار

اسرار خفیه کتاب سنت بکشف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضرر با هم از
 مستان این طائفه بدین بدین لاحق گشت و ناقصان بیابک را تکیه گاه آمد که گمان
 در سر حال از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ما خود می گشت
 اگر چه مقصد آنان از آن کلام معنی تمام بود اما چون دیده ادراک این ناقصان را
 نوری که بان نور جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برانید نمود لا حرم روی نمود
 آنچه نمود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها نخواهد بود
 بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابه سمات بر سنت الی رفته اند و اینها
 رحمهم الله از تحاق با خلاق الی آن نوع سخنان متشابه روی داده زیرا که در کلام
 او سبحانه متشابهات آمده چون پیدوستوی و جنب که محسبه باطله از اینجا تجسیم رفته گمراه
 شده با آنکه او تعالی عالم بود به لغزش اقدام افهام آنها از آن عبارات مع ذلک
 بنا بر حکمتی فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحک الله وان الله خلق آدم علی صورته
 و امثالها آمده با آنکه اینها سیر و ایشان علیه و علیهم الصلوٰة والسلام در غایت صحو
 و نهایت رعایت کلام حقیقت و عدالت با نظام اندیس از طائفه اولیا اگر مثل این
 یا زیاده ازین سرزند غیب نشاء رباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر برول
 قائلین شود اصحاب بطلان را معنی دیگر کینیل مصر مار الحبوبین و ما للبحرین این قسم
 کلمات ناچار از اقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد از آن فرمودند
 که ما که بگلی خود را بشتر نعیت در داده ایم و بخدمت سنت سید مصطفوی علی صاحبها
 الصلوٰة والتحیة همیشه بر پایستاده از زبان قلم ما نیز بعضی کلمات سکر آمیز برآید
 که تا دوران چه در پابنداشی کلامه الشریف اللطیف فی حق کلامه و کلامهم را تم این
 حروف عینی الله عنده میگوید که این فرموده حضرت ایشان که درین صیغه است
 گذارش یافت رافع است تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان

نیز بنمایند از جمله آن تشکیکات یا زوده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراض بمقام
 عربینه یا زودهم است از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود باسر آن بزرگ سل
 داشته اند و حاصل اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشایخ عبور و مرور
 بمقامات اصحاب و خلفای راشدین رضی اللہ عنہم جمعین دست داده است
 تا آنکه سیر عبور ایشان بمقام حضرت صدیق نیز روی داده است و مردم ازین
 کلام دعوی مساوات قائل آن کلام فهم نموده اند لاجواب آن مقام امین
 دریافت آنان را از قلت تدبر کلمات این طائفه علیہ بظهور رسیده زیرا که هر که
 اشنای اصطلاح و کلمات مورد الفلاح این طائفه باشد میداند که مراد ایشان
 قدس سره خود نیز در وفات مکتوبات قدسی آیات بصریح و کنایات رفع این
 شبهات نموده اند که بر خوانندگان منصف بصفت عرفان منصف مخفی نخواهد بود
 از آنجمله مکتوبی است که بشیخ حمید بهگالی نوشته اند و آن مکتوب درین کتاب در
 احوال مشارالیه خواهد آمد انشا اللہ یا فقره دیگر که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل
 کرده و نیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم که آن مکتوبیت بنام
 سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه المدرغ این شبهه لثلیوه حسن نموده اند
 اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که محب تر ازین سخنان اثر
 بزرگان کمال سر بر زده بایزید که سلطان العارفین است فرموده لولا ارفع من
 لواء محمد انرا چه تأویل دارند و شیخ اکبر محی الدین العزنی که خاتم النبوة رصلى اللہ
 علیه وسلم خشت فضا گفته و خاتم الولايت را که خود باشد خشت ذہب خوانده
 و نیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف و علوم از خاتم الولايت بنمایند و در
 آن چه میفرمایند و آنکه در مقامات فدوة الثاخرین خواجه بهار الحق والدین
 قدس سره مرقوم است که حضرت خواجه بقرب بدایت و توسط سلوک خود

فرموده اند که در مقام منصور و ابو یزید و جنید سیر کردم و آنجا که ایشان رسیده بودند
رسیدم تا بجایگه پارگاہی رسیدم که از آن معظم تر پارگاہی نبود و آنست که پارگاہ
محمدی است علی ساکنها الصلوٰۃ والسلام گستاخی نکردم و آنچه ابو یزید کرده بود
من نکردم و ہمداران مقامات است کہ حضرت خواجہ فرمودند سلطان العارفین
ابو یزید بسطامی قدس سرہ فرمودہ در بنیقام سیر و صفات انبیاء علیہم السلام
سیر میکردم پارگاہ محمدی صلی اللہ علیہ وسلم رسیدم خواستم کہ در صفت او سیر
کنم رد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجہ بزرگ فرمودند کہ چون من ببنای
الہی در سیر مقامات باین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز بر آستانہ احترام
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نهادم و در بعضی رسال اکابر این خانوادہ
مرقوم است کہ حضرت خواجہ فرمودہ اند چون من تو اضع را سر نیاز بر آن آستانہ
نہادم بر من کرم فرمودند و مراد اخل آن مقام گردانیدند انتہی در کلام این
دو بزرگ دین چہ میگویند ہر تا ویلی کہ آنجا میکند اینجا ہمان کنند آنکہ بمقام محمدی
رسیدنا چار از مقامات سائر انبیاء بالا رفتہ باشند پس اگر ازین کلام این طائفہ
ساوات و تفوق آنها بر انبیاء مراد میدارند عیاذ باللہ منہ بکجا منجر خواہد شد
پس اکابر دین و رؤسای محققین رضی اللہ عنہم جمعین را در امثال این
بیان مراد است کہ ایشان دانند و آن مراد حضرت ایشان در آن مقام
کہ تعیین نمودیم بوجہ حسن بیان فرمودہ اند با ہنارجوع باید نمود امید است
کہ ہیچ شبہ نہاند و حضرت خواجہ منبع الاسرار شیخ فرید الدین عطار عطر اللہ تریتہ
در یکی از مصنفات شریفہ خود می آرد ہچنانکہ در عالم شہادت انبیاء و خلائق
انبیاء علیہم السلام و الصلوٰۃ اماکن خاصہ بہت کہ مسافران و سایر زائران
زیارت آن میرسند و استغاضا می کنند و گدائی و مسئلہ مینمایند کہ لک

در عالم عینب نیز ایشان را مقامات است که سالک طریقت جهت در یوزره
 فتح کار و برای یوزره نعمت احوال باین مقامات انبیاء عظام و اولیای علمای
 نیز میرسد و بر آستانه ایشان روی نیاز نهاده مسألت کشایش بنماید بلکه
 بساست که کشایش در کار نه بیند تا بعینه علیه مقام محمدی علی صاحب السلام
 الابدی نرسد خدمت شیخ تاج سلمه استبد باین فقیه گفت که یکی از منکران کلام
 شیخ تو این قضیه مذکوره را در میان آورده از من حل آن طلب نموده من
 گفتم صاحب این سخن را فقیه میدانم که از کمال علمای عالمین است چنانچه
 احوال بلند و معرفت از چند و از پیر و ستیگر بکرات این معنی را شنوده پس این قسم
 کلام از ایشان متضمن معنی صادق و ستر لائق است گو ما را او ترا معلوم و مستور
 نباشد و حال آنکه از سلف شکل ترازین کلمات نشنوده ایم و هر یک را از رو
 عقیده تا ویلات پسندیده نموده اینجا نیز همان کنیم آن شکاک خاموش گشت
 بد چون حقیقت بی مغزی یک شبهه اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم
 مشهور تر بود و از اذیان نامانمان دور تر شبهات دیگر را بران قیاس کنند
 و خود را از سوزن با کابردین و وارثان سید المرسلین علیه و علی اثناعده افضل
 الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در بیان بعضی خوارق
 حضرت ایشان قدس التدرسه الاقدس هر چند بحکم کلام ذوالاخر
 قطب قته ابوالحسن نوری نور التدرسه مرقد که فرموده اعز العلامات فی زماننا شایع
 عالم لعل بعلم و عارف بنطق عن حقیقتهم همان کثرت علم و عمل و معرفت کمال
 حضرت ایشان کرامت شگرف آنحضرت بود نیز بحکم آنکه گفته اند عاشره معجزات
 قرآنیست و دقائق حقائق آن غوث الخلائق عظیم ترین خوارق است و در
 آن خصایص علیا که در فصل نهم بزبان قلم رفت هر یک آیت استیجاب

بر علو کرامت آن قطب الطریق مع ذلک چون عادت نویسندگان احوال
اولیا چنان جاری است که از خارق که بعالم کون متعلق است نیز می نگارند مانیز از
جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در آن زمان مجربان ندکور است کرامتی چند که از
خلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر چه صدق این مقام
انکلام حضرت شیخ الاسلام است یعنی خواجہ عبداللہ انصاری قدس سره که در حق
ذوالنون قدس سرما فرموده نه ذوالنون از آنست که ویرا بیار ایند بکرامات ایشانند
بقامات که مقال و حال در دست او منخره بود انتی یکی از خاصان حضرت
ایشان باین تراب اقدام در و ایشان معنی عنہ حکایت کرد که روزی بتقریب وقت
حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنای نسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانہ
از کمال کرم این کمترین را آنقدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت نگارم عالمی از و منور شود اما درین جزو آخر زمان نہ مرضی او سبحانہ در ظهور
این امور است و نہ مراد دل برین ظهور است خدمت مرحومی امیر سعد الدین محمد که بر
بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم من
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه روی میداد چنانکه بسیار بودی که
وقت سجود احوال طبقات ارضی و مافیهاد نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه
از ہم صحبتی یکی از اشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود این همه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آن حضرت از ایشان خارق که بعالم کون متعلق باشد
که سزیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد بسکلی قویون
تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت حدوت این خطره
است بنیت عنذر تقصیر خدمت حضرت ایشان آدمم و دستار خود در گردن افکنده

خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعد از لحظه سر مراد داشته فرمودند آری
 میرکرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم باران
 باشد هر که ششم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آن حضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم واقف باشد نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
 و صفات میخواستند باشد باین فقر چند روز بگذرانند راوست گفت برین
 عتاب ہم کرامت نمودند و ہم مرا از ان دولت بکلی خلاص بخشیدند پیش
 از تحسیر آن خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرت ایشان
 شنیده ایم و بعضی را در مقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن است فوائد
 جلیله را در ضمن برکات نس بیاریم و نیز یک مکتوبی را تمام کردیم باین رقم نموده اند
 بزرگواریم پس فرمودند کرامات همه معجزات پیغمبر است و چنانکه معجزات پیغمبر برای پروردگار
 و تقویہ دین بوده کذلک خوارق اولیا نیز برای همین مقصد است مطلب دیگر
 ایشان را در اظهار خوارق از حصول جاه و هنرنمای و اشتہار خود و امثالها نیست
 با وجود این نیز اکثر ایشان آخر عمر از ظهور خوارق ندامت بوده اند بعضی از ایشان فرمودند

عقوبۃ الانبیاء و حبس الوحی و عقوبۃ الاولیاء اطهار الکرامات و عقوبۃ المؤمنین التخصیر
 فی الطاعات و ہر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعیف پیدا میکند و رواج
 آن فروری نشیند چنانکہ حادث کثیره مخبرین معنی است لاجرم ظهور خوارق کہ بر تقویہ
 و ترویج دین بود نیز تعلیل پذیرد یعنی اولیاء نامور با طهارت آن نگرددند لایستجا چون ہزار
 سال از انتقال حضرت سیدالابرار صلی اللہ علیہ وسلم بگذرد کہ مضمی آن شد را در تغیر امور دین و
 ملت مدتی تمام است اولیاء عشرت نیز چون اولیاء عزلت از اطہار خوارق غالباً ممنوع
 گردند کہ ظهور خوارق از مقتضیات اسم الہادی است کہ بارشاد و ہدایت متعلق است بہ آخر
 زمان مقتضی ظهور اسم المفضل است کہ بہ بدعت و ضلالت وابستہ است کما جاز فی الہدی

ان من يدي الساعة فيما كقطع الليل المظلم يصبح الرجل فيها مؤمنا ومسيئا مؤمنا يصبح كافرا
 سببا ونيز فرمودند که راستی که از باب ارشاد و اضروری است آنست که مریدان شیدا
 از خلق بخلقی برند و از حالی بجالی گذرانند و مرید سعادتمند هر روز از مرشد خود کرامات
 مطالبه مینماید و در خود آثار تصرفات پیرمی بیند و اولیای التاریخ لازم نیست برای
 نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معادله ولایت با ستیاریق است اولیا
 تحت قبایلی لایعزتم غیرمی برین مدعا گواه صادق است و تخریر نموده اند که خوارق از
 ارکان ولایت است و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت است لیکن
 ظهور خوارق از اولیا امتد شایع است تخلف کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز ولایت
 افضلیت و تفاضل اینجا باعتبار درجات قرب الهی است چنانچه شانه تواند بود که از ولی غیر
 ظهور خوارق اقل باشد و از بعد اکثر خوارق که از بعضی اولیای این امت بظهور آمده
 از اصحاب کرام رضی الله عندهم عشره عشره آن نیامده بآنکه افضل اولیا بر مرتبه ادنای صحابی
 نرسد نظر بظهور خوارق از کوه نظری است و دلیل است بر قصور استعداد تعلیمی شایان
 قبول فیض نبوت و ولایه جماعه اند که استعداد تقلیدی در ایشان غالب باشد بر قوت نظر
 ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بواسطه آن قوت اصلا محتاج بلمنگشت
 ولما سبق سابقان این است آمد و ابو جهل لعین بواسطه قصور بحین استعداد و با وجود
 ظهور چندین آیات با بهره و معجزه قاهره بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سبب
 و نیز فرمودند و هم بزرگداشتند اند که شیخ اشعری قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات
 و خوارق مشایخ فرموده کل بده سوا سبب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عطی و قد
 یکون فوق بلور لادن لانیون لشی من بذلان بده کلها تقویه للیقین و من شیخ
 یقین لاجابة الی شی من بذل اول بده الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الکر
 فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عاوات بر و نوع است اول علوم و معارف

لا یکن یمن بده و سبب الله سبحانه و قد یکاشف بها قوم و عطی و قد یکون فوق بلور لادن لانیون لشی من بذلان بده کلها تقویه للیقین و من شیخ یقین لاجابة الی شی من بذل اول بده الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الکر فی القلب و وجود ذکر الذات خوارق عاوات بر و نوع است اول علوم و معارف

ایست جل سلطانہ کہ بذات و صفات و افعال اجبی جل علا تعلق دارد و برای عقل
عقل است و خلاق متعارف و متداولست که بنده های خاص خود را بان ممتاز است
است و نوع ثانی کشف صور مخلوق فانیست و اخبار از غیبات که بعالم تعلق دارد نوع اول
مخصوص باطل حق و ارباب معرفت است و نوع ثانی شامل محق و مطبل است زیرا که اهل
استدراج را نیز نوع ثانی حاصلست نوع اول نزد خدای عزوجل شرافت و اعتبار است
که با اولیاء خود مخصوص ساخته است اعداد ارادان شکرست نداده و نوع ثانی نزد عوام
خلایق سببست و در انظار ایشان معزز و محترم یعنی اگر چه از اهل استدراج بظهور آید نزد یک
که از نادانی او را پرستش نمایند و بهر طرب و یاس که او ایشان را تکلیف نماید مطیع و متقاد
او گردند بلکه این محبوبان نوع اول را از خوارق نیدانند و از کرامات نبی شمرند خوارق نزد
ایشان منحصر در نوع ثانی است و کرامات بزرگم این محبوبان مخصوص بکشف صور مخلوقات
و اخبار از غیبات ایشان زبیری بخیر و ان علمی که باحوال مخلوقات حاضر یا غائب تعلق دارد
که امام شرافت و کرامت در وی حاصلست بلکه این علم شایان آنست که به جهل تبدیل
گردند و تالیان از مخلوقات و احوال ایشان حاصل آید معرفت و اجبی است تعالی و تقدس
و شرافت و کرامت سزاوارست و با عزاز و احترام شایان سبب بری نهفته رخ دیو در کفر
و ناز و بسوخت عقل چیرت که این چه بواجبی است و قریب ما ذکرنا ما قال شیخ الاسلام

الہر و الامام الا

نصاری فی کتابہ منازل السائرین و شارحہ حررہ علیہ السلام
سید و ایضا میفرمودند کہ از اکثر متقدمین اولیاء جسم انت در طول عمر زیادہ از شیخ شوق
نقل کرده اند جنید قدس سرہ کہ سید این طائفہ است معلوم نیست کہ از وی وہ خوارق
نقل کرده باشند حضرت حق سبحانہ و تعالی از حال کلیم خود علی بن ابی طالب و علیہ الصلوٰۃ و السلام
چنین خبر داده است چنانکہ قال عزوجل لقد اتینا موسیٰ من آیاتنا و از مشایخ نبوت
از بی معلوم شد کہ امثال این خوارق بظہور نمی آید بلکه اولیای اللہ را چه مقدم و چه متاخر

در هر ساعت ظهور خوارق است معنی آنرا دانند یا ندانند مصرع نورشیدنه مجرم اگر کسی بینا است
 اکثر خوارق مشایخ را فریدین خاص و جلیسیان مجلس اختصاص ببیند و بمرو را یام به نظر برین
 و تحمیر اقسام بین الانام شهرت میگردد و اینک ایضا نخر پیوده اند که معنی تخلیقا با خلاق التدریج
 که در ولایت مانع خود است آنست که حاصل شود اولیا را التدریج صفاتی که مناسب
 باشند صفات واجبی را تعالی لیکن آن سناسبت در اسم بود و سناسبت در عموم
 صفات در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق و تحقیقات خواص مجربان
 قدس سره بفرمایند در بیان معنی تخلیقا با خلاق التدریج صفت دیگر ملک است معنی ملک
 متصرف بود و نیز همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود او را مقهور تواند و تصرف
 او در لها لفاذ باید بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است معنی سمیع
 شنو است چون رونده سخن حق را از هر کس باشد زنی گرانی قبول کند و اسرار غیبی حق را
 بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است معنی بصیر بینا
 چون رونده راه را بصیرت او بینا شده باشد و نور فرست است همه خوب شود بیند و
 کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند خوب
 پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است معنی محی
 کننده بود چون رونده راه با حیا سنت متروک قیام نماید بدین صفت موصوف شده باشد
 صفت دیگر تمییز است معنی تمییز میراننده بود چون مالک بدعتهای که بجای سنت گرفته
 وی منع آن بدعتهای نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا القیاس و عموم معنی محی
 رنگ دیگر نمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند و خیال کرده اند که ولی را حیا
 جسدی در کار است اشپای غلیبی می باید که اکثر برو نکشف شود و مثال اینها کما تر من الظنون
 الفاسده ان بعض الظن انتم اما ان مکتوب اینست که کتابت اجسام الدین با حمد سوره التدریج
 اند محمد رسا لعالمین الصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرين ائمه ائمه اطهار

میرسد که چون در میان اجزاء بعد صوری حاصل گشته است و ملاقات ظاهری عنقا
منفر شده اگر احوالاً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب بنماید
بنابر علی ذلک گاه گاه ازین قسم نیز بنویسد امید است که بلال نکشد بخدو ما چون
بمست ولایت در میان است و نظر خواص بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
بسیار و استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشوف
از لوازم آنست قلنت او کثرت لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او تم و اکمل
باشد بلکه بسیار است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است بجانب عروج بهر کیف که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و خود اشیاء را امر بوطب اسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده
یا نزول کرده و با اسباب نرسیده و نظرش بر فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که
اسباب تمام از نظر او مفعول گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحدہ معامله میفرماید و کار اسباب بین را با اسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب میامی سازد و حدیث قدسی
انا عند ظن عبیدی فی مشا بد یعنی است تا مدت ما بنماطری خلید که در جبهت که اولیا
کمال این است بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محی الدین جمیل
قدس سره ظاهر گشته است از هیچکدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
مستزین معارف ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلند تر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلند تر
مناسب این مقام حکایتی تواجب بصری و حبیب عجمی است قدس سره منقول

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود انتظار کشتی می برد
 که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی
 می برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
 نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذست و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
 و حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با و
 زندگانی میکردند اما فضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عبد الباقین
 بعلم الباقین جمیع ساخته و اشیا را چنانکه هست و السنه چه نفس الامر قدرت را در
 پرده حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکرست یقین بقابل
 حقیقی دارد بی آنکه اسباب را مدعی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط
 اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله تجلیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور و خوارق
 زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
 و مستر شد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست که هر که از هم
 بالاتر رفت از همه پایان تر فرود آمدند حضرت رساله خانمیت علیه و علی آله
 الصلوٰة والسلام و آنچه از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان تر
 فرود آمد ازینجا است دعوة او اتم گشت و بکافه اناام مرسل شد چه بواسطه نهایت
 نزول مناسبت بهم پدید کرده و راه افاده تمامتر گشته و بسا است که از متوسطان
 این راه انقدر افاده طالبان بوقوع آید که از منتهبان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
 متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمنتهبان از منتهبان غیر مرجوع ازینجا است که
 کشف الاسلام هر وی قدس سره که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودند یقین
 بسوق قصاب فرستاد می نه بخرقانی می شناسود و مندر بود از خرقانی یعنی خرقانی غشی بود

مرید از وی بهره کمتر یافتی یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقاً که عدم افادہ تمام و رتق او
 غیر واقع است زیرا کہ محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منتهی تر بود از ہر عالم و حال
 آنکہ افادہ او از ہر زیادہ تر بود پس مدار زیادتی افادہ کمتر آن بر رجوع و ہبوط آمد
 نہ بر استقامت و عدم انتہا اینجا دقتیہ است باید دانست همچنانکہ در حصول تصرف و لا
 مرولی را علم بولایت خود شرط نیست بحدی کہ مردم از وی خوارق نقل کنند
 و او را از ان خوارق اصلاً اطلاع نہ از اولیای کہ صاحب علم و کشف اند جائز است
 کہ بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا کنند بلکہ صور مشار الیہ ایشان را در امکانہ
 متعددہ ظاہر سازند و در مسافرات بیدکار ہای عجیبہ و غریبہ از ان صور نظمو
 آرند کہ صاحب آن صور را از انہا اصلاً اطلاع نیست ع از ما و شما بہمانہ بر ساختہ
 اند حضرت مخدومی قبلہ گاہی قدس سرہ میفرمودند کہ عزیزی میگفت عجب کار بود
 است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند کہ ترا در مکہ منظر دیدہ ایم در
 موسم حج حاضر بودہ اید با اتفاق حج کردہ ایم و بعضی دیگر میگویند کہ در بغداد دیدہ
 بودیم و انہما را شیبانی بینامیوں ہرگز از خانہ خود نہ بر آمدہ ام و ہرگز این قسم مردم
 را ندیدہ ام چہ تمہتی است کہ بر من میکنند اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا
 زیادہ برین اظناہ است اگر تعطش ایشان را معلوم خواہد ساخت زودتر
 بیشتر خواہد نوشت انشاء اللہ تعالی انہی مکتوبہ العالی چون این فوائد معلوم
 شد اکنون انجامز و عدہ نمودہ درین فصل سنّی و یک حارق از خوارق
 از حضرت ایشان کہ این عدد اشارت بنصف عمرینماہ مذکور میگردد و بعضی
 خوارق عظیمہ ایشان در فصل آیندہ کہ منضمین احوال و وفات است نیز خواہد
 و برنے دیگر در احوال پاران ایشان بتقریبات مذکور خواہد شد انشاء اللہ
 سبحانہ منہا از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنووم

آن حضرت را ضعیفی روی نمود در آن ضعف ده یازده وانه مویز طلبیدند
 تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد و در مراقبه رفتند
 بعد از ساعتی سر بر آورده فرمودند امر عجیب نظهور رسید چون این مویزها
 پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه مناجات در آمدند و از حضرت
 حق سبحانه صحت و شفا کے اکل خود داشتند و معلوم گردید کہ حق سبحانه مویز
 ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها و ولایت نهاد خود چند
 مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان کہ او
 نیز مرین بود و معاملہ بیانش رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذا لک دوست
 تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیار بیمار آن را
 موجب صحت شدی منہما سیدی صاحب دلی رحمتہ اللہ نام کہ از مریدان حضرت
 ایشان ہست اما آن سال کہ در ایام حیات خواجہ باقی باللہ طاب ثراہ حضرت
 ایشان بلا ہور شریف برده بودند گاہ گاہ بلا زمت ایشان میرسیدہ حسن
 عقیدہ بنجادمان آن در گاہ داشتہ باین حقیر حکایت کرد کہ در اقصا کے
 ملک دکن من بادوسہ درویشے دیگر بصرای میرفتیم بتجانہ دیدیم چون روزی
 از حضرت شیخ توشنودہ بودم ہر مقدار کہ از توہین اصنام و عبودہ آن از دست
 سلمانی آید خود را معاف ندارد کہ ثواب غازیان سبیل اللہی یا بدتکیرین
 نصیحت ایشان کردہ بیاران گفتم کہ درین صحرا کسی حامی این بتجانہ نمی نماید
 بایند ہر مقدار کہ تو انیم ازین بتجانہ ویران کنیم ہی شکستیم و کمزور ہدم بعضی دیوار
 بسقیم درین میان یکی از مزارغان ہنود از دور دران صحرا این تخریب مارادیدہ
 دویدہ باہل قریب کہ عابدان بتجانہ بودہ اند خبر کردہ ناگاہ چہ کنیم کہ قریب ہزار کس بعضی
 سنگ و بعضی چوب و بعضی حریر بردست بخشیم تمام متوجہ ما شدند ما را و بیاران را حیرت و دشت

فر گرفت و فرار نیز دشوار دیدیم دل بر شہادت نہادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ تو شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیہ بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست کفر و فخر بائی وہ درین تضرع و بنا
آواز سے بگو شدم رسید کہ مخصوصہ آواز ایشان بودہ مع تو بودی من آواز
رامی شناسم کہ سبکفت خاطر جمع دار کہ اینک بر اسے حمایت تو لشکر
از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم کہ عجب معاملہ ایست کہ در گوش
از حضرت شیخ این آواز رسید شکر کے خواہد آمد ایمان خود رسیدند قریب
یک تیر پرتاب کفرہ مرتاب ہما نزدیک شدہ بودند کہ ناگاہ از فراز بلندی
سوار سے چند کہ قریب بسی و چہل تن باشند نمایان شدند کہ سبغت تمام
اسپان را بدین جانب میراندند چون کفرہ آن سواران را دیدند قدم واپ
کشیدند انجماء رسیدہ بعضے را ازین کفرہ تازیانہ زدہ و بر شے را شتم نمودہ
ما را حمایت کردہ ہمراہ بردند معلوم شد کہ اینہا سپاہیان مسلمانان بودہ اند
کہ قریب بیکی از فرمای آن لواحق آمدہ بودہ اند چون آن کفرہ بقصد قتل
کاروان شدہ اند مسلمانان از قریب این کفار سبغت رفتہ بان دیدہ کہ این
سپاہیان بودہ اند خبر کردہ آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را ہانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ تو قدس سرہ اللہ سرہ الغریر منہما
سید جمال کہ از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صدق مقال از بقول
حضرت ایشان باین حقیر گفت و یکی از بوادی ناگاہ شیری مرا پیش آمد
از دہشت تنہائی و ہیبت اکن درندہ سخت ہراسان و لرزان شدم
و از ان بیشہ فرار را ممکن ندیدم ناچار التجا بجمایت حضرت ایشان بردم
تضرع و توجہ بجانب آنحضرت در نظر آمد کہ حضرت ایشان عصا بر کف شتابان

رسیدند و به نیروی هر چه تمامتر عصای مبارک بردهان آن شیر و لیر فرو گرفتند
 چون ازین معامله چشم گرم کردم نه حضرت ایشان را دیدم و نه از آن شیر در آن
 نشان یافتیم منها خدمت شیخ بدیع الدین سلمه اللہ از خلفای بزرگ حضرت ب
 ایشان اند و عنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی با کاج یکی از
 دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صد و بعضی سخنان معنی
 شرح از آن شیخ ناخوش بودند رفتیم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشید و چشم
 لیکن در مرافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم
 در نظرم آمد که شیر غرائی ششم آلوده بآن خطیره درون شد و من بجانب آن شیر
 بدبخت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمهای حضرت
 ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر چو
 گشت در کمال غضب چنانکه از سبب آن سر از مراقبه کشیدم و زود بر خاتم و استغفار
 نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
 کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعادنا اللہ منہ بر
 غلبه کرد از مجالست و مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
 تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحاً از ہم کاسگے او تنزه نمود و خواج
 از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد و البتہ بسبب آن سبب آورد و یوزر
 توجه و عنایت نمود حضرت ایشان از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
 و در دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او
 مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که از آن بیاض
 نمانده بود و وارثان آن اگرچه مخلصان اخلاص و عقیدت در جبهه دیگر گرفتند اما از آن مرض
 حضرت ایشان منتقل گشت همه آرام و عملین شدند چون جزع و فرج فرزندان یاران

حضرت ایشان در آن باب مشاهده کردند باز بلغمی و متصرع شدند که از ایشان نیز
 مرتفع کرد و بنیابت اللہ سجانہ مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند
 و آن اعضا نمودند که شرمی از آن مرض در آنها مانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این
 خارق بود از آن حضرت ایشان پس شکر و قدس اللہ سر منظره منہما ہم
 از عدول اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و
 آنحد و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت هوا و گرد
 و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگ رحمہ اللہ و دیگران که پیاده و عنان
 میرفتند غایب نمود اما از غایت اوب جرات عرض نداشتند درین میان حضرت
 ایشان بمرحوم مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدام اصحاب آن حضرت بل از ہم
 پیرامی ایشان بود خطاب نموده فرمودند بہمانا حرارت آفتاب ترا کم غبار بارانرا
 از رسیدہ مولانا مسر و ضداشت چون معلوم و لکشوف حضرت ایشان است چه حاجت
 بمرض مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشہ چشم حق بین جانب آسمان
 کرد و چیزی در زرب لب گفت قدمی چند نرفته بودند کہ قطعہ ابر ظاہر گردید و محازی ایشان
 و اصحاب ایشان آمدہ سایہ افکند و بہمان مقدار کہ غباری فرو نشیند و بوجل ناخاند
 متقاطر شد و شمالی بنیابت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکہ آنوقت وقت باران
 بود یاران را بمشاهده این سایہ و باران موجب مزید عقیدت گشت منہما بہر نامی
 از سادات کہ از طلبہ علم بود و آشنائی را تم روزی بدیدہ گریان آمدہ باین حقیر
 عجیب بیان نهاد کہ خارق بود عظیم از حضرت ایشان آن این بود کہ گفت مر ابحار بان
 حضرت امیر کرم اللہ وجہہ خصوصاً معاویہ نقاری بود و بسور عقیدت شی مطالعہ مکتوبات
 حضرت شیخ بزرگوار تومی نمودم آنجا دیدم کہ نوشته اند کہ امام مالک شکر ابو بکر و عمر رضی اللہ عنہم
 پیدا است و ہمان حد کہ شاتم آنها میفرمودند بر شاتم معاویہ میفرمودن ازین ان شاتم و شاتم

این چهل شکره است که این مرد اینجا بر او نموده است این نعم و مکتوبات از زمین انداخته
 ببالین سرخواب نهادم و خوابیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو غضب تمام در رسیدند و هر دو گو
 مراد دوست مبارک که فتنه فرمودند که می لطفان نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و قییدار از زمین
 افکنی اگر از من آن سخن بیا که از او آشنه گشته باور میکنی بیانات را پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
 او نوشته برادران او را که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و دشمن داشته اما
 غلط پنداشته و همچنان مرا کشان کشان بر ما سخن بردند و کنار آن باغ مرا باز داشته خود
 تنها شیده بجانب یوانی که در آن باغ بنمود رفتند آنجا دیدم که عزیز می بس عظیم نورانی
 نشسته بود تو وضع تمام بآن عزیز اداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و تبسم
 تمام بایشان ملائی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانومی ادب پیش آن
 بزرگ گشته حرفی معروض میداشتند و ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
 و اشارتها میکردند بنین و آنم که جانب من حرفی میگردد و بعد از ساعتی حضرت شیخ بزرگوار
 برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان گزشتند حضرت امیر اندکرم الله وجهه
 المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهر نشان فرمودند که زنهار باصحا
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل نداری و علامت این بزرگواران بزبان بنیاد
 که ما داریم و برادران ما که بچہ نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نام شریف
 پیر بزرگوار ترا برود فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر بچی را وی گوید با وجود این کیفیت
 ایشان چون بدل جوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و دشمنی آنجا آمد یافته ایشان
 را آن معلوم شده و غضب فتنه حضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش بنور همان شد و دست
 و اشارت کردند بفریبلی حضرت شیخ نقوت تمام سبلی بر فضای من و دعا از خوردن سبلی خود
 عداوت آنها را بر محبت و رضا ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان ازین نقار
 و عداوت از توانا نشنود می شده اند و برقع آن یعنی چنین باشد چون نظر کردم این دم دل خود

صاف دیدم و درین میان از جواب برآمدم و همچنان سینه انون ازان کینه پاک
می یابم و از لذت این جواب و خطاب عمیق حضور گشت تمام و شیخ بزرگوار تو و معارف
ب گفتار این بزرگ اعتقاد می صد شده است منهایکی ازار باب سپاه و اصحاب
که از فریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
و گفتگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل پاداران روند و روشی از
مخلصان حضرت ایشان آمد حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمان
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دو لبتند همان شب بجواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی در او بختند چنانکه بر نگه کاری در او بزند و جریمه اعتراض دوشینه را اندک و ساخته
کار و بر کشیدند که زبان او را قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه سعادت و توبه و استغفار
بیشمار در میان آورد تا دست از او باز داشتند ازان پس هرگز هیچ کار ایشان اگر چه
بظاہر خاطر نشین او نگردد اعتراض نمود منہما جناب حاجی عبدالحق که متورع و فاعل
ست و ازار باب دل باین حقیر گفت مجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را اندک و شیخ بزرگوار تو شد آن عالم در طمن و ملامت ایشان در آمدن بآن
عالم گشتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام و سیر بسیار عرفا و اولیاء دیده ام میدم
که این عزیز از رجال اند است آن عالم مقدمات طویل در میان نهاد که ما و شما
هر دو وضوی تازه کنم و دو گانه ادا نموده توجه و نیاز تمام مصحف را بر کشائیم هر کلمه
که در بدایت صحیفه آید از انشان حال آن مرد داریم و مشاجرت را همان ختم نمائیم
آن عالم را پسند آمد و بذوق تمام وضو کرد و من نیز هر دو دو گانه ادا کردیم و مصحف
همچنان عالم بردست گرفته توجه و صنوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال
تجارت و لایح عن ذکر انشان عالم در حیرت رفت و از گفته خود نام شد و من

شکر کفرم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
 ایشان بل مخدوم زادہای عالیشان نیز حکایت کردند کہ قنطار نیل تا جری در ہمسایگی
 یکی از خویشان حضرت ایشان بسر قہ رفت صاحب مال بزانی را از قریب می آنحضرت
 بدزدی شہم گردانید آن جوان از بیم اہانت و آزار فرار نمود عسس سرہند چون آنرا شنید
 حضرت ایشان را طلب نمود ایشان پارانی را کہ میدانستند کہ محل دیدن آن رفتن
 ایشان ندرند بکار ہا ہر گوسیل کردہ خود با خادمی بچپان پیادہ نزد او رفتند آن بی ادب
 سخنان دہشت ہرزبان میراند و ایشان بہ لہبت تمام جواب میدادند درین اثنا
 مولانا طاہر بدخشی رسید و بان عسس بشورید و گفت امی چنین و چنان میدانی
 کہ چہ کس طلبیدہ حضرت ایشان مولانا از ان گفتگو باز داشتند آن عسس را وواع
 نمود و زنی چند برین بی ادبی او زرفتنہ بود کہ میان آن عسس و گروہی آن
 دیار متنازعہ عظیم برپا شد و مجار بہ انجامید آن عسس با قریب بست تن
 از فرزندان و خویشان بیالاخانہ برآمدہ آن بالاخانہ خانہ بود پیر از لفظ کہ لفظ آن از
 برای مصالح حرب اناادہ کردہ بودند ہنگامہ در ان لفظ از جامی آتش افتاد آن
 عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خادمانش بچرم فرستاد کہ از میت آنہم
 اثری ندیدند سہ سالہ ادب تنہانہ خود را داشت بدو بلکہ آتش در ہمہ آفاق
 زو پھرسایکے از امیر زادہا را سلطان وقت بغضب تمام از لاہور طلبید
 کہ از تو قصیدات بوقوع آمدہ بود از مشاہدہ کثرت غضب سلطان حاضران
 را عقیدہ آن بود کہ بجز رسیدن او را بزیر پائی فیصل افگندوسی نیز
 اینمغنی را در یافتہ سخت ہراسان گردیدہ بود چون بسرہند رسید بخدمت ایشان
 کہ غالبانہ اخلاصی داشت آمدہ ہزار می تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند
 کہ انشا اللہ سجانہ خاطر جمع باشد کہ بیچ مکروہی نمیرسد بل سلطان التفات مہربانہا خواہد

وی از غایت اضطراب معروض داشت که در آنچه در حق این محترم مخلصان بزبان
 بسادگی گفت آنرا بزبان فلم نیز بیارند و آن رقمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام
 حاصل گردد چون سبالتی نمود حضرت ایشان قسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از
 خوف غضب سلطان که نموده غضب الهی است بقتل رجوع نمود فقر او را در ضمن خود گرفته
 ازین مملکت بماند بعد از مرخص فرمودن او بچندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن
 شخص را سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
 قسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح درآمد که وی یکی از سلطان شفقت
 و عنایت بیند این خبر که میگوید صدق نداد و تا بعد دو سه روز خبر رسید که آن مرد
 همین که نظر سلطان درآمد سلطان بجنید و از روی نصیحت کلمه چند با او در میان
 آورد و ناگاه بالتفات تمام خلعتش داد و خصیت فرمود و منہما یکی از سلاطین را
 را با دشاہ وقت در زندان کرد و برای ملک بقتل آن مقرر شد آن بیچاره هر سو
 دست و پای میزد و بقتل رجوعی مینمود در آن اثنا حضرت ایشان بطالع او با گره کشید
 آوردند آن مجوس با یوس یکی از مخلصان منظر حضرت ایشان را که آشنای قدیم
 او بود طلب نمود و بزبان او از حضرت ایشان در یوزہ توجہ خاص الخاص برای ما
 و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنہا ب تفریح و التماس او را بعرض رسانید
 ایشان آن شب متوجہ شدہ فروداش فرمودند که با و مژده رسان که از قتل خلاص شد
 و از حبس نیز مخمرب رہائی خواهی یافت این مژده را با و رسانید ما وی را از غایت
 که داشت اطمینان تمام رو کند و یکی از مجاذیب معتبر کس فرستاد و التماس خلاصی خود از تو
 او نیز نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدم که قلاب یکی از اکابر فتنه آید
 مابی او را از گرداب ہلاکت کشید مقارن آن سلطان زاده از حبس خلاصی شدہ منصب
 این حقیر این قصہ را مخصوصہ از زبان آن سلطان آید و در مضمون احسان ایشان

و از مخلصان ایشان یافت عزیز می که در میان این معامله بود حکایت کند که وقتی
 حضرت ایشان بشارت خلاصی او فرمودند بعضی رسانیدم که تا تعیین وقت خلاصی
 نفرمایند خاطرها جمع نمی شود و درین احوال نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافقت
 فرموده فرمای آن روز خلاص یافت منتهی او و تمندی را از پیران اوهای این سلسله ^{۱۳}
 شریفه که از سوی ماوراء اخفا و ملوک نیز بود مرض قوی عارض شد و بروزها کشید و بسا
 اطباء مداوی نمودند اما فایده نپهور رسید آن عزیز ازین سخت ستاومی و متالم و حیران
 بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این حقیر اتم بود
 نزد فقیر فرستاد که ما از تو بس مننون می شویم و ارواح پدران خشنود و میشوند که نوعی بعضی
 دستگیر خود که از کبار عزیزان سلسله اندرسانی که در وقت خوش متوجه رفع این باری گردند
 بنده آن التماس را از فرستاده او بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عیشای همان شب
 خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند معروض داشت فرمودند که انشاء الله تعالی
 خواهیم کرد چون حضرت ایشان فرض باید ادا کرد نبی واسطه بنده را طلبید سر
 کوشی نموده فرمودند که بعد از تجد متوجه رفع بلا آن عزیز که شب التماس مینمودی شدیم
 بنایت اندر سجانه آن بلیه مرتفع گشت زود در فته دعای ما را باین نوید برسان بنده
 حسب الامر تبرک یافت بجزدی که مرادید از جای جسته در آن گوش کشید و آب در چشم آورد پس
 از آنکه بنده لب کشاید گفت دیشتم که ترا برای چه فرستاده اند پیش ازین بلخه من بخاطر آن
 میگفتم که چند ساعت از شب مانده بود که آن در در عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین که
 که فلان که تو باشی التماس مرا بعضی ایشان رسانیده و ایشان این دم بنهد بر خاسته
 و عاوتی در دفع آن نموده اند با جابیه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد
 رسید فقیر گفتم که حقیقت تمامها همین است که در یافته اید مرا حضرت ایشان برای ساینده
 فرود این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علوف طرت و خلوص عقیدت

بسم الله

محتاج بنامہ و پیام نبوده آید بعد از مشاہدہ این خارق نقادین عزیز با وجود علوجاہ
 و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیدہ از حمد مخلصان و نیاز مند
 گردید چنانچہ بواسطہ تمام پیادہ بخدمت ایشان میرسد و شکرانہ وجود شریف درین بارہ
 روزگاری نمود منہما در ویشی کہ وی و اہلیہ وی از مخلصان این آستانہ بودند و ان
 در ویش بتقریب ساکن ملتان شدہ بود و در آن ایام کہ حضرت ایشان بلا ہور شریف
 داشتند آن در ویش آمدہ بقدموسی مشرف شد و دیگر توسط این حقیر بعضی رسید
 کہ اہلیہ من کہ از مخلصان حضرت ست چندین سال ست کہ بالوایع امراض مختلفہ
 گرفتار شدہ کہ طبابت کی موجب مزید مرض دیگر میگردد و از آدویہ و آدعیہ آنچه
 مردمان در میان آوردند سود مند نیامد اکنون از ہمہ امید گبستہ و توجہ خاص حضرت
 ایشان سر شدہ رجائستہ امید کہ توحہی خاص فرمایند چون بندہ معروضداشت
 فرمودند کہ فاتحہ شفا بخوانم و خواندند آن در ویش فقیر گفت کہ اہلیہ من مرا تا کی تمام نمودہ
 کہ آنقدر بخدمت ایشان تصریح نمائی کہ ایشان بگویند کہ اورا مادر من خود گرفتہ ام امراض
 اورا برداشتم خاطر جمع دار آنگاہ دست از دامن خادمان در گاہ خوابی کشید این فقیر
 مسألت اورا بعضی اشرف رسانید فرمودند کہ این چہ کلیف مالایطاق ست از ما
 فقیران ہمین دعا و فاتحہ است دیگر بر چہ او کند سجانہ فقیر گستاخی نمودہ معروضداشت
 کہ او این کلیف را قیاس بقدرت و مرتبہ حضرت ایشان مالایطاق نمیداند بلکہ بسیار
 بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بندہ جرأت نمودہ بعضی رسانید کہ
 آن بیچارہ بس امیدوار ست رجا کہ محروم نماند ساعتی خاموش گشتہ تبسم نمودہ فرمود
 خوش آنچنان باش کہ او بخوابد چنان کردیم خاطرش جمع باشد آن در ویش روسی
 نیاز بر اقدام ایشان نمادہ مخص شد و بندہ منتظر رسیدن خبر شفا می اہلیہ اومی بود
 تا آنکہ بعد از چند روز نوشتہ او رسید کہ چون ایجا رسیدم اہلیہ خود را صحیح و تندرست یافتیم

حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان فرموده بودند یک امراض اورخت بسته
 بوده اند بنده بعضی ایشان رسانیدم بنموده کلمه تجید بزبان آوردند منهدم اوربیا ب
 حضرت مخدوم زاد با خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ نخطب آن نوبادہ بوستان ارشاد دیدم کہ فرمود
 بود در ایام غلبہ طاعون در بارہ عزیزی مردم خوابهای ناخوش دیدہ بعضی حضرت
 ایشان رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز طلبیدہ پنجم حصین امر فرمودند وی
 ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحہ خواندند بعد از ادای فاتحہ فرمودند کہ در
 اشامی قرأت فاتحہ کرد اگر دو قلعه دیدم برپاشدہ اما بعضی اطراف آن قلعه نادرست ظاہر
 میشود غالباً و قرأت آن نسخہ تفصیح رفتہ باشد آن شخص رفتہ باز ختم نمود حضرت ایشان مورد
 این حصین بنظر مرتب می در آید بعد از آن فرمودند عجیب معاملہ ایست آن حصین اول امی پنجم
 کہ از تو منتقل شد پنجم کہ گرد من آمد دیدم کہ متوجہ برادرزادہ تو شد و او را احاطہ درست نمود
 او در مرض صعب گرفتار بود کہ اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادرزادہ صحت
 یافت و عم او نیز بعافیت ماند منہما مولانا محمد امین نام عزیز کے کہ از مریدان
 خواجہ دیوانہ سورتی رحمہ اللہ بود بیمار کے صعب ویرا پیش آمدہ بود و دیدتہا
 ماندہ نہ از دعای فقر او نہ از تداوی اطبا تحفیظے یافتہ چون آوازہ بزرگے
 حضرت ایشان بگوشش طالعش رسید بہ نیاز مندی تمام عریضہ مرسل داشت
 و التماس توجہی کہ شفا بخش باشد با عنایت تبر کے نمود حضرت ایشان بر و رحم
 فرمودہ این عنایت نامہ را با پیراہن متبرک فرستاد ہو مخدوم ماتا چند بر خود
 چون مادر مہربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصہ و غم باید چید خود را و ہمہ را
 مردہ باید انگاشت و جمادے چند نے حس و حرکت باید پنداشت انگ میتیت
 وَالصَّمِيتُونَ نَصِ قاطع ست فکر از امرض قلبی درین فرصت سیر بزرگ کشید از اہم
 مہام ست و علاج علت معنوی درین مہلت قلیل بیادرب جلیل از انعم

مقاصد ولی کہ گرفتار غیرست از وسعہ توقع خیرست روحی کہ مال بہترست
 نفس آگاہ از بہترست آنجا ہمہ سلامتی قلب مطلبند و خلاصی روح بچویند و ما
 کوتاہ اندیشان در ہمہ فکر تحصیل اسباب گرفتاری روح و قلبیم بہت ہیما بہت چہ توان
 کرد و ما ظلم اللہ و لکن کالوا نفسہم لظلمون دیگر از مہر ضعف ظاہر اندیشہ کن دانشا اللہ
 تعالیٰ بصحت و عافیت تبدیل خواہد یافت خاطر بجانب ازین بگذر جمع است جامعہ
 فقر کہ طلب داشتہ بودند پیراہن فرستادہ شد پوشند و مترصد نایج و ثمرات آن باشند
 کہ کثیر الکرمت است ہر کس افسانہ بخواند افسانہ است ہذا و انکہ دیدش نقد خود مردا

است ہذا والسلام علی من اتبع الهدی والترم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ
 من الصلوٰات اکملہا وی آن پیراہن را در پوشید و از ان مرض چندین سالہ
 رہید و آمدہ از مریدان گشت منہما فاضلہ از مخلصان مقبول ایشان کہ ساکن
 آن حد و دست باین فقیہ گفت کہ باعث ارادت من بحضرت ایشان آن شد کہ مرخورد
 بود کہ محبت با تو کام و شہتم اورا بیماری صعب روی داد و دست ادریہ و ادعیہ با طبیبان و فقرا
 ترود بسیار کردم اثری ظاہر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد و بجا دست رسیدم و التماس تو جم
 نمودم فاتحہ خوانند و متوجہ حجرہ فاص شدند بعد از الحجہ برآمدہ مرا یاد کرد و ند کہ فلان
 طالب العلم کہ برای مریض خود فاتحہ شفا طلبیدہ بود کہ جاست حاضر شدم فرمودند فاتحہ
 مغفرت بخوانیم من در حیرت و اندوہ رفتہ بمسکن خود کہ از سر بہن چند فرسخ بود باز گشتم
 و در راہ با خود گفتم کہ این فاتحہ آخر ایشان بان عبارت صحیح است بفتوت و اگر چنین
 خواہد بود پس فارق عظیمست من آمدہ مرید خواہم شد چون بجانہ رسیدم از درون
 او فارغ شدہ بودند با خود حساب کردم کہ ہما وقت کہ فوت کردہ بود حضرت
 ایشان را معلوم شدہ مرا طلبید فاتحہ مغفرت خواندہ بودند پس آمدہ مرید شدم منہما
 از عزیز صاحب فطرتی ذی شوکتی کہ از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنووم

۱۷

کہ گفت ہمت امر ضرور از لایہ و متوجہ بر بان پور بودم چون بقدم بوس حضرت
 ایشان سر ہند رسیدم مرا ضعفی روی داد کہ در رفتن و ببولن متروک شدم حضرت ایشان
 فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شو انشا اللہ خیر است حسب الامر در راہ
 و آمدم دو سہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد و شب بغایت استیلا
 نمود و غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرمودہ بودند کہ برو بخیر است و مجرب کہ
 اینصورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین اضطراب و تپ و تاب حضرت ایشان در نظرم
 آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برداشتم و در راہ در آری چون صبح شد پنج
 اثر سے از ضعف و رخو و ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا دو تہی تناول بمجوئی از بچہ ہا
 خارہ مراد لالت نمود بجز و خوردن باز آن ضعف بیش از پیش عود نمود و بہرین
 افتادہ بودم و زبان التماس کرم بدرگاہ حضرت ایشان کشادہ دور و نزدیک
 نڈشتہ بود کہ یکی از دوستان قدیمی میمنہ من کہ در خدمت حضرت ایشان می بود
 بنا گاہ از دور آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان
 یاد خود برسان کہ ضعفها اورا روی میدید باید کہ مثل تو مہربانی کار دانی با او ہمراہ
 باشد و وقت رخصت خریطہ از نبات طلبیدہ بہن سپردند کہ بفلان برسان اینک
 حاضرست من گفتم این نبات داروی ہست کہ حضرت ایشان بے رفع این
 مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشتم اطباء مانع آمدند کہ و غلبات
 تپ شیرینی و سرکہ خوردن مضرست من گفتم ہا معتقول مگنید آن طبیب
 الہی براسے من فرستادہ و ناچار شربت ساختن و بجز و نوشیدن نصف ضعف
 را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نبات را باز شربت کردہ نوشیدم کلی آن ضعف
 و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیہ و فارق و حیرت رفتند و از معتقدان
 شدند منہما این حقیر را قم عفی اللہ عنہ روز سے در اثنا سے تلاوۃ سورہ

بنی اسرائیل چون بر کریمہ و نجد بنافذہ تک عسے ان معشک ربک مقاماً محمداً
 رسید بخاطرش خطور کرد کہ مگر او اسے نماز تہجد را اور نصیب از برکات مقام محمود
 کہ مقام شفاعت است دخل نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نیت بجا است
 آدم کہ ایشان در کار و مشغول بودند چون مرادیند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری
 معروض داشتیم کہ اکثر او اسے باید فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمود شفاعت
 است بہرہ تمام گیرد گونا گوی تہجد را ملتزم باشد و آن آیت مذکورہ را تلاوت نمودند
 بندہ سر در قدم بنالیون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین
 تہجد نیت رسیدہ بودم الحمد للہ کہ بجا است ایشان سے آنکہ عرض نسایم
 بظہور آمدن ہما ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ میگوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان
 این کمترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند بندہ را راہ عشق با زیہا
 حضرت ایشان کشودہ بود روزی رباعی بنظم آوردہ بسع شریف رسانیدم
 و آن رباعی این بود **ای آنکہ ملائک کس قدر تواند بدول سوختگان**
عشق سپند تواند بدین کان نمک از لعل تو آوارہ بکودہ بد عالم ہمہ در شور میکنند
تواند بد ایشان بجز دستماع مصرع اول فرمودند کہ مدح کسے چنان نباید
کرد کہ قدح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت
بر اند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء و من دونہم باشند افضل اند پس
قدر گفتن نام لایم است بندہ را بر اسے استشہاد آن این بیت مولوی کہ از زبان
شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتند آنرا نحو سے
معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رو
قدس سترہ کہ سے بی عنایات حق و خاصان حق بگر ملک باشد سیاهش شد
ورق چٹکیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات اللہ علیہم خواہند بود

پا از بس مبالغہ بغرض مجال فرمودہ باشد یا در سکر حال از مولانا سرزودہ بود
 منہا ثقات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفر سے حضرت ایشان بر باطی
 فرود آمدہ بود و ندینا گاہ بیاران فرمودند کہ مرئی کر وید کہ درین سراسر از بلوچہ رو
 خواہد داد و در عامہ اہل سراسر ایت خواہد نمود و یاران مایکدیکر را خبر کنند کہ ہر

یک دعا سے ماثورہ بسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء
 گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را
 بخواند بعنایت اللہ سبحانہ سے واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو
 ساعت ز رفتہ بود کہ در بعضی خانہا سے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی ہر ص
 تا مہر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت
 و بسا متعمہ چہ بقرقت و چہ بمرقت رفت مولانا عبدالہوسن لاہوری کہ فاضلے
 بود از مخلصان ایشان اسباب اونیہ محروق گشت و او خود را بصد محنت
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند کہ مگر شمارا بخواندن
 دعا سے ماثورہ مذکورہ خبر نکر و گفت نہ حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
 مولانا عتاب فرمودند و ہر یک سے کہ آن دعا خواندہ بود سے و اشیاء سے پس گشت
 رہائی یافت منہا فقیر سے کہ در حد و دو کن سکونت داشت و بشرف قدسوں
 حضرت ایشان نہ رسیدہ بود اما غائبانہ از آرزو متدان و مشتاقان آن
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عریضہ مشتمل امتداد ایام محرومی فراق بجا و ہا
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با نوشتند کہ
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما و ران نواسے بسیار بنظر درآمد و امید
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد والتمنہ علی ذلک انتم سے آن فقیر بعد از رسیدن این کتاب
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چن گاہ در آستان

گذرانندہ نواز شہا وید و باز بدکن مرخص شد بعد از رفتن او بدکن بانڈک و
 ماصدق فرمودہ و بشارت حضرت ایشان بظہور موسیٰ جمع کثیر کہ زیادہ
 از ہزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و ہم غفیر صاحب ذوق
 و حالت گشتند و بسیار ان از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان و
 حق آن در پیش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و دلہا اسیر آن نظر
 دور بین او پد مسہا ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوہ خوانین بود و
 محبان صالحی و علماء عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بنا گاہ از
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت
 بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد
 نعمان سلمہ الشکر کہ آشناے آن خان محبت الفقرا بودند قضیہ اورا بحضرت ایشان
 عرض داشت نمودہ التماس کردند کہ توجہ فاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی
 نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود خاطر
 شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیممہ بحضرت سیدی رسید بہان
 را بخصوصہ بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار
 صعب بیناید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ
 و حاسدان از ورودیوار فتویہا جرمیہ من نوشتہ اند کہ توجہ بزرگان
 علوشان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز ز رفتہ بود کہ
 خاطر سلطان بجال وے بشفقت تمام منصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار
 را باو مسلمہ داشت و پیش از پیش بوجے الطاف و اعطاف بظہور آورد و منہا شیخ
 سجادہ نشین از روے طلب و نیاز از راہ دور بعبت تمام باستان آن قدوہ

انام رسید چون ملازمت نمود با آنکه شیوہ نازنین ایشان بایندگان خصوصاً
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت
 و زہدیت چندانی بظہور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند کہ این مرد
 مشابہ پیر مشائخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبہ علیہ رسیدہ حضرت
 ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آئے چنین گمان می بردیم اما در
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کرد و یاران در تعجب رفتند مدتی
 بسر بر و تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست القوف فرستہ
 المؤمن فانه یظہر بنور اللہ منہا فقیر گفت کہ ہنوزہ خدمت حضرت ایشان
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم کہ بیت صحبت از کمل اولیا کہ غیر اصحاب باشند افضل شدند سترش
 چہ باشد مگر در ہمان صحبت ایشان را حالتی روی مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا
 شرف و عزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ حل این
 سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت
 و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی بر من روی داد کہ بہ بیان
 او شرح نگنجد آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز
 ورق تراگردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفتہ ہمید و باشی باینہ سرد رقم
 ایشان نہادم بر خاک پایے آن سرد بوستان اقتباس انوار وراثت از جوہا
 ویدہ دل روان بر کشادہ منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ
 آن سید را ذکر دل بر تہجی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل
 از ہستماع نمودی لایسما چون آن سید بجواب رفتی دو چندان آواز آن ذکر رفتی

گرفتی از بعضی مشایخ وقت رخصت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز
 مترقب این معنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان
 شد فرمودند سردی مستعد ظاهر میشود و اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی را پنداری بر سر دیده و سدره ترقی او
 گردیده معاینه او سلب این حالت است از اول او دور و نزدیک گرفته بود که آن ذکر چنان
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تکلف خود را بران میداشت فائده نمیدید
 حیران شده می نالی و اشک حسرت می بارید و ضمن این مصراع زبان حال
 میسر امید ع بر همه اندر فایده بود آن طرز طرز برود چون روزی چند حضرت ایشان
 در تاب انتظارش گذافتن و بنای پندارش را از بیخ بر انداختند و بفقده تمام او را
 طایفه باحوالات مخفیة نوافقتند و فرمودند که معامله باطن مبطلن باید و نقشبندی
 عجب قافله سالارانند که برند از ره پنهان بجرم قافله را بپندارند شیخ محمد مسعود
 که برادر حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کثوف حضرت
 خواجه عالی شان قدس الله سرهما جمته کفای معیشت بر سبیل تجارت بقند
 رفته بود در آن ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند بیدرنگ شگفتم
 جستجو نمودم ویرای هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون نیک متوجه شدم
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان در حیرت رفتند بعد ازین
 فرموده ایشان بخند روز رفیقانش سید خیر وفات او رسانیدند مشها و ایا میکه حضرت
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ایشان
 بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران و سجده که بغایت
 تنگ بود نماز را ادا نمودند از بعضی با ایشان در وی شان آزار رسید بعد از ادا نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند تا تمامی ختمات که قرار داده ایم اگر بکرم الهی باران شهبافرستی میداد
 که برون مسجد تراویح گذارده میشد چه نعمتی بود این حقیر بکلی از باران گفت شنیدی
 که چه فرمودند دیگر تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه و تعالی
 شد که تا شب بست و مفتاح که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد
 بعد از آن این ختمات از شب بست و هشتم باران بختم گرفت کان هذامن کریمه الشریفیه
 منهبها همان سجده که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و بیک جانب
 میل تمام نموده بودی که اکثر ایندگان مسجد و جمعی که در حواشی اومی بودند یا از آنجا
 عبور می نمودند متوجه آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان سبیل
 ولایت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره ایجا هستند رعایت کرده نخواهد
 افتاد بقول اکابر که فرموده اند هر چند بنا جادع منزل من منزل نیست تعظیم است
 اینچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
 فقیر تقریباً ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین
 که از محاذات آن مسجد مختفی شدند آن دیوار بیکبار بنفتاد و منهبها در ایامیکه بلاهور
 تشریف داشتند از حضرتن را اودا نموده بنزد یکی از دیوارهای آن منزل
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این والان نباشد و نرسد و حال آنکه
 باعث از باران و امثال آن در میان نبود شخصی طیب وار فقیر گفت که
 خانهای دیگر این فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و امشب
 نسبت میدهند و حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن
 والان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود پاهای او کلوخی رسید
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که امشب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نماند
 چون آن کنیز را از آنجا بر آورند صلا آسید با و نرسیده بود منهبها یکی از حکما

۲۹

۳۰

۳۱

آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و استیصال آنها نماید به یک از مشایخ
 آن نواحی استخارۀ مذکور ساخته آن عزیزوس را بشارت لفتح و اودۀ مرغیب
 بر قتل نموده آن امیر بحسب اشارۀ آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش
 از آنکه بے باعد الحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی
 احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح و اودۀ ام حضرت
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا و کشف رفته
 معامله نزو ما بر عکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
 که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان بزمیت یافت و به پریشانی تمام مراست
 نمود و نشان و نقاره را بگارت داده آمد منہما فرزند ثالث سلطان وقت را که
 بسیار اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاہ باید نزاع در میان آمد از کیسو
 پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر با سپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقابلہ کشید
 و یکی از جوانین عمده کطلیو لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر ملحق گشت
 و دیگران نیز درین اندیشہ بودند از آنجا که شاہزادہ محب و مشفق فقرا و علما
 بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعظم مشایخ وقت نامہ با حضرت نوشتند که
 در و ایشان و بزرگان دیار دہلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاہزادہ معلوم
 نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالی حضرت فرمودند که درین
 معرکہ معاملہ بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معاملہ شاہزادہ عالیقدر بسیار خوب
 در نظرمی و رأیہ چنان روسے داد که فرموده بودند قریب چہا پنج سال سرگردانیها
 کشید انگاه حق سبحانہ از سایر جوان ایشان را بزرید و نائب پسر کرد و انید و چه نائب
 از منوب و چه خلف بہ از سلف و بادشاہی جمیع مملکت ہندوستان را بان قدر و

سلاطین زمان سلمہ اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین باو شاه
 انتظام و گیر یافت و عرفا و علما حرمت و کبر دیدند و شریعت زینت و کبر پذیرفت ازین
 راه این حقیر اناج سال جلوس ازین باو شاه بر او زنگ شوکت و جاہ بدینہ زینت شرف
 از دل بزبان آمد حضرت پروردگار سالہای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد و بحق اہل الرشاہ
 فضل ہم در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در
 سال ہزار و بیست و چہار از ہجرت سید الابرار صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ افتاب
 عمر گرامی ایشان در برج پنجہا و سہ سالگی بود بر طبق شمار احمد و زری مخلص اصحاب
 خود فرمودند کہ چنان وانمودند و ہم گردانیدند کہ قصاصے میرم در عمر زندگانی ما
 بشصت و سہ سالگی است و ازین معنی شادی بودند کہ از غایت اتباع سید المرسلین
 صلے اللہ علیہ وآلہ اجمعین در سن عمرت مطابقت نیز بظہور میر سید لک
 موافقتی باعمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم میسر میگردد و
 سال ہزار و سی و دوم در بلدہ اجمیر فرمودند کہ آثار قربت انتقال ظاہر میشود و
 بحضرت مخدوم زاوہاے گرامی سلمہ اللہ کہ آنوقت در سر ہند بودند نوشتہ
 فرستادند کہ ایام انقراض عمر نزدیک و فرزندان دور بعد از رسیدن این قیمہ
 عظیمہ آن نور و دیدہاے ولایت متوجہ ملازمت شدہ بعد از شرف تقبیل عتبہ علیہ
 بروزے چند در خلوتی آن دو فرزند ارجہت را طلب داشتہ فرمودند کہ
 مرا اکنون بہیچ گونه نظرے فریج و جبہ بستگی باین جهان ماندہ می باید بان
 جهان شد و آثار رفتن ہائیر مشہود میگردد و چون مخدوم زاوہا سلمہ اللہ
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار و لتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این
 احقر در رویشان آمد و ہر یک را گریہ در گلو در یافت ناچار

بندہ گستاخی نمودہ استفسار ستر کار نمود چون بے آرامی و ناشکیبائی
 این عاشق شیدائی را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیہ انظار ری رفتہ بود بندہ را طلب
 نمودہ اند فلما جرم از انظار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان
 کثرت اندوہ و ضیق صدر فرزند ان عالی قدر را از ان واقعہ دیدہ اند و ایضا
 معلوم شدہ کہ ایام وصال بسالی خواہ کشید باز فرزند ان را طلب نمودہ فرمودہ
 اند کہ چنگاہ دیگر برای تمامی کاری و کیری ما را نگاہداشتند ازین نوید آن دو
 سعادت مند جاوید مسرور و متہج گردیدہ این زمان قضیہ مذکورہ را باین فادوم
 نہادند مع ذلک خنہ جو بہار دیدہ بتدہ را کشاوند اما ازین مژدہ چند گاہ کہ بر
 زبان مبارک رفتہ بود حضرتات مخدوم زادہای کبار و ہم این عاشق و لفقار
 امیدوار سالہامی بسیار گردید و از اتفاقات غیبیہ آنکہ در ان ایام بزیارت
 روضہ شریفہ خواجہ معین الدین چشتی قدس سرہ رفتہ بودند دستے مجاوی صد
 آن صدر الاولیاء مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند کہ حضرت خواجہ اعطاف
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصہ خود ضیاقات بظہور رسانیدند و سخنان
 اسرار در میان آمدیکی از ان مذکورات این بود کہ ما را فرمودند در خلاصی خود ازین
 عسکری نکتہ و برضای او تعالی واکذارید درین میان فادمان آن رخ قابل بصر اللہ
 آمدہ بدستبوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکہ حضرت خواجہ
 قدس سرہ کہ در ہر سال یکبار تازہ میگروانند و آن قدیمیہ را بہی از کبار مشائخ
 میفرستادہ اند یا ببادشاہ وقت میدادہ یا تبرکاً چون لالی و جواہر و صندوق
 می نہادہ آن روز آن قبر پوش فیروز را بر آوردہ نزد ایشان آوردہ معروف شد
 کہ بہ از شما سزاوار این کہ باشد حضرت ایشان بآب تمام قبول نمودند و آنرا بخادم سپردند

آه سروازول کشیده بر زبان آورند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکیتر بحضرت
 خواجہ نبوی و لاجرم از با لطف نمودند برای تکفین مانگا و میداشته باش و ہم در آن
 ایام شبے وقت تجدید این بندہ نزدیک حجره فاص آمدہ قریب باستان سر
 بز انومی فکرت کشیدہ بود ناگاہ از آن حجره آواز حزین گریہ آو و بگوش ہوشم رسید
 گوش بر سوراخ دروازہ شریفیہ نمود شنیدم کہ آن قطب الانام بارقت تمام بتی
 را میخواند و اشک نیاز از دیدہ حق بین میراند و آن بیت اینست باد و روز
 زندگی جانی تشدیر از غمت بنوہ چه خوش بودی کہ عمر جاودانی شہتی بد چون
 ازین سفر سعادت اثر بسر بند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقولہ
 العود و الحمد کثو و ند نزدیک بمنازل شریفیہ خویش دورتر از فرزندان زاویہ اختیار
 اختیار نمودہ اند و اگر دید چنانکہ جز بنماز پنجگانہ و جمعہ مسجد برون نمی آمدند و در آن
 خلوت منابع الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زاویات کبار و این بمقدار و دوسہ
 تن از درویشان خدمتگار دیگر برار رسیدن کمتر سیر میشد روزے و ربیت
 اختیار آن خلوت نفس سروازول حقیقت برور بر آوردہ این کلام شیخ الاسلام
 را کہ چون بو علی دقاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان اندند
 الحق در او اخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالی ایشان شدہ بود کہ کاملان اصحاب
 ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شدہ بودند در آن ایام بعضی
 دوستان کہ کتابتی می نوشتند اکثر از استغفار حذکرہ ورج می نمودند و در بعضی
 کتابت تصریح میکردند کہ او اخر عمر نزدیک آمدہ تا چه پیش آید درین اثنا این چارہ
 را بسبب مرج و مرج سلاطین کہ در صوبہ دکن بظہور پیوستہ بود خاطر بران آمد
 کہ اطفال را گرفتہ تحت اقدام ہایون برسد ناچار رخصت فرمودند بصدان و
 وحسرت در وقت رخصت معروض داشتیم کہ دعا فرمایند کہ بزودی باین استان

مجاہد پرستان مشرف کروم آنحضرت اہی کشیدہ فرمودند و عالم کہ در آخرت
 باہم یکجا جمع شویم این حرف جاگد از ہوش از سر در بود مع ذلک چون نصیب
 این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود و ناچار با دیدہ اشک
 نشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ از ان اشعار است این دور با عیب کہ اشعار
 باین مدعا مینماید مسکین کسی حلقہ ہر در میز و ہر سو طبل سراج شکر میزند چون
 یافت و کان قند بادش بر بودہ میرفت و ز باس دست بر سر میزد و پندہ حرفی
 نشنفتہ از دبستان رفیقیم پو صبحی نشنفتہ از گلستان رفیقیم پو آرخ کہ چو آہ سرد و صفا
 شمار پو ناخوردہ شراب از دل مستان رفیقیم پو او اخر ماہ رجب سنہ ہزار و سی و سہ بود
 کہ بندہ مرخص گشت از ان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت
 ماہ باشد شیخ بدر الدین سرہندی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت
 مخدوم زاد ہا سے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از انجا
 قضیہ ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسببیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قبیلہ از ان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ
 کہ کریمہ انا انزلناہ فی لیلة مبارکہ انا کننا منذرین صفت آن شب مجتبر است
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند ناگاہ در ان نصف شب
 بان خانہ کہ اطفال و والدہ ماجدہ آنها آنجا بودند شریف قدوم از زانی فرمودند
 آنشب بناگاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہا سلمہ اللہ فرمتہ کہ
 امشب کہ شب تقدیر آجال و امان است خداوند کہ نام کر از ورق ہستی محو کردہ
 باشند و نام کر ثابت و اسفندہ چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہم بن سخن
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شما بشک و ترودے گوئید چہ باشد حال آنکس
 کہ معاینہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جهانی محو ساختہ این را

زیوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان
خاص و متعلقان ذمی اختصاص درین ایام اختیار از و انقطاع جزرات نمود
پرسیدند که وجه این تبطل و غزلت و انقطاع از عیال و خلق الله درین روزها
چیت فرمودند سرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم
چون اینچنین باشد و گنگی خود به تنهایی و از و او بهگی آنسب استغفار و استغفار ضروری
است و تمامی اوقات و انقاس و بیوقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه
داشتن لازم و این معنی بی انقطاع تبطل تمام صورت پذیرند پس شمایان ازین دست
بدارید و مرا با و سبحانه و الذاوید و ایضا درین ایام روزی که در و بیز حرم سرا اضطرار
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرا که بعد از و و مادی آید ما درین خانه نخواسیم غنود
حاضران معروض داشتند که مکر و خلوت خانه خاص خواست گذرانند فرمودند
آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بنیم که چه خواهد
شد در او وسط ذمی حجه که او اول میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان استیلا
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابن سید عبد القادر جیلانی
راضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلائیات نمودند زبان مبارک
خود در زبان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت ماکه افکت شمس
الاولین و شمسا به ابد علی افق العلی لا تغرب به و آن قول ماکه قد می بنده علی قبه
کل ولی الله حیران شامه ل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن
حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقای او سبحانه استیلا نموده بود و از
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ما ثور
اللهم بارفوق الا علی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر الله بقدر ابلغنا بهیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون لفظ صحت در حق آنحضرت
از زبان شریف آن بزرگ رضی اللہ عنہما رفته بود درین میان چند روز
صحت گونه روی نموده و پیش از خستگان بر ایچه مری شش خود درین چند روز
صحت شد اید ایام الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده میفرمودند که در هجوم
مرارت ضعف علاوتی و نعمتی می یافتم که درین چند روزه صحت معلوم نمیکرد
درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظور میرسیدی که از باب اخلاص
آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلیٰ مشاهده کرده بود و پاسبان ایشان
از زندگی این جهانی دیده و این تصدیقات و خیرات را دفع بلیات گمان برده
در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار
هندی بر زبان شریف رسانند و سرشک مسرت از دیده برافشانند مع هندوی
آج ملاوا کنت سون کجی سپهر جگ و میون وار چه یعنی امروز روز وصال دوست
ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنم تا آنکه در دو روز هم
شهر محرم الحرام فرمودند که الحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان
با جان باری بدست و قبر مرا بمن نشان دادند مستمعان در اندوه و حسرت رفتند و پیش
جگر تازگی و بگریافت حضرت مخدوم زاده خواجہ محمد معصوم سلمه تدر حضرت مخدوم
زاده خواجہ محمد سعید سلمه شد در همان ایام روز آنحضرت را در گریه دیده سبب آنرا
پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق
سجانه تعالیٰ خواص بندگان خود را درین دایره اختیار اینها میکند و چون
آرزوی خود ایشان این مشابهت البته ایشان را می برد چون ازین حروف در مخدوم
زادگان تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالیٰ غیرت میکنی معروض داشتند
که حسرت بر احوال خود میکنم از بیم دل پروردگار آن اندوه پرورد بعضی رسانیدند

کہ قبلہ گاہا انہم بی شفقے و کم زلفی در حق بایان حبیبیت فرمودند کہ حضرت حق عز
 وجل از شما احسب و نیز شفقت و اعانت بایشما بعد از ارتحال ما زیادہ زیادہ از ایام
 حیات اینجہانی خواهد شد کہ اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ناچار مانع اعانتہ و توجہ
 است و بعد الموت فراغ و تجرد است و از ان روز کہ حضرت ایشان آن معاینہ مذکورہ در
 ایام مذکورہ نمودہ بودند شمار آن ایام منتظرہ میفرمودند تا آنکہ شب بست و دوم صفر در جمع
 اصحاب خستہ بگر فرمودند امر روز از ان میعاد چہل روز میشود تا درین بہشت بہشت روز
 دیگر چہ پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زاد ہا فرمودند کہ درین چند روزہ صحت کہ
 در میان آمد ہر کمالی کہ حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحانہ
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیہ و علی آلہ و صحابہ من الصلوٰات اکملہا و من التسلیمات
 افضلہا مرا عطا فرمود مخدوم زاد ہا را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
 شدند کہ درین کلام رمز می مضمر بود کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ بعد
 از نزول کریمہ ایوم اکملت لکم دینکم و تممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا برون
 الامام منزل آمدہ بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی اللہ علیہ وسلم عز و شکرت
 تو یومی شب فراق آمد بہ روز چہشنبہ بست و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک
 جاہما قسمت کردند چون بر بدن جامہ پنبہ وار نبود و سردی بہوا اثر کرد و تپ رجعت
 نمود باز صاحب فرارش شدند و چون حضرت رسالت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ از
 بیماری صحت یافتہ بقاصدہ قلیلہ مریض کشتہ انتقال فرمودہ اند کما استفاو
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سرہ پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست
 بردارند و پیش ازین ضعف بنجاوم فرمودہ بودند کہ مبلغ گذار از انگشت ہمت منقل
 بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خواندہ بنصف آنچه فرمودہ بودند دلالت
 نمودند بر زبان مبارک را ندند کہ واعظی در ول من گفت کہ فرصت آنقدر انگشت

سوفتن نیست باز فرمودند کہ ہمان مقدار بیابکار و گیر خواہد آمد چون بیابور و ایشان
از ان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند
و آنقدر کہ برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کبلی تمام شدہ بود و درین ضعف
افاضہ علوم عالیہ بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و منہ از انجا
کہ گرم بیان و قابل حقائق بودند تکلم فراوان بطور رسید حضرت مخدوم زاوہ
خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ و ابقاہ معروض داشتند کہ ضعف حضرت ایشان انہم
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند
فرمودند کہ اے فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دائم کہ پارا
اینقدر بیان ہم نخواہد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعتہ ادا نفرمودند
مگر چہار پنج روز اخیر کہ تنہا گذاروند برای رعایت قوم و اوعیہ و اوراد ماثورہ لازمیہ
و ذکر مراقبہ دائمی را بی بیخ فتوری بجا آوردند و بیخ دقیقہ از وقائق شریعت طریقت
رافرو نگذاشتند شب کہ نالٹ آخر شب پرخاستہ وضو کردند و تہجد را ایستادہ
گذاروند و فرمودند کہ این آخرین تہجد است و آنچنان شد کہ بعد از ان تہجد پیش نشد
کہ معالہ باخر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروری ہم
میداد مخدوم زاوہ بزرگترین افاقت بعرض رسانیدند کہ این کثرت فرورفتنی بودام
ضعف ست یا از استغراق ست کہ بعضی معاملات عظیمہ در میان ست توجہ دارم
تا کما ہو کشوف و مشہود گردند و با تمام و اکمال رسند و بجلی از ان غوامض اسرار
بموش فرزند ان کبار رسانیدہ اند چون ازین فرورفتگیہا بافاقت می آمدہ اند و وقت
در و انگیز و داغ اثر بدرویشان خستہ بگرد میان می نہادہ اند بیشتر آن و صابا تخریص
بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و مراقبہ بود و میفرمودند
کہ سنت را بدندان خواہند گرفت گو یا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت

خاتمیت داشتند زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیز بوقت انتقال جنین
نصایح بطور می آوردند منہما ماری الترمذی و ابو داؤد عن عریض بن ساریہ
رضی اللہ عنہما قال وعظنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم موعظۃ وجلت
منہا القلوب وارتقت منہا العیون فقلنا یا رسول اللہ کانتہا موعظۃ موع

فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی اللہ و التمسح والطاعة وان یامر علیکم عبد وائت

من بعیش منکم فیسیری اختلاف اکثر افعلیکم بسنتی وسنتہ خلفائی الراشدین المہتدین

عضو علیہا بالنواجذ ایام و محذرات الامور فان کل بدعتہ ضلالۃ و درین وصایا

فرمودند صاحب شریعت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ و قیقہ ازوقالت نصح حکم الدین

بی ایضیۃ فرنگد ششہ از کتب معتبرہ و بی طریق متابعت کاملہ بکسر یا

و بران کارکنید و نیز فرمودند در تہمیر و کفین من مراعات اتباع سنت نبوی

علی مصدرها الصلوٰۃ و السلام نائید و قبل ازین بوالدرہ ما حدۃ اطفال فرمود

بودند کہ چون ارتحال من ازین دارالعال پیش از تو معلوم میشود باید کہ از مبلغ

من خود کفن من سازی و نیز کی از وصایا این بود کہ فرمودہ اند قبر مراد حق

گننام خواہد مقرر و پشت مخدوم زادہا معروض داشتہ اند کہ پیش ازین

شرافت و برکت موضع را کہ برادر بزرگ ما علیہ الرحمۃ باشارہ حضرت آنجا

مدفون شدہ اند بیان فرمودند کہ مرقد من دران زمین خواہد شد و تعیین موضع

دفن نیز در آنجا کردہ اید و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما

الحال شوق من چنین ست چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند

اگر چنین نکنید بیرون شہر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شہر در باغ

تربت من مقرر و اید و قبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی از ان نشانی نماسند

را تم حروف گوید این فرمودہ حضرت ایشان قدس سترہ اشارہ مینمایند ہم

بقنای اتم و ہم بر آنکه آنحضرت تخلق باخلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موند
 این معنی است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه ویدہ بود
 کہ آنحضرت قدس سرہ از چہان انتقال نموده اند و من مالان و گریان ہر سوی
 می پویم و گاہ این احمد و گاہ این اللہ میگویم درین میان یکے مرا گفت اینک
 مسجدی است بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد است چون بن مسجد درآمد
 بجز خطے کہ از وصورت قبر می طو لاً و عرضاً ظاہر شود نبود و یافتن قبر ایشان
 نیست کہ جز اینقدر نشانی ندارد و مرا آنوقت تعبیر نسبت محو کہ آخرین نسبتی
 است از نسبتہای فنائیہ و بقائیہ این طایفہ علیہ بر ول آمدہ بود چنانکہ حضرت

ایشان نیز در مکتوبی کہ کریمہ بل لے علی الانسان صین من الدبر لم یکن شیئا
 مذکور آ عنوان آن مکتوب است از تحقق باین حال تصریح نموده اند و آن خطرا
 بہمان شیخ عارف فرمودہ بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام
 بظہور رسید تو آمد بود کہ تعبیرش ہم آن و ہم این چون فقیر بہ بریان پور رفت
 در او اسطماہ صفرے کہ در ان انتقال حضرت ایشان خواهد بود در وقت از
 مخلصان آنحضرت آمدہ بفقیر گفت کہ در واقعه می بینم کہ شجرہ عظیمہ در کمال
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکہ گویانز و یک باسمان رسیدہ و از کثرت اغصان
 چنانکہ ہزار کس در سایہ او آرامیدہ ہیکبار از تنہا بے بر زمین آمد غریب و
 افسوس گریہ از مردم برخاستہ شور برخاست مگر دین محفل شکست
 پگریہ ز جوش مگر آبلہ دل شکست باین فقیر دلریش از واقعه آن درویش
 ہراسان بود و با بعد از سے و اندر وزا زین واقعه خبر وفات حضرت ایشان
 بہ بندہ رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بکرم کریمہ کشتہ
 صلواتنا بت و فرمائے لشماء الایہ اشارہ می نماید بانکہ آنحضرت تمامی شریعت

غرابو دند باز گرویم بحرف وصایا سے آن غوث البراقدیس اللہ سرہ الاقدیس
 چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی و راختیار آن دوسته جا که بر
 قبر خود تعیین فرمودند تو وقت و نگرانی بل حیرانی دیدند به تبسم آمده فرمودند
 شما مختارید هر جا صلاح و انید آنجا گذارید شب سه شنبه بست و نیم
 صفر که روزش روز وصال خواهد بود بخا و مانے که شبها بیمار واری میگردند
 فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و پس دور آخر شب
 فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آنروز فرمودند که جهت بول طشت یک
 نذار و احتمال حسرتن قطرات است در رعایت دقیقه در آن وقت نازک نمود و ترک
 بول نمود و فرمودند که این ظرف را بر واری کی گفت قاروره را بحکیم باید
 نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض و ضوئی نمایم و استنجائی کنیم
 هر ابرقش من خوابانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از
 ساعت انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقض وضو نفرمودند
 و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکیه دادند ایشان
 بر طریق مستنونه دست راست زیر صدر است نهاده بزرگ بر واختن مخدوم
 زاوه بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشت که حال شریف
 چون است فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دور کعت نماز که کرده ایم کعبه
 و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمح جان بجان تسلیم نمودند
 رحمه الله سبحانه و رحمة واسعة ابد تیر بنبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
 انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعییت انبیا و سرور ایشان
 علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز سه شنبه
 قریب یکپاس روز بست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی گویند

حاجت کنند حاجت آورند که در آن ریلک بنویسند

بست و نهم صفر سنہ ہزار و سی و چہار از ہجرت سید البرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 بوقوع پیوستہ و آن ماہ بست و نہ روز آمدہ بود و شب اول شہر ربیع الاول کہ
 ماہ نبوی است بخدمت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شتافتند ایام ضعف و تنب
 ایشان موافق سال عمر ایشان بودہ و شخصت و سہ روز این معنی موافق مضمون
 حدیث صحیح حمیدی یوم کفارہ سنتہ بطور آمدہ چون غسل آن بدن النور را تختہ
 غسل آورد و جامہ ہارا از تن مبارک بر کشید ہمہ حاضران معائنہ دیدند کہ آنحضرت
 بر شیوہ نماز دست بستہ بودند و ابہام و خضر راست برگردید دست چپ حلقہ
 دادہ و حال آنکہ حضرات مخدوم زاوہا بعد از حال دستہای ایشان را دراز کردہ بودند
 و در زمان خوابانیدن بر تختہ تبسم نمودند و دستہا چنان تبسم بودند چنانکہ فریاد از حاضران
 برآمد و این قصہ مصداق این قطعہ گردید **سہ یاد داری کہ وقت آمدت پدہمہ**
خندان بودند و تو گریان پدہ چنان زری کہ وقت رفتن تو پدہ ہمہ گریان شوند و تو
خندان بودستہای شریف را غسل کشادہ راست کردہ بر بسیار مضطجع
گردانیدہ غسل بہ جانب بئین داد چون بر جانب بئین خوابانید تا بسیار را نیز
غسل دہو باز مرئی حاضران گردید کہ دستہای شریف بجرکت ضعیف کہ آن
از قوت ولایۃ کاملہ نشان قوی بود و متحرک شد تا ہم آمد و بطریق سابق ابہام و خضر
بئین بر سرغ بسیار حلقہ گشت و حال آنکہ چون مضطجع بر بئین بود بایستی کہ دست
راست بر چپ بئی ایستاد با وجود آنکہ دستہای لطیف از غایت نرمی از موم و
برگ گل تلام تر بود لیکن بقوتی مقبوض شدہ بود کہ افتادند و جدا شدن امکان
نداشتہ وقتیکہ کفن پوشانیدہ اندان وقت نیز آن قبض بطور سیدہ بود و همچنین
پیش از آنکہ آنحضرت را بر تختہ غسل فرود آوردند قبض بدین برج مستطور واقع
گردید و چون حاضران کشادہ شدہ میکردند کہ دستہا مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

باہم جمع شدند و بہترین سوال دوسہ کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید کہ اینجا
 سری ست بسطن و رازی ست محفی باز بکشادن آن متعزز نشدند و گفتند کہ
 حضرت خواجہ محمد سعید سلمہ الشرف فرمودہ اند کہ چون مرضی حضرت ایشان اسکندہ الشرف
 بعبودتہ ابجنان چنین ست چنین گذارید صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کما
 تعیشون تموتون ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم مشاہدہ این
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و
 حصول اعتقاد و ارادت گشتہ و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت
 دید حضرت خواجہ محمد سعید کہ افقہ فقہتہای وقت اند و دیگر فضلہای حاضرستہ جاہ سفید
 کفن کردند لفاہ و قمیص و از ارادہ چاک قمیص را بروایت مفتی بہ از دو جانب شکبین نمودند
 و عمامہ ندادند کہ اتفاق فقہا و محدثین ست کہ آنحضرت را صلے اللہ علیہ وسلم و ابو بکر صلی
 راضی اللہ تعالیٰ عنہ عمامہ ندادہ بودند در قستانی مرقوم ست کہ صحیح آنست کہ عمامہ
 و کفن مکرورہ است و علامہ ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز منع عمامہ
 و کفنین تا کید فرمودہ و حدیث ان اللہ و رجب الوتر نیز مقتضی نیست حضرت مخدوم زاوہ
 بزرگ خواجہ محمد سعید و امت بر کلمہ امامت نماز جنازہ پیرو پدر بزرگوار خود رضی اللہ عنہ
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند کہ مقتضی سنت چنین نیست و کتب
 فقہیہ تبصرہ مرقوم ست کہ بعد از نماز جنازہ ایستادہ دعا کردن مکرورہ است ہر چند کہ عمل
 بعضی امام دین ایام چنین ست و روضہ منورہ ایشان پہلوی مسجد متبرک حضرت
 جانب شمال در جوار مساکین شرف موطن ایشان واقع ست و در همان قبہ علیہ قبل
 ازین حضرت مخدوم زاوہ کی خواجہ محمد صادق راقدس سترہ گاہ شہتہ بودند نورانیت
 و شرافت آن موضع را بارہا حضرت ایشان میفرمودہ اند و نیز و یکی از مکاتیب حال آنحضرت
 را چنین تحریر نمودہ اند بعنایت اللہ سبحانہ و بصدقہ حبیبہ علیہ و علی الصلوات و السلام

در مکاتیب
 و در شرح سراجی
 و در شرح سراجی
 و در شرح سراجی

و التحيّة والبرکة بلده سرزند گویا زمین اجیای منست که بر اسن چاه عمیق تاریک پر کرده
 صفت بلن ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین و وقت
 گشته است که مقتبس از نوری صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری که از زمین
 مقدس بیت اللہ ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند عظمی مرحومی بچند ماه
 این نور را بر این درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را
 نشان داده نوری نمودند ساطع که گوی از صفت و شان بوی راه نیافته بود
 و از کیفیات منزه و مبراب بود از روی آن شد که آن زمین من شود و آن نور بر سر
 قبر من لامع بود و این معنی را بفرزند عظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از آن نور و
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزند مرحومی باین دولت سبقت کرد و در
 پرده خاک در ریای آن نور مستغرق گشت ع بنیالارباب النعم نعمها از طرف
 این بلده معظمه است که مثل فرزند عظمی که از اکابر اولیای اللہ است و آنجا است
 است و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع لعه ایست از انوار قلبیه این فقیر
 که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکه چراغی از مشعل افروخته
 قل کل من عند اللہ نور السموات والارض انتهى مر قومه الشریف و راقم این
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاده
 جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم سلم اللہ شنود که ایشان از زبان مبارک حضرت
 ایشان قدس القدر سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده عزالت و انزوا نمودم
 که بگوشه از گوشه ها رفته منزوی شوم و بین میان الهام نمودم و معلوم فرمودند که
 طریق محبوب و مرضی ما همین است که احوال بر آن هستی نه آن طریق که خواهش
 کرده در آن وقت در نظر بلده سرزند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت عمق
 راه بر آیدند و وزیر پیش از انتقال چند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
 باحوالی آن که در آن وقت دال محوطه بودند روضه از ریاض جنت دیدم
 آنکه مخدوم زادوهارا آنقدر دفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بجهت دو جا
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدن و خمول و بی نشانیها سرزده بود کما لکنه مخفی
 نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل
 کیشان دیده اند بمنجی اذان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مریدان
 آنحضرت و غیر مریدان باین فقیه رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیه و همه مخلصان ایشان دیده
 اند بلکه گمان این فقیه آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و آنچه وجود حضرت
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله باشد
 خاک سپرده بودند بحال زیرا ان متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت ایشان
 که قبر مخدوم زاده خمینا یک زراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته دیگر
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا بدرالدین
 سرهنندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایته انغایته سرخ شده
 بود و آن سرخی آسمان را اکابر کریم بر موت کسب دوستان او سحانه گفته اند کما فی

شرح الصدور بلغنی ان السموات والارض یکیان علی المؤمن و کما استمد حمرة لطفها
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادوهای عالیشان و بعضی در ویس
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر و آید از انجمله است آنکه
 حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الشافری فرمودند که ایشان را بعد از دفن
 بخواب دیدم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از ارتحال در باب ایشان بنظر

آمدہ بہ بشارت و فرحت تمام بیان میفرمایند و مسابہات میکنند عرض کروم کہ قبلہ
 گاہا از مقام شکر بیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بلے مرا نیز از جمله شاکران
 گردانیدند معروض دہتم کہ در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمدہ و ازین
 کریمہ چنان مستفاد میگردد کہ آن جماعۃ پیغمبران باشند یا کمل صحابہ
 پیغمبران چون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ فرمودند کہ چنین است اما مرا
 بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت
 مخدوم زاوہ خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ فرمودند کہ ایشان را در واقعہ
 رسیدیم کہ سوال شکر و تکیہ چون گذشت فرمودند حق سبحانہ کمال رحمت نخست
 بمن الہام فرمود کہ اگر تو اذن دہی این دو فرشتہ در قبر تو بیایند عرض کروم
 کہ آہی و مولائی این دو فرشتہ ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندہ سگین
 نیایند از دستعال نہایت رحمت و رأفت خود را شامل من داشته ایشان را
 پیش من نفرستاد رسیدیم کہ ضغطہ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد اما اقل
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم خادم کہ از مخلصان قدیم است حاضرست و بخدمت
 برپا ایستادہ میگوید ایشان اقل قلیل را ہم بر سبیل تو وضع میگویند و الا انہم نشدہ
 مخدوم زاوہ کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانہ بودم و آن وقت سحر بودم
 دیدم کہ حضرت ایشان از در آمدند و بر سر عرش من نشستند و مراد بر گرفتند
 ہیبیتی بر من استولی شد و لرزہ در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من تمام
 شدند و فاضلہ دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام گفت در نماز فرض
 ظهر کہ مخدوم زاوہ کلان امام بودند بچشم سربلغ سین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من
 ایستادہ اند چون میان من و ایشان در صف جماعۃ فرجہ بود دست مرا گرفتند
 بخود متصل ساختند کہ فاصلہ نماند تا آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرجی شامل

فستقی پوشیدہ بودند گوش پینج برسر دستار چیدہ و مسحی و پائی ایشان
 بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم کہ مبادا از وہم باشد ابائی رب
 و شک چنانکہ در ایام حیات میدیدم مشہود می شدند چون نماز را سلام دادند ایشان
 ندیدم مضمون سے آمدی و آنشم بر جان زوی بد رفتی و بر آتشم و اماں زوی پو
 با خود میخواندم و اشک اندوہ ہا جرت می راندم کی از مخلصان ایشان کہ در
 قریب رک بودہ و ہنوز خبر وفات ایشان را نشنودہ بود و فرزند آن پیش
 مخلص بیماری داشتہ بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردہ ہا
 در آن احضار آن طفل بیمار دیدہ است کہ حضرت ایشان آمدہ فرمودہ اند کہ
 بابا ما بخدا رسیدیم و بہشت اعلی در آمدیم اول پای رہت و بہشت نہادیم
 بعد از آن سر در آوردیم بعد از آن پای چپ را و بقیامی او تعالی مشرف گشتیم
 را ای معروض داشتہ کہ مرا نیز بہ بہشت و بقیامی حق تعالی برسانید فرمودند
 کہ ہنوز وقت تو و فرزندان من نہ رسیدہ چون آن مریض از آن واقعہ برآمدہ
 محتش سے دادہ و بعد از وہ دو از وہ روز خبر انتقال ایشان بدیاد آوریدہ مو
 لانا
 بدرالدین مذکور در آن سالہ مذکورہ نوشتہ کہ بعد از انتقال آن حضرت من ہم در واقعہ
 ایشان را دیدم کہ خواجہ حسام الدین احمد کتابی نوشتہ اند و عنوان آن مکتوب این
 عبارتست کہ ما خود بخود و نگاہبان این جہانیم ما از جہان گذشتیم و در آن جہان نشستیم
 انالہ و اما الیہ را چون این حقیر جامع این کتاب غنی اندک گوید چون خبر انتقال آن حضرت
 باین منزوی زاویہ غربت و مسکنت رسید از غایبہ بستگی و اضطراب با جگر کباب چشم پر آب
 و دل آوارہ و گریبان پارہ از شہر روی بیابان نہاد و زبان حال را با نشا و این باغیہ
 خود کشا و سہابی سے تو روی دل بصر اکمنی بد چون کوہ ز بار غم و رو جاکمنی ہا از ہر
 غاری نشان آن گل پر ہم ہا و ز ہر مرغی سراغ عنقا کمنی ہا اتفاقاً چون شب سید و کنا

شہر درویرانہ مسجد می بیاد آن گنج سر کجیب اندوہ بروہ بودم باسوز و حرقت تمام
 آہ سرد از دل و اشک گرم از دیدہ بیرون می آوردم لمؤلفہ ز آتش غم آہ سرد و
 چشم تر و اریم ماہ از رسول عشق اعجاز و گرو اریم ماہ ہر گئی شد رشتہ ہر موسور
 اصلاحی نیافت ہذا چاکہای کز تو بر جیب جگر و اریم ماہ بیخ ہر سو بر تن ہاشم ز نام
 حلقہ ایست ہذا در دل ہر حلقہ چندین نوحہ گرو اریم ماہ ہذا در میان این گریہ و سوز
 حضرت ایشان ظاہر شدند فرمودند صبر باید کرد و با ہزار پریشانی و حیرانی گفتہ می
 قبیلہ و وہمانی در آتش صبر کہ تواند نمود فرمودند اتباع خلیل علیہ السلام بجا باید آورد
 در آتش را ہتک بپائی گرفت با وجود این کرامی بند دیوانگی این عاشق مستمند
 افزود و روز با نام این رباعی خود بود **دیوانہ دلم ز بند مجنون تر شدہ وز زخم کسان**
نالہ ام افزون تر شدہ ہر شیشہ کہ بشکست ز می گشت تہی ہذا ہر چند دلم شکست
پیر خون تر شدہ باز خواستم کہ سر بصر انہم چون پامی بزینہ آن ویرانہ مسجد نہادم زیر
دراقتا دم چنانکہ از ہوش رفتم کی از آشنایان فقیر در آن شبگیر رسید مرا شناختہ
بزاویہ خود بود و متعلقان مرا خبر کرد و ما را بگنج احزان من بردند و دانستہ کہ آن اختر
عدم رضای ایشان بود بان آوارگی لاجرم درویرانہ خود این مفلس بی توانم
جزا بہوای آن گنج بصد رخ و روز بان خود این ابیات حسرت نشان خود
دارد لمؤلفہ اشکر زان شمس سر ہر ہر گزری ہذا ہر کہ از ہر طرف آید ز تو
پرسم خبر ہذا گاہ بر خیزم و گاہ منکب شیم چو غبار ہذا تا توانان تر نیست ازین
بہ سفرے ہذا بکف آرم طلبم بوسے کبابی جگرے ہذا کاسہ دیدہ ہم بر کف و در یوز
کنم ہذا ز اشک رخسار گدایان ورت سیم و زرے ہذا خانہ از نے کہ تم و نغمہ
گیرم پیش ہذا مگر یا ہم ازین راہ ز یوسف اثرے ہذا ہچو آن نشنہ کہ از دست
بدریا آمد ہذا سر ہم در روان کش تگرم چشم ترے ہذا اہل این قافلہ ہر گشت ہر

۱. دردوش دلق سیہ پوشم و صد گونه مشام ہذا

اند و شرابہ دل گرو ساختہ ہاشم بخیاں نظرے پناچار خود را بفکر نظم و شعر مہیا
 و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شخصت و سہ فقرہ بر طبق عمر گرامی ایشان
 در فایب فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد کہ ہر فقرہ تاریخ انتقال آنحضرت
 بود کہ لک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تمثیہ و امثالہما در ان باب از
 دل کہ باب سرزودہ کہ مخلصان آنحضرت

و فقیر زاوہ و دیگر
 ہم نشینان ہر یک را جمع نمودہ اند یک تاریخ مشور کہ آن کریمہ
 الایمان اولیاء اللہ لا خوف علیہم است بالکفایہ و در این منظومہ غریبہ نیز
 لمؤلفہ یا ایہا الانام لقد سافر الامام بن کان ذیل رافقہ عروفا
 القبول بہ قطب الذی کفوف من رب السماء لہ بہ حال التی تحیر فی شانہا
 العقول بہ ما الموت کان بدر کمال قد اطلق بہ من مشرق الظہور
 الی مغرب الافول بہ لسا اصحاب ارشاد رسول بچقہ بہ اکثب لعام حلتہ
 وارث الرسول بہ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیہ و تاریخہا شرأ و نظاماً
 در بیان آوردہ اند غزلیہ از ہم پرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
 حدیث الموت جبر یوصل الجبیت الی الجیب را بریاد فی ہوم بیان موت
 و جبر تاریخ یافتہ یعنی الموت ہو جبر یوصل الجبیت الی الجیب قضیہ
 انتقال را ہمین حدیث مشعر الوصال ختم غایم و ویدہ دل را براہ انتظار فیوض
 و برکات حضرت و زبان قلم را بذاکراحوال و شہ زندان عالی مقدار و ظنای

کبار آنحضرت بخشایم بتوفیق اللہ سبحانہ و کریمہ فصل و ہم در ذراحوال
 حضرات مخدوم زاوہاے کبار خواجہ محمد صادق رحمہ اللہ مستین
 فرزند بہر مند حضرت ایشان بودند و ولادت لازم السعادت آن نخل بر بند
 بوستان ولایت در سال ہزار و سی نمودہ از ہدایت صبی و آغاز نشو و

و نام سیما صفا و آثار و کار از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جدا مجرب ایشان
علیه الرحمۃ آنجناب را در کتب تعلیم و تربیت میباشند و حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل اشما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت
اشیا از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان
در حدود سنه هزار و هشتاد و هشت ب صحبت گرامی حضرت سید خواجہ فانی از خود
باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ ستره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت
خواجہ و اخذ ذکر و مراقبه و جذبہ و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علوم مستعد او
و فطرت و برکات نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و
معاملات عظیمه نصیب روزگار ایشان گردید و ہم از خدمت صرفات و برکات پیر
عالی مقدار و پدید بزرگوار قدس سرہ مداران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم
دینی فارغ نبودند تا آنرا نیز بہت رسانیدند شنوده ام کہ بسا بودی کہ در آن
ایام از وفورستی و استیلائی جذبات سرو پای برہنہ ہر سو سر نہادندی اوراق
سبق را بیاد و او دندی روزے در اثنا سے باران با جمعی از طفلان و یاران
برہنہ سرو آشفتہ حال ایستادہ بودند کہ حضرت خواجہ از آنجا عبور نمودند چون
آنجناب را چنان دیدند تبسم نموده فرمودند مجذوب مارا بنگرید کہ چه میکند وقتے
یکے از رویشان نواحی کہ در خدمت عزیزمی سلوک تمام کردہ و خلافت یافتہ
متوجہ دیار خود بود بخدمت حضرت خواجہ قدس ستره آمدہ احوالات بلند خواجہ
بعض رسانید و مرادش آن بود کہ مارا با چنین احوالات نواختہ اند اگر اینجا
ہمینہاست مصدع نباشم و اگر فوق آن بودا ستفاضہ نام حضرت خواجہ
مخدوم زادہ مرا طلب نمودہ فرمودند بہا احوال خود را بوی کہ در ایشان بیان
بشنوند مخدوم زادہ احوال بعض رساندہ اند کہ بخصوہ احوالات آن ویش

بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که طفل هفت هشت ساله این آستان
 که دوسه ماه است قدم درین راه نهاده از حال بچاه ساله او دم نیند پندارودید
 آن احوال از سر نهاده غیبت و استیلاک مخدوم زاده قدس سره با بجای سیده
 که در غلبات و استیلائی آن حضرت خوابه جهت تحقیق مغلوبی ویرا طعام باز
 می دادند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح باین معنی نموده
 اند و نیز از مکتوبی که حضرت خوابه روح التدریج بجناب مخدوم زاده نگارش
 فرموده اند این مضمون هوید است از آن مکتوب است این چند فقره قره العین
 محمد صادق بر خوردار ظاهر و باطن گردد و احوال او چنانچه ظاهر است مستوجب
 حمد است بر همان حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندیشه نیست انشاء
 العزیز از سکر بصحو آید و فنا و شعور اندراج یابد الی آخر المکتوب المرغوب از زمان
 صغیر و کشف کون و کشف قبور نظر صائب و بصیرت صادق نیز داشتند
 چنانکه حضرت خوابه قدس التدریج بر کشف و فراست ایشان اعتماد تام نموده همواره
 آن مخدوم زاده را طلب شده از امر کونی غیبی می پرسیدند و ایشان علی الفور از
 هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز ایشان بر سر مقابر بروه از احوال
 هر کدام از اموات هر مقبره استفسار میفرمودند و ایشان بلا توقف حال هر کدام
 چنانچه مشاهده میکردند بیان می نمودند که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خوابه
 هم در آن زمان حیات خویش بعضی طالبان را حواله ب حضرت ایشان ماکردند مخدوم
 زاده نیز از آن جماعه بود بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان النوار ابدی است
 والد بزرگوار خود زود ما بنهایت مراتب کمال و اکمال رسید چنانکه همه گفتند که
 این پدر را چنین پسر باید حضرت ایشان در عریضه که ب حضرت خوابه خود مرسل شد
 اندا بجا مرقوم است محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتواند کرد اگر در سفری همراه

می باشد ترقیات بسیار میکند در سیر و امن کوه همراه بود ترقی بسیار نمود در
 مقام حیرت غوطه خورده است در حیرت بنفقیر مناسبت تمام دار و انشی و آثار
 فنا و بیدار دل از ما سوا چنان از جهان خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از
 ارباب غنا که بشرف ملاقات ایشان رسیده بودند اندکی فرموده اند که همیشه
 این جوان را می بینم دنیا بر دل ما سر و میگردد و دیگری می از درویشان بتقویت تسلیم
 و نیستی آنجناب حکایت کرد که روزی از جفا و ملامت بعضی همسایهها بخد مت
 مخدوم زاده انظار نمود لی نمودم و گفتم چه باشد که بعضی اینان را تهدید و تنبیه
 نمایند مخدوم زاده آه سر و از دل پرورد بر شد و گفت ای فلان اگر در خصوص
 رویم پس میان ما و اهل رسم چه فرقی آن درویش گفت بنوعی این سخن از زبان
 سبکش رفت که من از آن عرض نجل شدم و کینه ملامت گران از دلم بکل رخت
 بست و قوه مد که ایشان در مسائل علمی از عقاید و نقلی بغایت بود که روزی بصحبت یکی از
 فحول علمای شیراز که بنده آمده بود در معقولات بنیظیر بود رسیده حرفی چند با او از وقایع
 علوم بهیئت و حکمت که زاده طبعش بود در میان نهاد بعد از تمام سخن آن فاضل سیر از
 گفته باشد که تا این جوان را ندیدم یقین نکرده ام که از طلبه هندوستان کسی قوه ادراک
 مسائل و قیوه علوم عقلیه چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علوم حال و
 غلبه انکسار و وفور تفرید و بهمت و انس بناجات و خلوات از فقرات متبرکه و ال
 بزرگوار ایشان قدس اللہ سرهما که در مکتوبات بتقریبات در مدح آن فرزند نگارش
 نموده اند بر خوانندگان هویدا است ما بفقره چند از آن کلمات ارجمند التفانایم
 در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتم از دفتر اول است که فرزند می اعز می مجموعت
 فقیر است و نسخه مقامات جذبه و سلوک و هم درین مکتوب است که فرزند می
 که از محرمان اسرار است و از خطا و غلط مصون و در مکتوب دوصد و هفتاد و هفتاد

ازین دفترست کہ این مقام را بفرزندى ارشدى عنایت فرموده اند و اصل
 ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ مسافران در ولایت ایشان نشسته
 است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم است کہ استفادہ
 کہ این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت است استفادہ
 فرزندى اعظمى عليه الرحمة از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر کہ از ولایت
 موسوی استفادہ شبیه ولایت رحیل مؤمن است کہ از آل فرعون
 بودہ و ولایت فرزندى عليه الرحمة شبیه بولایت سحرہ فرعون کہ ایمان آورند
 و نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر رحمت را و یکی از دوستان
 نیز نگاشته اند کہ فرزند اعظمى رضی اللہ تعالی عنہ با دو برادر خود محمد فرح و محمد عیسی
 سفر آخرت اختیار نمودند انشاء اللہ و انا اللہ را جعون حمد اللہ سبحانہ کہ اولاً باقی ماندگان
 را قوت صبر عطا فرمودند ثانیاً بلبلیہ را سرداوند خوش گفت ۵۰ من از توری
 نیم گرم بیازاری بکہ خوش بود عزیزان تحمل خواری بفرزند مرحومی آیتی بود از
 آیات حق جل و علا رحمتی بود از رحمتی رب العالمین و رس لبست و چهار سالگی
 آن یافت کہ کسی یافت پایہ مولویت و تدریس علوم نقلیہ و عقلیہ را بجد کمال
 رسانیدہ بود حتی کہ تلامیذ ایشان بیضاوی و شرح موافق و امثال اینها را بقدرت
 تام درس دادند و حکایات معرفت و عرفان و قصص شہود و کشف ایشان مستغنی
 است از آنکہ در بیان آرد معلوم شماست کہ درین بہشت سالگی برنجی مغلوب حال
 شدہ بودند کہ حضرت خواجہ ناقدیس سترہ معالجہ بسکین حال ایشان را بطعامها
 بازار کہ مشکوک و مشکبہ است می نمودند و می فرمودند کہ محتجی کہ مرا بجد صادق است
 بیچ کس نیست و چہنین محتجی کہ اورا باست بیچس نیست ازین سخن بزرگی ایشان را
 باید دریافت ولایت موسوی را بنقطہ آخر رسانیدہ بود عجائب غرائب آن ولایت را

بیان میفرمودند و همواره خاضع و خاشع و متضرع و متذلل و منکسر بوده و میفرموده که
 بر یکی از اولیای از حضرت حق سبحانه و تعالی چیزی خواسته است و من التجا و تضرع
 خواسته ام از محمد فرج چه نویسد که در یازده سالگی طالب علم شده بود و کافی خوان و
 بشعور سبق میخوانده و همواره از عذاب آخرت ترسان و لرزان بود و عا میگرد که
 در سن طفولیت دنیای دینه را و داع نماید تا از عذاب آخرت خلاص شود و در
 مرض موت یارانی که بیماری او میگردند عجائب و غرائب از وی مشاهده نمود
 اندکرامات و خوارق که از محمد عیسی تا بهشت سائلی مردم معانته کرده اند چه نویسد
 با جمله جوابی نفیسه بودند که بودیعت سپرده بودند شد سبحانه الحمد و المنة که امانات را با اهل

آن بی گره و بی گناه حواله نمود اللهم یا تحرنا اجریم و لا تقنا بعد هم بحسبنا سیدنا سلیم
 علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات گویند که عم شریف آن مخدوم زاده شیخ محمد
 مسعود بطریق تجارت عازم خراسان شد و قاصد و یار قندهار مخدوم زاده بشا
 ایشان تا بمزار جد بزرگوار شیخ عبدالاحد قدس سره که در سوادق صبه سرهند
 واقع است بر رفتند و لمحی بر فرار منور مراقب شستند بعد از آن سر برداشته
 گفتند که حضرت جدی عم را ازین سفر منع میفرمایند چون مخدوم زاده در آن ایام
 در صغرن بودند فسخ عزیمت سفر نمودند عاقبت آن شد که مشارالیه با بضاعت
 تجارت در آن سفر بهلاک پیوست و مراجعت نشد انتمی انتقال حضرت مخدوم
 زاده بزرگ روز و شنبه نم ربيع الاول بوقوع پیوسته بود و از نظر روز و شنبه نم
 ربيع الاول هجرت تاریخ سال وصال ایشان نیز برمی آید گویند چون و با در آن
 بلده طغیان گرفت مخدوم زاده بزرگ قدس سره فرمودند که این طاعون
 لقمه چرب میخواند تا مانرویم سکین نیاید ایشان راتپ گرفت و بر رفتند بعد
 از آن و با در قبیله ایشان تخلفی پذیرفت بعد از انتقال ایشان بعضی را که آثار

تپ طاعون پدیدار گشته بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که مخدوم زاده
آمدہ انہار از دست جماعہ کہ بر آن بلیہ موکل بودند خلاص میکنند و میگویند اکنون کہ ما
این بار برود ششم شمار بر مردمان چپین روانہ شد و یکی در خواب دید کہ ہر کہ نام
مخدوم زاده نوشتہ با خود وارد از آن بلیہ برہ چند روز مردمان نام مبارک ایشان
نوشتہ می بردند و اثرهای می یافتند بعد از انتقال ایشان خویشان بران بودند
کہ در مقبرہ جد خود قدس سرہ مدفون گردند حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در این باب
متوجہ شدند باین مکان شریف کہ الحال مدفن ایشان ست نامور شدند چنانکہ
قصہ آن در مدفن حضرت ایشان گذشت و حضرت ایشان بعد از ہر نماز جمعہ
بزیارت روضہ آن فرزند میرفتند و مدتی مراقب میشدند و نیز ہر صبح شنبہ
مع اصحاب حلقہ ذکر را بر سر آن مزار پر از انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات
عجیبہ از احوال اخروییہ آن فرزند بیان میکردند و ترقیات بی اندازہ کہ بتوجہ و دعا
آنحضرت بحصول پیوست و انواع مواہب الہیہ جل شانہ و عنایات کہ بظہور می آمد
مکشوف می ساختند و روزی بعد از ہر فاستن از تربت ایشان فرمودند امر و توجہ
او بودم دیدم ہر لحظہ بانوار و آثار عجیبہ ظاہر شد و ساعت بساعت می بالید
و اسرار غریبہ کہ بر حمت الہی متعلق بود بشکفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدر
سترہ بعض عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان با حضرت مرسل
داشتہ اند کہ از انجانی باحوال گرامی ایشان توان برود منہا قبلہ گاہ از نو
جز آن نیست کہ بیح لحظہ و ساعت بخلاف رخصت او ننگدزد و آن بیسرنہ مگر توجہ فادان
آن در گاہ مدوسے فرماید و دستگیری نماید مصرع باکر بیان کار ہا و شوار نیست ہر
الحمد للہ و المنتہ کہ بزمین توجہ شریف بطریقے کہ امر فرمودہ اند استقامت
دارد و دوران کم فتور راہ می یابد بل روز بروز امیدوار ترقی و ترائد است

بعد از فجر و ظهر و عصر حلقه می کشیدند و از حافظه قرآن می شنود و بعضی اوقات مقبولین است و بعضی دیگر بسو و قبض و بسط و ذوق و آرام و جز آن همه تعلق ببدن دارد و از آن تجاوز نمی نماید لطایف سسته نه متوجه اند و نه غافل اگر متوجه اند توجه آنها مثل علم حضوری است بلکه عین آن و توجه و ذوق و مثل آن را همه داخل ظلال میدانند و از اطل متجاوز نمی باید لطائف او ببدن محتاط بودند و در نظر بصیرت غیر از بدن امر دیگر مفهوم نمیشد چنانکه بحضور سو فور السمر و عرض کرده بود احوال از بدن در نظر ممتاز می در آیند و این مقام را مقام بقا میدانند و بعد از این بقا باز یک نوعی از فنا به لطایف رونمود چنان معلوم شد که بی این فنا که بعد از فنا رونمود تمامی کار بیشتر نیست احوال مقبوض ظاهر میشود و فاما تا احوال توجه بعالم نیاید است چون عرض عرض احوال ضروری بود بچند کلمه جرات نمود پس منہما عرض شد و کمترین بندگان محمد صادق موقوف عرض میرساند که این حقیر مدتی مقبوض و ممنوم می بود آخر الامر بحض توجه اقدس عنایت خداوندی در رسید و بسط عظیم رونمود و در آن بسط چنان معلوم گشت که چنانچه سابقاً یاد و توجه مثلاً از جانب این کس می بود احوال هر چه هست از جانب اوست تعالی و تقدس و در خود بیش از قابلیت قبول نمی یافت کلمة آتة التطلع عالیہ الشمس فاحترق بذلك الطلوع کل ظلمة و کدورة من البدن اللطائف و حصل فیها کل نور و برکتہ یعنی فالشرح الصد و تسع القلب و صا البدن کلمة نور امضیا لطف من السر و الروح الذین کانا قبل ذلک و جدت التجالی الاکل من بین اللطائف علی القلب فلما نظرت الی القلب ظلم ان فی القلب قلباً آخر و انما التجلی علیہ لما نظرت الی القلب ظلم ان فی ذلک قلباً آخر و انما التجلی علیہ لما نظرت الی القلب ظلم ان فی ذلک قلباً آخر و التجلی علیہ کذا الی غیر النماية فلم یظهر قلب بسیط الا و قلب آخر فیه و لکن تبوهم الان انه انتهى الی القلب البسیط و لیس متیقن و علم ان الحالات السابقة من هذه الحالة بالنسبة اليها

کانت کلمات مختلفات صرفتہ وکان خطہ اسم ہذا المقام فما کتبہا بسور الأوب قبلہ کا ہا این ہمہ
 کترین اثریست از آثار توجہ اظہر گہ برتن من زبان شود ہر موی ہیک شکر تو
 ہزار تو انم کر وہ و آرزو مندی دریافت ملازمت فاومان در گاہ را چہ شرح و بحق
 سبحانہ با حسن وجہ این دولت عظمیٰ میسر گردانا و بجز مہ لہی الامی آل علیہ علیہم من الصلوٰۃ
 اتما و فضلہا حضرت سلامتہ و جماعتہ اعدا ہر چند خباثتہا میکنند و منصوبہا می انگیزند
 آخر الامر توجہ عالی بغیر از خجالت و خسارت بدست نیاوردہ اند بند ہا سے اینجائی
 ہمہ عرض بندگی بنمایند و بجد و ذوق حاضر میشوند ہر منہا حضرت سلامت
 شبی در نماز تراویح حافظ قرآن میخواند کہ مقامی وسیع بس نورانی ظاہر شد گوئی
 مقام حقیقت قرآنی بود ہر چند باین جرأت نمی تواند کرد و چنان معلوم شد کہ حقیقتہ
 محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ و السلام مرکز و اجمال این مقام است گوئی دریای
 عظیم را در کوزہ در آورده باشند و آن مقام تفصیل حقیقت محمدی است
 انبیا علیہم السلام و اکثر اولیای کمل بقدر استعداد خود از بعض آن مقام بہرہ واد
 و از تمام آن مقام بغیر از پیغمبر بار اصلہ اللہ علیہ وسلم نصیب مفہوم نشد و این حقیر
 نیز بہرہ یافت حق سبحانہ توجہ علیہ نصیب کامل روزی گردانا و ہنوز این مقام
 خوب واضح نشدہ است باقی احوال کجبعیت گذران است درین ماہ معظّم خیلہ برکات
 مفہوم پیشودا خوبی محمد سعید اوصناع ہموار وار و اوقات کجبعیت و ذکر میگذرانند
 یاران شہر نیز بذوق تمام حاضر می شوند و العبودیتہ ہتی حضرت ایشان را قدس اللہ
 سرّہ الغر نیز بنام این گرامی فرزند مکتوبات عالیہ است کہ عظم آنها مکتوبی است
 در بیان طریق و آن مکتوب دو صد و شصتیم است از دفتر اول مکتوبات چون غایت
 تطویل و تفصیل بود و معارف دران باہم دریافتہ نقل آن یا فقرہ از ان و شوا
 نمود خواجہ محمد سعید سلم اللہ تعالیٰ فرزند دوم حضرت ایشان اند کجبعین مقام

اخلاق بل و فوراً حوالہ و کثرت فضائل و بشاشت وجہ و نرمی گفتار و صفات
 کردار آراستہ اند ولادت شریف ایشان در حدود سال ہزار و پنجم ہجری شہر شعبان
 بودہ و حضرت ایشان قدس سترہ میفرمودند کہ محمد سعید چہار و پنجم سالہ بود کہ ویرا
 رنجوسے پیش آمد و رغبات آن ضعف از وی پرسیدہ شد کہ چہ میخواہی بی اختیار
 گفت حضرت خواجہ را میخواہم من این حرف اورا بحضرت خواجہ خود قدس سرہ
 عرض کردم فرمودند محمد سعید شمارندی و حریفی نمود و غائبانہ از ما نسبت در بود و نیز
 حضرت خواجہ قدس سرہ در بعضی مکاتیب کہ بحضرت ایشان رقم فرمودہ اند این
 مخدوم زادہ را نیز بشفقت و رحمت تمام یاد فرمودہ دعا کردہ اند و مکتوبے کہ یکی
 از مخلصان و مدحت حضرت ایشان ماقدم سرہ بر نگاشتہ اند آنجا نوشتہ اند
 فرزندان ایشان کہ اطفال اند اسرار الہی اند استعداد و ہای عجب دارند با کلمہ شجرہ
 طیبہ اند انبتہ اللہ بناحسنا و این کلام عزیز حضرت خواجہ قدس سترہ اشارت
 است عظیم بعلو استعداد فطرت ہمہ مخدوم زادہا و وصول ایشان بدرجات
 علیا این مخدوم زادہ بعد از رسیدن بسن تمیز تحصیل علوم صوری پر و ختہ حصہ
 از علوم را در خدمت حضرت ایشان رضی اللہ عنہ و بچہ را در ملازمت برادر بزرگ
 خود قدس سترہ و بعضی را در صحبت شیخ طاہر لاہوری سلمہ اللہ باخر رسانیدند تا در
 انواع علوم عقلی و نقلی مہارت تمام حاصل کردند و از حفظ تصرف و بین توجہ والد بزرگوار
 در عین این تحصیل از نسبت این طالبان بزرگ احوالات بلند بدست آوردند و
 این مجموع کمالات صوری و ترقیات معنوی با تمام و انجام رسانیدند و سن ہفتاد
 و ہیزدہ سالگی پا روییدہ شد گویا در ایشان بلوغ طبع بیدار گشت معنوی توأم گردید
 از ان وقت تا حال کتب علوم دقیقہ را از معقول منقول بہارت تمام درس میفرمایند
 و بعضی کتب معتبرہ تعلیقات و حواشی زیبا رقم فرمودہ اند از انجملہ است تعلیقات

مشکوٰۃ المصابیح کہ در ان تحقیق صحت و قوت آن احادیث کہ ماخذ آنہ خفیه است
غایۃ سعی مبذول و شتہ اند بعضی علما کہ مطالعہ نمودند بغایت پسندیدہ زبان شننا
و دعا ایشان کشودند و روزی کہ راقم نیز حاضر بود یکی از علما از ایشان مسئلہ مشککہ کہ
بر اصول فقہ تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایتہ نتیجہ بیان فرمودند
و آن عالم سرگوشش راقم آوردہ گفت ہیچ دانستہ کہ مخدوم زاوہ تو در مہارت علمی
امروز نظیر خود ندارد و شبی در بلدہ لاہور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم بر پا کردہ بود
و علماء و مشائخ آن بلدہ را و نیز اکابر تریل آنرا دعوت نمودہ بود و در ان محفل تقریب
سجدہ تجتبت و سجدہ عبادت و قایق علوم در میان افتاد حضرت مخدوم زاوہ با برادر عزیز
خود بجانب بودند و جماعت کثیر از محول علماء بجانب سخن را از ہر علم تقریباً بدرجات
عالیہ رسانیدند طلبہ علم از قوت علمیہ این دو برادر در تحیر رفتند و اہل مجلس منظرہ
در آمدند و بر رخے کہ بہ خصوص مشار الیہما را منی شناختند می پرسیدند کہ این دو عزیز
کیانند چون می شنودند کہ فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری
از ان صدق ولایت این قسم در ہدایت چرا بطہور نیاید و نیز این مخدوم زاوہ سلمہ
تقریب عدم رفع سبابہ در شہد مذہب مختار حنفیہ رسالہ نگاشتہ بودند و فرمودند
مقصد آنست کہ اہویت عدم رفع ثبوت رسد علمای کہ ثبوت رفع سبابہ بودند
و اقامت جواب تحیر مانند روزی حضرت ایشان قدس اللہ تعالیٰ سرورہ بتقریب
جامعیت این دو برادر بہ این حقیر فرمودند کہ چون محمد صادق علیہ الرحمۃ فوت
شد گفتم دیگر چنین فرزندی کہ در فضیلت طاہری و احوال باطنی صاحب کمال
باشد از کجا خواہم یافت حق تعالیٰ بحض کرم این دو برادر بر خوردار را نائب
مناب آن برادر بزرگوار ساخت الحمد للہ علی الاحسان این مخدوم زاوہ سلمہ اللہ
اندر طریقت و مراقبہ از حضرت والد ماجد قدس اللہ سرہ نمودہ بہ نسبتہما اصیل

رسیدند چنانکه ابتدا سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عرضه داشتی که از سر بندگی
 بحضرت ایشان نوشته بودند آنجا مرقوم بود که حضرت سلامت دل راجع متوجه
 بجای نمی یابد بلکه دل را نمی یابد کثیری آن می باشد اگر قرآن می شنود چون سایر
 مردمان نشسته میماند گاه بغیر توجه بذكر رفتگیها در دل مفهوم میشود و در قصه شاه
 مشغول بود روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت است
 پیشوای این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بود و دیدیم که شیخ را ظهور شد و آن
 نسبت غلبه کرد چندان غلبه میکرد بدن متناکم می شد درین میان ظهور حضرت خوا
 بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
 و بیشتر تسکین شد انتمی حضرت ایشان رضی الله عنه در عایشیه جواب عریضه
 محذوم زاوه بزرگ علیه الرحمه نوشته اند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته بغایت
 صریح است هیچ یک از یاران را باین خصوصیت روی نداد و انشاء الله که نیز بولایت
 فاضله مشرف کرد و بعد از آن چندین سال دیگر باره از انتقال حضرت ایشان رضی الله
 عنه نظرات عنایات فاضله آنحضرت شامل این دو برادر یعنی صاحب ترجمه خواج
 محمد مصوم مظهرهای بود و نسبتهای بلند و احوال ارجمندی نداشتند و محرم هر ار
 غریبه و معارف عجیب حضرت ایشان در خلوات و جلوات این دو برادر بودند و
 دیگران بوساطت ایشان استفیدی گشتند و در یکی از اسفار که این دو
 محذوم زاوه غایب مقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند و بضرورت در سر بند
 بند بند که در خدمت حضور بود و شاید بپیمود که چون وار و عظیم و معرفت
 شکر و بحضرت ایشان روح پیدا این دو نور دیده را بشوق تمام یاد
 میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاهد عدل هست برین معنی
 بشا ز الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة والسلام علی رسول الله و آله

در کتابت هفتاد و هشتم در جلد ثالث

گرامی بر چند شتاق و خوابان صحبت مانند ما هم آرزو مند حضور و ملاقات
ایشان اما چه توان کرد که جمیع آرزوهای سر نیست مصرع تجری الیریاخ لاشتی
السفن پوزین عسکر بے اختیار رغبت مانند راب پار مغتنم میداند و کیست
این عرصه راه از ساعات کثیره و اکنه ذکر نفوس نماز اینچنان بیسر است که در جاه
و غیر معلوم نیست که مثال آن بیسر شود علوم و معارف آن موطن جداست احوال
و مقامات این مجموعه علیحدہ معنی که از جانب سلطان است از ادب و کمال یافت
و رضامندی مولانی خود میداند جل شانہ و سعادت خود را درین مجلس می انگارد
علی الخصوص درین ایام مشاجرت عجائب کار و بار است و درین اوقات تفرقه
غرائب غنچ و ذلال لکین هر دولت و نعمت تازه و بوالعجب که روز بروز میرسد
فرزندان در دل می فلند و از دوری و نایافت ایشان بگر در اضطراب می باشد
انکارم که شوق من بر شوق شما چرب و غالب است و مقرر است که انقدر که پدر
خوابان پسر است پس خوابان پدر نیست بر چند قضیه اصالت و فوعیه مقتضی عکس
یعنی است چه اصل را احتیاجی نیست و فرع سراسر محتاج اصل اما از پیشگاه
چنین آمده و اشد شوق اصل را ثابت گشته آری مصرع در خانه بکد خدای ماند
همه چیز پند و اسلام و در وفات مکتوبات قدسی آیات معارف فاصه بیشتر نامزد
این دو کل برومند بوستان ولایت میگردند کمالا یحیی علی ناظر بهادر سفر جمیر
که این بنده و خدمت آستان حضرت ایشان بود می شنود که در هر چند روز ایشان
این مخدوم زاوہ البقیض فاصه و نسبت مخصوص سرافراز میساختند کیونکه فرمودند
گویا این سفر جمیر بر اے محمد سعید بود ترقیات بسیار نمود و وقت دیگر در غلو
باین فقیر فرمودند بر عمر اعتقاد می بینی رفتن قریب نمایند بخوابم محمد سعید چنان
شود که تواند برین مسند نشست فقیر فحوائی آنرا بسع این مخدوم زاوہ سائید

به لیسنت و رقت و انکسار و افتخار تمام فرمودند من ناقابل چنین چنان خود را
 هیچ وجه شایان این امور نمی بینم حضرت ایشان هر جا تشریف بردند بر او رحم محمد مصوم
 را بجای خود بنشانند مابعد دست و متابعت او امر کنند و اگر این التماس بخاطر
 اقدس ایشان نیاید نفرمایند من بر هزار هجرت بزرگوار قدس ستره که برون شهر
 واقع است زاویه اختیار کنم و بسند واری حواله قره العین محمد مصوم باشد
 فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاویه و حاج محمد مصوم بظلمه عرض داشتم ایشان
 نیز بگریستند و فرمودند ما اعز می خدومی حاج محمد سعید سلمه التدمر الا لوق خدمت
 خود می اندمن که نظر میکنم در استقامت احوال و اطوار و احتیاط و شریعت و اخلاق
 ماکمیه و قوت علمیه و غیره خود را کمترین مستفیدین و تلمیذ ایشان می یابم و سعادت
 خود را و خدمت ایشان می بینم فقیر این ماجرا در خلوتی بعضی حضرت ایشان
 رسانیدم ایشان بغایت خوشنود شدند و آب چشم مبارک آوردند و باین فقیر
 فرمودند مبینی انکسار و ایثار و داد و دوا و این دو برادر نجسته سیر را و دعا
 در حق ایشان کردند با جابت قرین با و عرضیه از بعضی عراض این مخدوم زاویه
 که پیش از سفر جمیر و قبل از ترقیات باند حضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده
 می آید بعد از آن [باقی در صفحه ۲۷، ۲۸ استیاب هو عرض داشت
 احقر العبد محمد سعید بموقف عرض اشرف میرساند که از اندوه مفارقت صوری
 چه عرض نماید گاه وحشت آنقدر استولی میشود که ترصد ملاکت و مرض شدید
 میگردد و از خبرانی احوال چه معروض دارد و با وجود تعلقات شتی که دامنگیر شده و گمانا
 آن دارد که دیوانه و از اجمع علانق گسسته و همه را سوخته غرت اختیار نماید
 که جز لب گور این کس را نه بیند و حلقه پیشین شسته بودم و حافظ قرآن میخواند
 ظاهراً شد که چنانچه طرفی را خالی سازند باز پر سازند بنده را پر ساختن گرفتند بنوعی

که کیفیت آنرا نمیداند چگونه بعرض رساند دریافت که تخلیه اول تخلیه از توهم
وجود است که خود را که عدم مطلق و شرمخص بود وجود و خیر محض می انگاشتم آن توهم
زایل شد عدم بصرافت خود عدم بود باز پرساختن آن نیست که بجای عدم که حقیقت
این شخص بود ثبوت را داشتند اما در نظر خوب حقیقت خود در نظر است ثبوت
مجد و هم منظور گویشی خالی را پر کرده اند و گران می آن واضح است فرد آن روز
دیدم که آئینه گوران بنماید که روی من و اعنای محقق وارو که در نظر مردم نمی در آید دیدم
که آئینه در کمال صفایست و انستم که رنگ گرفته صورت و اغدار ظاهر شد از آن
و لنگشتم آئینه دیگر گرفتم دیدم که وانهای رشت بیشتر ظاهر شد بسیار پریشان شدم
آئینه دیگر گرفتم در کمال رتبی و صفا اول پاره از رو در آن مصفا ظاهر شد غائی الحال
تمام و اغدار دیدم در آن وقت تعبیر نمودند که مراتب شمی مغاثر شمی است پس اول
چون معامله در میان عدم وجود و مخلط بود آئینه بر مثابه آن بود و قتی که معامله بعد
صرف کشید آئینه خالی از احکام عدم پیدا شد و نیز روز دیگر آن عقده حل شد
که نوشته بود خوب در نظر حقیقت بود ثبوت بدل عدم می ایستد
ظاهر شد که نهایت اطلاق آن با بقای عدم است که ملتبس با باطل است چون
عدم باصل خود پیوند و آن منقطع میشود اینجا حقیقت بی اطلاق آن ثبوت مبدل
میگردد و اینجا انقطاع علم حضوری واضح میشود وجود همیشه خود حاضر است بصفت
آنحضرت امیدوار است که تفصیل این حقائق بهره ور گردانی حضرت مخدوم
زاده باین فقیر حکایت کردند شب در سخن خانه خود در واز و از در واز و از در واز
رفته بودم و نصف و زیاد از شب رفته بود یکی بشدت تمام وحدت در ویران
شدم که کباب شد هر چند فریاد کردم جواب نداد بدرو آینه خانه آدم که کشتایم او
در ایچانب خودی کشید و من جانب خود درین اثنا آواز حضرت ایشان

حج
۱۲

۱۲
ج

۱۲
ج

رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش مجرور رسیدن آواز ایشان آید و
 ناپدید شد صبح که بخدمت حضرت ایشان رسیدم پیش از آنکه من قصه
 شب را عرض دارم فرمودند امشب جن بخانه تو میخوست در آید مرا حرم شود
 من مطلع شدم و بانگ بر زوم و براندم بدین تقریب بعضی اوقات اصحاب حضرت
 ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شب بخانه
 خواب خود را کشیده بودم و لغایمی آمده بود که ناگهان جنی خواست بر من تصرف
 کند من کلمه لا حول و لا قوة الا باللہ بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان من
 برآمد دیدم که ملائکه با دو در با شہان نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و متعلقان او
 را از نواحی اجلا وطن نمودند بفرمان منزل کشیدند ناقل گفت همان روز یکی را
 از آن منزل آوردند که امشب جن باین اسب رسانیده ام یعنی نیز مصدق
 فرموده ایشان گشت پ و ایضاً حضرت ایشان خود در ساله مبد و معاد و توست
 اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند و دیدم که جنیان در
 کوچهها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر جن فرشته ایست موکل و آن جن
 از ترس موکل خود سر نمی تواند برداشت و بهین و بسیار خود نظر نمیتواند انداخت
 در رنگ مقیدان و مجبوسان می کشند و صلاح مجال مخالفت نداشتند الا
 ان یشاء ربی شیاء و در آن وقت چنان معلوم شد که گویا در دست هر
 موکل گزنی است آتیه که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضرب
 کار او کفایت کند خواجہ محمد معصوم سلمہ اللہ تعالیٰ فرزند ثالث حضرت
 ایشان اند و ولادت شریف ایشان در حدود سنہ ہزار و ہفت ہزار و ہجرت
 شہر شوال ہجری بودہ حضرت ایشان قدس الشریعہ الغریب میفرمودند
 میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او مبارک است بہایون آمد کہ بعد

تولد او بچند ماه پس از دست حضرت خواجہ پنجم و شرف شایم و دیدیم آنچه بدیم و آنچه بدیم وقت
 دیگر تعریف علو استعداد این فرزند ارجمند نموده فرمودند که از محمدی المشریان است
 و نیز آنحضرت بکتوبی برگانہ شسته اند که از فرزند می محمد معصوم چه نویسد که و با آنست
 قابل این دولت است یعنی ولایت فاضله محمدیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ و نیز
 بر زبان شریف رانند کہ از اقتضای علو استعداد او بود کہ در ایام سہ سالگی
 بجامعیت استعداد و حقیقت تجلی ذاتی و حرف توحید لب کشود و میگفت من
 آنم و من زینم و من فلانم و من فلانم دیوار حق است چون زینجا کر سپندان
 تابع و پند نام جمله چیز یوسف کرده بود و پند آنگاه فرمودند درین طریق پیر و جوان برابر
 اند و نسا و صبیان در وصول انوار فیوض تساوی ذلک فضل اللہ یؤتیه
 من یشاء و اللہ ذو الفضل العظیم حضرت ایشان ہمیشہ بنا بر مشاہدہ بلندی
 استعداد و آثار شد و رشاد کہ ازین فرزند در ایام طفولیت و صغر سن مشاہدہ
 یمنمودند نظر عنایات شامل حال او میداشتند و منتظر ظهور کمالات خفیه کہ در یکی
 استعداد موع می بود می بودند و میفرمودند کہ چون علم سبدر حال است از
 تحصیل آن چاره نبود از نخبست بحصیل علوم از معقول و منقول تیر و لالت
 می نمودند و از کتب دقیقه علمیه بقراءة صفحہ غمخ و ورق ورق امر کرده میفرمودند
 با جزو از تحصیل علوم فارغ شوید کہ ما را با شما کار با عظیم است تا بتوجه شریف
 آنحضرت این نور دیده ولایت نیز چون برادران بزرگ خویش در شانزده
 سالگی از تحصیل علوم فارغ یافت و اگر چه دشمن تحصیل قال در تحصیل حال
 و منویر بال سرگرمی بود و اما بعد از فراغ از آن بگلی خود توجه بین کرد و پندار بعنایت
 اللہ سبحانہ از احوال و اسرار فاضله والد بزرگوار خود رضی اللہ عنہ بہرہ فراوان گرفت و کل
 مخلصان امید دارند کہ بحکم واقعہ کہ این مخدوم زاده و پند و اندواز والد بزرگوار در تعبیر آن

فقیر بقرع مسالت این معنی بنماید و اثر اجابت می نمود و فرزند را مستحق
 این دولت می یابد یا اگر بیان کارها و شواذ نیست بذا اگر استعدا دست
 هم دادا دست تعالی سے نیاوروم از خانه چیز بجویش پتو دادی همه
 چیزین چیزتست پتو بدین تقریب هر دو مخدوم زاده را بشکر ولالت نموده
 نوشته اند قال اللہ تبارک و تعالیٰ عملوا لداؤد شکرا و قلیل من عبادی اشکوا
 میدانند که شکر عبارت از صرف عبد است جمیع ما انعم اللہ علیہ من ابجوارح و لہو
 الطاہر و الباطن الی ما خلق اللہ و اعطاہ لاجلہ لولاه لما حصل الشکر و اللہ سبحانہ
 الموفق انتہی بعد ازین بدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده با بشرف ملازمت
 رسیدند خلعت ثانیہ موعودہ مذکورہ را فرمودند کہ بفرزند می محمد سعید عطا
 کردند حمد اللہ سبحانہ علی ذلک چه آن خلعت ثانیہ کنایت از خلعت است
 و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بحالات فرزندان
 ذوالبرکات بسیار نموده اند حق سبحانہ برکات این را همواره جاری دارد
 و از ان دو سر چشمہ زلال کمال بکام متعظشان این را شحہ برسانا دو بهم از
 عنایات الہی در حق این مخدوم زاده ثالث آنکہ درین ایام با وجود مشاغل از
 افتادہ طلبہ علم و افاضتہ طالبان حق و التزام اوراد و اقیات در اندک روز حفظ قرآن
 مجید نمود و ما شاء اللہ من اعطاف اللہ سبحانہ و ا لطافہ مخفی نماند کہ این
 مخدوم زاده را غایتہ اطلاع است بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود چنان
 معارف کہ داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصہ کہ در خلوات
 از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضی را از انما در بیاضہ خاصہ
 خود تسوید فرمودہ چون باین بندہ نظر عنایتہ داشتند و محرم نیستند
 بالترانہا اطلاع بخشیدہ بودند و بہ نقل بعضی اجازتہ فرمودہ و بعضی از ان

احوال حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان است که افشار ابر
 نمی تابد از بعضی آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه تبرکاً بمنصه تحریر می
 با امر او از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضه من ریاض الجنه
 آنست که حج و مسافرتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرفوع میگردد و هیچ
 حجابی و مانع میان آن هر دو مقام نمی ماند گویند آن بقعه فنا و بقای جنت پیدا میکند
 فانهم و هذا معنی قوله صلی الله علیه وسلم ما بین قبره و منبره روضه من ریاض الجنه
 این قسم روضه خاص خواص راست دیگران را از نورانیت ایمان اگر پر توی از
 جنت در آن بقعه تابدمی شاید با حیات که بنشار و نبوی تعلق دارد و چیز
 می طلبد حس و حرکت و حیاتی که به بزرخ متعلق است محض حس است بی آنکه
 با وی حرکت بود حق سبحانه حکیم مطلق است و موافق به محل حیاتی داده است
 و در بزرخ از حس چاره نیست تا عالم و ملذذ صورت بند و حرکت هیچ در کار نیست
 با علم که عبارت از انکشاف است و قسم است که با انکشاف احاطه بود و قسم
 دیگر آنکه محض انکشاف باشد علمی که بکن تعلق گیرد و اول قسم اول است و علمی که بواجب
 متعلق شود از قسم ثانی است و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه
 آنست که کیفیت در درک نه در آید و رویت اخروی مماثل قسم ثانی است که آنجا محض
 انکشاف است بی آنکه کیفیت معلوم شود و چگونه معلوم شود که در آن حضرت کیفیت
 نیست تعالی شانسه ۴۵ در مقام رضا که فوق مقام حب است و اعتبار است
 اعتبار اول رضا حق است از عبد و اعتبار دوم رضای عبد است از حق عز شانه
 اعتبار ثانی فوق اعتبار اول است چه اول رضای حق است بعد از آن رضا
 عبد که ما قال سبحانه رضی الله عنهم و رضو عنه باب ۵ روزی حضرت ایشان کریمه
 انا کننا مستنسخ ما کنتم تعملون را خوانده فرمودند علمای کرام ازین استنساخ استنساخ

ملک مراد میدارند و اسناد را مجاز می بگویند امام را روزی و حین تکرار این آیه بر
 دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی استنساخ را بخود نسبت داده حقیقت خواهد بود
 متوجه شد مشهور گذشت که در آن مرتبه استنساخی و استنساخ ملک ثابت است
 مخدوم زاده گوید من معروض داشتم که آیا استنساخ آن مرتبه مخصوص اشخاص است
 یا عام است فرمودند مخصوص مخصوصان است که بیان او تعالی ایشان را موری میگرد
 که میخواهد که ملک بران اطلاع دهد و آن فضل التدریجیه من یشاء و اللہ و فضل العظیم
 آنکه او تعالی از بعضی خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد و مینماید که همین باشد
 کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمه اللہ توفی الی النفس حین موتها
 مع ان التوفی ملک الموت کما تدل علیه الایة الاخری قل یتوفیک ملک الموت انذ
 وکل کلم الایة او کتمل ان یكون لبعض الخواص بلا توسط الملک و ما جاز فی بعض الاحیا
 من توسط الملک لبعض الخواص فیکون حملها علی هذا المعنی باو فی تاویل و توجیه حضرت
 مخدوم زاده سلمه التدریجیه بعض اسفار که حاضر خدمت ایشان نبوده اند احوال علیه
 خود را بزبان آن عرضه داشت نموده اند با نقل دو عریضه که دو شاهد عدل علی
 احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم ب عریضه اولی عرضه داشت
 بنده کترین محمد معصوم ذره وار بموقف عرش باریا فتگان عقیبه علیه میرساند
 سرفراز نامهای گرامی پے پے رسیدہ معاظمه را از محضیض باوج برودند
 بعد از وصول بکتوبی مشتمل بر معارف نور صرف ذاتی بقیامت اللہ سبحانہ فنا و
 بقای بآب نور پسر گردید و نامدتی در آن استغراق داشت اگر چه در وقت تحریر
 عریضه مستور مینماید تا وجهش چه باشد قبله گا با از عنایات او تعالی بوسیله توهمات
 حضرت ایشان چه نویسد و از احسانها او بجانہ چه بیان نماید کشان کشان بگریزند
 هر چند ندانند که از کجای برند و به کجا رسند اما کیشیا و حالادین بیان میدهند که در وقت

است نیریانی سه من نه با اختیار خود بیرون از قفای او به آن دو کسند عنبرین
 یکشدم کشان کشان بحق سبحانه بتوجه عالی آنحضرت تینز کمال عطا فرماید برت
 زونی علما محجب معامله ایست که با وجود ورود این احوالات بعضی از اوقات زو فور
 قبض آنقدر میخیزد و گوید هیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز بازار سر نو معامله خاصه تازه
 میگرد و کیفیت مخصوصه جلوه گر میشود و وجه آن چه خواهد بود و اینقدر میدانند که ما
 اصحابک من حسنة من الله و ما اصحابک من سئیة فمن نفسک و ازین معامله
 مناسبت خود را بر اناهت پیش از راه اجتمای بیند و اجتناب را طفلی میداند دل حست
 می آید و خود را بان تسلی می دید که بند و را بخو است چه کار هر چه عنایت فرمایند آن
 راضی باید بود حضرت حق سبحانه و تقاضا از محبوبیه ذاتی بتوجهات علیه آنحضرت عنایت
 فرماید العبودیة عریضه ثانیة عرضہ دشت کمترین بندها محمد معصوم بند و عزم
 خاک نشینان آستانه علیا میرساند سر فر از نامه عالی که در آن این عاصی مجبور
 ناقابل دور از کار را با انواع عنایات سر بلند ساخته بودند شرف از ورود آن یا
 سه من که باشم که بران خاطر عاظر گذرم به لطفها میکنی ای خاک درت تاج سرم به
 قبله گاه از احسانهای او تعالی چه توان نوشت و بکدام جوارح مکافات و شکر او سبحانه
 توان بجا آورد و مگر آنکه خود را خاک سازد بلکه از خود نامی و نشانی نگذارد و هنوز حق
 آنرا بجا آورده باشد چه هر عبا دستگی که باین طرف منسوب بوده باشد
 البتة قاهر است و بیعیب و نقصان متصف اللهم لا احصی ثنای علیک انت
 کما انتیت علی نفسک مکتوبات معارف شریفه جدیده را اخوی خواجه محمد
 باشم از آنکه فرستادند علو درجه آن نه بان مشابه است که فر از نور فهم هرلی سرانجام
 باشد و آنچه اندراج یافته که افراد عالم همگی ظلال سماء و صفات و اجسام
 عزیزانه پس همه اعراض بودند که جوهری در میان اینها کائن نباشد

تأقیام اینها بان جوہر بود پس از ذات ایشان را بحرمان نصیب نبود
و نصیب شان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبے در نما
تراویح در مراقبہ و مطالعہ این معنی افتاد و دید کہ اعراضی کہ ذات اینکس بودند
باصل خود عمو و کرد و ند و بیج نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضمحل و محو و تلاش و
اصل خود گشت ہر چند عروج ^{قلند} مینماید و ولہ آنست کہ از ذات مجر و ہرہ باید میسر نمیشود
و ہر چند سیر و دہمہ در اصول خود سیر و در اصول اصول الی ما شاء اللہ تعالیٰ و شہود
گشت کہ تا ہر جا سیر و ہمہ در وجوہ و اعتبارات میروی اصل اصول اند و ازین اصول
و اصول اصول بذات مجر و رسیدن محال است اصول ہمہ انقطاع می پذیرند و
ذات غر شانہ ما و را در راست چہ اطلاق اصل در ان حضرت جل سلطانہ ساقط است
آخر الامر معاملہ بیاس رسید و یقین یقین معلوم گشت کہ ہر گاہ اصل تو صفات و
اعتبار باشد نہایت سعی آن خواهد بود کہ خود را در اصول خود مضمحل و تلاش سازمی بعد
از انحلال و اصل از اصل گذشتن معنی ندارد و امرے دیگر باید کہ نصیب از حضرت
ذات فرا گیر و جل سلطانہ در ان وقت بخاطر رسید کہ حضرت شیخ محی الدین
بن العرے قدس سرہ خوش میفرماید کہ و ما بعد ہذا الا العدم محض یعنی نیست
کہ بعد از فنا و انحلال و وصول مگر عدم محض چہ اصول را در ان حضرت را ہی نیست
غیر از انقطاع و ذات مجر و راہ الوراہ است تا این را ذات عطا نفرماید بذات تعالیٰ
رسیدن محال است و آنچه حضرت ایشان نوشته اند کہ این قسم بزرگت یک عصر
متعد و نمیشود و علاوہ یاس کہ مذکور شد آنقدر غم و غصہ روی داد کہ چہ نویسند و ایام
یاس گاہے بخاطر رسید کہ تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب است پس
عدم تعد و یکدام اعتبار خواهد بود و یا فرق اصالتہ و تبعیتہ باشد اما این قسم خواطر
مسکن آن خطراب نمیشد مگرے نبود کہ باوی در و دل توان در میان آورد

حکم حتمی اداست تیس الرسل و طنوا انهم قد کذبوا بواجبهم نصرنا نجی من نشار بر آخر
 مکتوب کا مکتوب کہ نامزد این فقیر کو دیدہ اطلاع و اوندہ ہر چند مکرر بران مکتوب
 گذشتہ بود اما گو یا ازین سر اطلاع و اوندہ مصلحت نبود کہ چشم پوشیدہ ازین
 حرف میگذشتہ امثال بتوجہ شریف امیدوارست کہ ازین معنائے بکشاید
 چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت تفصیل در خود مطالعہ نتوانست
 نمود انشا اللہ تعالیٰ کہ بتوجہ آنحضرت بہرہ ور گرد و العبودیتہ انتہا
 مکتوبہ الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاوہ والا مقام التفات نامہ
 نامزد این مخلص خویش فرمودہ اند و اشارہ بعضی امور کہ فقیر را بصدقہ
 حضرت ایشان محرم آن میدانستند نمودہ تبرکاً آن را نیز می آر و کہ از اینجا
 بعلاوہ حال و انکسار ایشان پے توان بر و نڈا ہوا پ ہوا الحمد للہ رب العالمین
 والقلاوۃ و السلام علی سید المرسلین محمد وآلہ اجمعین امیدواریم کہ آن برادر
 گرامی از صنوف دوال و راستہ بدلول حقیقہ پویستہ باشند و
 از خبر نئے بگئے و از اینجا با فوق بلحق گشتہ و از قوسین باو آئے رسیدہ و
 خالص را از مخلوط جدا ساختہ و از دائرہ صباحت گذشتہ چنے بدامان نقطہ
 ملاحظت زودہ بل مقتضای المر مع من آحت و ربطون مرکز نقطہ مذکور نفوذ
 کردہ باشند و از علم بنا دانی و از گفت بجموشے آمدہ و معاملہ نفی را پس
 پشت دادہ بکلیت نگران اثبات گشتہ بل از اینجا نصیب جمول الکفایت
 و لوفی اجملا فرا گرفتہ باشند و از خلیل بچیب رو آورہ بودند علیہا لصلو
 و التسلیات و علی محبہا مصرعہ باکر بیان کار ہا و شوار نیست ہذا ر علو فطرت
 و محبتہا و دیوانگیہا سے شہا این امور قریب است بلکہ توان گفت ثابت اما
 مثل من ناقابلے پست استعداد سے را کہ تمام قابلیت خود را بر زلات

و معاصی صرف نمود و چه یار که این مطالب ارجمند را توان حضور نمودن
 سخن را بر تکلف یا شکست نفس حمل ننمایند که بیان واقع مست آنست اینقدر
 می یابد که با وجود این همه ناقابل و عیسیان مرس و نشاد در نهاد او و و و و
 نهاد اند که مستوع را از حقیقت آن کماهی اطلاع نه و او اند همواره
 و آن نشاد خود است و همه وقت عاشقیها بلی و در میان وار و بلکه آن سر
 نزوم و مع آن انکار نیز محبوب است اسب از الطاف بے غایت است اسب
 اعطیات آنکه آنستنی کما هو و زلمو رأید و از سر بیدار نشاد و از قوه بفعل آید
 و ما ذلک علی الشکر غیر نیز پروردگار این مجبوس زندان و نیار از حبس خلاص
 بخش و این مرغ شکسته بال را از قفس وار بان تلبے مزاحمت اغیار
 ستملک آن نشاد بل نشاد آن باشد آنه قریب مجیب است
 مکتوبه اللطیف مخفی نماید که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه
 فرزند که ذکر شریف شان سبق یافت فرزندان دیگر بودند و هستند
 یکی شیخ محمد فرخ بود و دوم شیخ محمد عیسی رحمة الله که در زمان حضرت ایشان
 با رفاقت برادر اعظم قدس ستره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند
 و استعدا و بلند این دو نور دیده بزبان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله
 عنه در ضمن احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن
 مخدوم زاده بحد عیسی آن بوده که آنوقت که این فرزند در رحم بوده حضرت
 عیسی علیه السلام بحضرت ایشان ظاهر شده فرموده اند که در خانه شما
 سکر متولد خواهد شد ^{است} بنام ما گردانید و دیگر محمد اشرف که در حین
 شیر خواری که نیز و ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود و دیگر شاه محمد یکجا
 است طول الشکر عمرة اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده

باب ۱۳ در وصف

را شاہ ازان لقب ست کہ خدمت شاہ سکندر قادسی رحمہ اللہ
 کہ سابقاً ذکر حال او محرک شد تہ نظر عنایت در طفولیت شامل حال این
 صاحبزادہ برخوردار داشت و بشیوہ القاب اجداد و امجاد خود این فیرۃ العین
 را شاہ خواندہ بود و وجہ تسمیہ ایشان بہ یکجہ آن بود کہ پیش از ولادت آن
 مخدوم زادہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ ملہم شد زندگہ در خانہ تویسرک
 آید یکجہ اسمک یعنی نام ترا زندہ دارد و چون متولد شد بان مناسبی بشارت
 بان نام سمیے گردید و ہوارہ از سموی فطرت و علو استعداد آن قترہ باصرہ
 ولایت خبر میداوند تا آنکہ این نور دیدہ بہین تربیت حضرت ایشان سن
 ہشت و نہ سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دوران سن کودکی از تحصیل علم
 رغبت و محبت دیدہ می شد و باوستادش رابطہ مشاہدہ می گشت کہ از ہیج
 طفل کس ندیدہ و نشنیدہ وقتہ کہ حضرت ایشان از سفر جمیر مراجعت
 نمودند بعضی خادمان این مخدوم زادہ دوسہ منزل با استقبال آوردند چون
 ایشان را ملازمت نمود و معلوم کرد کہ بنا بر سبب آنحضرت بعد از سہ چہار
 روز بسر ہند خواہند رسید التماس رخصت سر ہند نمود حضرت ایشان
 فرمودند با این ہمہ تعجیل رفتن چیست مگر ما را یاد کردہ و بعضی رسانید کہ دین
 چند روز در سبق من تعطیل می رود و فلان شریک من از من میگذرود و نیز
 او ستاد خود را یاد کردہ ام حضرت ایشان بسیار خوش شدند و گفتند
 آری چرا ہمچنین نبود کہ از طبقہ علماست و از خاندان حفاظ و صلحا رخصت
 فرمودند و در بلدہ جمیر کہ حضرت ایشان را قریب ایام ارتحال معلوم گردیدہ
 بود روز سے فرمودند بخاطر آمد کہ محمد یکجہ نیز چون برادران خود ازین نسبت
 بہرہ در گرد و اما چہ باید کرد کہ او طفل و معاملہ اجل ما بس نزدیک این بگفتند

و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت ایشان پس
 از تمامی حفظ قرآن بین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم چه معقول و
 چه منقول با خبر رسانیدند و با استحکام تمام دستخوار کامل بدرس کتب متداوله
 و نشر علوم بر منصفه افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقہ انقطاع و تبطل و
 افرادی و بی تعیینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنتہ سنیه
 و رعایت این طریقہ علیہ بوجه او فرستقیم و مستقیم اند چنانکہ آثار نجابت و
 وراثت نسبت معنویہ بر جبین مبین شان شاہد عدل است علیہ ایشان
 از قامت و رفتار و چشم و ابرو و بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از دلائل
 قبول آن مجدد و مزاوہ آنست کہ نبیرہ حضرت خواجہ باقی باللہ و ختم خواجہ کلان
 خواجہ عبید اللہ سلمہ اللہ و ابقاہ و رجبالہ کناح آن گو بہ صرف ولایت منسلک
 گردیدہ است و با وجود نسبت معنوی بہ نسبت صورتی نیز شرف امتیاز
 یافتند امروز کہ سال عمر آن بر خور دار بہ پانزودہ رسیدہ مطول میخوانند امید
 کہ در عالم ظاہر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
 تہ صبیہ بودیکے در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع در گذشتہ دوم کہ
 بہ سن پانزودہ رسیدہ بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و
 صاحب احوال و کثوف بود و حضرت ایشان را بوی عطوفت تمام صبیہ
 سوم در حیات و از صالحات و استقامت والا کرام فصل پایہ و ہم در بیان احوال
 خلفا سے حضرت ایشان و دیگر یاران صاحب دل آن قدوہ صفا کیشان میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ تعالیٰ والد بنجاب خدمت شمس الدین تکی موقوف
 بمیر بزرگ اند کہ در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاہیر
 بدخشان و ماورالنہر بودند و در بعض علوم نادرہ چون جفر و کسیر و امثالہما و حیدر

و مولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم است از بلا و بدخشان و والد ماجد میر
 بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علما پرستار
 بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و دیار کی از قدمای آباوی ایشان غریزی است
 که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوة قرآن مجید میکرد و انداز از تلاوت
 آن تلاوة عند لیان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارادت امیر
 بزرگ رحمہ اللہ در طریقت بدرویش ہوزہ و وز بودہ کہ آنجناب در سلسلہ
 عشقیہ صاحب حالات و کرامات بلند بودہ اند و در ایشان مختفی زوایا
 سمرقند بہت کفایت خود موزہ میدوختہ اند و خود بازار برودہ آنرا میفرودختہ اند
 خدمت میر از ان پیر روشن ضمیر حکایت میکردہ اند کہ روزی در جامع
 سمرقند ایشان را وجدے در رسید کہ در ان وجد با وجود کبر سن ازین
 سوی منبر بدان سوی بر بستند و بیچ المی حکیم شریف آنجناب رسیدہ
 و حال آنکہ ارتفاع آن منبر مقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف آن
 و نیز خدمت میر بزرگ بخدمت قاسم شیخ کرہنی قدس سرہ رسیدہ اند
 و رسالہ بنام نامی آن عزیز تالیف نمودہ غالباً نام حضرت شیخ را در ان رسالہ
 بہ آب زر نوشتہ بودہ اند چون شیخ آنرا دیدہ اند فرمودہ اند چنانکہ شما
 نام فقرا را عزیز و محترم داشتید حق سبحانہ و تعالیٰ شمارا معزز و معظم گرداند
 خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بہ سمرقند رفتہ بودند بعد از رفع آن
 عارضی بوطن باز رجعت نمودند بعد از خصت بوطن شاہزادہ مشفق العالی
 و الفقرا محمد حکیم میرزا کتابتہ در غایتہ نیاز مندی بمیر نوشتہ آنجناب بحال
 طلب فرمودہ بعد از رسیدن با احترام تمام تلقی نمود بعد از انتقال سلطان
 مذکور چون عالم آن دیار بیکے از ہنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود ازین

طلال طلبیدند و با جابت رسیدنی سنہ اربع و سبعین تسع مائتہ خدمت
 مرشدی میفرمودند کہ مرابوالخود ہمیں اعتقاد علم و عمل بود کہ ایشان را از عرفا و اولیا
 نمیدانم روزی یکی از درویشان صاحب دل بہن گفت وال شہار اور واقعہ دیدم فرمودند
 کہ بچہ نعمان گو کہ چہا بہا این ہمہ سست اعتقادی ولادت مرشد میر محمد نعمان
 سلمہ المنان در سمرقند بودہ در حدود سنہ و سبعین تسع مائتہ پیش از ولادت
 ایشان والد ایشان حضرت امام عظیم ابو حنیفہ نعمان بن ثابت رضی اللہ عنہ بخواب
 دیدہ اند کہ فرمودہ اند کہ از تو فرزند می سعادتمندی متولد میگردد و او را اسمی ہم ما
 کہ وان مرشد میفرمودند ہم در ایام صبی بعضی فکر تہا و حیرتہا مرا فرود میگرفت بعد
 از آنکہ در خدمت فقرا درآمد و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت
 کہ فکر تہا و حیرتہا نیز شعبہا بودہ اند ازین راہ در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت
 عارف آگاہ امیر عبد اللہ بلخی عشق رحمتہ اللہ علیہ رسیدہ باشارہ آن بزرگ
 انابت نمودہ اند چون بہندوستان آمدہ اند نیز از وفور شوقی کہ باین معنی داشتہ اند
 از بعضی درویشان تعلیم اذکار گرفته بودہ اند تا آنکہ قائد توفیق زمام طالع ایشان را
 باستان حضرت ع خواجہ فانی ز خود باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ برترہ
 رسانید از ایشان الطاف بسیار دیدہ بذکر و مراقبہ طریقہ شریفہ نقشبندیہ
 مشہور گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقرو
 فاقہ تمام بسرمی بردند از ان خوشدل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرائے
 مخلص حضرت خواجہ از ایشان التماس نمودہ کہ چون می شنوم کہ بعضی فقرای
 خانقاہ شدتہا فقر میگردانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف ہر روزہ
 ہر یک مستعد کردم حضرت خواجہ چند تن از فرود صحاب خود را تجویز نمودہ اند
 درین اثنا یکی معروض داشتہ کہ میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال

حضرت خواجہ رضا ندادہ اند و فرمودہ اند اینها جز بدن ما اند یعنی ما بحر بدن
خود را باین امور قرین نگردانیم مرشد سے فرمودند کہ با وجود کہ دوران ایام چه
نوع فاقہا بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قہتار فہیم و امید ہا بستیم وزیر
مسجد فیروزی خانہا بودہ کہ در قرنا آدمی آنجا سکونت نمودہ بودہ اند و از
سراقین اباہیل وغیرہ تنگ نفس لازم آن بودہ ہا حضرت خواجہ قدس سرہ
سیدی بامستعلقان آنجا می بودہ اند و از اثر سکونت آنجا ہمیشہ ایشان کہ از
صاحبات خداوند حالات و جذبات بودہ رنجور شدہ والدہ ماجدہ حضرت خواجہ
بعیادت او آمدہ اند از را یکہ کریمہ آن خانہ ساعتی ششستن نتوانستہ اند حقیقت
آنرا بحضرت خواجہ وانمودہ لفتہ اند لے خواجہ من و نور ویدہ من این جماعت
کہ مریشدہ اند کشتن نشدہ اند آنحضرت فرمودہ اند لے والدہ اینہا
بدعوی نیامدہ اند کہ ازین امور گران خاطر و مالول دل گردند و ہم سید فرمودہ
کہ روزی چند بعضی جوانات سگریہ کہ نہ بروفق شرع اند برین مستولی شد چندانکہ
کوشش نمودم مرفوع نگشت ناچار قصد آن کردم کہ بحضرت خواجہ خود
قدس سرہ معروض دارم چون مسجد رسیدم نماز جماعت برپا شدہ بود من
این کرانہ نصف بودم و آنحضرت آن کرانہ نصف خواستم نظر سے بہ آن قبلہ حقیقی
کردہ احرام بندم بچردے کہ نظر من برایشان افتاد نظر ایشان نیز برین افتاد
و ازین این نظر آن حال کہ رفع آن میخواستم از من مسلوب شد و ہم سیدی
فرمودند کہ در مرض ارتحال خواجہ بزرگوار خدمتگاہے و بیدارے کیشب
بن رسید آن شب نظر سے بر من انداختند کہ از اثر آن نظر مرا فرو گرفت
کہ ہر کایے کہ از من وقوع می یافت درین اندیشہ میرفتم کہ آیا رضا و تقا
وران باشد یا نہ چنان کہ اگر قدمی بجایے می نہادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی

چون بازمی گشتم سرورین اندیشه کم میفتم معلوم شد که آنوقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و شیخ ازان دریای بیکران باین تشنه جان رسیده از زبان سیدی شنیدم که حضرت خواجہ قدس سترہ در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند و جمہور اصحاب را ایشان سپردند و بہر کلام جدا جدا طلب داشتہ و داع فرمودہ بخدمت ایشان فرستادند و ایشان را تکفل تربیت آنها ساختند چنانچہ پوچستہ اصحاب خود را میفرمودند کہ در خدمت ایشان تعظیم مکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ما نمائید و ران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند کہ خدمت ایشان را سعادت خود دانستہ ملازم آن باش بمقتضای ہم پیروی در نفوس چون رعوتها متکون بود معروض داشتیم کہ قبلہ توجہ من در گاہ شماس است بہر چند ایشان بزرگ باشند حضرت خواجہ از روی غضب فرمودند کہ میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما ہزاران تارگان و ضمن ایشان کم است و از کس اولیا متقدمین خال خالی مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و انہما عجز و نیاز انحصار نمودہ در یوزہ عنایت کریم فرمودند کہ تو آخر ازان مالی الحال چند گاہ در خدمت حضرت قبلہ گاہ باش بعد از انتقال حضرت خواجہ چون حضرت ایشان ما قدس سترہ بہ وہلی آمدند خدمت سیدی عرفینہ مشتمل بر شکستہ و لبہا و غریبہا و بے نصیبیہا و بے استعدادیہا می خود بخدمت ایشان نوشتہ اند و معروض داشتہ کہ مرا وسیلہ برحمت ایشان جز آن نیست کہ نسبتے باولاد سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم دارم بصدقہ آنحضرت بر من ترحم نمایند حضرت ایشان را از مطالعہ این عرفینہ وقت رو دادہ فرمودہ اند میرید لیکنی کہ حضرت خواجہ فارسی اللہ عنہ حاضر اند انشاء اللہ خوبتر خواهد شد و نیز فرمودہ اند در میان اصحاب حضرت خواجہ ما قدس سترہ میرید

با مناسبت دیگرست باجمله سیدی را در سلک اہل ارادت داخل ساختہ و کثرت
 تربیت گرفته بسر بند برودہ اند و مرشد سے سالہا در آستان آن قدوہ حق پرستان
 گذرانند و دیدہ اند آنچه دیدہ اند تا آنکہ وقتی حضرت ایشان را قدس اللہ تعالیٰ سترہ
 ضعف روی دادہ تبصروا آنکہ آن مرض مرض آخرش باشد و از غلبات ضعف شاید
 فرصت سپردن امانت خواجگان ضعیف اللہ عنہم باہل آن میسر نشود و بران آمدہ اند کہ بہ
 بعضی فلص اصحاب این نسبت شریفہ را القافر بایند شایان کمال آن با جز محمد و زوہ
 بزرگ خود شیخ محمد صادق علیہ الرحمۃ و مرشدی میر محمد نعمان را سلمہ لستند دیدہ اند و بعضی
 احوالات کہ مناسبت استیاد این دو عزیز بودہ بر بہر یک افاضہ فرمودہ اند بعد از آن
 حضرت ایشان را صحت کامل رو دادہ فرمودہ اند سر آنکہ این بہتادیرین ضعف بشمایان
 متعلق گشت آن بودہ کہ بعضی احوالات عظیمہ دیگر بہامووع بودہ کہ ورود آن موقوف
 با عطا اینہامی بودہ بعد از چند گاہ مرشدی را ہدایت طلبہ بر ہانپور مخصس گردانیدہ اند
 و این اجازت نامہ رقم زوہ ہوا اللہ لہ الامو محمدہ و فضل علی نبیہ وسلم علیہ و علی آلہ الکرام و بعد
 فان اللام الصالح السالک طریقہ اہل اللہ العارف باللہ السید الکامل محمد نعمان و فضل اللہ
 سبحانہ و ابانہ لمرضاۃ التما و ظل بتوسط ہذا الفقیر فی سلک ارادۃ الشایخ انقشیدنیہ و سلک طریقتہم
 العالیۃ قدس اللہ تعالیٰ سرار ہم و ظہر نہ الامتفاع للطلبۃ اجزۃ بتعلیم طریقہ ہولاء الا کابر للطلاب
 و شرط الاجازۃ الاستقامتہ علی بشریۃ و الثبات علی الطریقۃ و بحقیقہ و اسلام علی من اتبع
 الہدی و التزم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی آلہ الصلوات و التسلیمات و دوبار سید مرشدان
 بلدہ معظمہ رفتہ اند چون در ان شہر مذکور شایخ معظمہ از طرق دیگر صاحب علوم قال حال
 خداوند کمال و اکمال بودند چون شیخ محمد فضل اللہ و شیخ علی روح اللہ و ہما این طریقہ
 از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان مراجعت نمودہ حقیقت را معروض
 داشتند حضرت ایشان مرتبہ ثالثہ بمشیت آن شہر امر کردہ فرمودند این مرتبہ مرتبہ

سابق نماز انشا اللہ تعالیٰ سجانہ چون سید ورین مرتبہ بشہر پانپور ہا نما اللہ
 و جمیع المسلمین عن البلیات و الشتر و در آمد بحسب اشارات غنایات ہون مجلس
 ایشان آنجا گرفت کہ بحریر نگیند ویدہ پیشد کہ جماعہ کہ از دور نظارہ آن مجالس میگردند
 ناگاہ جذب و حالتی ایشان را رو میاد کہ از غایت سکر و بی آرامی جاہا پارہ میگردند
 و چون مرغ بسمل بر خاک می طپیدند گاہ مشاہدہ میشد کہ سی جہل تن بہم افتادہ بودند
 و صدوقہ این مصرع سید قاسم تبریزی رحمتہ اللہ علیہ در میان شہر و در ہر گوشہ
 غوغای اوست پدیدور پیوستہ بود تا بجائے کہ بعضی مریدان مشایخ عظام
 آن شہر نیز ناچار آمدہ داخل مستفیضان شدند و بسا غسہ ان بصلح رسیدند
 و بسیار ہشیاران باوہ بیخودی و جذبہ پیشیند و ورین اثنا عنایت نامہ از حضرت
 ایشان قدس سرہ بسیدی رسید کہ ای فقرہ از انست روزی بعد از نماز
 بادا و در حلقہ یاران نشستہ بود بخواست یابی خواست توجہی بجانب شما پیدا شد
 و در رفع بقایای آثار کہ بنظر می آید گشت و اہتمام در رفع ظلمات و کدور است کہ
 محسوس میگشت نمود تا آنکہ ہلال کمال شما بزرگال گشت و آنچه در آفتاب
 بدایت و ولایت نہادہ بودند ہمہ در آن بدر منعکس شد حتی کہ در جانب کمال
 بیچ متوقعی و منتظرے نماز الا ان یتسع الظرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعہ شیئاً
 فشیئاً و تا زمان طویل صورت مثالیہ این معنی را در نظر داشت تا یقینے کہ صدق
 حاصل آمد الحمد للہ سجانہ و المنہ علی ذلک حصول این دولت تاویل آن واقعہ است کہ
 شما دیدہ بودید و حصول آنرا بہ بالغہ و تا کید مسالت مینمودید اللہ سجانہ الحمد و المنہ و ام شما
 بتمام اولیافت و موعود بنجر شد و معمود موفی گشت امیدوار است کہ تمیل باندازہ
 این کمال حاصل آید و دشت و صحرائے آن حد و بوجہ شریف شما نور گرد و نہی
 از سرایت حضور صحبت شریف بر ہر قومی وضعیف چو گوید و از رستہا و بے

تکلفها آن غصه لطیف چه در بیان آورد و از الطاف و اعطاف ایشان که شامل این
 بیچاره دل آوار گشته چه بنگار و این ذرّه ناچیز تجدید توبه و انابت بخدست این عزیز
 نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقہ علیہ از ایشان اخذ کرده همین صحبت ایشان از
 وضع سپاہ بشیوہ اہل خانقاہ درآمدہ و بدلائی و سفارت ایشان باستان بوسی
 حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس مشرف گردیده و نظرات و عنایات آنحضرت
 بقدر قابلیت خویش رسیدہ جزاہ اللہ عنانہم الجزاء و سلمہ اللہ علی رؤس الأعباء و
 امیدوار است کہ بحکم واقعہ صادقہ کہ ہم ایشان دیدہ اند قبول این نیکان موجب
 قبول او سبحانہ و تعالیٰ حبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم گرد و آن واقعہ ایست کہ
 سید فرمودند آن سرور اعلیٰ الصلوٰۃ و السلام در مسجد جامع برہانپور با خلفاء کبار رضی اللہ
 تعالیٰ عنہم دیدم چون نظر مبارک ایشان بر من افتاد بحضرت صدیق اکبر خطاب
 نموده فرمودند ہر کہ مقبول شیخ احمد است مقبول ہاست و مقبول او تعالیٰ و آنکہ
 مردود شیخ احمد است نیز مردود ہاست و مردود حق جل و علا مرشدی گفتند چون
 این کلام از ان حضرت شنویم شکر باد و لم آمد کہ از مقبولان حضرت ایشانم پس
 مقبول حضرت حق سبحانہ و حبیبہ المطلق باشم آنحضرت علیہ الصلوٰۃ و التحیۃ بر مافی الضمیر
 من مشرف شدہ فرمودند رو و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیقہ بتقریب
 آنکہ آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار است فرمودند شب از صفحہ مسجد
 جامع برہانپور کہ مقدار قامت آدمی ارتفاع و پشت افتادم چنانکہ یک دست من خستہ
 و شکستہ شد اما افتادن ہمان بود و ظہور معاملہ و مقامی کہ آرزو میکردم ہمان و چنان
 از ان افتادن سرور شدم کہ شکرانہ از اعلو اپنےم و اعتقادم چنان بود کہ ہر کہ از ان علو
 تناول نماید بہشت رود و نیز روزی باین حقیقہ بتقریب بزرگہامی حضرت
 ایشان قدس اللہ سرہ فرمودند در ان ایام کہ در خدمت ایشان بودم روزی

در حلقہ مراقبہ دیدم کہ ہمہ کائنات گویا خیمہ است افراشته و ہمہ خلایق زیر آن
بارگاہ و متصدیان مہمات کارخانہ ظہور ہمہ در تحت آن و در مرکز آن بارگاہ روزگار
ست و آنحضرت از راه آن گاہی دارند و ہر کہ در زیر آن خیمہ است توجہ و نظر
بران روزن دارد ایشان باین خلایق اشارہ میفرمایند و بآن یک اشارہ ہر کہ
متصدی کار بست معاملہ خود را از آن یک اشارہ فہم میکند و بدان عمل نمایند
و ہمچنین ہر کہ در زیر آن بارگاہ است بہمان یک اشارہ معاملات مختلفہ و کار ہا
متنوعہ ادراک نمودہ سرانجام میدہد حضرت ایشان نشستہ اند و بجزئیات کلیات
کار و معاملہ کہ درین خانہ است بدین تقریب حضرت سید افادہ نمودند
کہ چندین رافقیر میداند کہ از برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیدہ اند
راقم این حروف گوید کشفی با جمعی از مخلصان سید در خدمت آن مرشد
بنزل یکے از فریدان ایشان میہمان شدیم جناب سید میزبان را اکید فرمود
کہ در طعام کمال احتیاط حلتہ بجا آورے چنان کہ بعد از ساعتی شور ہر فاست
کہ بزبے را درین میان بچرے کہ ذبح کردند کرم بسیار و روی افتاد بنوعی
کہ در ساعتی از گوشت ہا استخوان رسید و عجب تر آنکہ بیچ کرے بہ
گوشتہاے دیگر ذباخ با آنکہ نزدیک بود رغبت نمود سید فرمودند کہ این
ذبیحہ از وجہ حلال نبودہ تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد کہ یکی
از آشنایان آن بلاد کہ از عالمان قریب بودہ آن حیوان را از رعایا گرفتہ بود و بخانہ
این بار خود فرستادہ و وی از ضرورت کثرت مہمانان ویرا ذبح نمودہ اگر چہ کچھ
علوم ظاہر سید را کترست اما آنجناب را در ادراک حقایق این طائفہ خصی
علوم حضرت ایشان قدس سترہ صحت بھرست و حضرت ایشان نیز
مکرر سیدی را بحدت بھرستودہ اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب

کثیرہ در جواب اسوٰلہ ایشان یا بغیر آن نامزد آنجناب فرمودہ اند کہ سال
 یخفی ازان مکاتیب بعض مراتب ضروریہ را در ضمن دو از وہ برکت
 نقل بیناید خوانندگان را مفید آید از اکثر طلاب و ترقیات آنها
 نوشتہ بودند و تکرار خوان بموجب اکثر و اخوانکم فی الدین امیدوار است
 و کریمہ سندی عَضُدک باخیاک نیز مؤید این معنی است لیکن باید کہ منظور
 نظر احوال و اعمال خود باشد و ملحوظ سکون و حرکت خود بود و سبب ترقیات
 مریدان باعث توقفات پیران گردد و حرارت مستمر شدن در کارخانہ مریدان
 بروت اندازد ازین معنی ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان
 را در رنگ شیر و پیر باید دانست چه جای آنکہ آنها مفاخرت و سیاہات باید
 کرد کہ سبب ازین راه دروازہ عجب کشادہ گردد و بلکہ باید کہ حکم الحیا شجوبہ من
 الایمان ترقیات مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب
 طالبان موجب غیرت و عبرت بود و باید کہ قصور اعمال و مہتمم داشتن نیات
 ملازم وقت بود و لسان حال و قال بکلمہ بل من فرید مرطوب باشد
 لے برادر مکرر بشارت گفتہ کہ مدار این طریق برد واصل است استقامت بر
 شہدیت بجدی کہ بر ترک اذنی اذی از آداب راضی نباید شد و رسوخ
 و ثبات است بر محبت و اخلاص شیخ طریقت بر بنی کہ بر شے مجال اعتراض
 نماند بلکہ جمیع حرکات و سکنات اوزیبا و محبوب در نظر مرید و رأید الربانیات
 اللہ سبحانہ این دو اصل استقیم است سعادت دنیا و آخرت نقد وقت
 است سبب رسیدہ بودند کہ اسمالی کہ مبادی تعینات انبیا
 علیہم الصلوٰۃ و التسلیات اند همان اسماء مبادی تعینات اولیاست
 یانہ و اگر است فرق حدیث لے عزیز مبادی تعینات انبیا علیہم الصلوٰۃ

کلیات ہماست و مبادی تعینات اولیا جزئیات آن ہماست کہ در
 تحت آن کلیات مندرج است و مراد از جزئیات آن اسما ہمان اسما
 است کہ بقیدے از قیود و ماخوذگشتہ است کالارادۃ المطلقۃ و الارادۃ
 المقیدۃ بشرئی و چون اولیا را بواسطہ متابعت انبیا علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات
 ترقی واقع میشود رفع آن قید نمودہ بلحق خواهد بود این فرق را در بعضی
 مکاتب بتفصیل مذکور ساختہ است ملاحظہ خواہند نمود و بیگ عمل آن سر
 علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بر دو نوع است بر سبیل عبادتست یا بر طریق
 عرف و عادت عملی کہ بر سبیل عبادت بود خلاف آنرا از بدعتہا منکر میدانیم و
 در منع آن مبالغہ مینماییم کہ احداث در دین است و آن مردود است و عملی کہ
 بنا بر عرف و عادت است خلاف آن بدعت منکر میدانیم و در منع آن مبالغہ نمی
 نماییم کہ در دین تعلق ندارد و وجود و عدم آن مبنی بر عرف و عادت است
 نہ بر دین و ملت چہ عرف بعضی بلاد خلاف عرف بعضی از بلاد دیگر است
 و همچنین در یک بلدہ باعتبار تفاوت از منہ تفاوت عرف واقع است مع
 ذلک رعایت سنت عادی نیز مخرجات است و نتیجہ سعادات است از فرق
 میان حصول و حصول سوال کردہ بودند لے برادر حصول با وجود و بعد تصور
 است و وصول متعذر عنقار کہ بصورت مخصوصہ تصور میکنم میتوان گفت
 کہ عنقار مدرکہ حاصل است اما وصول بعینہا مستحقق نیست زیرا کہ ظلیت کہ
 عبارت از ظور شیئی است در مرتبہ ثانیہ منافی حصول آن شیئی نیست اما حصول
 شیئی ظلیت را بر تابد قافرتاب شکر این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد
 کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ما فقرار ابعدا از تصحیح عقاید بموجب آراے
 اہل سنت و جماعتہ شکر اللہ تعالیٰ سعیم بسلوک طریقہ علیہ نقشبندیہ

مشرف ساخت و از مریدان و منتسبان این خاندان بزرگ گردانید
 نزد فقیر یک گام در طریق زودن بهتر از هفت گام طرق دیگرست را ہی که کمال
 نبوة بطریق تبعیته و وراثت کشادہ میشود مخصوص این طریق عالی شان منتہیان
 این طریقہ ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و
 متوسطان که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بہنتہیان این طریق دارند نیز
 اسید و از اللوح من احب بشارتست و وراقتا و گان را غائب و خامس درین
 طریق کسے است کہ داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکنند و امور محدثہ
 درین طریق اختراع نماید و بہ اعتماد منامات و وقایع خود بخلاف این طریق اقدام
 کند و درین صورت گناہ طریق چیست **ب** پسر سیدہ بودند کہ ذکر نفی و
 اثبات بہترست یا تلو و تہانماز بطول قنوت بدانند کہ ذکر نفی و اثبات و
 رنگ و خصوصت کہ شرط نمازست تا طہارت درست نشود و شروع و نماز
 ممنوعست ہمچنین تا معاملہ نفی با انجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن
 ہر چه کند از عبادات نافلہ داخل و بالست اول ازالہ مرض خود باید کرد کہ مربوط
 بذکر نفی و اثبات است بعد از ان عبادات و حسنات دیگر کہ در رنگ غذا
 صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض سر غذا کہ تناول نہایت
 فاسد و مفسد است ع ہر چه گیر و علتی علت شود **ب** حقائق ممکنات بعلم
 این فقیر عبارت از عداتست کہ نشاد ہر شر و نقصست با عکوس صور
 علمیہ اسما و صفات الہی جل شانہ کہ در ان عدات ظہور یافته اند غایب مافی الباب
 ان عدات در رنگ بیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت کہ در بیولی حال
 گشتہ است تشخیص و تمیز عدات بان عکوس ظاہرست و قیام آن عکوس
 بان عدات تمیزہ و این چون قیام عرض بچوبہ نیست بلکہ در رنگ قیام صورت است

که به بیولی گفته اند و مخصوص بیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق التمر
سجانه سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانہ بذر و مراقبه بگیرد و ساعت
فساعت از ماسوا اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه سما و صفات و بی جل سلطان
در هر آن قوت و غلبه پیدا میکنند و بر قرین خود که عدماست ست استیلا و تسلط می یابد

این خرابی هم الغالبون معامله تا بجای رسد که عدماست که چون اصل و بیولی بوده است
مرکوس را رو با ستاری آرند بلکه تمام از نظر سالک مخفی نگردد و غیر از عکوس اصول و
اصول اصول خود در راه نمی ماند بلکه عکوس که مرایا اصول خود نیز از نظر مخفی میگردد
چه مرایا را از احتفا چاره نبود این مقام مقام فنای بلند است پس چون انسان
کامل بعد از تمامی سیر رانیز تمام کند و دایره ظهور عکوس سما و صفات را که مرئی و بی
فی الله بوده با انجام رساند شایان آن میگردد که معشوق با صالته بی شائبه طلعت
بی توهم حالیه و محلیت در وی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق از ذات او
تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلام مقامات
قاب قوسین است که متعلق بظهور اصل است بی شائبه ظلی و اگر بعنایت الله سجانه
عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از اسم و صفت
هیچ نخواهد در نیوقت بفضل خداوندی جل سلطان هم و صفت تمام از نظر او میخیزد
جزوات هیچ چیز محو نمیشود و او نمی ماند هر چند صفات موجود باشند اما مشهود او نمی
ماند هر چند صفات نبودند در خیال سر او از نظر او می آید و از قوسین اثر نمی ماند
پس بدانند که هر شی باهیت خود آن شی است از برای ثبوت باهیت مر آن شی
را هیچ جعلی با عمل در کار نیست که ثبوت شی مر نفس خود را ضروریست از آنجا گفته اند که جعل
در نفس باهیات ثابت نیست ما بهیا محمول نیستند جعلی با عمل از برای اتصاف باهیات بوجود

در نظر او
بسیار
فی الله محقق شود و محقق با خلاق الله تعالی گردد با جمال

بسیار

در کارست فعل صباغ در اتصاف ثوب است بلون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و
 لون را اگر داند که آن محال است که تحصیل محل است پس محل در نفس شی نشد
 بلکه در اتصاف شی بوجود شد پس ثابت شد که شی بهابیت خود شی است و نه
 در نظر کشفی در ظل فتنی و عکس مفقود است که عکس و ظل شی بهابیت ظلی و عکس خود
 ظل و عکس نیست بلکه بهابیت اصل خود ظل و عکس گشته است پس بهابیت نزد
 همان بهابیت اصل است که بظل خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از
 نفس خود و چه ظل اصل ظل است نه به نفس خود و چون عالم ظل را و عکس افعال واجب
 جل سلطان است ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین
 چون افعال ظل صفت واجب اند بل شانہ ناچار صفت بعالم از عالم و از اصول
 عالم که افعال باشند اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفت نیز ظل را حضرت ذات
 اند تعالی و حضرت ذات جل شانہ اصل جمیع اصول است لا جرم حضرت ذات
 فقاً بعالم از عالم و از افعال صفت واجب اقرب باشد اینست بیان اقربیت او تعالی
 که در حقیقت تحریر و بیان آید پس سیدہ بودند که چون اشیا ظلی بهابیت خود
 اشیا نباشد بلکه بهابیت اصل خود بر پا بودند باید که مشارالیه اشیا بلفظ ہو وانت انا همان
 اصل باشد این زمان محل بعضی صفت که بان اصل نام اند برضمان چون صادق و در
 انا اصل و انا نام بدانند که ظل فی الحقیقتہ ہر چند اصل خود بر پاست اما ثبوت ظلیت
 خود اگر چه در مرتبہ حس و خیال بود و ہمیشہ بر پاست و احکام ظلیت او را دوام و بقا است
 و خلقہم اللہ بدانرا کہ است و محل آن صفت بر آن ضمان بملاحظہ اعتبار ظلیت رواست
 و ہر مرتبہ از وجود را حکم جداست و ہر چه در خدا کم است نہ خداست جل و علاء
 بدانند کہ در مراتب عروج تا زمانے کہ از یکدیگر متمیز اند و از اصل باصل دیگر رفتہ
 میشود آن کمالات داخل دائرہ ولایات است و چون این متمیز بر طرف شود و

و این تفصیل کم کرد و معامله به جمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت و وسعت دیگر است و اگر تمیز است هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که در یاد برین انناس لکن رحمت و پیتی انناس امرنا شد شیخ طاہر لاهوری سلمہ الت تعالیٰ کے از کبار صحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات شاقہ و مجاہدات شدیدہ و خداوند کرامات ظاہرہ و خوارق باہرہ و احوال عالیہ و مناقب فاخرہ و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از معقول و منقول فروغ و حصول چون شوق سلوک این راہ گریبان بہت آنجناب بگرفت خود را باستان حضرت ایشان رسانید زیرا کہ فی از غایۃ تشریح جو یا سے مرشد می بود کہ در علم و عمل و کمال متابعت آن سرور صلے اللہ علیہ وسلم گمان خود باشد و پر ہمہ ہویدا بود بل شہر من البیضا کہ درین امور سر آمد اولیایا سے وقت خود حضرت ایشان بودند قدس اللہ سرہ الا قدس پس خدمت شیخ سالما بانکسار و ولت و افتقار تمام در عقبہ علیہ گذرانید چنانکہ در ان خانقاہ از سالکان این راہ در طاہر سجا کساری و بیقداری شیخ طاہر و بگری نمی نمود و بسیار بودی کہ از در و ایشان التماس ان بنمود کہ کناس را منع کنند و تطہیر خلا ہا را با و والد دارند و ایضا خدمت ش و تعلیم و تفہیم صاحبزادگان کبار سلمہ اللہ سبحانہ ہمدلیغ و سعی تمام میندول و ہشت چنانکہ از زبان مبارک مخدوم نرا و ہا مکرر شنووم کہ فرمودند حقوق حضرت شیخ طاہر بر ما بیان نہ انقدر است کہ از عہدہ شکر ان تو انیم بر و ن آمد جزاہ اللہ عننا خیر الجزاہ روزی حضرت ایشان قدس سرہ نیز فرمودند کہ محی کیے را ہم میخواہم بشیخ طاہر بسیاریم کہ چون پوراش از ہیبت انفاس شیخ عالم عامل شو و اما الحال شیخ طاہر را ان و مانع کے ماندہ با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان و ہیبت آنحضرت انقدر

بر شیخ مستولی بود که بحر بکند چنانکه روزی حضرت ایشان را بنجاب را امر
 بامست کردند نگش بگشت و لرزه بر اعضا سے او اوقفا و از غایت خشیت
 با وجود حفظ قرآن و علم فراوان زمان زمان قرآءة در گلویش گره می شد
 لاجرم از برکت این دولت انگسار و اوب و خدمت بن مین نظر الکبیر خابست
 آنحضرت قدس سره را رسید بجایی که رسید اما در اثنامی راه سلوک گری
 کار بتقدیر و حکمت ملک البهار اورا بلایه عظیمی سے واده بود و محل آن قضیه آنکه
 روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقه ذکر بر خاستند و فرمودند که درین
 حلقه دیدم که بر حسین کبار لفظ شتمی مرقوم است ازین سخن بر همه یاران از بیت عظیم
 ستولی شد و از خوف و خشیت هر کدام برخود لرزیدند و آن شخص شیخ طاهر
 بود و متحارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان
 که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا و توجیه علییه بر رفع آن بلایه گماشتند تا
 آنکه حضرت حق سبحانه بعض کرم خود مسألت ایشان را با جا بابت رسانید کونیا
 حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازه او باین قضیه ایما نمودند و ایضا در
 مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق و مبرم اشعار باین مرفرموده بر کاشته
 اند پس که چون متوجه رفع این بلایه شدم در لوح محفوظ دفع آن را معلق بامر
 ندیدم مبرم دانستم حیرت سے و او چه با تار و اخبار و اجماع امت معلوم
 داشتم که بر قضای مبرم تغیر روان بود و درین اثنا آن کلام بلند عویش الا نام
 سید عبدالقادر جیلانی قدس القدر سره العالی بیادم آمد که فرموده عکس
 را در قضای مبرم تصرف نیست مگر گفتیم الهی چون یکے از اولیای سے ترا
 این دولت میسر بود من نیز امیدوارم و اسخاح نمودم با جا بابت رسید و
 معرفت این سز نیز عطا فرموده دانانید که قضای معلق و قسم است معلق

است کہ تعلیقش در لوح محفوظ مسطور است و معلق است کہ تعلیقش در علم
 است این قضیہ و آنکہ شیخ عبدالقادر در دوران تصرف عطا کردہ ایم و خل
 قسم ثانی است لیکن چون بصورت مہرم نہاست او بہر مانتہی حاصل من
 کلامہ الشریف فیروز شیخ طاہر را در ایام گروہی کاراواز غلبہ حال بر زبان رفت
 کہ اگر حضرت ایشان خواہند سلب احوال من نمایند قیستہ نشو و کہ من فانی
 شدہ ام و اتفاق این طایفہ است کہ الفانی لایروا بن شطیح اورا یکی بسمع
 حضرت ایشان قدس سرہ رسانید در جلالت رفتہ سلب احوال او نمودند
 شیخ بیچارہ بعد اضطراب چون بی بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را
 وسیلہ شفاعت ساخت تا حضرت ایشان رقم عقوبت جرمیہ او کشیدند
 و باز بہ سبتش رسانیدند باجملہ بعد التیاء والقی شیخ مشارالیه را حضرت ایشان
 قدس سرہ باحوالات علیہ نواختہ بخلافت تعلیم طریقت در سلسلہ شریفہ
 نقشبندیہ سرافراز ساختہ بارشا و طلبہ بلدہ لاہور رخصت فرمودند آگاہ از
 طریقہ قادریہ نیز مجازش گردانیدند شیخ بہ بلدہ مذکور رفتہ بارشا و تربیت طالبان
 پرداخت و جمعے را از برکات و افاضات خود بہرہ و ساخت این فقرات کہ
 از عرفان او منقول میگردد و بین علو حالات و فور برکات اوست اب ہما
 بعرض اقدس میرساند چون از ان استانہ علیا متوجہ اینجانب شدم در ہر قدم
 با خود میگفتم ای نادان مقصد خود را پس گذاشتہ کجا میری اما از غیب
 کہ میگفت را ہی شو باجملہ کشان کشان باین شہر آوردند در گوشہ مسجد بے
 حیران نشستم ناگاہ روحانیت حضرت خواجہ بزرگ رضی اللہ عنہ ظاہر شد با
 کشت کہ در پے کارے کہ فرمودہ اند باید شد امثالاً لامرہ و امر کم چندی را مشغول
 ساختم درین میان جو انے بلند استعدادے رسیدہ بجز مشغول دادن

در تمام بدنش دفعتاً نسبت سرایت کرد و دسترا قدم آگاه شد و دیگر طالبان
 نیز جمعیت و حضور پادست آوردند بعضی ماسدان سخن را کپیر و شکیر و ربیان
 مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ رقم نموده اند در میان
 آورده بعضی چیزها سے دیگر بان از خود الحاق کرده راه طعن کشوند مولانا حامد
 آن مکتوب را پیش علامتہ الانام مولانا عبد السلام بر مولانا بعد از مطالعہ گفتند
 بیچ شبھ وار دنیاشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان ماسدان بسته شد
 بسبب منہا حضرت سلامت سگان آن در گاہ را از نسبت مریدی مانا
 قابلان ہزار عارست فکیف کہ خود را در زمرہ بندگان آن آستان شماریم
 کہ ہر چه از انجاست ہمہ خیر محض است و ہر چه از انجاست شر محض پس
 مایان را بان عتبہ علیہ چہ نسبت لیکن چون از خاک مذلت برداشتہ اند
 و بعضی حال امر فرمودہ گستاخی میرود قبلہ گاہا سبہای طرق ثلاثہ جلوہ
 گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف می آرند و الطاف کثیرہ می نمایند خصوصاً
 حضرت خواجہ بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس
 تعالی ہر اہم و نیز در حلقہ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت چندین ہزار صحابہ
 و مشائخ علیہ و علیہم السلام و تہجیہ آمدہ مدتی می نشستند و نوازشہای نمودند
 در عشرہ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمہ زہرا
 علیہا و علیہا الصلوٰۃ و السلام نیز الطاف بسیار نمودند و تشریفات نواختند
 و در ضمن این وقایع عروج و نزول مکرر واقع شد بعد از طے مقامات
 کثیرہ خود را در خدمت روضہ منورہ حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
 وسلم یافتیم بعد از ان روضہ مبارک را در منزل خود دیدیم بعد از ان
 بنور سے کہ از ان روضہ مقدسہ ساطع شد متحقق گشت و حقیقتہ آن

نیز مشرف ساختند و بتکرار انجامید بعد از آن ظاہر شد کہ حجبت تمامہ از روی
 کار زائل شد و حقیقت وصل عربانی آشکارا گشت مکالمہ و محاورہ نیز
 وقوع یافت بعد از آن ہبل و کثرت صرف روی نمود و حالانہ وصل مست
 و نہ فقد و نہ طلب و نہ غیر طلب بہیچ حکم محکوم علیہ نیست نہ اثباتاً و نہ نفیاً
 پس مہما از کثرت تفصیلات خود چہ عرض نماید کہ پایان ندارد و با این ہمہ
 از اثر عنایات حضرت ایشان احوال متزاید و متصاعدست قبل ازین ہمہ
 ایک از نسبت شراکتہ یعنی نقشبند پہ و قوادریہ و چہ ششمیہ نوبت بنوبت
 روی پیداوند ایجاباً ہم خاطر می شدند گاہ غالب و مغلوب بنیروی بودند بحال
 ہر سہ نسبت یکی شدہ اند گر گاہی کہ یکے بر دیگرے غلب میکنند و سیر و نسبت
 نسبت مشائخ کم شدہ است مگر احیاناً چون تربیت حضرت پیر و سنگیہ
 بطریق عنف و لطف بودہ آثار نیز بچہنیں مترتب میشود انتہی در اثنای این
 گرمی ارشاد ہدایت قدمت شیخ از و فورے تعین و تفرید دل شیوہ پیش
 گرفت کہ آیندگان کمتر بجد متش بار یابند بعد از ستماع انجمنی و وصول عرضیہ و
 حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب بوسے مرسل دستند الحمد للہ و
 سلام علی عبادہ الذین اصطفے مکتوب شریف وصول یافت موجب دست
 گشت از حلاوۃ و التذایار ان نوشتہ بودند فرحت بر فرحت افزود
 لے بر اور حق سبحانہ و تعالیٰ شمار این منصب کرامت فرودہ است
 شکر این نعمت را برو جہتم ادا نمایند و محافظت کنند کہ امرے صادر نشود
 کہ باعث نفرتہ خلق گردد کہ آن مناسب حال ملامیہ است کہ بشیخی و دعویہ
 کار ندارد و بلکہ مقام ملامت نقیض مقام شیخست مبادا این دو مقام
 خلط نمایند و در عین شیخ آرزوی ملامت کنند کہ ظلمست و در نظر مریدان

خود را تحمل دارید و در اختلاط و مواسات با مستر شدان افراط نہ نمائید کہ باعث
استخفاف است کہ منافی افادہ و استفادہ است و در محافظت حد و در شرعیہ نیک
رعایت نمائید مہا ممکن عمل بر خصت تجویز نکنید کہ ہم منافی این طریقہ علیہ است و
ہم مناقض و عوائق متابعت سنت سنیہ عزیزی فرمودہ است کہ ریاء العارفين
خير من اخلاص المریدین چہ ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طلاب است
بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ پس ناچار از اخلاص مریدان بہتر باشد و ایضاً
اعمال عارفان سبب تقلید است مرطالبان را در ایقان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن گفتند طالبان بان اقتدا نمایند این
ریایین اخلاص است بلکہ بہتر از اخلاص کہ برای نفع خود باشد ازینجا کسی گمان نکند
کہ عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بہ عمل احتیاج
نیست عیاذ باللہ سبحانہ این خود عین کجا و زندقہ است بلکہ عارفان در ایقان
اعمال بسائر طالبان برابرند و از ایقان اعمال بچس را استغنا نیست غایتہ مافی الباب
در اعمال عارفان گاہ ہست کہ نفع طالبان کہ مربوط بقلید است نیز ملحوظ است
و بان اعتبار آنرا ریای نامند با جملہ در قول و فعل نیک محافظت نمایند کہ اکثر
خلایق ورین آوان ہنگامہ طلب اند کاسے بوقوع نیاید کہ منافی آن مقام
باشد و جمال را بطعن اکابر رساند از حضرت حق سبحانہ و تعالی استقامت
طلبند دیگر از حصول نسبتہای مشایخ نوشتہ بودند و جہ آزاکر ریشما
بالمشافہہ گفتہ شدہ است ماورای آن چیزی نفہمتد کہ در ان خیرت نیست
زیادہ چہ نویسند و سلام چون این تربیت نامہ رحمت شامہ با جناب سید
عریضہ بان حضرت نوشت کہ این فقرات از انجاست قبلہ ہر دو جہانے
سلامت چنانچہ بچہ عصفور وہان و اگر وہ بفریاد و فغان منتظر وانہ پیدا شد

حال این حقیر نسبت بان درگاه ہمین است بی امداد آنحضرت جای فقیر جز باو
 خسارت و ضلالت نیست ہر حالے کہ در معرض عرض می آر و شملہ است از انجا
 قبولیت آن درگاہ و گرنہ امثال این کمینہ را باین دولت عظمیٰ چہ مناسبت
 اکنون مطمح نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلے اللہ علیہ وسلم ہیچ نیست مع
 قطع النظر عن ایشیختہ و الملامتہ ہمہ را امر زاید بر اتباع میداوند و در خود سر انجام
 این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتادہ یعنی بی نذا و بعیشنی آخر
 حقیقت حال فقرست اتہی با بچگاہ شیخ و ربلدہ لاہور تا امر و زبا فاوہ طلبہ علوم
 دینی و افاضہ سالکان براہ یقین مشتمل است و در تشریح و اتباع و تہتل و انقطاع
 و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت و حیدرمان ہیچ یکے از اہل دنیا آشنائی نمی
 نماید فتوح اہل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف بیسازد و مکر از
 اہل توفیق و صلاح اگر جزئی چیز می آورد میگرفت از ہمہ رسیدہ است و پای
 ہمت در دامن غرلت کشیدہ در ہر سال چندین بار پیادہ با جمعہ از درویشان
 خرقہ پوش رکوہ و عصا پر کف و ردا بر ووش از لاہور بقصد زیارت حضرت
 ایشان آمدہ چند روز در خدمت شریف گذرانیدہ مخص میشد در ایامی کہ حضرت
 ایشان قدس سرکہ در لاہور تشریف داشتند روزی سوارہ از پیش زاویشیخ مرور
 نمودند و راقم نیز در عنان بود شیخ مشارالہیہ خبر یافت همچنان با طاقیہ و از ارور عنان
 آن شاہ سوار شافت حضرت ایشان متبسم گشتہ شیخ را بزاویشیخ اشارہ نمودہ
 این مصرع خواندند رخ آنجا کر نسیم رسد یا صبا وزوہ و شیخ را رخصت فرمودہ و در
 غیبت اودح آنجناب بسیار بزبان راندند سایہ افادت و افاضت او بر مغارق
 تلامذہ و مریدان مستدام باد شیخ بدیع الدین سلمہ اللہ تعالیٰ از بزرگ زاوہا
 ہند و ستانست و ربایت حال در خدمت حضرت ایشان قدس سرکہ اللہ تعالیٰ

توضیح و تلمیح میخواند اما بدرویشان اعتقادی نداشت بل با قاسته صلوات و غیره و صغیرتی
 پرداخت از زبان شیخ مشارالیه شنودم که گفت ہمدان سال کہ در خدمت حضرت
 ایشان تحصیل علوم مشتغل بودم مرا یکی از جوانان صاحب جمال تعلقے بود و در میان
 درس سبق و لم می طلبید کہ کی ازین فارغ شوم تا بگوئی او و نظارہ و مطالعہ ورق رو
 اورسم در این شانہ فوسے حضرت ایشان فرمودند اے فلان نماز باید گذارد و از جنایات
 شرعیہ احتراز باید نمود کہ ارتکاب اعمال سیئہ و حصول علم ظاہر نیز شربے
 برکتی ست گفتم از بسیار مردم این نصائح شنیدہ ام اگر جذبے فرمایند و کراستے
 نمایند کہ بوسیله آن وزمرہ صالحی اورآیم شاید و اگر نہ از نصیحت کائے نکشاید ایشان
 محظہ خاموش گشتے فرمودند فراہین نیت پیش بابا تا چہ رود بد اتفاقا فرولے
 موعود آن برنا کہ مرا بوسے دل بستگی بود بخاتمہ من آمد مرا اول ندا کہ از صحبت او
 بخدمت ایشان شوم بعد از دو سہ روز بہلازمت رسیدم فرمودند خوب کردے
 کہ خلاف وعدہ کردی اکنون کہ آمدہ ہم مبارک ست برو وضو کردہ دوگانہ
 اوانمودہ بیا چنان کردم مرا بخلوتے بروند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجہ نمودند
 چنانکہ ازستے و بخودی بر خاک افتادم و همچنان مرا برو ششہ بخاتمہ من بروند
 بعد از یک روز بافاقت آمد پس ازان دلم ازان گرفتاری و از ہمہ تعلقہا
 سر و شدہ بود و ملازم خدمت لازم السعاده شدم و ہمین نظر کہ میا اثر بر فر
 خور از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتہی باجملہ مشارالیه سالہا
 دران آستان گذرانند و دید آنچه دیدتا آنکہ حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم
 طریقت دادہ او در بلدہ سہارن پور کہ وطن مالوف او بود رفتہ بارشادہ
 ہدایت طلاب مشغول گشت بعد از چند گاہ بہ بلدہ اگرہ کہ آن بلدہ از خلفا
 این سلسلہ علیہ خالی بود فرستادند و فرمودند کہ وزان مقام ستقامت طبع

تمائی و بی امر از انجامه بی شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت فیوض برکات کثیره
بسگان آن دیار از اغنیا و فقرار رسید و مجلسها گرم شد درینو لا البیسین تلبیس بعضی
عوارض مخطور خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد از آن بخدمت عالی مستعد گشت و در یافت
که خاطر خاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعضی رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید مقبول طبع اشرف گشت فرمودند
که وقت همان بود حالا اگر بر شے تو دانی و با اختیار است شیخ با اضطراب متوجه
دار الخلافت شد بامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گریها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الاماره بود و مجمع عسکران هنگام طلب دور از خلاص و ادب از آن گروه
جمعی که بخدمتش رسیدند با آنها نصائح خشونت آمیز در میان نهاد و از اجالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقایع و کشوف که اظهار آنها ایقاف فتنه مینمود
بگوش منکران رسانید تا بجای رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه آن
شور و شر به پیر بزرگوار او قدس التدریسه العزیز سرپای نمود و سلطان آنوقت
که باین طایفه بی مناسبت تمام دشت حضرت ایشان را طلب نموده ایذا
نمود و عیس فرمود اگر چه بعد از آن سلطان ازین امر نادوم و پشیمان شد و عذرهای
خواست اما ویر این سو ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش پیدا
شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند و
جودش بضعفها مملکت بتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازین قضیه مذکوره
شیخ بدیع الدین بوطن خود سه مارن پور رجعت نمود اما امروز آنجا است گوشه

گزیده و بزرگ و مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمرش به پنجاه
 رسید و حفظ قرآن مجید نمود و با فاد و افاضه طالبان علوم دینی و تقوی مشغول
 است در آن ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود و عرضه داشت او رسید و
 در آن مسطور بود که از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بشارت های خاص می یابد
 و عنایت های نمایند و نصایح می فرمایند روزی فرمودند آنست سراج الہند و باز و یاد طاعت
 امر نمودند انتی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند بسمحمد
 و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ قیمہ شریفہ خوش وقت ساخت واقعات بیشترند

و قابل تاویل اما هر چند ما اول اند منور اند ربنا انتم لنا نورنا و اعف لنا انک علی کل شیء قدیر
 و چون باز و یاد عمل ما مور شده اند هر قدر عمل که از دست آید مغتنم دانست که این دعا
 در عمل است و اللہ الموفق این چند فقره که از عمر انص شیخ بدیع الدین منقول میگردد
 و لیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او با استقامت و شکیبایی او
 بر آزار اهل طاعت ب مہما عرضه داشت که تریں خدمت آستانہ معتدلی بدیع
 بعرض اقدس میرساند کہ احوال این شکستہ بان ہمین توجہ آن کعبہ امانی و امان بر وجه
 استقامت است و بیچ گونه در غربت امور فتور را نیافتہ امید میدار و کہ بطیفیل
 نظر عنایت آنحضرت در چند نفس عاریتی کہ باقی ماندہ نیز فتور را نیاید بہر چند حواد
 گوناگون بیش از پیش می آیند مطلبی کہ گرفتار اوست خلل در آن رود و اکثر اوقات
 کہ حکم الہی حل شانہ بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن بان اعلام می
 بخشند بی آنکہ قصد با و تعلق باشد و از غیب بشارت های عجیب می یابد کہ عرض
 کردن بحضور گرامی تعلق دارد و چند طالب صادق جمع شدہ اند سرگرم کارند و
 احوال های بلند می گذرانند و حضور نقش بندید را در اندک مدت ملکہ ساختہ اند و
 بعضی بقناس جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و بزرخ را بدینی اولی

میدانند این همه از صدقه آن درگاه است و گرنه این ناقابل سیاه بخت را باین مقدمات چه نسبت و باین نعمت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه از کثرت التذاف ترک خان مان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار میدهند و آنها را تکلیف بوضع سابق مینمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل و گیرشغل کرده اند احوال که درین طریق علییه دخل شده اند خیل متلذذاند و بر عمر گذشته متأسف از بخت یکی از مشایخ اینجا غایت عداوت گرفته تا بجائے که باین طریق و اعزّه آن سخنان بیوده میگویند روزی جمعی از مریدانش را فرستاد تا بحضرت خواجه بزرگ و حضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما و سایر اعزّه و شناسما و او اند چون از نالایقی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت و صبر مناسب وقت نیافت قبله گاه بتوجه آنحضرت بدولت مشاهد سرافراز ساختند و نیز آرزوی که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها نماید هم سر ایستانند و از انوار و کمالات آن پرتو سبب بحق سجانه بحض فضل و کرم شبی بعد از نماز تہجد بان دولت سانی چنان معلوم گشت که اهتمام خدمت این مقام بحضرت غوث الثقلین قدس الشریعہ تعلق وار و ویوسیلہ ایشان بان درگاه رسیدن و شوارست و از انوار این مقام اقتباس مینماید مگر اولیا که بحال متابعت سرور انبیاء علیہم الصلوات و السلام مشرف شده اند کعبه مقاصد سلامت اینهمه را بوسیلہ و صدقه فاومان این درگاه میداند در کونین غیر از توجه حضرت ایشان مرئی ندارد و همیشه از حضرت حق سجانہ مسألت مینماید که این ناقابل بی استعداد ازلی و ابدی در محبت و خدمت خاکر و بان آن درگاه بزید و در همین بسیر و و همین محشور گردد و سحر مثله نبی الاُمّی العزیز علیہ الصلوة و السلام انتی از زبان مبارک مخدوم زاده اسلم الشریعہ می شنووم که فرمودند از مردم صاحب صادق القول

چند خارق عادات شیخ بریج الدین شنیدہ ایم مانا کہ ظہور خوارق از آنجناب از اثر
 آن کلمہ حضرت ایشان قدس سرہ باشد کہ درکتوبے بانجناب بر گناشتہ اند کہ طلب
 کرامات نموده آید اسید و ارباشند فان مع العسر یسر اللہ فی ما یشاء انما یصلح
 لہ ما یرید و ایا می کہ حضرت ایشان را قدس سرہ سلطان وقت بعتاب تمام بگرہ
 طلبیدہ ہو و یکے از نزدیکان سلطان کہ شیخ بریج الدین نسبت ہم شہری بل
 خویشے دہشت لیکن باین دو عزیز در غایتہ عداوت بود شیخ مذکور را تصور آنکہ باو
 آن مفید از دشمنی امور نالائق بسمع سلطان میرساند بخانہ اور رفت و بانکسار و
 افتقار التماس آن نمود کہ در انکار و اضرار نکوشد کہ اقربا ہر چند دشمن و دل از ازار
 امار وقت فطرار خویشان را مد و گاراندان بے سعادت بیش از پیش در نحوست
 و عداوت خویش برفت و گفت مراد چندین سالہ من برآمد ہان بنگر کہ چہ میکنم
 مولانا نیز در جذبہ رفت و در شورید و لغت بنگریم کہ گدام پیشتر کار ہمدگر می کنیم
 و بخاطر خستہ بز او یہ خود رفت و متوہ گشت آن مفید پیش از آنکہ
 فرصت بدگولی یابد در ہان ایام بمرد شیخ نور محمد پتہ سلمہ اللہ تعالیٰ
 آنجناب چون از علوم رسمی بہرہ تمام برداشت بہت بسلوک این راہ گشت
 بخدمت بسیار خدا و دوستان کشور ہندوستان رسید اما از بیچ
 یک مطلب بچھول نہ پوشت تا آنکہ قائد توفیق زمام بختی بخت اورا بہ
 آستان حضرت ایشان کشید از آنحضرت بہ تعلیم ذکر طریقہ علیہ نقشبندیہ
 مشرف شد بانکہ فرصت از برکات صحبت ایشان بان نسبت رسید
 کہ حضرت ایشان حقیقت آن را در یکے از عرفا فیض بحضرت خواجہ قدس
 سرہا چنان نوشتہ اند شیخ نور بہ نقطہ پایان فرورفتہ است و کار
 جذبہ را با انجام رسانیدہ و پیر زخیت آن مقام رسیدہ و فرق را من

توجہ نہایت بروہ اول صفات بلکہ نوری کہ صفات بان قائم انداز خود جدا دیدہ و خود را شیخ خالی یافته بعد از ان صفات را از ذات جدا مشاهده نمودہ باین دید تا حد مقام جذبہ رسیدہ حالاً عالم و خود را چنان کم ساختہ کہ نہ با عاقله قائل است نہ بعینت و چنان با بطن بطون متوجہ است کہ غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین مرقوم نیز شیخ مشاہد الیہ سالہا سے بسیار در آستان حضرت ایشان بجز یہ خدمات شایستہ گذرانید تا بخرید آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان اورا اجازۃ تعلیم طریقت دادہ بشہر پٹنہ کہ از بلاد مشہورہ ہنود ہندوستان است مرخص فرمودند حسب الامر بانجا رفت لیکن از وفور تفرید اکثر و مفاد و زواتی گذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون ہمینی بحضرت ایشان رسید این مکتوب بے مرسل داشتند ب الحمد

وسلام علی عبادہ الذین اصطفی برادر ارشد آدمی را ہمچنانکہ از امثال او امر حق حل و علا و اجتناب از نوای چارہ نیست در مراعات حقوق خلق و مواسات ایشان تیر چارہ نہ ^{للعظیم} لامر اللہ و الشفقتہ علی الخلق بیان ادای این دو حقوق میفرماید و بمراعات شطران و لالت می نماید پس اقتصار بیکے از ان دو امر از قصور است و اکتفا بکمز و از کل از کمالیہ دور پس تحمل از ادای خلق ضروری آمد و حسن معاشرت پیش ایشان واجب گشت بے دماغی نمی زبید و نا پروا نمی شاید ہر کہ عاشق شد اگر چہ نازنین عالم است بہ نازگی کے رہت آید باری باید کشید بہ چون در صحبت بودہ اند و مواعظ شنودہ از اطالہ سخن اعتراض نمودہ بر فقرہ چند اقتصار افتاد و بتنا اللہ سبحانہ و ایا کم علی جاوۃ الشریعۃ المصطفویۃ علی صاحبہا السلام و الصلوۃ و التحیۃ انتہی شیخ حسب الامر در کنار شہر مذکور بر ساحل دریای گنگ آمدہ چون میل شو

از گاہ و گویاہ کلبہ پر دختہ و نیز مثل آن مسجد سے ساختہ باعیال و اطفال و ان
کلبہ میگذرانند و در آن مسجد با و اسے صلوات و طاعات و اغادات علوم
دینی و یقینی و ارشاد و ہدایت استتعال بینامید از خلص اصحاب حضرت
ایشان شنووم کہ گفت از ان حضرت قدس سرہ استماع دارم کہ فرمودند شیخ نور محمد
از رجال الغیب است ندانم از تقبار فرمودند یا نجبار و ہم از بعض مخلصان حضرت
ایشان سموع گر دید کہ بتقریب تربیت شیخ طاہر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان
حکایت کرد کہ یکبار حضرت ایشان بہ ملی تشریف آوردہ بودند و خواجہ حسام الدین
احمد سلمہ اللہ و بعض اعزہ دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند بافت
رسید مولانا طاہر لاہوری و شیخ نور محمد را کہ از سامعان بودند درین پس
بمخاطر خطور کردہ باشد کہ حضرت ایشان موافق بعضی ستمعان بدقت نمی پروا
و جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاہر عبارت خود مایان را نیز میسر
است پس بار ازین استماع چہ فائدہ بود آنحضرت برین خطرہ مشرف
گشتہ بعتاب تمام مشار الیہما از فیروز آباد بیرون کردند چار روز ہا بہ
ویرانہاے گشتند و شبہا آمدہ بیرون دروازہ قلعہ فیروز میگذرانیدند
تا آنکہ جناب خواجہ حسام الدین سلمہ اللہ تعالی بشفاعت درآمدند حضرت
ایشان فرمودند بگذرانید کہ ایشان نفسہاے فریبہ دارند خواجہ مذکور معروض
داشتند کہ بعض حجرہاے زیر مسجد فیروز می مدتهاست کہ از سر اقبین و غیرہا
ملوث ماندہ اگر حکم شو و مشار الیہما آمدہ بتطہیر آنجا مشغول شوند کہ ہم کسر نفس
و ہم خدمت است حضرت ایشان پذیرفتہ چنان فرمودند و آن دو ضرر ہند
جو امر و چنان کردند بعد از ان حضرت ایشان آنہارا طلب داشتہ باشفاق
نواختند لمولفہم راہ زور بخوردل رہبر ضرر مند طبیب بہ جان بر و بیمار

گزہ جان بشنو و پند طیب پند شیخ حمید بنگالی سلمہ اللہ تعالیٰ
 آنجناب از اقصائے ولایت بنگالہ است تحصیل علوم دینی را بشہر معظم
 لاہور آمدہ بود بعد از فراغ تحصیل متوجہ وطن مالوف شد چون بدار السلطنت
 اگرہ رسید در جوار خواجہ عبدالرحمان مفتی کابلی منزل گزید از خواجہ مذکور شنووم
 کہ گفت چون شیخ حمید را در علوم ماہر و متین دیدیم شیخ قرار دادہ شد کہ
 ماوراء ہماچند با ہم ہمسایہ و ہم نشین باشیم و صحبت کتاب در میان آریم
 روزے تقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را برین طایفہ شکر و معترض یافتہ بیشتر
 انکارش بسبب اعتقاد این طایفہ بود بر مسئلہ توحید وجود و جنت و نعت
 ایشان مومی الیہ را منکر ترازم ہمہ دیدیم ازین مقولہ دوسہ روزے گذشتہ بود کہ
 حضرت ایشان از سر ہند با گزہ اشرف آوردند و در ہمسایگی ما منزل گزیدند
 چون شیخ حمید این خبر شنو و با اضطراب تمام بخانہ ما آمدہ گفت الحال من
 ازین محلہ بجائے دیگر انتقال می نمایم بعض اجزاء اور سائل من کہ ترو شماس
 من بسیار دید گفتم چہ باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان
 برو کہ فلان اینجا آمدہ گفتم فلان مرد صالح و عالم است اینمہ ناخوشی نازیباست
 گفت من باین مرد اندک آشنائی دارم ما چارہ در قرب و جوار ملاقاتی سے خواہد
 نمود اگر جمع نشویم شکل و اگر شویم از ان مشکل تر کہ تاب پیش آمدن این قسم بجان
 ندارم این گفت مرخص شدہ بجلہ دیگر رخت کشید بعد از دوسہ روزہ برائے
 جزئی کہ ماندہ بود بخانہ ما آمد با ہم شستہ بودیم و سخن علمی میرفت کہ ناگاہ یکے
 آمد کہ حضرت ایشان اینک بدروازہ ایستادہ اند مرا حیرت آمد کہ چہ باشد و شیخ
 حمید متغیر شد و از آمدن خود پشیمان گشت من پذیرہ ایشان شدم چون در
 آمدنیش مستند فرمودند باستفتا آمدہ ایم عرض کردم کہ کدام مسئلہ باشد کہ از

ایشان پوشیدہ ہو و فرمودند چون شما مفتی اید احتیاط آنست کہ از شما
رسیدہ شود بعد از احوال مسئلہ کہ آن در غایت ظہور و شہار بود و بجانب
شیخ حمید کردہ فرمودند کہ ہاے شیخ حمید اینجا بودہ اند و یک دو نظر کیفیت
تمام بجانب او دیدہ ساعتہ مراقب شدہ نگاہ بر خاستند ہر چند التماس
نمود کہ لحظہ توقف نمایند کہ بہت خادمان سفر و ہجران آید پذیرفتند و برخاستند
بر شایستہ تابدون دروازہ شدم گمان من آنکہ شیخ حمید از جای خود ہم نہ برخاستند
دیدم کہ مشارالہ در قفای من سے آمد چون من حضرت ایشان را وداع کردم
شیخ حمید برابر خود ندیدم و نہستم کہ بجا خود رفت یکی را فرستادم کہ بگرد
خبر آورد کہ شیخ حمید از قفای حضرت ایشان میرود و آن حضرت باو خیر گفت
تا بچنان بہنزل درآمد و شیخ حمید بر دروازہ گریبان و حیران و ذوالیاس و
ناکس الروس استادہ ہماند بعد از مدتی اورا طلبیدہ بانابت و تعلیم طریقت
و اعطای جذبہ نسبت بنواختند تا بعد سے مغلوب شد و بخدمت صحبت
ایشان مشغول کہ آشنائی ماویا و کتب خویش کہ بانہا تعلق تمام داشت از خاطرش
بالکل رفت بعد از چند روز حضرت ایشان در سر بند شدند بچنان پایادہ در
خدمت ایشان میرفت خواجہ عبدالرحمن کہ ناقل این مقولہ است گفت مرا
شاہدہ این امر مخلص ایشان ساخت آمدہ مرید شدم بعد از شرف ارادت
روزے یکی از اعظم امر کہ در حق حضرت ایشان اعتقاد می درست نہ داشت از
من پرسید کہ شما از علماء و عقلائی روزگار پیداز شیخ چه کرامت دیدید کہ مرید
شدید گفتم ما جماعہ علیم از اہل علم بیچ کرامت در کسی بہ ازین ندانیم کہ عالم عامل باشد
و در متابعت انس و رصلہ اللہ علیہ وسلم اعتقاداً و عملاً کامل از اکابرین
روزگار درین امر چون ایشان ندیدہ ایم و نہ شنیدہ گفتم این اعتقاد

ملائم حال اہل علم ست کر امتی کو یونید کہ مناسب حال ہمہ باشند من قضیہ شیخ
 حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود و گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع و ورایت
 شما اعتقاد تمام است قبول کر ویم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین شدیم و چون
 شیخ منشا را الیہ بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن انکار او بخر بقبح
 بعضی اولیاء کبار می شد باندک فرصت بتصرف حضرت ایشان نسبت
 توحید وجود پنجے برے مستولی شد کہ بہر شے از اشیا اعتقبازی خاص داشت
 و از حرکات و سکنات ہر انسانی و حیوانی گذاختہ میرفت خدے مرشدی میر
 محمد نعمان سلمہ اللہ حکایت کردند در ان ایام روزے باتفاق شیخ حمید بجای
 میر فتم در راه حیوانی افتادہ بود و مردہ و دندانہا سے سے و اما ندہ شیخ را از دیدن
 او حالی عجیب در گرفت و گفت یارب این چه اداست باین کسوت در
 آمدن و خوردن و اینچنین و انمودن با جملہ قریب دو سال در عقبہ حضرت ایشان
 بخدمتگاری و آداب سلوک بہر برود و احوالات عجیبہ و مقامات غریبہ ہم
 رسانید آنحضرت ویرا اجازت تعلیم طریقت داد و بوطنش فرستادند و این
 اجازت نامہ نگاشتند ہوا بعد الحمد و صلوة فیقول العبد المتقرا الی
 رحمۃ اللہ الملک الولی احمد بن عبدالاحد الفاروقی النقشبندی رحمہما اللہ
 سبحانہ رحمۃ واسعة ان الاخ العالم والصدیق الصالح جامع العلوم
 الشریعۃ والطریقۃ و الحقیقۃ اشیح حمید البنکالی وفقہ اللہ سبحانہ لما یکب
 ویرضاه لما قطع منازل السلوک و عرج معارج الجذبہ و وصل الی درجۃ التوکل
 بعد ان حصل لہ اندراج النہایۃ فی البدایۃ اجزت لہ بتعلیم الطریقۃ علی
 طریقۃ المشایخ النقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم الطالبین المتشدین
 والمریدین المخلصین بعد الاستخارۃ و حصول الاذن من اللہ سبحانہ و المسئول
 شیخ

من اللہ سبحانہ ان یعصمہ عما لایلیق و یحفظہ عما لاینبغی وان ثبت علی متابعتہ
 سید المرسلین علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلامات چون سنت مشایخ نیست
 قدس اللہ سرار ہم کہ در وقت خلافت خرقہ عنایت میکند شیخ عرض نمود
 کہ کفش پے مبارک مرا کافی است حسب اللتماس کفش یک پے عنایت
 فرمودند شیخ آنرا در دہان گرفتہ رجع لفقہ قری کردہ و مخصص شدہ تا حال کہ زیادہ
 از بست سال گذشتہ آن کفش در آن دیار تبرک و مزارست و اہل حاجات
 و ارباب امراض و انجاح مشکلات و شفای علل التجامی آرند و بمراوات میسند
 تا بجدی کہ احتیاج اطباء و انصوب کمترست با بگمہ شیخ از دولت آن کفش یافت
 آنچه یافت ۵۰ اگر خالی ازین کوہ سر آید بہ مرا بہتر چندین افسر آید چون طن او در
 اقصای بنگالہ بود و ذوالعیال و الاطفال دیگر بشرف آستان رسیدن نمود
 تا امروز در آن حد و برسد افاضہ و افادہ است جمعہ از طلبہ علوم دینی طایفہ
 از سالکان طریق یقینی از برکاتش بہرہ و راند اللہم کثر انما فی الدین سلم ایماننا
 بحق سید المرسلین و آلہ الطیبین و صحابہ الکاملین و اتباع العالمین این مکتوب
 شریف کہ شتمل ضروریات راہ است حضرت ایشان قدس سرہ بشیخ نوشتہ اند
 ب احمد شہرت العالمین و الصلوٰۃ و السلام علی سید المرسلین و علی آلہ و
 صحابہ جمعین احوال و اوضاع فقرا اینجائی روز بروز موجب از و یاد شکرست
 و ہمین توقع را در مادہ دوستان و در اوقاتہ وار و لے عزیز دین راہ غیب
 قرلہ اقدام سالکان بسیارست شکر شریعت را در اعتقادات و عملیات
 نیک گانشتہ زندگانی فرمایند و حضور و غیبت ہمین نصیحتست سبب و اغفلت
 وقع شود از اعلاط این راہ می نویسد و منشأ رطلط را تعین مینماید بظرا اعتبار خواهند
 ملاحظہ نمود و در ماورد جزئیات مذکورہ باندا زہ آن کار خواهند فرمود بدانند کہ بعضی

از اغلاط صوفیہ آنست کہ ہر گاہ سالک در مقامات عروج خود را فوق دیگران کہ
 فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علما ثابت شدہ است و یقین مقام این سالک و
 مقامات آن بزرگوار آنست می یابد بلکہ این اشتباہ گاہ ہست کہ نسبت انبیا
 کہ بہترین خلایق اند قطعاً علیہم الصلوٰات و التسلیمات واقع شود عیاذ باللہ
 سبحانہ سن ذلک منشار غلط جمعہ را آنست کہ ہر یک از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا اسما
 است کہ سبب تعینا وجود ایشانست و باین عروج ہم ولایت متحقق میشود و ثانیاً
 عروج در ان اسماست و از ان اسما الی ما اشار اللہ تعالیٰ اما با وجود این عروج تا
 و منزل ہر کدام ایشان همان ہمست کہ مبداء تعیین و جودی اوست لہذا در
 مقامات عروج ہر کہ ایشان را جوید اکثر و در میان اسما یابد چہ مکان طبعی این بزرگواران
 در مراتب عروج ہمان اسماست و عروج وہبوط از ان اسما بوسطہ عرض عرض
 است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلندتر واقع شود لاجرم از ان
 اسما نیز بالاتر خواهد رفت و ان تو ہم پیدا خواهد کرد و عیاذ باللہ سبحانہ از ان تو ہم
 یقین سابق را زائل گرداند و افضلیت انبیا علیہم الصلوٰات و التسلیمات و اولویت
 اولیا سے کہ باجماع فضل اند اشتباہ پیدا آرد این مقام از منزل اقدام سالک
 است در ان وقت سالک نمیداند کہ ان اکابر از ان اسما عروجات بی نہایت
 فرمودہ اند و بوق فوق رسیدہ و نیز نمیداند کہ ان اسما مکنہ طبعیہ عروجی ایشان
 است و اورا نیز در انجام کانے طبعی ہست کہ ادون ان اسماست و از ان
 انہا چہ فضلیہ ہر شخصے باعتبار اقدیمتہ ہم اوست کہ مبداء تعیین او گشتہ است
 ازین قبیل است آنچه بعضے از مشایخ گفتہ اند کہ گاہ ہست کہ عارف در مقامات
 عروج بزرختیہ کبرے را حاصل نیابد ولی واسطہ او ترقی و ترقی نیز خواجہ ما میفرمود
 کہ رابعہ نیز ازین جماعہ ہست این جماعہ در وقت عروج چونکہ از اسما کہ مبداء

تعیین بزرگتیر کبر است بفق کذشته اند تو ہم کہ وہ کہ بزرگتیر کبرے در میان
 عامل نمازہ است و از بزرگتیر کبرے حضرت رسالت خاتمیت علیہ و علی آلہ
 الصلوٰۃ و السلام مراد دہشتہ اند و حقیقت معاملہ آنست کہ بالاکذشت و منشأ
 آن غلط جمعی دیگر را آنکہ چون سیر سالک در اسے واقع شود کہ سبدا ر تعین اوست و
 آن ہم جامع جمیع ہماست بر سبیل اجمال چہ جامعیت ایشان بواسطہ جامعیت
 ہمان اسم است پس ناچار درین ضمن اسما نیکہ سببوی تعینات مشایخ دیگر است بطریق
 اجمال نیز بان سیر قطع خواهد کرد و از ہر یکے کذشتہ ہنتمہای آن ہم خواهد رسید و
 تو ہم فوقیہ خود پیدا خواهد کرد و نمیداند کہ آنچه او دیدہ است از مقامات مشایخ و از انہا
 کذشتہ نمودگی است از مقامات ایشان نہ حقیقت آن مقامات و چون بن
 مقام خود را جامع می یابد و دیگران را اجزا خود می انکار و لا جرم تو ہم اولویت خود پیدا
 می آرد و درین مقام شیخ بسطام میگوید لو انی ارفع من لواء محمد از غلبہ سکر نمیداند
 کہ ارفعیہ لوائے او از لوائے محمد نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ و السلام بلکہ از نمود
 لوائے اوست علیہ السلام کہ در ضمن حقیقت اسم او مشہور گشتہ است ازین
 قبیل است آنچه او گفتہ از وسعت قلب خود کہ اگر عرش و مافیہ و رز او یہ قلب
 عارف بہند بیچ محسوس نشود و اینجانیہ اشتباہ نمودن حقیقت است و الا
 عرش کہ حضرت حق سبحانہ اورم عظیم میفرماید قلب عارف را در جنب او چہ اعتبار
 و چہ مقدار ظہوری کہ در عرش است عشر عشر ازان در قلب نیست اگر چہ قلب
 عارف باشد رو بہ اخروی بظہور عرش متحقق خواهد شد این سخن را بشائے واضح
 گردانیم انسان را کہ جامع عناصر و افلاک است ہر گاہ نظر بر جامعیت خود افتد
 و عناصر و افلاک را اجزا خود بیند و چون این دید غالب آید و در نہا شد کہ بگوید
 کہ من از کرۃ زمین کلان ترم و از سموات عظیم تر و درینوقت عاقلان می فہمند کہ

عظمت و کلا فی اواز اجزاء خودست و کره زمین و سموات فی حقیقت اجزاء
 او نیستند نمودجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلا فی اواز آن نمودجات است
 که اجزاء او اند نه از حقیقت که ارضی و سماوی و بهین شتباہ نمودجات حقیقت
 شی صاحب فتوحات مکیہ گفته است که جمع محمدی اجمع است از جمع الہی چه جمع محمدی
 مشتمل است بر حقائق کونی و الہی پس اجمع باشد نمیداند که آن شمال بظلی از ظلال تیر
 الوہیت است و نمودجات است از نمودجات آن نہ بر حقیقت آن مرتبہ مقدسہ
 بلکہ نسبت بان مرتبہ مقدسہ کہ عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ
 مقداری نیست ماللتراب رب الباب وہم در نیقام کہ سیر مالک و اسمی کہ رب است
 واقع شود گاہ ہست کہ پندار و کہ بعضی از اکابر کہ یقین از فضل اند بتوسط او
 بعضی از درجات فوق رسیدہ اند و بتوسل او ترقی فرمودہ اینجا نیز مرال اقدام
 سالکانست عیاد بالشد سجانہ کہ باین گمان خود را فضل داند و بخسارت ابدی
 پیوند چہ عجب و کدام فضیلت اگر بادشاہ عظیم الشان تمام السلطان در تصرف
 زمینداری کہ داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمین داری بعضی از مقامات
 برسد و بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایہ ما فی الباب اینجا احتمال فضل حضرت
 کہ خارج بحث است چہ ہر حجام و حاکم بعضی از وجوہ مخصوصہ خود بر عالم نمودند
 و حکیم بوقلمون فضل دار و اما آن فضیلت از اعتبار خارج آنچه معتبرست فضل کلی
 است کہ عالم و حکیم را ثابت است این در ویش را نیز ازین شتباہات بسیار واقع
 شدہ بود و ازین تخیلات بسیار ناشی گشتہ و تا مدتہا این حالت داشت مع
 ذلک حفظ خداوندی جلشانہ شامل حال او بودہ کہ در یقین سابق سر مؤذنبذب
 زرق و در اعتقاد مجمع علیہ فتوے راہ نیافت لشد سجانہ اکمد و المئہ علی ذلک
 و علی جمع تعالیہ و آنچه خلاف مجمع علیہ ظاہر میشد در خیر اعتبار نمی آورد بر محامل نیک

صرف میگرد و مجمل اینقدر رسید است که بر تقدیر صحت این کشف این یادنی
 راجع به فضل جزئی خواهد بود هر چند این وسوسه معارض میشد که ما فضل بر تو
 آئی ست جل سلطانہ و این زیادتی دران قرب ست پس عبرتی چون شد
 اما در جنب یقین سابق این وسوسه بسیار منشور اسگشت و هیچ اعتبار نداشت
 بلکه توبہ و استغفار و انابتہ التجامے آور و بقرع وزاری دعا میگرد که ازین قسم
 کشفون ظاهر نشود و خلاف معتقدات اہل سنت و جماعتہ سر موئی منکشف
 نگردد و روزی این خوف غلبہ کرد کہ سباد ابرین کشفون مواخذہ نمایند و این
 توہمات سالت فرمایند و غایبہ این خوف بیقرار و بی آرام ساخت و التجا و بقرع
 را بجانب قدس خداوندی جل سلطانہ مضاعف گردانید و این حالت مانند تی
 کشید اتفاقاً درین وقت گذر بر مزار غریزی افتاد و درین معاملہ آن عزیز را ممد و
 معاون خود کرد و درین اثنا عنایت خداوندی جل شانہ در رسید و حقیقت معامل
 را کما فی شبہ و انموذ و عنایت حضرت رسالت فاطمیت علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
 و السلام کہ رحمت عالمیان ست درین وقت از رانی فرمود و تسلی خاطر خیرین نمود
 و علوم کشف کہ آنے قرب الہی موجب کمالی ست اما این قرب کہ ترا حاصل
 شدہ ست قرب ظلی ست از ظلال مرتبہ اولوہیت کہ مخصوص باہی است کہ
 رب تست پس موجب کمالی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نبجہ منکشف
 گردانید کہ جائے ریب نماند و محل این بالکلیہ زائل گشت و این در ویش بعض
 از علوم کہ محل اشتباہ و دادند و گنجایش تاویل و توجیہ در کتب و در رسائل خود نوشتہ
 بود و منشر گشتہ خواست کہ نشاد اغلاط آن علوم را کہ بعض فضل خداوندی جل شانہ
 کشف است بنویسد و انتشار دہد کہ گناہ شہر را اشتہار توبہ در کارست تا مردم
 بوزان علوم خلاف شریعت فہم نکنند و بتقلید بیعتد یا بتعصب و تکلف تضلیل نکنند

که درین راه غیب الغیب این کلمات بسیاری شکفته جمع را بهدایت می برد و
 جمعی زهنونی میفرمایند از والد بزرگوار خود شنیدیم ام قدس ستره که میفرمودند
 که اکثر از گروه های هفتاد و دو که بفصلالت رفته اند در راه راست را کم کرده اند
 آن دخول در طریق صوفیاست که کار را با انجام نارسانیده غلطها کرده اند و بفصلالت
 رفته و سلام اتقی مکتوبه الشریف را تم ایخروف گوید که حضرت ایشان در رقمی
 که حضرت مخدوم زاوه کلان قدس ستره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت
 آنجا معامله عروج سالک از چهار مبادی تعینات بزرگان بهشال و واضح گردانیده
 اند و آن اینست که رقم نموده اند باب معقول گفته اند که دخان مرکب از
 اجزای ارضی و اجزای آبی است و قتی که دخان صعود نماید اجزای ارضی بصاحبیت
 اجزای آبی بالا خواهند رفت و بحصول قس قاسر عروج خواهند نمود گفته اند اگر دخان
 قوی باشد عروج او تا کره ناز تحقق میشود و درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
 آبی و اجزای آبی که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده بالا
 خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر است از
 مرتبه اجزای آبی و اجزای آبی چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است و باعتبار ذات
 و بعد از وصول به کره ناز چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و بمرکز طبیعی
 خود برسد بر آئینه مقام اینها فرو و تر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
 لکن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قاسر است که آن قاسر افراط حرارت
 محبت است و قوه جذب عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات است
 این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی است اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
 و خود را در مقامات اکابر باید و بهتر آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط اطل و
 مثال است و مبتدی و متوسط چون بظلال آنها میرسد خیال میکنند که شرف

پاکار و مقامات پیدا کر وہ اندر چین ست بلکہ ایجا اشتباہ نمل سے ست
 بنفس سے اللهم ارنا حقائق الاشیا کما ہی و جنبنا عن الاشتغال بالسلایہی بجزمتہ
 ست الاولین والاخرین علیہ و علی آلہ و صحبہ الصلوٰۃ و التسلیما تاتہما و اکلمہما
 شیخ منزل رحمہ اللہ تعالیٰ دینی یز از قدما ی اصحاب حضرت ایشان
 ست قدس سرہ و از قبولان آنحضرت در سفر و حضر اکثر خدمات حضور عالی
 اقدام می نمود و بانواع الطاف و عنایات ممتاز سیکر وید و در حسن اخلاق و مکارم
 اوصاف بے نظیر روزگار و در انکسار و ایثار منفرد و حال شیخ مشار الیہ از
 یمن تربیت آنحضرت اینست کہ حضرت ایشان در عرضہ داشتند بحضرت
 خواجہ بزرگوار رقم نموده اند شیخ منزل خود را کم می یابد و صفات را از اصل می بیند
 و مطلق را در ہمہ جامی یابد و در شیار اور رنگ سراب بے اعتبار می داند بلکہ
 بیچ سے یابد انتہی کلامہ الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالہا سے فراوان شیخ در خدمت
 آستان حضرت ایشان قدس سرہ الاقدس گذرانند و بزواید و فوائد رسید
 بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب کہ حضرت ایشان بخلص نوشتند
 مسطور است کہ صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرود و خود را با ایشان
 باید سپرد و صحبت میان شیخ منزل شمار مغتنم است و امثال این عزیز الوجود
 اعز من کبریت الاحمر انتہی از خلص اصحاب ایشان شنووم کہ وقتے شیخ مذکور
 بعضے از جبال و مناووز آنحد و بسیر رفتہ بود ناگاہ بہت گرفتن جانوسے
 بلب غاری شد پایش بلغزید و دران غار افتاد چنانکہ بیرون آمدن متعذر شد
 وزیر قضیہ بیچ کس را اطلاعے نمود حضرت ایشان را کہ آن دم در سر ہنہ
 تشریف داشتند صورت آن معاملہ در نظر انور آمد بیاران فرمودند ویدہ
 پیشو کہ شیخ منزل در جاسے ہولناک افتادہ و دست و پای میزند کہ ازان

بر آید تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیہ بہم حضرت ایشان
 دور ایشان گردید و موجب فریاد اعتقاد مخلصان گردید و گفتند کہ یکی از صحابہ
 کہ آنرا دیدہ بود و بمردم آن نولے خبر کرد و آنجماعہ آمدہ شیخ را بر سہما ازان
 منگاک بر آوردند شیخ مذکور در حد و دہزار و بیست و شش باخترہ شتافت حضرت
 ایشان از فوت او اظہار تالم نمودند و ویرا بقاتحہ و دعایاد و شاد فرمودند و در حد
 تعالیٰ شیخ طاہر بدست سلمۃ اللہ تعالیٰ سے در اوائل از عسکران
 بود و وقتیکہ سپاہ متوجہ فتح یکے از قلاع بود و در راہ آن سفر شبے غیر صلی اللہ
 علیہ وسلم را بخواب دید کہ حضرت صدیق اکبر و خلفائے و صحابہ دیگر فی اللہ
 عنہم در خدمت آنحضرت بودہ اند آنسرور ویرا فرمودہ اند کہ بعد از انقضائے
 این سفر تو از میان ایشان بیرون شو و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر
 باہر آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم ویرا خرقہ پوشانیدہ اند چون از خواب
 برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت ازان سفر چون عسکر بجزیرہ از
 خاستان و اشجارستان رسید وے از مرکب پیادہ شدہ در آن در آمد
 خادمش دانست کہ بجاجت انسانی رفتہ ملتے انتظار کشید چون اثر سے
 ندید بمنزل رفت و چند آنکہ آشنا یا نشس تجسس نمودند چیزے نیافتند و
 در ان جزائر بدہقانے لاتی شد لباسہا سے خود بوی داد و پلاسے ازومی بست
 و در پوشید و بصحبت درویشان آن حد و در رسید چون نزد متعلقان او حیات
 و کمات او مجہول بود بہ نیت آنکہ اہلیہ خود را مطلق العنان کرد و اند بجاہ شد و جز
 خود گفت کہ من این شیوہ اختیار کردہ ام تا اے تو بر چیت آن شیرہ زن گفت
 من نیز موافقت کردم و زندہ در پوشید و عصا گرفت و کم در بست و باشوم
 رفیق الطریق شد و بخدمت یکے از شاہان آن حد و کہ از صاحب دلان بود

رسیدے گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد و بحد و ودی و
 لایورش اشارت کرد چون ازین طریقہ علیہ در ان ایام صیت حضرت ما
 مصرعہ خواجہ فانی زخود باقی بحق بقدس اللہ تعالیٰ سرکہ آفتاب جہانتاب
 بود و سآمدہ افر و زطلاب احرام طواف آستان ایشان بست پیش از رسیدن
 او بچند روز آنحضرت بسرے باقی رحلت فرموده بود و ند حیران میماند بزبان
 محرمے اٹھے توفیق دیرا بحضرت ایشان ماضی اللہ عنہ کہ جانشین بزرگ
 حضرت خواجہ بودند دلالت نمود و در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر
 مشرف شد و آن آستانہ علیار لازم گرفت تا بنصیب خود رسیدیم کہ
 مدتها در خلوات و جلوات ہمیشہ صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی اللہ
 علیہ وسلم شاہد می بود گویند از آنجا کہ مولانا ترک و سادہ لوح است بعضی احوالات
 و مکاشفات خود را بان شیوہ بعضی میرساند کہ ناچار حضرت ایشان متبسم گشتند
 و گاہ در استماع معارف بلند نوعی آری و طے بر زبان میراند و سری جنبانند کہ
 حضرت ایشان بطیب میفرمودند بدان مانند کہ این اسرار بر مولانا طاہر و ارشود
 و ما ترجمہ آنیم باجملہ بعد از تجلے بزبور حالات و جذبات حضرت ایشان وی را
 اجازت تعلیم طریقت دادہ بچونپور فرستادند لیکن وی پستی کہ او دانند
 گفتگو و نشکست و برخاست شیوہ گرفته کہ جمعی اورا از ملائیت میدادند و طلب
 را بوی ازین راہ رجوع کمتر است و رایامی کہ حضرت ایشان در حمیر تشریف
 داشتند و راقم در خدمت بود و عرضہ مولانا رسید کہ در ان مرقوم بود و طلبان
 را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند عجب مرفعی سادہ دل
 ملاک امری فظہ احوال و فکر کار و غم ایمان و مال خود است درین ضمن بر کرا حق
 سبحانہ برساند و تعلیم و تربیت او امور گردانند حسب الامر خالصا لوجه تعالیٰ

بدان باید پرداخت و نیز بر اے انجذاب و لما سے طلاب وضعی کہ طاعت را انجا
 راه بود اختیار باید نمود و ایضا حضرت ایشان در یکے از مکاتیب بوی
 نیز نگاشته اندب مقصود از اجازت بعض مخلصان آن بود کہ درین طور گرد آید
 ضلالت جمعے را براہ حق جل و علا منہونی نمایند و خود ہم باتفاق طالبان
 مشغولے کنند و ترقیات نمایند این ششتر را نیک نگاہ داشته سے
 کنند کہ بقایا سے سے خود را بر و ہند و کوشش نمایند کہ مسترشدان
 نیز باین دولت مشرف شوند نہ آنکہ این اجازت در تو ہم کمال تکمیل اندازد و
 از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ انتہی و این مکتوب عزیز والا کہ بطریق
 اجمال آئینہ جمال احوال حضرت ایشان است قدس اللہ سرہ نیز از ان حضرت
 رسولنا صدور یافتہ الحی شربت العالمین والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین
 وآلہ الطاہرین آنچه بر ما فقیران لازم است و وام ذل است و افتقار و انکسار
 و تضرع و التجا و ادائے وظائف عبودیت و محافظت حد و شرعیہ و سنت
 سنت سنیہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التمجیہ و تصحیح نیاات و تحصیل خیرات
 و تخلیص بطن و سلیم ظواہر و روتہ عیوب و مشاہدہ استیلائی ذل و خوف
 انتقام علام الغیوب و قلیل بنداشتن حسنات خود را اگر چه بسیار باشد و کثیر
 انکاشتن سیئات خود را اگر چه اندک بود ترسان و لرزان بودن از شہرت و
 قبول خلق قال علیہ الصلوٰۃ والسلام بحسب امر من الشرائع یشار الیہ بالاصا
 فی دین او دنیا الا من عصمہ اللہ و تمہد اشستن افعال و نیاات اگر چه مثل خلق
 صح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید خود اگر چه صحیح و مطابق باشد تمام
 نباید کرد و مستحسن نباید شدت مجرمانہ دین و تقویت ملت را تو و بیج
 شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا چہ این قسم نماید گاہ است کہ از کافر و

فاجرم آید قال علیہ الصلوٰۃ والسلام ان اللہ یؤید بذالذین بالرجل الفاجر
 مرید کے کہ بطلب آید وارا وٹشغولی نماید آزا اور رنگ بسر و شیر باید دانست
 و باید ترسید کہ مباد ازین راہ خرابی و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدم
 مرید و خود فرمے دسر سے پند آزا کفر و شرک دانند و تدارک آن بندہ است
 و استغفار چندان نماید کہ اثر سے ازان سرور نماید بلکہ بجائے آن فرح
 حزن و غم نشیند و نیک تاکید نمایند کہ طبعے در مال مرید و توقعے در منافع
 و نیومی او پیدا نشود کہ مانع رشد مرید است و باعث خرابی پیر و آنجا ہمین
 خالص میطلبند الا بشیر الدین الخالص شرک را در ان حضرت بیچ وجه گنجایش نیست
 و بداند کہ ہر ظلمتے و کدورتے کہ بر دل طائے گرد و ازالہ آن بتوچہ استغفار
 و نہامت و التجاہل و جوہ میسرست مگر ظلمت و کدورتے کہ از را محبت
 و نیایے دنی بر دل طائے شود کہ شغص سگر و اند و تنجس میسازد و ورازالہ
 آن تیسر تمام است و اعذر بر کمال صدق رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 حسب الدنیارأس کل حیئینہ نجمانا لہ سبحانہ وایلم عن محبتہ الدنیار باہسا
 و الاختلاط ہم والمصاحبہ معہم فانہما سم قاتل ومرض بالک و بلا عظیم و دوار
 عمیم اخوے ارشد شیخ حمید با حسن و جوہ مترو و آن حد و دانداستماع
 سخنان نو و تازہ را از ایشان غنیمت دانند الباقی عند التلاقی مولانا
 یوسف **سید سیدی سلمہ اللہ تعالیٰ** نے نیز از اصحاب صاحب
 نسبت حضرت خواجہ باقی باللہ بود و از فضائل بہرہ تمام داشت و کان
 حسن الاخلاق و طارح التکلف بعد از انتقال حضرت خواجہ ملتزم آستان حضرت
 ایشان شد و در خدمت ایشان بسر بہند رفت و چند گاہ آنجا گذرانید
 و از برکات انظار سیمت آثار آنحضرت نیز ترقیات نمود و در بیان سلوک

اجلاس در رسید قریب احتضار او حضرت ایشان ببا لیسش قدم رنج نمودند
 بتفریح و حسرت تمام بعرض رسانید کہ نفس آخرین رسیده نظر سے و
 و توجہی فرمایند کہ از مقصد اقصیٰ چیز سے یابد حضرت ایشان را بر نیاز سندی
 اول بکشا و متوجه شدند بعد از مدتی سر برداشتند و فرمودند بان
 مولانا یوسف گویند کہ چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت احمد شد آنچه دل
 طالب او بود و جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن بان بجانان سپرد جسمه
 سبحانہ مولانا احمد بر کے رحمہ اللہ تعالیٰ برک بلده ایست ایشان
 کابل و قندھار آنجناب از علماء آن بلده بود و تاجر سے از دوستان و
 ہم شهر بان او کہ بہند وستان آمدہ بود و بشرق آستان بوسی حضرت
 ایشان رضی اللہ عنہ رسیدہ بوطن بازگشته بود و جزئی از مکاتیب
 بلند آنحضرت با خود بردہ مولانا از وسع احوال اکابر بہند رسیدہ
 شناسے حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت اورا قی چند نیز از مقولات
 ایشان آوردہ ام مولانا بشوق تمام مطالعہ آن نمودہ از حسن درایت و آثار
 سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پیے بردہ بی بیچ اہمال متوجہ بلده شد
 سر بہند شد چون رسید بنظر اہل عنایات رسید و در خدمت علیہ با خوار
 و آداب و خدمات تمام بسر بردہ ازین برکت صدق ارادت و قبول
 خدمت بلکہ بخص عنایت بدرجہ کمال و اکمال در مدت یکما ہفتہ کہ در خدمت
 علیہ بسر بردہ سرفراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد و بوطنش رخصت
 و اندر جمعیت نمودہ حسب الامر باین کار شکر ف پر دست و در ہر چند گاہ
 بزبان قلم احوالی خود و مستر شدان خود را بعرض میرساند و بجواب و خطاب
 مستعد میگشت چنانکہ از مکاتیب کہ نام زد او کردیدہ معلوم کرد و در یکی

از مکاتیب کہ حضرت ایشان بے مثل و شستہ اند چنین برنگاشته اند بے ہر طور
 توجہی بحال شما نمودہ آمد و بد کہ مردم آن نواحے بجانب شامی دوند و التجا بشما
 می آرند معلوم شد کہ شمار مدار آن زمین ساخته اند و مردم آن حد و در ایشام روط
 داشته شدت الحمد والمنة علی ذلک ظہور این معالہ را از جملہ واقعات نہ انکارند
 کہ از مظان ریب و اشتباہ باشد بلکہ از محسوسات و مشاہدات شمرند و
 ایضاً در مکتوب دیگر چنین بے رقم فرمودہ اند از عدم اطلاع کما فیغیہ باحوال
 خود و احوال یاران خود و آزار نباشند و آزار دلیل اصلے خود ندانند
 احوال یاران در آئینہ داری کمالات شما کافیست احوال شماست کہ بطریق
 انعکاس در یاران ظاہر گشتہ اما آنکہ از حال آن یار خود نوشتہ اند کہ فشان
 است اورا ترقی واقع شدہ آنچه در غیبت وہی شعور سے میدید از ارواح
 طیبات عالم اورا فاقتمی بیند مخدوم این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست در
 شعور بیند یا در بے شعورے قدم اول درین راہ آنست کہ غیر حق را سبحانہ
 بیچ نہ بیند و از ماسولے اوس سبحانہ در مہر اندیشہ اویچ نماید نہ آنکہ اشیا را
 غیر اوتعالے نہ بیند و بعنوان ماسولے ندانند این خود کثرت بینےست بلکہ
 غیر اورا سبحانہ نہ بیند و نہ دانند این حالت معبر بنفاست و منزل اول است
 از منازل این راہ و بدونہ خراط القادسے بیچ کس را تا نگر و و این فنا بہ
 نیست رہ در بارگاہ کبریا پدب و نیز حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الا قدر
 در مکتوبے کہ بہ شیخ یوسف برکے برنگاشته اند بتقریب آن معرفت شہود
 کہ ہر ایسے کثرت تعلق وارد لذت بخش و شہود تنزیہی کہ رو بہل و نکات
 وار و از التذاب بعد است وہی بد شیخ مقتدایان راہ رفتن متعذر نوشتہ
 اند کہ مولانا محمد برکی کہ عوام اور از علماء ظاہر میدانند و او نیز علم باحوال خود

ویاران خود مدار و سرشس آنست کہ باطن او متوجہ شہود و تخریبی است
کہ موطن جہل است و ایمان او در رنگ علماء بغیب است باطن او از بلند
فطرتہ التفات بشہود و کثرت آمیز نگر و و است و ظاہر او بہتر ہات صدیقیہ
مفتون و مغرور نگشتہ وجود شریف او در ان نواحی مغتنم است اینخالت را کہ
شما از حصول آن خبر دادہ اید مولا اویری است کہ بان حال متحقق است علم اولم
یعلم نزد فقیر مدار آن بقعہ بر وجود مولا ناست عجب است کہ بر اہل کشف
ان نواحی چگونہ مخفی ماندہ است در علم فقیر بزرگے مولا نادری رنگ و وجود
آفتاب ظاہر و باہر است انتی کلامہ الشریف خدمت مولا نادری حد و دہزار
و بست و شمش سفر آخرت گزید حضرت ایشان بقا تہ و ادعیہ کثیرہ روح
اور اشاد کردند و دیدہ شد کہ ہر گاہ مذکور مولا ناست خدمت او نمودہ بالظنا
تمام اور ایا کردند و بیاران مولا نانوشتند عزائے مغفرت مولا نا احمد علیہ
الرحمہ ینماید وجود شریف مولا نادری بوقت مرسلانان را آیتے بود از آیات حق
ہل و علا و جنتے بود از رحمتہاے اوتعالے اللهم لا تحرمنا اجرہ ولا تفتنا بعدہ
مولا نا محمد صالح کو لابی رحمۃ اللہ تعالیے سے از قدس اصحاب
حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی از سے
شنووم کہ گفت چون طلب اینعنے درین پیداشد اکثر مشایخ وقت را کہ قرب
بودند ملازمت کروم اما از ہیچ یک کشتہ دست ندادند و در یکے از جمعات در
اگرہ در جامع مسجد حضرت ایشان را قدس سترہ دیدم بجز و دیدن ولم را با آنحضرت
انجذابی پیدار گشت قدبوس نمودہ بمنزل شریف رفتہ التماس تعلیم ذکر نمود
باجابت رسیدتہا در ان آستان بسر بردم اما از پیستے استعداد مرا
فتح نشد چنانکہ دیگر خادمان ایشان رامی شد ازینعنے حیران و گریان می بودم

تا ما و مبارک رمضان آمد حضرت ایشان متکف شدند در آن اعتکاف و خدمت
 طشت و آفتاب بین بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند
 مریغ ساله را گوشه برده تمام در کشیدم آن آب شراب است فزای من شد که
 نوشیدن همان بود و کثایتی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا ازین
 توجه و عنایت آنحضرت بدرجه کمال رسید با جازات تعلیم طریقت ممتاز گردید
 و جمعی از طلاب را بغیض رسانید راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک
 حضرت ایشان شنوده روزی فرمودند که مولانا صاحب از سیر صفات و تجلیات
 صفاتی بهره تمام گرفته و نیز ازین عریضه مولانا که بان حضرت نوشته ہوید اسیر کرده
 بپس بر عرضہ داشت کمترین خاک و بان آن مقدس در گاہ محمد صاحب بعضی
 خادمان آن آستان میرساند غریب نواز از در پرور از صدقه بندگان آن در گاہ
 احوال و اوضاع حسب المذاعا مخلصان است ہمیشہ تجلیات مشرف میگرد و
 در ہر تجلی فانی حاصل میشود میداند کہ در این تجلی تجلی نمود ہو و و ازین
 تجلیات بے نہایت مفہوم پیشو کہ سیر در تفصیل اسما و صفات افتاده است
 از راه تفصیل مطلوب رسیدن بسیر و شوارست رجا در گاہ آن قبلہ
 حقیقیہ است کہ چون ناقابل را از خاک نذلت برداشتہ اند و باحوال ہست
 مشرف ساختہ اند کہ در فہم و وہم این کمینہ فطوری میگرد و اسحال نیز بتوجہ خاص
 چنان سرفراز گردانند کہ بغایت الغایت برسد و از منقصت وارد و از مراد
 خود نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالیٰ قولاً و فعلاً و ناظر اہم چیز بوقوع
 نیاید و این بتوجہ و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید کہ ازین
 دریا سہر حمت بیکران سیراب گردانند اینہم فضولیت این غریب با فخر
 و محبت خود در سخ و دارند کہ مستضمن جمیع سعادت است سایہ تربیت ایشان بر سفار

شغف شعر خوانی و کامرانی بکنی خود نیار است خود را با آن حضرت سپرد و راهی به
نسبت خاصه آن بزرگواران بر او ملتزم مشرف صحبت خدمت ایشان شد تا
رسید بجای آن حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صاحب کولابی از حال او چنین
نمبر داده اند مولانا محمد صدیق ورین ایام بنیاد شد بجانہ بولایت خاصه مشرف
گشتند و از هم جزئی بهم کلمه طوق شدند مع ذلک نظر بفرق دارند از آنجا نیز منصب
کمال کرده شاید میل بر جوع نمایند و اندک تخص بر حمتہ من یشار انہی کلامہ الشریف
مولانا در سال ہزاروسی و دو با جمعی از متعلقان بر خصت بہت حضرت ایشان
زیارت حرمین محترمین زاد ہما شد تعالیٰ شرفا مشرف شد و سابقا بدہلی مرتبت
نمود چون وابستگان و درین کثیر بود و ز اوراہ قلیل مختہای فقر و فاقہ بسیار دید
و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید یشار الیہ است کہ ذریعہ شریفہ بسیار
معاور کہ حضرت ایشان در بیاضہ خاصہ بر نگاشته بودند از آنجا برون آورده مجع کرد و
نیز در وفات مکتوب بنام مکتوب کثیر است ویرا بحضرت ایشان اخلاص
و عشق فراوان در ایامی کہ آنجناب بولایت حجاز بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت
ایشان شنید کہ فرمودند این عظمہ متوجہ احوال بعضی یاران غائب بودیم مولانا
محمد صدیق در نظر آمد کہ بحبت و اخلاص تمام متوجہ ہاست در آوان این تحریر
در سیر بدخشان و ماوراء النہر است ہمہ جا وقتش خوشی باد و معلوم و معارف
حضرت ایشان فی الشاعرنہ آشنائی تمام از شعر نیکو میگوید حکایت غریبہ پیشہ
کہ ماچین را کہ تعبیر تمام است از حق البقین این طائفہ بوزن مثنوی معنوی عارف
روم قدس سترہ در غایت متانت بنظم کشیدہ و مثنوی دیگر نیز وارد بوزن نظم
خسر و شیرین از آنجا است این چند بیت کہ مناسب حال رقم حروف است
ب بہنہائی چنین میل دلم چیست بوزن ہما شمسین حاصل چیست بوزن

امن و در سکے خود و با ششم پیدین خدرا از طریق دور با ششم و غلط گفتیم اگر سگ و اندین
 که خود را کرده ام نسبت با و باز در رنگ این سخن افغان آرد و بگو که بعد می ز ما خود را شمارد
 سگان خود صاحب خود را شناسند پس از شناسا سگ پسرند پس خود را می شناسد فی خدرا از چورا
 بدنام سازد مثل مارا بدین است که عمر من بسیر شده از کفرم تا از ایم تیر شده تا از ایم بر چه ملت نیست من
 نه سگ نا آدمی پس کیستم من پس و کلام حقایق آمیز که دلیل صحت حال و ورنه
 کمال آنجناب است بسیار بطور آید هست از آنجمله این عریفه که بخدمت حضرت
 مخدوم زاوگی خواجه محمد سعید علیه السلام و ابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا و
 مولانا محمد و علی آل سیدنا محمد صلوٰة اذ غلثنا بها فی حفظ عنا یتک عرضداشت
 کترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که همه تن تمنا و سراپا آرزوی استان بوس
 خادمان درگاه مرا و بخش است عرضه میدار و که اگر چند و پرست که از دست
 رفته و از پا افتاده و لیکن بایدا و شوق گاه گاه حرکت الخدیج نمود و خود را فریاد
 صاحبان دین و دنیا میدید آری از عنایت سبے غایبیت آن قبایه آگاه دلائل
 به نعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام وار و فراتر است استعداد از ریزه آن خوان
 عظیم ایشان مزوق است هر چند از کار رفته است و لیکن بخیر و بخیر مزوم وار و
 چنانچه از آنجا به تخریر میرسد خوشوقت آن شکر که بجای رسیده است
 خوشروز شب رسد که بیای رسیده است به از فرق تا قدم به عظم عجب
 مدارد و دستم بچین زلف نگار رسیده است به خوش روزگار عیش بدایت که در
 خزان به رخسار بتازه رنگ بسکار رسیده است به و چند بیت و رایام ضعف
 صعب که رسد داده بود و گفته شد از این بجز دست عالی معروض میدار رسد
 طلوع شمس من از وجهه هست عالیست به توجه و لم از رتبه صفت عالیست
 مرا نظر بجمالی است بے حجاب نقاب به فضایی آن نظر از وی منقصت عالیست

چه دست رد بگنایم زنی که نشناسی بحقیقت کنه من ز مغفرت عالیست چه
 بعلم خویش چه نانی بسوی من می نازد که شان جہل من از طور معرفت عالیست چه
 قبلہ ام سلامت از آنچه مقصد است چون نیک درمی نگرد و دست الفاظ را
 بدامن معانی رسائے نمی بیند درینجا آن سخنها می که داند گفت نتواند مولا ناسے
 مذکور باین حقیر حکایت کرد که در ویسے زند و پوشی که آثار ذوق و وجدان آزادگی و
 تفرید از سے هویدا بود و من لاتی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی
 حضرت ایشان بر دم گفت از ایشان شیخ فاروقی غظیم دیدہ بگو من آنچه دیدہ بودم
 بیان کردم گفت من از شیخ تو فاروقی بس شگرف دیدہ ام بتو میگویم بشنو
 چون اوصاف ایشان شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسر بند آدم
 از شب پاسی گذشته بود که بشهر درآمد و گفتم درین وقت چه مصدع فادمان
 ایشان کردم بیکے از مساجد و آدم همسایہ مسجد از من اطلاع یافت و مرا
 بخانه خود برد و مهربانی نمود و در اثنا سے پرس و جوها من از احوال حضرت
 شیخ تو پرسیدم معلوم شد که از منکران بود و در طعن ایشان شروع کرد و مرا
 حیرت فرو گرفت مگر گشتم بیاطن شیخ تو متوجه شدم ناگاہ دیدم که شیخ از در
 درآمد شمشیر برهنہ بر کف آن منکر طاعن را بان شمشیر پارہ پارہ کرد و بدو بیرون
 رفتند من از مشاهده این معامله دمیشتی که یافته بودم با خطر اب برقعان
 ایشان بیرون برآمدم و ایشان را ندیدم باز بان خانه نتوانستم رفت و
 ندانستم که آن چه بود علی السحر که ببل از دست ایشان مشرف شدم و چنان
 در رخشہ و خوف بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و قسم نمودند و فرمودند
 ما منی باللیل لم ندر فی النار این قصہ را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفتم
 شیخ عبدالحی سلمہ اللہ تعالیٰ لہمی جبار شادمان است که از

بلاد اصنافیان ست و خداوند مسکنت و مموثی و از فضیلت بهره و رسالہا
 ملتزم آستانہ علیا سے حضرت ایشان نور اللہ مضعہ بود و نظرات عنایات آنحضرت
 شامل حال او تا دید آنچه وید و بسا اسرار خاصہ از زبان مبارک شنید بل از انوار
 احوال کہ آن معارف ترجمان آن بودہ اورا بہر بار رسید و دفتر ثانی مکتوبات
 غالباًت را با اشارت و تائید حضرت مخدوم زاوہ معصوم نام معصوم کرد و اسلٹہ
 تعالیٰ فراہم آورد و در وفاتہ مکتوبات مکاتیب متعددہ بنام
 اوست حضرت ایشان اورا اجازت تعلیم طریقت دادہ بہ شہر پٹنہ فرستادند
 در کنار آن شہر خدمت شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و بافادہ و افاصنہ
 طالبان بیگذرانند و در میان شہر شیخ عبدالحی بشیوہ پسندیدہ در تکمین و
 صفا بسر سے بر حضرت ایشان در مکتوبے بیکے از مخلصان نوشتہ اند کہ جو
 این دو عزیز یعنی مولانا سے مذکور و شیخ نور محمد دران یکہ شہر چون قرآن السعدین
 ہست در مکتوبے بشیخ نور محمد از مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر دادہ اند کہ شیخ
 عبدالحی ہم شہر سے شہاست و بجوار شہا آمدہ است نسخہ علوم و معارف غریبہ
 است و چیز ہا سے ضروریہ این راہ نزا و موضوع ہست ملاقات و بیان واقعات
 را مغلتم ست کہ نوآمدہ است و چیز ہا سے نوآوردہ است از فنا و بقا نزا و انشا
 و از جذبہ و سلوک نزا و بیان بلکہ از ماورای فنا و بقا می ستعارف و از گذشت
 جذبہ و سلوک مقرر نیز آگاہ است بلکہ توان گفت کہ اورا در آنجا گذر گاہ ہست
 بیشتر سے از معارف غریبہ مکتوبات گوش زد او شدہ است و مہما المکن استفسار
 نمودہ دریافتہ است واللہ سبحانہ الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی
 رحمہ اللہ تعالیٰ دی را قدیم از ان خوانند کہ بعد از سے یار محمد دیگر
 کہ جامع مکاتیب و دفتر اول ست باستان حضرت ایشان رسید

وی در آنجا قبول عظیمیادہ و معارف و اشارت و ہدایت از وی قراران بظہور بیوکست و خلفای صافی مقامات از وی پدید آمد و حضرت ایشان در طرہ آختاب مقصودہ اندک

ثانی را جدید گفتند و صاحب ترجمہ را قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدس
 صحاب ایشان است قائم لیل صائم النهار است نسبت و حضور این رگمان
 از جهت او پدیدار و کثیر سکوت و المراقبہ و حسن الوجہ است روزے باین فقیر
 گفت کہ من از حسن جہبہ و بزرگی نحیہ خود بسیار شاکرم کہ چون بازار باسیکندم
 ہر سیکہ از عوام مرا می بیند ناچار و رو میفرستد آنجناب بفقرو غربت تمام
 متوجہ طواف بیت الحرام و روضہ نبی علیہ السلام شد بعد از مراجعت ازان
 سفر کثیر البرکت و رخلوئے تراقم گفت در محل بیانی در ہو وحی کہ بر آن سرور
 صلے اللہ علیہ وسلم آراستہ بودند آنحضرت را صلے اللہ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
 و السلام زیارتی میکنند نظر کردم آن سرور را علیہ الصلوٰۃ و السلام بانور و آنگی
 ہر چہ تمام تر دیدم و ازلذت و علاوت آن از خود بر فتم چون بخود آدم رقصان
 پامی گویان شدم حاجیان و تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند ہذا العجم مجنون
 و زبان حال من بضمون این بیت تو ناطق بودی گرا این لیلے از خیمہ بیرون شو
 بساکوہ و صحرا کہ مجنون شودی حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این مکتوب را بعد
 اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته اند ہو مکتوب مرغوب اخوئے اعزے مولانا
 یار محمد قدیم و سوال یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بذروہ کمال و تکمیل رسانا و بحر شہ لبتی النخار و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات از مقولہ مولوی علیہ الرحمۃ پرسیدہ بودند کہ گفتہ آن نازنینے کہ
 در کنار من بودہ حق بودہ است آیا این گفتن جائز است یا نہ بدانید کہ این قسم امر
 دین را ہ بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع معدن کجلی صورت کہ
 صاحب معاملہ آن صورت متجلی را حق می انکار و تعالیٰ شانہ سخن بہانست
 کہ شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجہ یوسف ہمدانی فرمودہ اند تلک خیالات

ترمینی بہا اطفال الطریقہ و بکر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت ہنما کردہ شدہ
 است وین باب بعضی فوائد نوشتہ میشود و گوش ہوش استماع نمودہ بمل خوا
 در آوردند کہ چون طالبے بارادۃ پیش شما بیاید و تعلیم طریقت او تامل بسیار
 باید کرد و مبادا دین امر استدراج شما خواستہ باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
 کہ در آمدن مرید فرسے و سرسے پیدا شود و باید کہ دین باب راہ التجا توضیح
 اختیار نمودہ استخارہ متعدد نمایند تا آنکہ یقین پیوند کہ طریقیہ را باید گفت
 و استدراج و خرابی مراد نیست زیرا کہ در بندہ ہای حق سجانہ تصرف کردن و
 وقت خود را از عقب ایشان غارت نمودن بے اذن او سجانہ مجوز نیست
 کریمہ لتجیح الناس من الظلمات الی النور باذن ربہم ولالت بدیعنی وار و عزیز کے
 فوت کر و خطاب آمد کہ تویی کہ زردہ پوشیدہ ہونے در دین من بر بندہ ہا
 من گفت بے فرمودہ ملا و حکمت طلعت الی و اقبلت بقلباک علی و اجازتی
 کہ ہنما و دیگران را کہ وہ شدہ است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
 علم برضی او تعالیٰ ہنوز آن وقت نیامدہ است کہ اجازتہ مطلق کر وہ شود
 تا وروا آنوقت شرائط را نیک مرعی دارند خبر شرط است و بہر ہم این معنی را
 نوشتہ است از انجانیہ معلوم خواہند نمود با جملہ سعی نمایند کہ آن وقت برسند
 و از تنگی شرائط وار ہند و السلام مولانا قاسم علی رحمہ اللہ تعالیٰ اونیہ
 ازان اصحاب حضرت خواجہ قدس سترہ است کہ تربیت او حوالہ بحضرت ایشان
 شدہ بود و یکی از عرایض حضرت ایشان بآن خواجہ عالی شان از احوال او چنین
 رقم فرمودہ اند حال مولانا قاسم علی بہتر است و در غلبہ استغراق و استہلاک
 است و از جمیع مقامات جذبہ بفقو قدم نہادہ و صفات را کہ اول از اصل سیدہ
 حالاً با وجود آن صفات را از خود جدا سے بیند و خود را ازان نور و طرف

دیکر سے یاد و نیز ورین عریضہ نوشتہ اند کہ چنان سے نماید کہ مولانا قاسم علی
 از مقام تکمیل نصیب ہست و ہمچنین بعض یاران اینجائی را نیز از ان مقام نصیب
 معلوم میشود و اللہ سبحانہ اعلم بحقیقتہ الحال شیخ حسن برکی وی
 از تلامذہ مولانا احمد برکی بود باستان حضرت ایشان رسیدہ بہ انابت
 و ذکر و مراقبت مشرف شدہ از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت بہرہ
 یافت و بوطن مالوف شتافت و صحبت مولانا سے مذکور میگذرا ند
 حضرت ایشان در مکتوبے بمولانا احمد رقم فرمودند کہ شیخ حسن از ارکان دو
 شہاست و مکد و معاون معاملہ شما اگر فرضاً شمار امیل سفرے شو و نائب مناب
 شما دست التفات و توجہ در حق او مرے دارند و کوشش بلوغ فرمائید کہ از
 تحصیل علوم دینیہ ضروریہ زودتر فارغ شو و این سیر ہندوستان ہم در حق او تتم
 بود و ہم در حق شما ز قناتہ و ز قلم الاستقامہ انتہی بعد ازین مقولہ بدتے
 قلیلہ مولانا احمد سفر آخرت اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان
 رسید بیاران مولانا نوشتند کہ اطوار و اوضاع مرحومی را مرے دارند و در
 طریقہ ذکر و حلقہ مشغولے باید کہ فتور زود و یاران جمع شدہ بنشینند و گوگیر فانی
 باشند تا اثر صحبت ظاہر شو و این فقیر قبل ازین برسبیل اتفاق نوشتہ بود کہ
 اگر مولانا سفرے اختیار کند باید کہ شیخ حسن را بجائے خود نصب کند قضا
 این سفر مراد بود و ہست الحال ہم مکرر ملاحظہ می نمایم شیخ حسن را متعین
 امریایم این معنی بر بعضے یاران گران نیاید کہ با اختیار ما و ایشان نیست انقیاد
 لازم ست طریق شیخ حسن بطریق مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا
 نسبتے کہ ازین جانب گرفتہ بودند شیخ حسن را در ان نسبت شرکت است
 و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند بہر چند کشف و شہود پیدا کنند انتہی

باجملہ حسب الامر سر حلقہ پاران مولانا احمد بشیخ حسن قرار گرفت و بافادہ و
 افاضہ پر داخلت و شیوہ حضرت ایشان و استاد خود را لازم گرفت
 و مراقبت و بجاہت و رفع بدعت بہت گماشت تا ترقیات نمود و مقامات
 رفیعہ رسید چنانکہ از عرایض او کہ باستان حضرت ایشان سے آمد علو حال او
 معلوم میگردد و در یکے از عرائض بعضی اصطلاحات صوفیہ را ایراد نمود و برانہا
 پیچیدہ بود و در آخر آن نوشتہ کہ معارفی کہ این بے بضاعت را تسلی میدہد
 معارف شرعیہ است گوئی ہر حکم از احکام شرعیہ در یکے ایست کہ موصول است
 بشہر مقصود و نشانہ است از ان شاہ ولی نشان ہمین بیت نصب العین است
 کہ ما بشہر میر ویم غزم تماشاگر است پناہ برا و میر ویم کز ہمہ عالم و رہت حضرت
 ایشان آن اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند کہ اعتراض شما از ما نمید
 است زہار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانہ برسید مدعیان این وقت
 ظاہر شمارا در شورش می آرند ملاحظہ بزرگان ضروریست اگر بر محرمات و مختصرات
 مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه مقرر قوم است و لا بد راہ آنجا سخن گفتن
 نامناسب است و از معرفت آخر او کہ ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند کہ
 این مگر شما بسیار صل است و بس عالی و امید واری بخش مطالعہ این معرفت مخطوط
 ساخت و نا ملاہست اول مکتوب زائل گردانید حق سبحانہ از ہمین راہ بمقصود
 رساند انہی در سفر جمیر کہ بندہ در خدمت حضرت ایشان بود نیز عریضہ شیخ حسن
 رسید کہ مکاشفات بلند و احوال ارجمند قلمی نمودہ بود و از شوق و ہمت خود
 در رفع بدعت سخن رانندہ حضرت ایشان عریضہ اورا بفقیر سپردند تا وقتیکہ فرصتی
 بیند حاضر سازد و ہر یک را جوابی برنگارند اتفاقاً از ترددات و شوریدہ عالیہا
 آن عریضہ را کم ساختم مع ذلک حضرت ایشان چند سطر سے بے نوشتند

کہ آن مکتوب صدیچم ست از جلد ثالث مولانا شیخ عبد الہادی بدواوی
 نے نیز از صحاب حضرت خواجہ قدس سرہ بودہ کہ حوالہ تربیت انہا حضرت ایشا
 نمودہ بودندا از برکات خدمت ایشان در نظرات عنایت ایشان بہر پلافتہ وار
 فضل بہر ورست از انکسار و افتقار نصیب و وعرا یضی کہ حضرت ایشان بجناب
 پیروز گوار خود نوشتہ اند و از ترقیات مسترشدان مذکور ساختہ آنجا مذکور ست کہ مولانا
 عبد الہادی حضور با ستغراق و نقطہ فوق پیدا کردہ است و نیز میگوید کہ مطلق تنزیہ
 جل شانہ را از اشیا ب صفت تنزیہ می بینم و افعال را ہم از و تعالیٰ میدانم ہی بعد
 از ان کہ مہما در خدمت حضرت ایشان گذرانند ترقیات و حصول کمالات رسید
 و با جازت تعلیم طریقت ممتاز گردید شیخ یوسف بر کی سابقا ویرا یکی از شاخ
 اتفاق صحبت افتادہ بود و مشرب توحید خیالی سے دادہ تا در وقائع ویرا
 باین آستان لالت فرمودند نخست بمصحوب کی احوال خود را بعرض رسانید
 حضرت ایشان بوجہ نوشتند کہ این قسم احوال در او اہل اقدام بتدیان این راہ
 را بسیار ست میدیدیم و در اعتبار نمی آرند بلکہ نفی آن مینمایند صیل کو و نہایت
 کدام و امثال آن بسیار بر نگاشته اند و بہمت بلند و احوال ارجمند تر غیب نمودن
 وی بنیاز تمام و بعطش شوق و ولہ محبت ہر چہ صہل کردہ بود از ان تہی شدہ
 بخدمت عالیہ شتافت و چند گاہ گذرانند و نسبتہا می صیل عالی وید اجازت
 یافت و بکلند کہ از قرایے آن حد و دست اقامت نمود و بعد از چند گاہ با ست
 میرسد و در آیام ہما جرت بزبان قلم عرض احوال مینود و جوابہا می یافت کما یفہم
 من المکتوبات الشریفہ کیبار بخدمت شریف رسیدہ بود و دیدہ شد کہ ہنگام
 وواع فریاد و گریہ ہا می بے طاقتانہ کرد حضرت ایشان در مکتوبی بر نگاشته اند کہ
 شیخ یوسف بہمانز و یک اند و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و تحقیق

آن اطلاع یافتند و بیجا و بازا آمدن بخانه رفتند و دستمزد و صدوق الاخلاص است
سید محبت اللہ مانچپور کی از علوم دینی بہرہ و دست نخت بخت
 قدوة المشايخ شیخ محمد بن فضل اللہ برہانپوری قدس سرہ رسیدہ بود و
 خدمتہا بجا آورده و مدتی آنجا بسر بردہ تا آنکہ اجازت و خلافت ارشاد رسیدہ
 ہو و بعد ازان در برہان پور بخدمت مرشد میر محمد نعمان رسیدہ ہو و از
 ایشان ذکر این طریقہ علیہ گرفتہ ہو و چون در ان مجلس ہمیشہ شنای حضرت ایشان
 قدس سرہ مذکور میشدہ و مکتوبات شریفہ آنحضرت در میان بود وی را شوق
 خدمت و رؤیت آنحضرت قدس سرہ العزیز بان عتبہ علیہ برود و مدتها آنجا گذرانید
 و بہرہ یافت تا در مکتوبے کہ حضرت ایشان رضی اللہ عنہ بجناب سید سلیمان
 نوشتہ ہو و مذکور قوم بود کہ سید محبت اللہ بنیان ماسوی و بعض درجات
 قرار سید اورا اجازت گونہ دادہ بہ مانچپور فرستادیم بعد از چند گاہ سے از وقت
 اہل وطن بحضرت ایشان شکایت نمود کہ یکبار حضرت ایشان بے نوشتند
 بہرہ از تحمل ایندے خلق چارہ ہو و از صبر بر جفا سے اقارب گذر نہ

قال اللہ تعالیٰ امرًا بحیث علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام فاصبر کما صبر اللہ و
 الرسل ولا تسجل ہم کلکے کہ در سکونت آن مقام است ہمین ایندے جفاست شمار
 مقام فرارید ازان نمک کے شکر پروردہ تاب نمک ندارد چہ توان کرد
 ہر کہ عاشق گشت اگر چہ نازنین عالم است پنازکی کے راست آید بارمی باید
 کشید پناہی چون سے و بارہا اجازت انتقال الحاح بسیار نمود حضرت
 ایشان بے نوشتند کہ مشب بنظر درآمد گوئی اخت شمار از مانچپور
 کشیدہ بالکہ آبا و بردہ اند ہم آنجا پرانہ اختیار کنید و اوقات را بگذرانی حل
 سلطانہ معمر وارید و بیچ کس کار نہا شستہ باشید و جمیع مرادات را بتکرار این

کلمه طیبہ از ساخت سینہ بر آرید تا مقصود و مطلوب جزئی کی نباشد اگر دل از ذکر
گفتن مانده شود بزبان گویند بشرط آنکه چہ درین طریق ممنوع است باقی روش
و اوضاع طریق را معلوم کردہ آمد تا تو انید راہ تقلید را از دست نہید کہ تقلید شیخ
طریقت ثمرات دارد و در خلاف طریق او خطر ہاست زیادہ چہ نویسند والسلام

عَلَيْهِ مِنَ اشْبَحَ النَّهْدَى وَالتَّرْمِ مِتَابِعَتَهُ الْمَصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى آله الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ
اہی سید شہار الیہ وقتیکہ در آستان حضرت ایشان بود روزی از حجرہ
خاص کاغذ سے یافت کہ در وی بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود کہ گویند
بران معرفت جز حضرت مخدوم زاوہ بزرگ قدس سترہ کے مطلع ہو و سید
التماس نمود کہ این معرفت بنام سے باشد بجز اجابت رسید آن اینست
بدان ارشدک التذوق لے مدہما کہ سیر و ظلال و پشت وصول نبل عین حصول

می یافت حالاکہ وصول پہل میسر شدہ است حصول جز ظلل نہ دار و کالمراة الکائنۃ
فی بد الشخص الواصل الیہ لانیصیب لہا من الشخص الاطلہ فافہم فان کلامنا اشارہ بدانید
عبارت مناسب بیان طریق کہ بطریق رمز و اشارہ تخریر یافته بود مناسب این مقام
و نسبتہ درین مکتوب مندرج ساخت فہم نمایند ذکر جہان ماخوذ از پیراہ و آن
مداومت بران بازگشت بفضل رحمت و صل عریان فی ہمہ حساب و اسلام علی

من اشْبَحَ النَّهْدَى حَاجِي خَضْرَاءِ افغان از منظور آن حضرت ایشان بود و اورا آن
حضرت قدس سترہ بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیدہ و خلق بسیار از وی بقیض رسیدہ
و صاحب اذواق و مواجید و ولولہ و سرور صفت و نعرہ بسیار داشت و اکثر
شب بگریہ و زاری بسر بردے خداوند سکنت و انکسار و صفاء حضور و اوقار
بتلاوت و اذکار و نوافل و شغال معرور یکی از قریبای تابعہ قریبہ بسر ہند سکنت
داشت و بعد از ہر چند روز بتقبیل عتبہ علیہ رسیدہ باز میرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد کہ فرمودند رونسے البیس را
دیدم و خبر ہا از او پرسیدم ناچار بحکم الہی راستی را دانمود در میان پرسیدم
کہ در یاران ماکیت کہ در و ترا تصرف کترست گفت حاجی خضر پنجاب
بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود و رحمتہ اللہ علیہ شیخ احمد وہابی دین
مومنی ست از مصافقات سہارنپور میان دو آب پیش از توجہ حضرت ایشان
قدس سترۃ سلوک ابن راہ مدنی در خدمت آنحضرت بشیوۃ لنگذرا ندہ بود
و خدمتہای سجا آورده بعد از ان بتقریب بہر ہا پور افتادہ آنجا در خدمت شیخ معظم
محمد بن فضل اللہ قدس سترۃ العزیز تعلیم ذکر گرفتہ بود و مدت مدید در خدمت
آن عزیز بسر بردہ و خلافت ارشاد یافتہ بعد از ان کہ باگرہ رسید حضرت
ایشان در آنجا تشریف داشتند بلاذت آنحضرت مستعد گشت و ذکر این
طریقہ علیہ آرا آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکہ حضرت سیدی
سندی را خلافت دادہ بہر ہا پور رخصت نمودہ تربیت شیخ را بحضرت
سید نمودند ہمراہ کردند و صحبت سیدی بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس اللہ
ہمراہ مشرف گشت و لذتے یافت ملتزم ہمین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین
قضیہ پرسیدند بزرگے کہ فرمودہ ایم مشتغال مینامے گفت چند گاہ بان
مشتغل بودم اما اکنون از خدمت میر نعمان ذکر و طریقہ خواجگان رحمہم بتر
گرفتہ ام و لذتے دیگر یافتہ ہمین مشتغلم اگرچہ از استماع این جواب فی الجملہ آنا غیرت
از شیخ ظاہر شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و حقانی بود فرمودند مقصد فائدہ
و حضور ست از ہر جا رسد ملتزم آن ش مبارک ست بعد از ان باز باستان
حضرت ایشان بر رسید الطاف و عنایت دید و از ان حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متاثر گشتند و احوال از انہا ظاہر شد

و از حضرت ایشان رضی اللہ عنہ در عریضہ سوال کرد کہ با وجود کہ من در خود حاصل
 نمی فهمم و طالب را ذکر و اودم از انها احوال ما ظاهر شد چه باشد و از سر زہول
 با وجود دوام آگاہی نیز رسید آنحضرت مکتوبے در کشف آن دو
 مقولہ بے نوشتند کہ آن مکتوب شائزہ ہمست از جلد ثالث در آن مکتوب
 احوال آن دو طالب بر عکس احوال مولانا فرمودہ اند کہ در آئینہ استعدا ہما
 بنظور آمدہ چون آن دو تن صاحب علم بودہ اند و درک احوال نمودہ اند و مولانا را
 نیز ولالت بعلم حصول احوال ستور کردہ نوشتہ اند کہ مقصود حصول احوال است
 علم باحوال دوالت و گیرست جمعے را این علم بدہند و جمعے را نہ ہر دو از ارباب ولالت
 اند و از مقولہ ثانیہ بزرگاشتہ اند کہ آگاہی عبارت از حضور باطن است بجناب
 قدس خداوندے جل سلطانہ شبہ بعلم حضورے کہ دوام لازم ہست ہیچ
 شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گرد و ذہولے
 نسبت بچو پیدا کند غفلت و ذہولے در علم حصولی متصورست کہ مغایرہ
 در میان است و در علم حضورے حضور در حضور است ایجناب مدتی
 در اگرہ در گوشہ فقر و نامرادی با فاضل طالبان بود و جذبہ و بخود وی این کابر
 از دو مردیان سے ہویدایکے از اعظم اغنیاکے بے اخلاصے دست کردہ
 بودند و ذکر این سلسلہ ازوے گرفتہ سے را بہنگالہ بردہ شیخ دران دیار قبول
 عظیم یافت و طالبان بسیار نفیس رسیدند شیخ کریم الدین بابا
 حسن ابدالی بابا حسن ابدال موضعے میان کابل و لاہور کہ از آنجا رہی
 بکشمیر جدو کرد و مشارالہ از ان حد و واسط از قدسے یاران حضرت ایشان
 است و صاحب حالات علیہ و جذبات قویہ در اوائل حال بسیاچی و طلب
 حق برآمدہ چون در سہرند رسید و بدالت معنوی بلازمست شریف

پیوست بجز و حصول دولت حضور عالش و گر کون گشت و مشمول عنایت
 گردید چون تعلیم ذکر و مراقبت از ان حضرت سرافراز شد و ازین نظر
 کیمیا اثر باندک فرصت اورا ترقیات رونمود حضرت ایشان اجازت تعلیم
 طریقش دادند و جمیع از ساکنان و خلق بسیار از ایشان آن دیاران و بیوت و ذکر
 این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند در ان ایام که حضرت
 انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را که از یاران و ران خلوتگاه و بار بود
 و بعنایتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند که شیخ با یاران خود می آمد و باشد
 و بچکس مانع نشود و در ان زمان که آنحضرت در لاهور تشریف داشتند
 با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیدند و چند روز گذرانده عنایات و پدرو
 بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام فاضلی از مقتدایان دیار سند که از مشائریه
 تلقین ذکر این سلسله برداشته بود بعد از طریقت بست و یک شب
 متواتر حضرت رسالت را صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب دید که انواع لطیفها
 با و نموده اند و شیخ عریفه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص بحضرت
 ایشان قدس سره نوشته بود و واقعہ رانیز علیحدہ رقم نموده شد که آن
 واقعہ اینست میگوید بندہ بمقدار امید و ابر ب رحمت حضرت زلیخا
 فقیر اسحاق ولد موسی که چون تعالیٰ حال بعنایت نظر عالیقدر موی
 شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی حضرت باطنی
 الزمان قطب دوران مخدوم مخدوم منا شیخ احمد سرہندی سلمہ اللہ تعالیٰ
 حاضر گشتند سفید محاسن بلند بینی زہب رنگ گویا در مراقبت نشست
 بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبت تسلیم گرفتند و این چند
 کلمہ نوشته بدست بنده داده و توجہ عالی بلیغ فرمودند و آن

مکتوب اینست عن احمد السمرهندی کے اسحاق السندی یا اسحاق انت
ولد سے و طیفی فی جمیع الرموز الحقیقی والد قیچی وانی مغفور و انت من توسل
بک ایضا مغفور و اقر بحبیب مولانا کریم الدین بنی السلام انتے و این صحیفہ
واقعہ و مکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی کہ در سکر توحید و جو و خیالی
بود فرستاده بود و سفارش نموده درویش را ازین مقام برآورد حضرت
ایشان آن درویش را ازان مقام گذرانده بمقام عالی رسانیدند این رقیبہ را
بشیخ اسحاق مرسل داشته پ اشکر اللہ و سلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف کہ مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون بنی
از ذوق و شوق بودہ مسرت بخشید و کاغذ علیحدہ واقعہ کہ روئے داده بود
نوشتہ بودند از مطالعہ آن فرحت بر فرحت انجامید این قسم واقعات مشت
است سعی باید نمود کہ از قوت بفعل آید و از گوش باغوش رسد امر و زک تدارک
تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده پ تسویف و تاخیر نباید انداخت
حضرت خواجہ اصرار قدس اللہ سرہ فرمودہ اند کہ جمعے از درویشان بودیم سخن
از ساعت مرچوہ کہ در روز جمعہ و ولعت نہادہ اند در میان آمد کہ اگر پیشتر شو
در آن از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ چه باید طلبید ہر کسے چیزی گفت چون نوبت
بمن رسید گفتم صحبت ارباب جمعیت باید طلبید کہ در ضمن آن جمیع سعادت
میرست بعضے از مکاتیب را باران نقل گرفته مصحوب درویش کے
فرستادہ اند حضرت حق سبحانہ تعالیٰ منقطع گردانا و شیخ کریم الدین
چند گاہ است کہ آمدہ اند شاید از احوال خود بشمانویسند درویش رحم علی
نیز باصلاح آمدہ است توقع از دوستان و عاست ربنا انکم لنا نورنا و اعقر لنا
انک علی کل شیء قدیر و السلام علی من اتبع الهدی و انتم متابعتہ المصطفی

مولانا عبد الواحد لاہوری سے ازان جماعہ است کہ حضرت خواجہ فانی
 زخو و باقی بحق ویرا بخدست حضرت ایشان ماضی اللہ عنہما فرستادہ اند
 کثیر المراقبہ والعبادۃ ست روزے در حالتہ ذوقی کہ از عبادت یافتہ ہو و
 ازین فقیر پرسید کہ در بہشت نماز بہت گفتیم نہ کہ آن دار جزا عمل است
 نہ دار عمل سے آتے بر کشید و بگریست و گفت آہ بے نماز و بندگی انصاف
 بے نیاز چون تو ان زیست وقتی بحضرت ایشان عرضہ می نوشت نظر
 کردم نوشتہ بود کہ گاہ گاہ در نماز حین سجدہ حالتہ سے سید بد کہ ہرگز خوش
 نمی آید سر از سجدہ برداشتن از وی شنووم گفت بشہر فاخرہ بخارا صانما اللہ و
 جمیع بلاد المسلمین عن البلا یا بسبیل تجارت رفتہ ہووم و در سید مناک کہ از اکنہ
 متبرکہ کہ آن بلدہ شریفہ است نماز سیرتم و بعد از ادا صلوة عاشائونہاں شتغال
 مینووم یک شب فاوم سجدہ مرا گفت دروازہ مسجد سید ہم بخانہ خود رفتہ
 نوافل بگذار و این معنی را بخشونت ادا نمود ہمان شب بیان فاوم حضرت خواجہ
 بزرگ رضی اللہ عنہ را بخواب دید کہ باو فرمودند کہ آن درویش سو و اگر ہند
 از دوستان ماست رعایت و عذر خواہی کن او معذرت فرماوان نو و عذر
 خواہی خواست از وی شنووم کہ گفت دران ایام کہ حضرت ایشان بہ لاہور
 تشریف آورده بودند آنجا پیر سے سبزی فروشی روزی زیارت ایشان آمد
 ایشان سے را احترام بسیار نمودند حیرانی سے داد و خلوتی از ایشان ستر
 آہمہ تو اضع رہاں پیر پرسید ہ شد فرمودند کہ وی از ابدال است مولانا
 اماں اللہ لاہوری وی از مریدان اجازت یافتہ حضرت ایشان ست
 و صاحب تجرید و تفرید تمام در ہزار سال وسی و یک ہچنان پایادہ و آزادہ و
 پلاس پوش زندہ بردوش و رکوبہ برکت متوجہ سفر حجاز شد و با آنکہ جمعے از حجابان

حضرت ایشان و دوستان او که در راه بودند سنجواستند و او را بر او و راحله طوعاً و
اعتقاداً و اسعاً و ان شاء الله بان التفات نمود و همچنان به آزادی و بیزاروی تمام
برفت الحال می شنود که بعد از شرف زیارت حرمین متوجه زیارت خیرات
شام و مصر شده حق سبحانه ویرا بدین شیوه مرضیه مستقیم وارد و من بچاره دل آواره
رانیز از برکات این وارستگان بهره بخشا و با نخرقه صد پیوند و دل صد باره سه
گرم پیر و یار و دوست جو ز نم طبل سراغ یوسف خود کو بوز نم پختنی نماند که غیر ازین
جماعه مذکور نه نیز چندین تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند فوق
و صاحب فضل و آداب سیست و انگسارند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت
نیز یافته اند چون مولانا امان اللہ فقیه که از اعظم خلفاست و شیخ محمد جرمی که از شاخ
شهرزاین دیار است ترک شجیت نموده بلازمست حضرت ایشان سیده
و بهره بار و و خلافت یافته و شیخ داؤد ساکنی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری
و شیخ محمد تماری و شیخ حامد تماری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی و مولانا
محمد ششم خادم و مولانا غازی نو کجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر ساکن پور
و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدرالدین سر بندی و مولانا حمید
احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال بهر یک موجب
تطویل بود بنامی اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور از جمله اند که بطاهر
از ایل سیاه اند و بعضی از جمله اصحاب خانقاه و در مکتوبات مکاتیب بنام
آنها صدور یافته چون خواجہ محمد شرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی و مولانا
عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود کجراتی از مکاتیب شریفه حضرت ایشان
که در جواب عنرائض آنان در وفات مکتوبات مثبت است و نور را بطه بر
کمال اینها و کسب و ذوق و حال اینها معلوم کرد و در اتم اینخروف گوید

دو سالک روزی ترو این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
 بغایت اصیل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که برداشتمه آید و از بی طول
 کدام سعادت مند ازین سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته آید سلیم خان
 نامی عسکرے را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از ان حضرت
 بتعلیم طریقہ چند تن مجاز گردیده نام برودند جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحب دل
 آنحضرت بفقرو انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان ہم از
 کار و بار ایشان آگاہ نیند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان
 شنوده بود که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعه عظیم ویدہ پلازمت
 رسیده بہرہا یافته و بوطن شتافتہ بہت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روز
 در سفری آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمود کہ چنین شنوده ام آیا نقل
 بلا تفاوت نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما ان درویش از نواحی بلخ
 بود نہ از بخارا و تبسم نمودند ان حکایت اینست کہ درویشی از نواحی بلخ
 در واقعہ ویدہ کہ تابوت شکر و حاضر آمدہ و جمعے کثیر از گذشتگان اکابر و اولاد النہر
 چون خواجہ عبدالخالق و خواجہ بزرگ و خواجہ احرار و شالم رحمہ اللہ تعالیٰ حاضر
 اند گویا انتظار کسی بر بندرائی گوید من در ان میان از بزرگی پرسیدم کہ میت
 کیست و این اعزہ انتظار کہ دارند گفت کہ این میت از اقطاب بود و این
 اعزہ انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز جنازہ
 نماید ناگاہ عزیزے گندم گون بلند بالای و موسویہ کذا و کذا و آمد ہمہ تعظیم او
 کردند و پیش رفته امام شد چون جنازہ را برداشتند از یکی پرسیدم کہ نام
 این عزیز چیست و در کدام شہری باشد نام شریف حضرت ایشان گرفت
 و گفت در سمر ہندی باشند صبح آن روز ان درویش ہوشیار دیوانہ وار

متوجه ہندوستان شد بل از دست رسیدہ آنحضرت را کلیہ کہ در وقت
 دیدہ بود و در بیداری چنان دید و روی نیاز باستان ایشان مالید و چند گاہ
 در خدمت بود و بہر گاہ گرفت چون ذوالعیال والاطفال بو زود بوطن منخص
 گر ویدع ہر کجا ہست خدایا سلامت وارش بن و ایضاً این حقیر میگوید
 بدرویشی و دیگر ملاقی شدم از یاران ایشان کہ آثار انکسار و شیوہ حیرت برو
 غالب بود و روزی دیدمش کہ بر برگے خشکے چشم دوختہ فرورفتہ بود پر سیدم
 کہ اینکہ توجہ بان برگ چہیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ
 میدیدم ناگاہ درو علی بر من نمود و ارشد کہ بیان آن نتوانم کرد فقیر و تعجب رفتہ
 از قضیہ بدایت ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بکو
 شب بعد از تجد بروح حضرت زبدۃ المتاخرین خلیفہ صدر الدین کہ از
 خلفا حضرت محدومی محمد زاہد بخنی بودند قدس سرہما سالہا طلب سلسلہ شریفہ
 کیرو پیرار ہما و پدر من مراد طفولیت بخد مت ایشان مشرف ساختہ بود
 متوجہ شدم و التماس نمودم کہ شما از جہان رفتہ اید مرا بغریزی کہ درین زمانہ بسیار
 بزرگ باشد ولالت نمایند خواہم در بو حضرت خلیفہ را دیدم کہ آمدہ نام حضرت
 ایشان برو فرمود کہ ترا بخد مت این عزیز میفرستم دیوانہ وار بل از دست ایشان
 رسیدم و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را تم گوید و مسجد جامع برہانپور در
 گوشہ شستہ راہ آیندگان مسجد میدیدم کہ بنا گاہ درویشی زولیدہ موسی
 پیرہن چاکے شوریدہ کہ آثار صفا و الفت و انزو و انکسار و فنا از وی ہویا بود
 پدیدار گشت جذب ملاقات وہم آغوشی او مرا ناچار از مسجد با استقبال او کشید
 بعد از معالقبہ و پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگالہ براہ نامسلوک و
 جزائر غیر ذی نزع با پنجامیر سم کفتم غرم کجا داری اگر چہ رغبتش بستر حال مینمود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزم
از سلسله نقشبندیه از سرهند با گره تشریف آورد و بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامعی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در اغوش کشیدم
و اشک حسرت از شرکان بباریدم و ز او پوچ خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مگر
کز تو بوی گلشن جان میرسد بگفت بقریب از وطن خود بدر السلطنته آگره
آمده بودم درین میان یکم ذکر خبر حضرت ایشان کرد شب بهما زست شب
رسیدم و التماس تعلیم ذکر دل و نظر عنایت نمودم با جابت رسیدم تلقین نمود
و نظر محبت فرمودند نسبت و حالتی مراد گرفت که دیوانه وار همان شب
برآمده و بخراش و صحایقه افتادم و خواب و خور و آرام و سکون از من رفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت و چه می بینم چنان در دهر بر من بگذرد
روز بکه در صحرا بر آه بگذرد و یوز پندین سال بدین منوال دران بود و
بشکستگی و نامرادی بسر بروم اکنون هم از راه بیابان و کوستان بقصد نکر
میرسم و دیگر از ان پیر و تنگ پیر و راه نمای هر غریب و فقیر سلمیه الشخیری ندانم
که کجا تشریف دارند انشاء اللہ زیارت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدست آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضی ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم و با کابرت قافله سفارش
او کنم گفتم جمعی از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر اند شمایان جماعه رفیق
میشوید از کلام من دریافت که در اخفا و توکل و تبتل او خلل خواهم افکنز بهمانه
از نزد من بیرون رفت و بعد از ان نه سے را دیدم و نه از احوال او خبری
شنیدم ع هر کجا هست فدا یا سلامت دارش پوزیر این فقیر
سید باجری را دید که بمصدق رجال لا میهم تجارة ولا بیع عن ذکر التبتل

و بعد از پرسش معلوم شد کہ صحبت درویشان بسیار رسیده و از بہر یک
 بذکری و مراقبہ مأمور گردیدہ و باستان حضرت ایشان ہم شافقہ و از ان حضرت
 نیز نظر سے عنایتی یافتہ گفت وقت عشاء بود کہ ایشان را نماز مست نمود
 متوجہ ادا می فرض بودند مجملی پرسش حال و مطلب من نمودند و فرمودند
 تراذکر می تعلیم دادہ خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نمودہ معروض داشتہ کہ
 صورت اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجہ آن ازین در بوزہ دام
 فرمودند فرض عشاء گذاروہ گفتہ آئے دست مرا گرفتہ لغت بخشین تا ما از نماز
 فارغ شویم چون شبستم خود را بشیوہ دیگر یافتہ تا آنکہ خود را نیافتہ و رفتی مرا چنان
 گرفت کہ از بانگ نماز صبح بخوادم روزش و اقدام مبارک افتادم و
 التماس آنکہ ترک تجارت نمودہ ملتزم خدمت غلامان آستان باشم فرمودند
 فی الحال برین حالت کہ ترا عطا نمودند مشغول باش و چون تجارت موجب
 حصول لغت حلال است و سبب نفقہ عمیال آنرا گذار و بنگر تا بعد ازین و حق
 تو چه خواستہ اند و خصت فرمودند چه گویم کہ آن عنایت چه کردہ
 یک خطہ عنایت تو لے بندہ نواز بہتر ز ہزار سالہ تسبیح و نماز بہ و نیز سیدی
 صاحب دلی از مقبولان حضرت ایشان باین خادم درویشان گفت و یہی کی از
 بلا و دکن بودم ناگاہ از زبان یکی از آیندگان شنوادم کہ گفت سلطان وقت
 حضرت ایشان را بخشم تمام طلبیدہ بشہادت رسانید ازین خبر سخت دلتنگی
 و بی آرام شدم بازار آن بلدہ درآمد تا باشد کہ آیندہ دیگر سے در رسد و
 خبر سے فرحت اثر سے رساند دیدم کہ در کنار بازار بازار گانے چند کہ
 سیما سے صلاح از ایشان ہویدا ہو و فرو آمدہ اند نزد آن جماعہ رفتہ و سلام کردم
 و بخشستم پیش از آنکہ من بسخن آیم یکے از ایشان آثار کثرتہ اندوہ و دلتنگی

درین مشاہدہ نمودہ از ستر آن سوال کرد باعث را در میان نہ سادوم آن
 سائل آہ سخت از دل برکشیدہ و سر بگریبان فرو برد و دیدم کہ متلون میشد
 تا در چہرہ اش تغیر تمام راہ یافت بعد از مدتی سر بر آورد و گفت خاطر
 جمع دار کہ ایشان زندہ اند این قدر است کہ در جلس اندوز نجیر بر پا
 مبارک پیچیدہ چنانکہ ما سے پیرامون گنج حلقہ زندہ ایک شب
 دیوانہ باز سخن گفت پدین چہ کہ دم تا سزاوار تو ام پد گفت زنجیرش تو در
 گنج خراب پد گنج بہمانی ہن ہا تو ام پد مرا ازین مراقبہ و اخبار او حیرت فرو
 گرفت گفتم شا حضرت ایشان را دیدہ اید و میدانید گفت من نیز از
 مریدان کترین آن حضرتم بہستم و با سے بشوق تام معانقہ نمودم و گفتم
 من درین بلدہ خانہ دارم ملتس آنکہ ساعتی بفقیر خانہ قدم رنجہ نہائید
 تا کظہ در خدمت تسلی فاطر محزون و ہم قبول کرو چون بیاید در خلوتی
 از وی پرسیدم کہ شما چند گاہ در خدمت ایشان بودید و از ایشان چہ
 نعمت یافتید و باعث ارادت چہ بود چون الحاح بسیار نمودم و مرا از
 مخلصان حقیقیہ و انس با جمال بیان احوال خود را و باعث ارادت
 را و نمود و گفت من در قریہ از قرسے تابعہ پنج آب ساکن بودم و از
 آنجا کہ بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و ابجن رضی اللہ عنہ محبت
 و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان دعا و فاتحہ
 ختم می نمودم و در خلوات بہ نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
 مناجات و عرض حاجات می نمودم و بتجد و تلاوت و اذکار و دیگر
 نوافل نیز سے پد و ختم تا شبے حضرت غوث الثقلین راقدس سترہ
 میان خواب و بیداری دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نہا دم فرمودند

کہ در ظاہر نیز پیر راہ از ضروریات است عرض کردم کہ بہر کہ ایشان
از مشائخ وقت بفرمایند بخدمت او برسم فرمودند در سر بند غریزہ لیست
جامع علوم ظاہر و احوال باطن و نام شریف حضرت ایشان بروند صباح آن
روز بصدور و سوز متوجہ آستان ایشان شدم و حقیقت واقعہ را معروض
داشتہ التماس عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجزبہ و احوال
بنواختند و دیدم آنچه دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر بناگاہ حضرت
ایشان از خانہ برآمدند و دروازہ بغیر از من کسے از درویشان حاضر نبود
مرا پیش طلبیدہ فرمودند لے فلان بیرونے نزدیک باغ حافظ رفتہ
زیر فلان درخت جمعے از فقیران لا ابا لے نشستہ اند و بعضے کو کنار
مے مالند و بعضے بنگ می سلند و رین میان مرے زندہ پوشی چنین
و چنان کہ بران درخت تکیہ زدہ نشستہ و بظاہر با ایشان ست و ہمینی
بری از ایشان دعاے مابا و میرسانی و میگوئی فقیر خانہا قریب است
میتوان ساعتی رسید رفتم و بہمان نشان کہ فرمودہ بودند جمعے را زیر آن
درخت یافتم آن غریزہ کہ تکیہ زدہ بود چون مرا بدیدم قسم نمود و پیش از آنکہ من
تبلیغ دعا نمایم نام حضرت ایشان بروہ گفت خادم ایشان گفت علی گفت
خود نیامدند و ما را طلب نمودند خوب بچنین باشد و بان ہم نشینان گفت
ماورین شہریاے داریم اورا دیدہ خواہم آمد و در راہ درآمدہ تجھیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تجھیل و خفت می یافتم تا
آنکہ ساعتی بدروازہ خانہ حضرت ایشان رسیدم رسیدن ما
ہمان و برآمدن ایشان از خانہ ہمان و بان درویش معالقمہ سخت نمودند
و دست او اگر رفتہ برستختے کہ در میان دروازہ بیرون و درون نہادہ بودند

نشاندہ باہم نشستند و سہ حرفی باہم گفتہ بیشتر خاموشی گذرانیدند و رین
 میان آن مہمان آب طلبید فقیر دودیدہ ظرفے را پر آب کردہ آوروم چون
 نزدیک آن عزیز رسیدم وہ بیستم کہ حضرت ایشانند گفتہ ما کہ بعد از رفتن
 من برائے آب مکان نشستن حضرت ایشان و آن بزرگ مہمان
 تبدیل کردیدہ چون بسوسے کہ عزیز دیگر نشستہ بود رفتم کہ آب بدست
 او بدہم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مہمان بر جایی خود دست از
 ہیبت مشاہدہ این حال بردیوار تکیہ زدہ بخود بہاندم چون بخود آمدم نماز
 شام آخر شدہ بود و حضرت ایشان و آن درویش بر فاستہ بعد از آن حضرت
 ایشان بہن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان دستور داری اکنون چون ترا از
 محراب و عاشقان ایشان دیدم بسمع تو رسانیدم راومی گوید بعد از استماع
 سرگذشت او باخود گفتہ آنچه از قضیہ حبس و قید حضرت ایشان خبر وادہ
 اگر بصدق مقرون ست پس این درویش از صاحب دلان صادق القول
 است بعد از چند روز موافق اخبار اخبار متواترہ در رسید و مرابان
 درویش و بہر بزرگوار خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نہاند
 کہ از جماعہ کہ نظرے قبول از حضرت ایشان یافتہ اند بخین احوال
 و اقوال چرا غریب باشد کہ بعضی طالبان کہ از فرود اصحاب ایشان
 بودہ اند و باہر آنحضرت متوجہ طالبے شدہ اند کہ انا ترا آزاد گیہا
 و رفتگیہا روے وادہ از ایشان چہ گوید و از آن حضرت چہ
 نویس مولانا عبدالمومن لاہوسے کہ فاضلے بودہ و راقم نیز و
 مومی الیہ و رفتے چند از مشکوٰۃ و رفتے چند از مطول گذرانندہ
 بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقہ و اصول آن بہارت تمام داشت

روزی در مجلسی کہ جناب استانی و این فقیر یکجا نشستہ بودیم مرد
 یکے از مشائخ اعلام وقت را نام بردہ گفت کہ او فلان شخص را خلا
 دادہ است و بفلان بلدہ فرستادہ اما بیچ از صحبت او اثر سے
 و حالتے و از نصیحت و تعلیم ذکر او بتعلیمان را جمعیتے حاصل نہیگر و مولانا
 گفت مخیر مکمل تام المشاہدۃ و المعرفۃ باید تا از مرید مجازش برکات
 بظہور آید پس آب در چشم کرد و انید و بفقیر گفت حرفے میگویم
 نہ برائے مخر خود بل برائے آنکہ ازین نقل باثر و برکت امر و انفاس حضرت
 مرد ستکیر پے بردہ شو و گفت من بعد از چند روزی کہ در خانقاہ
 ایشان گذراندم رخصت لاہور خواستم وقت وداع فرمودند کہ
 دوتن را تعلیم ذکر خواہی کرد و از آنجا کہ بر نقصان خود مطلع بودم بسیار
 متعجب شدم اما ادب را غدر و رسیان نیاوردم چون بہ لاہور رسیدم
 روزی یکے از طلبہ علم آمدہ گفت شنووم کہ ایشان ترا فرمودہ اند کہ
 دوتن را تعلیم طریقت بگوئی کے ازان من باشم بشوریدم و گفتم ایشان
 بندہ نوازی کردہ اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چہ این
 لایق این باشم چند آنکہ بہ لینت و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
 و انہی شد بل بیشتر احاح می نمود تا رونے گفتم تا کے وقت بمشاہدہ
 او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش دادہ از سر و انکم در گوشہ مسجد او را بردہ بود
 کہ از حضرت ایشان دیدہ بودم و شنیدہ با او گفتم و خود نیز مشغول
 شدم مرا نسبتے و حالتے عجب فر و گرفت و آن متعلم را کیفیتے روی
 داد کہ بہیمان مست و بیخود برون رفت و دیگر از وسے نام و نشانے
 نیافتم با نجلہ اگر یک یک از مستفیضان ایشان و مستفیضان

اصحاب ایشان بتفصیل مرقوم گرد و بتطویل انجامد اینقدر زیر کان معاد تمند
 را بسند است کس گنم خود زیر کان را این بس است پناگ
 دو کردم اگر در ده کس است پحق سجانہ برکات آنحضرت و
 فخر زندان و اصحاب ایشان را تا قیامت جاری گردانا و و این
 نسبت شریفه ایشان را بر همه طلاب الی یوم الحساب ساری دار
 و این کمترین را درین جهان بحبت و متابعت ایشان داشته دران
 جهان در زمره ایشان محشور گردانا و بحق اهل الرشا و بحد هر یک ازین
 دو بزرگ قدس اللہ مترهما سه رباعیه بسک نظم کشیده
 هست انتظام این نامه آن منظومہ را مسکه اختتام آن میگردد و اندر

رباعی

قطعی که ز رازش النفس آفاقی است
 باقی مدحش به نہ گویم این بس
 نیم نظرش بنرار دل را ساقی است
 کان جمله چونام خویش با حق قی است

ایضاً

باقی ز فنا و نیستی لعل مذاق
 فلینظر الی ابن الی قحافه
 کلکم ز حدیث سوزا و سیج کباب
 بشنو سرفنا سے اور اور یاب

ایضاً

باقی که از و مرد و بصد جان سد
 نقاش ازل بکاخ بند آوردش
 مفلس زورش بکنج پنهان برسد
 کاین خانه بزیب نقشبندان سد

ایضاً

احمد که بود عیسی و لهامی سقیم
 زان ساقی او سال چهل رفت که بود
 از ساقی باقی ستدین راه قدیم
 بر رخ بیان احد و احمد مسم

اَلضَّائِقَاتُ

آن قطب کہ ہم عاشق و ہم معشوق
بر جو ہر اسرار نبی صندوق است
آن سایہ کہ از احمد مرسل نہفت
ظاہر شدہ انیکہ احمد فاروق است

اَلضَّائِقَاتُ

ازوشد دل فسر زہ راندان تازہ
حون ز ابر ہمین غنچہ و خند ان تازہ
از غائبے رکنے حمد شدہ است
نقش دیرین نقش بند ان تازہ

اکہی بحق بنے فاطمہ
کہ بر قول ایمان کئے خاتمہ

بر خامہ بنا زیم کا اشارت نوشت
زا غاز و توسط و نہایات نوشت
بنوشت کتاب را و تاریخ کتاب
بر فل ہوزیدۃ المقامات نوشت

خاکپای مشایخ و خواجگان نقشبندیہ خصوصاً آخر ہم
در مملکت ترکیہ سید عبدالحکیم بن مصطفیٰ ارواسی
قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم العالیہ مسکین حسین عالمی بن
سعید استنبولی می گوید کہ یک نسخہ از کتاب
زیدۃ المقامات در استنبول بنا حید فاطح در کتابخانہ
(مراد مٹلا) برقم ۱۳۱۷ موجود است این رسالہ ہجری
۱۱۳۰ فی زمین سلطان احمد ثالث مولانا محمد نوشتہ است

بقیہ صفحہ ۱۵۲ :

و نیز از زبان سیدی و مرثدی شنیدیم کہ فرمود در
 دران ایام کہ این فقیر در بزرگی حضرت در الاعظم
 حضرت خواجہ بودہ و ایشان و ہمہ یاران خود را فرمودہ
 بودند کہ در خدمت امام المحققین حضرت ایشان بروید
 و در خدمت مشغول باشید و هر قسم مشغول کہ ایشان فرمایند
 بکار و مشغول باشید و در خدمت ایشان تعظیم
 نکنید بلکہ توجہ خود را بجانب ایشان نکنید دران اثنا باین فقیر
 محمد نعمان فرمودہ میان شیخ احمد آفتابی اندک مثل ما ہر ان
 ستارہ در ضمن ایشان گم اند و از کل اولیای متقدمین
 عالی حال مثل ایشان گذشتہ باشند بعدہ با اعتقاد
 تمام بخدمت ایشان رسیدیم چنانکہ میر مذکور در بیاض
 خد مزادہ گرامی خواجہ محمد معلوم بدست خط خود آنرا
 قلمی فرمودہ است

باقی صفحہ ۱۵۲

بقیہ صفحہ ۳۱۱ :

وآن اسرار بزرگ که در ستر آن جد و جهد تمام صفر بودند
و هیچ یکی از اصحاب و غیر ہم بہ استماع آن سر بلند نکند
این هر دو مخدومزادہ را بر آن مطلع ساختند بل بہ خصوصی
تحقق آن در حق ایشان خبر می دادند بعضی از شارات
عالیہ کہ آن حضرت در حق این هر دو بر او فرمودہ اند ذکر سنمائم

۱- ب حضرت مخدومزادہ خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ تعالیٰ
در بعض از مکاتیب خود نوشتہ اند کہ حضرت ایشان ما رضی اللہ
تعالیٰ عنہ قطب بودہ اند و هر قطب را دو امام می باید دو
شخص در ملازمت عالیہ حاضر بودند فرمودند کہ شما هر دو
امامید بر پای فرمودہ کہ این از روی تواضع بسیار بگیری گویید
وصحابیین شد

۲- ب و نیز این مخدومزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ در بعض از
مکاتیب خود بزرگداشتہ اند قال اللہ تعالیٰ لا ید و قون فیہا
الموت الا الموتۃ الاولى بخاطر فاتر می رسد کہ حکم آن دار
از احکام این نشاء جداست درین تماشاء گاہ هیچ ترقی

از فضیلت مبادرت با وج قرب مرکن نیست تا فنا برستی
 سالک وارد نشود و به موت ملتس نگرود بخلاف آن
 نزهتگاه عالیجاه که هیچ کالی منافعی طلال دیگر نیست و بعد
 با معد جمع موت را در آن دارالبقاچه کنجایش و فنا را
 چه یاری تحققش آنست که چون درین عالم ظهور
 ظلال است و معاملات آن شد نیست که ظل را
 بعد از طلوع اهل آن که ترقی عبارت از آنست بر فنا
 و انعدام چاره نیست و چون اهل نسبت با فوق خود
 حاکم ظل وارد بعد از طلوع اهل او آن اهل اول مستتر
 می شود لهذا الی ان یتیک الیقین و آخرت چون مقام
 ظهور حقایق اهل است و اهل را با اهل دیگر هیچ ترفع
 نیست فنای کمال اول چه در کار و اضحی لال اول نزد ورود
 نای چه کنجایش کریم ولدینا مزید سؤیدین کار است که مشهور
 پقاء اول است و کریمه مانع من آیه او نشهانات
 بخیر منها او مثلها مناسب معاملات دنیوی است جمعی که
 عنایت الهی جل و علا شامل حال شان شده است و
 دنیای اینها را علم آخرت ساخته و به خطاب لقا بشاه بهره
 فی الدنیا نواخته امیدوار مخلص از مضایق این دار غمور راند
 و به خلعت سعادت ایوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام ویناً تبار حضرت قلب
 الاولیا قدسی سره در باب دو شخص از اصحاب خود این
 بشارت فرموده اند و این لفظ را مذکور ساخته اند
 که و نیای شمارا آخرت کردند و آن فضل الله یوتیه
 من یشاء والله ذو الفضل العظیم

۳- باب حضرت مخدومزاده خواجه محمد معلوم سلمه الله
 تعالی در بعضی مرقومات خود نوشته اند که حضرت ایشان
 رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب خود بولایت
 مشرف ساختند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا
 لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد هابت رسل ربنا بالحق
 ۳- و نیز این مخدومزاده سلمه الله تعالی بر نگاشته
 اند که حضرت ایشان رضی الله تعالی عنہ دو شخص را از اصحاب
 خود فرمودند که شمارا از دایره غضب بیرون کردند
 ترصد فوق با شید را قم حروف عنی عنہ گوید که
 مراد از دو شخص که درین هر چهار بشارت
 واقع شده است همین مخدومزاده
 عالیقدر اند سلمهما الله سبحانه

باقی صفحه ۳۱۱

بقیہ صفحہ ۳۱۲ :

و خلعت خلت کہ کنایت است از معاملہ عظیمہ درین
سفر بیمنت اثر باین مخدوم زاده عنایت کرده اند
چنانچہ باین مخدوم مرادہ در مقومات خود تصریح بآفت
نمودہ اند اِنجا کہ نوشته اند

بسم اللہ سبحانہ آن موخو کہ در مکتوبہ
نوشتہ اند کہ خلعت خلت را بقدانی خواہم داد
در حضرت اجمیس بنمزد فرمودند و عنایت کرده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۳ :

تمامی غرق ببلہ انوار و بہار اسرار والد بزرگوار خویش گشتہ
بقامات عالیہ و کمالات باہرہ و درجہات متعالیہ و صاحب
فاخرہ رسیدہ اند و محرم فاضل الخاص و موسس و ساز
در خلوات و جلوات گشتہ خصایص و کمالات ایشان
ی شمار است و استنصاف معارف و حقایق کہ بزبان
قلم ایشان آمدہ است و شوار اما بحکم
مالا یدرک کلہ لا یتدرک کلہ علامہ عالیہ ایشان

کہ دران تحقیقات چشم و تدقیقات مجسم نموده آید
و بہ بعض مقامات حاصل خویش تصریح نموده در
ضمن چند برکت آورده خواهد شد انشاء اللہ
تعالی اما آن عزیزین است

باقی صفحہ ۳۱۳

بقیہ صفحہ ۳۱۲ قسم ۱ :

بودن ثبوت نمی آید بلکہ عدم مطلق و شرح ضمن حقیقت
باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۲ قسم ۲

اما آن معارف و بشارات کہ وعدہ ذکر آنها سبق
ذکر یافت این است کہ در ضمن هفت برکت
منقول می گردد

۱- با حضرت ایشان قدس اللہ سرہ تعالیٰ فرمود
کہ خلافت تو در ضمن مانی ازینکہ نسبت تو ضمنی است
دلالت مباحث کہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ

ضممن حضرت دین و دنیا صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم
 بودند الحمد للہ علی ذلک حمد اکثر اطمیناً
 ۲- باب حضرت ایشان قدس سرہ خطاب یافت
 محمد و مزادہ نموده فرمودند کہ تو در بارہ نفی حضرت
 ابراہیم علیہ السلام الحال در اثبات شریک منی و آن
 را بہ بعض صحراں خود ظاہر فرمودند کہ بعد از ان مسأله
 خلت فی الطریق مانند بود الحال با معاملہ حضرت
 ایشان است الحق آنحضرت قریب ارتحال در باب
 آن محمد و مزادہ فرمودند کہ هیچ مقامی از عروج و نزول تا
 امروز وی تخلف نکرده و شریک و ردیف من بوده

باقی صفحہ ۳۱۲

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

و آخر ولایت بر کمال مناسبت اصحاب و رابطہ جہلی این
 این محمد و مزادہ بجناب قدس وارد آنست کہ حضرت
 ایشان تمامہ ترا در انکاح این محمد و مزادہ ما ذون نمی
 گشتند هر چند درین باب ما نتیجی می شدند و استخارها

می نمودند تا آنکه روزی بجهت تسبوت بالای بامی برآمدند
 بعد از نشستن دیدند که چند دانه کندم آنجا افتاده
 است از غایت رعایت ادب آنجا بول نمودند و همان
 بر فاستند درین اثنا ملهم شدند که در نکاح فرزند تو
 توازن دادم و شکست کساستند که منع ازین امر از
 کمال غیرت الهی جل شانه کرد و حق این نوباره بوستان
 کمال بوده

باقی صفحه ۳۱۶

بقیه صفحه ۳۱۶ قسم ۲

با سرار خاصه و معاملات مختصه و مقامات فخر و عبادت
 عظیمه و کالات بلند و حالات ارجمندان حضرت بشر و تحقق
 شد و آثار تامل و ارشاد در رنگ پدر عالی مقدار بر وجه
 کمال از ایشان بظهور پوست و نور هدایت ایشان
 اطراف و انباف عالم را در گرفت چنانچه این نوباره
 آن مخدوم زاده برین مدعا شاهد عدل است
 ببارم خداوندی جل سلطان و بطریق رسول او
 صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و بمن توجیه حضرت پیر و تکلم

قدسنا الله سبحانه بستره الا قدس معامله تسليك و تکميل
 بنایت سهولت پذیرفته و راه وصول اقرب گشته و طایفه
 و هور با پیام و شهر مقرر شده هر چند بحسب
 طیبت بستر شدن این معامله قلت دارد
 چه این وقت کثرت آنرا بر نتابد لکن از روی کفایت
 افزون و پیش از پیش است یکی از مشرکان
 بواسطه در حضرت روز از ابتدای تعلیم طریقه فنای حلی
 در خودشان میداد و چیزهای بیان می نمود که گویا بجمالی
 فنای نفس رسیده بود و ما ذلک علی الله بعزیز
 و اکثر مجازان فقیر که از اموال بستر شدن خود بیات
 می کنند و قصص رحمت وصول که میگویند عقل عقیل در
 تحیری مانند ع : اگر پادشاه بر در پیوزن بیاید تو ای
 خواججه سببت مکن و چون اخصای خصایص و کالات
 این محد و مزاده عالییشان بنا بر غایت مناسبت
 ایشان بوالد بزرگوار خود متعذراست و عند
 بشارت از حضرت ایشان در باره این فرزند
 از محمد صدور یافته متمسک و نیز بعضی از این بشارت
 بل اکثرش از جمله اسرار لازم الاستتار است
 لهذا اینجا تفصیل بعضی از آنکه فی الجمله قابل اظهار اند

بر مراد و اشاره اکتفا می رود و برخی از آن در ذکر احوال
مخدومزاده محمد سعید سیر الله به سبق ذکر یافته

باقی صفحہ ۳۱۶

بقیہ صفحہ ۳۱۶ قسم ۱

حضرت مخدومزاده در بعضی مکاتیب خویش بعد از نقل
بشارت مطوره نوشته اند لکن بجای الحمد که موعود منجز
گشت و اثر بشارت بحول پیوست

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیہ ۳۱۷ قسم ۲

و نیز این مخدومزاده عالیقدر در بیاضی خاصه خود رقم
نموده اند حضرت ایشان قدس سره میفرمودند که بقیہ از
خلقت ^{ان} سرور دین و دنیا علیه علی آل الصلوٰت و البرکات
العلی مانده بود و آنرا پیشگویی یا بیک فروری از دولت
امت او عطا فرموده اند و تخمیر طہینت او از آن نموده
و ازین ریاہ آن فرود را از اصالت بهره و ساخته اند از آن
بقیہ بعد تخمیر طہینت آن فرود نیز بقیہ قلیلی مانده بود
آن بقیہ نصیبی یکی از متنبیان آن فرود آمده است

و تخمیر طینت او ازان فرموده اند و باندازه آن مطلق
 از اصالت نیز یافته آن ربك واسع المغفرة
 آنکارم که نصیبی که حضرت مهدی موعود را علیه الرضوان
 از اصالت است از راه حضرت عیسی است علی نبینا و
 علیه الصلوات والسلام و نیز حضرت ایشان خطاب
 باین محد و مزاده عالی مقدار نموده فرمودند که هر قدر که
 نصیبی از اصالت داری موافق آن نشاء محبوبیت در
 نهاد تو موج است یعنی محبوبیت ذاتی و کمال
 انفعال در حق وی نشان داده و ما ذلک علی الله
 بعزیز ایما باین است آنچه این محد و مزاده سلمه الله
 تعالی در بعضی مرقومات خود بزرگداشتند
 - ب در نماز عصر بودم که بطاعظم رو داد و منزل
 عالی و کیفیت بس شرف که هرگز مثل آن بونداده
 بلکه محض طور و متصور هم نشسته شرف و رو و یافت
 و اموری در میان آمد که اصداق لا عین رأیت و لا
 اذن سمعتت تو این بود زبان را یارای گفتن آن
 نه و قلم را تاب نوشتن آن نه و فریادها و ناله این
 هر آخر بهره نیست به هم قصه غریب و حیرت عمیق است

انعام که حصول آن وابسته به نسبت اصاله و محبوسیت زنده
است مانا که آن مقام را خصوصیتی به کاتب بود که در آن
بارگاه خود را مقرر دید نتایج کلام طیب و سایر الفاظ ذکر
مثل تسبیح و تحمید و تلبیس را در آن حرمت قدس گنجایش
نیافت اگر گنجایش هستت قرآن را و نماز را هر بعد از آن
سرای تلاوت قرآن مجید و آدای نماز نسبت بآن مقلد
تعلیل و بیگاری می باید و می فهمد که هیچ کسب و عمل را در حصول
این نسبت علیه مدخل نیست موصفت حرف است سابقه
عنایت می باید دیگر هیچ که ریاضات و مجاهدات در
مبادی قرب و ولایت دخل وارد تا زمانی که سرور اهل
و اصول اصول است اعمال صالحه سودمند و نتایج بخش
است که بوسیله آن سالک مستعد ترقیات میفرماید
و از تکرار کلمه نفی و اثبات از ظلم یا جهل راه می کشاید
از اصل با اصل اهل عروج می نماید و آنچه مذکور شد آنجا اهل
را در نیک ظلم در راه باید گذاشت به ریاضات شاقه عموماً
آن بارگاه معنی راهی نمی کشاید و حصول آن منوط بر
محن است یا محبت صرف خصوصیت و عدم شرکت اهدی
که در بالا مذکور شد چونیک تأمل نمود و دیگر این هرگز
که هر کسی که باین منزلت رسیده است مقامی از خود دارد و
دیگری را بالأصله در آن شرکت نیست هر چند و اهلان از تقا

اقل قایل اند از آن جمله است که حضرت ایشان در انعام ملاحظه
 نموده بغایت عظمت و زریات ابهت و علو شان در نظر آور
 آمدند چنانکه عقل و وهم در ادراک آن حیران و راسیم
 است و زبان قلم و قلم زبان در تبیان آن عاجز و
 قاهر باید دانست که عالم را ظل حضرت حق جل سلاطه
 دانستن یا مرآت اوتعالی تصور نمودن و محسوم دیدن
 و ملاقات منعکسه ظل را با اصل سپردن و ظل را خالی
 بلکه معدوم فرمیدن بعد از آن آنرا بکمالات اهل تحقیق
 یافتن هم در قرب ولایت است که از ظل با اصل سوستن است
 می فرمید بعد از آنکه اصل را در رنگ ظل در راه گذارد و
 بحوالی آن حریم اقدس برسد این امور هیچ در کار بلکه
 متصور نبود آنجا ظل دانستن نیست اوصاف را با اصل
 داده خود را خانی و مستر ملک دیدن نه و بقا و تحقق
 با اصل پیدا کردن مشهود و غمی گردد و حصول آن موطن را
 راه جداست این با مقام رسیدن دشوار است
 بسبب و نیز این مخدوم و مزاده نوشته اند روزی در
 پیام حیات حضرت مخدوم مزاده کلان خواجہ محمد صادق علیہ
 الرحمہ والرضوان حضرت ایشان فرمودند که در زمره سابقین
 در حق سبحانه و تعالی من الاولین و قلیل من الآخرین

فرموده نظر میکردم خود را داخل آن جبرکه دیدم و یکی را از
عشبان خود نیز در آنجا با خود یا ختم و مثل آن در اسرار
مشابرات کنایات از معاملاآت درواست که
شخصی را معامله حاصل بود و علم بآن معامله نباشد
این معنی را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده
است بدیگران تا چه رسد خوش گفت به سعادت‌هاست
اندر پرده غیب به نگین تالار ریزند و حیب به گویا
اشارة بانگ شاف و علم آن معاملاست که بعد
از آن بحول پیوسته است آنچه آن مخدومزاده در بعضی کتاب
خویش نوشته اند اگر شرم از حقیقت معامله این کار
در میان آرد نزدیک است که نزد یگان دوری جویند و
اصدان راه هجر جویند مستمع از قهوش رود و تکلم را
تاب نماند بیت فریادها فدا این هوا خوزه رزه نیست به
هر قصه غریب و حدیث عجیب هست به مشابرات
قرآنی رمزیت از آن و مقطعات فرقانی ایمانیست
بآن این دولت باصالت نصیب انبیای لرام است
عظیم الصلوات و التسلیات و کل ورش را با اتباع این
این بزرگواران نیز نصیب هست بوراشت ولو علی سبیل
القله و النذرة فعلیک با اتباع خاتم الرسل علیه و سلم
الصلوات و البرکات لتناول من برکاتهم و تزوق من

از واقعه و تنجوا من مهالك الطامة الكبرى و شفاعتهم
 ب و نیز میتوانند که ایما بما ملاطوره بود
 آنچه آنقدر مزاده بر بعضی مخلصان بزرگداشتند از
 شمول عنایات که در باره این عاصی واقع است چه
 نویسد و داد او را قابلیت شرط نیستا به قبل من
 قبل بلا علة اگر بتفصیل آن پردازد و محتمل که قلم طاقت آن
 نیارد و کاغذ بسوزد و متکلم و مستمع از هوش رود
 بعد از آنکه گوید و که شنود و خوش گفت به سر ایا
 آتشی امشب قح کو دیگری پر کن به که خواهد سوخت
 ساغر تا تو می در جام خواهد کرد به و ایضا لطافت و علو
 آن زبان را بگیرد به مضیق صدری و درین لایق لسان
 ع سخن از لب تو لغتم بهم سخن کرده شد به پس باید که
 مستمعان تکلم را معذور وارند و از راه جسته بذات
 او راه جویند تا از ذات بیچون حقیقی مضمی یا بند هر چند
 ذات تکلم را با ذات مستمعان هیچ نسبتی در میان نه
 چه ذات او نصیبی از بیچونی یافته و با ذات بیچون حقیقی
 انصالی و نسبتی خاص پیدا کرده بلکه دیگران را اصلا ذات
 نیست بذات عارف چگونگی برند ذات خالص عارف
 خود و راه او است بهر حال دست و پایی باید زد و همواره

باین ترانه باید مشرف بود سه مفلسانیم آمده در کوی تو
 به شینا گله از جمال روی تو به
 ۴- لب و نیز عریضه که این محد و مزاده بر جاوه حضرت
 ایشان نوشته اند حضرت بوصول نسبت سابقین
 برایشان را اینست حضرت سلامت این فقرا از آن باز
 که به عالم فرود آورد و نشانه آن نسبت را که در وقت
 عروج بان صرف ساخته بودند بیان می باید که از زمین
 و بسیار بگانه است این نسبت مخصوص بسالکان
 ایشانست اصحاب بعین در رنگ اصحاب بسیار
 ازین سخن چه دریا بند و از ارباب ظلال در رنگ
 عوام مؤمنان این معما چه فراگیرند محبت ذاتی که آنجا ایلام
 محبوب از یاد محبت بخش است نسبت بانعام او
 اینجا متحقق میگردد چون بذوق و وجدان خود رجوع
 میکنند بی تکیف می نمایند که حقی و حلاوتی بلکه از یاد
 محبت که در وقت ایلام محبوب است در هنگام انعام
 او این است توان گفت که تصور ایلام محبوب
 فرضی و سروری می نمند در نفس انعام آن فرخ و
 سرور ثابت نیست چه در محبت ذاتی هر چند فرخ و سرور
 از شایسته نفسانیه متزه و منزه است از محبت و اولیست
 پیدا کند و نیز این محد و مزاده عالی و حبه بزرگاشه اند

شب روزی حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقرین
 پیش از آنکه به سفر اجمیر روی آرند نواحی آن در
 صوبہ پنجاب هموارہ خلیفہ عصر دیدہ بود و موکم
 اعتدال حریفی در ایام تشریف و قایم اسرار فنا و
 بقا و زوال عین و اثر بطرز خاص خود بیان میفرمودند
 سخن از وصول بالعبیہ مقصود و بیان آن بر زبان مبارک
 داشتند و زیادہ از یک ماہ شدہ بود کہ همین قسم
 معارف در میان بود و روز بروز وقایق و غرایب آن
 می کشودند و این فقیر غواصی بحاران اسرار می نمود
 آن حضرت هموارہ در تبیین و تفتیش حال این
 بی پروبال می بودند و ترقب ترقی وی داشتند
 و توجہ بر آن می گماشتند با آنکہ در آن وقت کہ
 بیان وقایق مسطورہ می نمودند و غیر ازین فقیر
 دیگری در خدمت شریف نبود بعد از استفادہ
 حاصل روزگار این دور از کار نوازش باد حق وی
 فرمودند و بشارت حصول معاملات مزبورہ
 فرمودند عذرا للہ سبحانہ علی ذلک و علی جمیع نعمائہ

باقی صفحہ ۳۱۷

بقیه صفحہ ۳۱۸ :
حضرت محمد و مزادہ سلمہ اللہ تعالیٰ نیز بحصول این معاملہ شکر
در ماوہ خود تصریح نموده اند آنجا کہ بر نگاشته اند

۶- باب هود آن هنگام کہ در پیشی را بخلعت
قیومیت نواختند آن عالی حضرت در خلوتگاه و پرا
خطاب کرده فرمودند کہ علاقہ ارتباط من باین مجمع گاه
همین معاملہ قیومیت بوده کہ آنرا بعد از توہمات کثیرہ
تو عطا کردم و ملتوئات بشوق تمام بتو آوردند
الحال سب مانند خود درین جہان فانی نمی یابم و ادای
قرب و ارشمال خویش ازین جہان دلپیش فرمودند آن
در پیش دلریش با وجود استماع بشارت مسطورہ
جگر کیاب و دیدہ پر آب گشته با کمال الم و اندوہ در خود
فرورفتہ نہ زباننش را یارای گفتن مانده و نہ سامع را
تاب شنفتن چون آنحضرت این تلویح را در آن مسلمین
مطالعہ نمودند از روی نہایت بندہ نوازی فرمودند کہ غم
مخور کہ سنت اللہ اینچنین جاری گشته است کہ بای را
بخود میخوانند و دیگری را بجایش می نشاندند و کلال لطف

عبارت آن عزیز را که در کتاب نفحات می آید در زبان
 مبارک رانند که پیغمبر را صلی الله تعالی علیه و آله وسلم پای
 در کشیدند ابو بکر رضی الله تعالی عنه بجای او صلی الله علیه و آله وسلم
 نشست ابو بکر را پای در کشیدند عمر بجای او نشست عثمان را
 عمر را پای در کشیدند عثمان بجای او نشست عثمان را
 پای در کشیدند علی بجای او نشست رضی الله تعالی عنهم
 آن در پیش چون در خود هیچ گونه قابلیت این معنی
 نیافت و نیز الم مذکور در خاطرش مذکور بود به لا
 یا نعم لب نتوانست کشود و اموری که استکشاف
 آن ضروری بود در میان نیاورد خوش گفت سه
 و حتی گذشت نگروی حکایتی به ای خان و معاف خراب
 زبان بسته بود به این بود که چون آن حضرت فرمودند
 که اشیا بقیومیت تو راضی تر و خوش وقت تر
 از قیومیت من نیز لم آزا نتوانست جرات نمود که
 پرسد چون اندوه آن دلیریش را آن حضرت پیش
 از پیش دیدند فرمودند در ارتحال من گونه مرهلق هست
 اما بدینم که چه علاقه در میان است متوجه گشته بعد از
 لوح فرمودند که تا ایام وصال من قیام تو به من بود و قیام
 افراد عالم بتو این مقوله گونه تسلی ده خاطر حزین آن

سکین گردید بعد ازین گفت و گو بیست سال و سه ماه
چند روز کم و بیش واقعه حضرت ایشان روی داد
باید دانست که قیوم درین عالم خلیفه حق است
بل و عدل نایب مناب او همه بوی او دارند و قبله توجه
جهانیان اوست و اندیاندانند بلکه قیام عالمیان
بذات اوست چه افراد عالم چونکه مظاهر آسمان و صفاتند
در میان شان کاین نیست همگی اراضی و اوصاف اند
واعراضی و اوصاف را از ذات و جوهر چاره نیست
تا قیام شان بآن بود سنة اللجاری است که بعد از
قرون متطاوله عارفی را نصیبی از ذات ارضی و برادنی
داشته عطا میفرمایند که بگم نیابت و خلافت قیوم شیا
میگرد و اشیای بوی قیوم میباشند

ب - و بزرگاشته اند العالم کامل المشر ف

بالبقاء الذاتی یثابها جمال فی مرایا العوالم ویری
نفسه کلاً و اجمالاً و العالم مظاهره و تفصیله
و بیان الذاته ساریاً فی افراد العالم محیطاً به ااطة
الکل لا جزائه بل لبعض منه ااطة الذات بصفات
فله الذات و ما سواه مظاهر الصفات و هذا النوع

الاخیر بافراد من العمل له علم العنقا فی الغرابه لو
 وجد واحد بعد الوفا من السنین لا غنم
 ع اگر یادش بر در پیرزن بیاید ؛ توای خواجه برکت
 مکن ؛ انتهای

باقی صفحه ۳۱۸

بقیه صفحه ۳۲۳ :

و نیز این محدومزاده والا قدر را کاتب دیگر است
 بنایت عالی و زیبا که در آن با معارف غریبه و
 حقایق عجیب بزرگانش ترا اند و در بعضی از آن شرح
 کلمات قدسی آیات والد بزرگوار خویش با مزید توفیق
 نموده اند ما با یاد برخی از آن در ضمن هفت برکت القانیم
 این هفت برکت مکتوب شصت و نهم در جلد اول و مکتوب
 بیستم در جلد اول و قسمی از مکتوب صد و پنجاه و ششم در جلد
 اول و مکتوب سی و نهم در جلد اول و آخر مکتوب صد و پنجاه
 و ششم در جلد اول و مکتوب پنجاه و دوم در جلد اول
 و مکتوب صد و بیستم در جلد اول است

باقی صفحه ۳۲۴

۲۲۱
فہرست مطالب کتاب زبدۃ المقامات

صفحہ	بیان	صفحہ	بیان	صفحہ	بیان
۱	دیباچہ	۲۵۲	بیان خوارق ایشان رض	۳۷۶	بیان خلیفہ مولانا یار محمد قدیم رض
۵	بیان حضرت خواجہ باقی باللہ رض	۲۵۶	بیان وفات ایشان رض	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا قاسم علی رض
۱۲	بیان احوال حضرت خواجہ رض	۳۰۰	بیان خواجہ محمد صادق فرزند ایشان رض	۳۷۹	بیان خلیفہ شیخ حسن برکات رض
۳۳	بیان کلمات و انقاس خواجہ رض	۳۰۸	بیان خواجہ محمد سعید فرزند ایشان رض	۳۸۱	بیان خلیفہ مولانا ابوالکلام رض
۶۱	بیان خواجہ عبدالعزیز رض	۳۱۵	بیان خواجہ محمد مصوم فرزند ایشان رض	۳۸۲	بیان خلیفہ شیخ یوسف برکات رض
۶۵	بیان محمد عبدالمد فرزند خواجہ رض	۳۲۶	بیان خلیفہ میر محمد نعمان رض	۳۸۳	بیان شیخ محب اللہ کبیر رض
۷۰	بیان شیخ تاج الدین خلیفہ رض	۳۲۰	بیان خلیفہ شیخ طاہر لاہوری رض	۳۸۴	بیان خلیفہ حاجی خضر اعوان رض
۷۶	بیان خواجہ حسام الدین خلیفہ رض	۳۲۶	بیان خلیفہ شیخ بدیع الدین رض	۳۸۵	بیان خلیفہ کریم الدین حسن رض
۸۶	بیان شیخ الرواد خلیفہ رض	۳۵۱	بیان خلیفہ شیخ نور محمد منی رض	۳۸۸	بیان خلیفہ مولانا محمد الواحد رض
۸۸	بیان ابوالوہاب حضرت مجدد عالم رض	۳۵۲	بیان خلیفہ شیخ حمید بنگالی رض	۳۸۹	بیان خلیفہ مولانا ابوبکر رض
۱۱۰	بیان شہاب الدین عالم الملقب بفرخ شاہ فاروقی کابلی رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ فزلی رض	۳۹۸	بیان خلیفہ مولانا امان اللہ لاہوری رض
۸۹	امام رفیع الدین رض	۳۶۳	بیان خلیفہ شیخ طاہر بھٹائی رض	۳۹۹	بیان خلیفہ مولانا محمد رفیع رض
۹۲	شیخ عبدالادود حضرت ایشان رض	۳۶۷	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض	۴۰۰	بیان خلیفہ مولانا یوسف رض
۱۲۶	بیان لاد حضرت ایشان رض	۳۶۸	بیان خلیفہ مولانا احمد برکات رض	.	.
۱۳۷	بیان وصول خدمت حضرت خواجہ رض	۳۷۰	بیان خلیفہ مولانا محمد صالح رض	.	.
۱۶۰	عرائض حضرت ایشان حضرت خواجہ رض	۳۷۲	بیان خلیفہ مولانا محمد صدیق رض	.	.
۲۱۵	بیان رت و اسرار ایشان رض	۳۷۵	بیان خلیفہ شیخ عبدالحی رض	.	.

الكتب العربية المطبوعة في مكتبة اشيق كتاب أوى

- ١- علماء المسلمين ووهابيون : صفحة ١٦٣ . ١٩٧٣
- ٢- المنحة الوهبية في رد الوهابية : صفحة ١٦. ١٩٧٣
- ٣- المنتخبات : صفحة ٢٤. ١٩٧٣
- ٤- المتنبئ القادياني : صفحة ٩. ١٩٧٣
- ٥- مفتاح الفلاح : صفحة ٨٨ . ١٩٧٣
- ٦- خلاصة التحقيق : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٧- خلاصة الكلام (الجزء الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ٨- اثبات النبوة مع هدية المهديتين : صفحة ١٦ و ٤٥ . ١٩٧٤
- ٩- حجة الله على العالمين (المجلد الثاني) : صفحة ١١٢ . ١٩٧٤
- ١٠- المستند المعتمد : صفحة ١٦. ١٩٧٥
- ١١- التوسل بالنبي وجهلة الوهابيين : صفحة ٢٤ . ١٩٧٥
- ١٢- الصواعق الالهية مع فتنة الوهابية : صفحة ٦٤ و ١٣ . ١٩٧٥
- ١٣- البصائر لمنكري التوسل بأهل المقابر : صفحة ٢٤٤ . ١٩٧٥
- ١٤- نخبة الآلى شرح قصيدة الامالى : صفحة ١٩٢ . ١٩٧٥
- ١٥- القول الفصل شرح الفقه الاكبر : صفحة ٢٠٧ . ١٩٧٥
- ١٦- الدولة المكية بالمبادة الغيبية : صفحة ١٥٢ . ١٩٧٥
- ١٧- الدرر السنية في الرد على الوهابية .
رسالة النصر في ذكر وقت صلوة العصر.
- مجموعة على ثلاث رسالة : صفحة ١٠٢ . ١٩٧٦
- ١٨- انصاف . عقد الجيد . مقياس القياس : صفحة ٧٥ . ١٩٧٦
- ١٩- الفجر الصادق في الرد على المنكري التوسل
والخوارق . ضياء الصدور : صفحة ٣٠ . ١٩٧٦
- ٢٠- ضلالات الوهابيين . بحث التلقين
اوراق البغدادية في الحوادث النجدية : صفحة ٦٩ . ١٩٧٦
- ٢١- تطهير الفؤاد . شفاء السقام : صفحة ١٣٢ . ١٩٧٦
- ٢٢- سيف الجبار : صفحة ٤٩ . ١٩٧٥

- ٢٣ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الأول)، صفحہ ٢٣٥ ، ١٩٧٥
- ٢٤ - الفقه على المذاهب الأربعة (الجزء الثاني)، صفحہ ٣١٢ ، ١٩٧٧
- ٢٥ - الأنوار المحمدية (المجلد الأول) : صفحہ ٤٠ ، ١٩٧٤
- ٢٦ - تسهيل المنافع ، الطب النبوي : صفحہ ٢٠٨ ، ١٩٧٦
- ٢٧ - صرف عربي وعوامل : صفحہ ٩٦ ، ١٩٧٥
- ٢٨ - كتاب الصلوة : صفحہ ٣٢ ، ١٩٧٥
- ٢٩ - جزء عم من القرآن الكريم : صفحہ ٧١ ، ١٩٧٥
- ٣٠ - المنقذ من الضلال ، انجم العوام عن علم الكلام : صفحہ ١١٢ ، ١٩٧٦
- ٣١ - المسائل المنتخبة ، التوسل بالموتى : صفحہ ١٠٢ ، ١٩٧٦
- ٣٢ - غاية التحقيق (سندی) : صفحہ ٨٦ ، ١٩٧٤
- ٣٣ - فتنة الوهابية : صفحہ ١٦ ، ١٩٧٥
- ٣٤ - البهجة السنية ، السعادة الأبدية : صفحہ ١٥٢ ، ١٩٧٧
- ٣٥ - تفسير سورة البقرة (لشيخ زاده) : صفحہ ٦٠ ، ١٩٧٧
- ٣٦ - مختصر (التحفة الإثني عشرية) : صفحہ ٣٥٢ ، ١٩٧٦
- ٣٧ - الحدائق الوردية (الجزء الثاني) : صفحہ ١٦ ، ١٩٧٦
- ٣٨ - مسلك مجدد ألف ثاني : صفحہ ٤٨ ، ١٩٧٦
- ٣٩ - نور الإيمان بزيارت آثار حبيب الرحمن : صفحہ ٤٨ ، ١٩٧٧
- ٤٠ - الوسيلة العظمى : صفحہ ١٣٢ ، ١٩٧٧
- ٤١ - الناهية عن طعن أمير المؤمنين معاوية : صفحہ ٤٦ ، ١٩٧٧
- ٤٢ - طريق النجات (عربي و اردو) : صفحہ ٢٥٦ ، ١٩٧٦
- ٤٣ - فتاوى علماء الهند على منع الخطبة بغير العربية : صفحہ ١٦ ، ١٩٧٦
- ٤٤ - جامع كرامات الأولياء (الجزء الأول) ، نشر المآسني : صفحہ ٤٢٤ ، ١٩٧٧
- ٤٥ - أنجل المتين في اتباع السلف الصالحين : صفحہ ٢٤ ، ١٩٧٧
- ٤٦ - سبيل النجاة من بدعة أهل الزيف والضلالة : صفحہ ٢٢ ، ١٩٧٧
- ٤٧ - النعمة الكبرى على العالم في مولد سيد ولد آدم ، الرد على من انكر قرآنة مولد النبي : صفحہ ٩٦ ، ١٩٧٧
- ٤٨ - إرغام المرید في شرح توسل المرید : صفحہ ١١٢ ، ١٩٧٧

(Berckât-ı Ahmediyye) kitabı Târisi der, tein
de cam sâhâ e ka bir yuzı vâkida. Bîgrik ve
Bim âlîre İmâm e Rabânîmîn ve İhsânîmîn
ve tabîrî mîd e cam kâsım. İstîfâ ve tîmîlîmîn
bîhîmîmîn.

İSİK KİTAPLARI



